

انتشارات ایران

بازار بین الحرمین تلفن ۵۳۲۳۲۸

ترجمه تفسیر فی ظلال القرآن (جلد اول)

ترجمه : حجه الاسلام سید علی خامنه ای

تصحیح : حسن نیری

حروفچینی و تنظیم صفحات : ۷ تیر

تیراژ : ۶۰۰۰

چاپ اول : ۱۳۶۲

چاپ : چاپخانه آسمان

صحافی : صحافی ارشک

حق چاپ محفوظ ناشر است

3

بسم الله الرحمن الرحيم

4

5

بنام خدا

در سایه ء قرآن

زندگی در سایه ء قرآن , نعمتی است که فقط هر کس چشیده , می شناسدش .
نعمتی است که به عمر آدمی , ارزش می دهد و آن را فرخنده و پاکیزه می سازد .

و خدا را سپاس . . که بر من منت نهاد و زندگی در سایه ء قرآن را , در بخشی از زمان , ارزانیم داشت . در آن فترت , از نعمت قرآن , چندان بهره بردم که در همه ی عمر نبرده بودم و این نعمت را که مایه ء والائی و فرخی و پاکیزگی عمر است چشیدم .

می شنیدم که خدای سبحان , با زبان قرآن , با من سخن می گوید . . با همین

من بنده ی کوچک بيمقدار . . و برای فرزند آدم , کدام تکريم از این تکريم
بزرگ آسمانی , برتر ؟ و برای زندگی , چه رفعتی از این بالاتر ؟ و کدام رتبت
و قدر خدا داده , از این فراتر ؟

در سایه ء قرآن , از آن فراز , جاهليت را که در زمین موج می زند , می دیدم
و تلاش و کوشش بيقدر خاکيان را می نگريستم . غرور و شگفتی اهل زمین
را به معرفت و اندیشه و تلاش کودكانه شان تماشا می کردم . . همچون
تماشای بزرگمردی بر بازی بیفرجام و تلاش بیهوده و زبان گنگلاج کودكان . .
و به شگفت می آمدم ! که دریغا ! چرا چنین اند این انسانها ؟ ! چرا همه در
این مرداب فرو رفته اند و این ندای آسمانی

6

را نمی شنوند ؟ این ندا را که به زندگی , ارزش و اعتلا می دهد و فرخی و
پاکی می بخشد ؟

در سایه ی قرآن , آن بینش بلند و کامل و بی آرایش را درباره ی ([هستی])
و ([سرمنزل هستی]) و ([هدف آفرینش انسان]) فرا می گرفتیم و آن را با
اندیشه های جاهلی که بشر در چهار گوشه ء جهان , با آن دمخور است , می
سنجیدم . . و از خود می پرسیدم : چگونه بشر می پذیرد که در مردابی متعفن
, در دره ئی ژرف , در ظلمتکده ئی وحشتزا بسر برد و در اینسوی دست
خویش , این چمنزار با طراوت , این قله ء بلند و این فروغ پر درخشش را
نبیند ؟

در سایه ء قرآن , هماهنگی موزون عمل و تلاش خدا پسند انسان را , با رفتار
و حرکت جهان هستی که آفریده ء خدا است , لمس می کردم . . آنگاه می
نگریستم . . سرگشتگی و حیرانی بشر را بر اثر سرپیچی از سنت های طبیعی
حیات , می دیدم , اصطکاک میان آموزشهای فاسد و شر آفرینی را که بر وی
فرو خوانده می شود , با سرشتی که خدا در آفرینش او بکار بسته , مشاهده
می کردم و با خود می گفتم : آه , کدامین شیطان پست , او را پایا بسوی این
دوزخ می کشاند ؟

دریغا از انسانها!

در سایه قرآن ، هستی را بسی عظیمتر از نمود آن می دیدم ، هم در حقیقتش و هم از جهت چندین بودن رویه‌هایش . می دیدم که در آن ، هم نهان (غیب) هست و هم آشکار (شهادت) و نه فقط آشکار . هم دنیا هست و هم آخرت و نه فقط دنیا . . و قلمرو انسانیت در سراسر این منطقه‌ها و سرزمین‌ها گسترده است . می دیدم که مرگ ، پایان این سفر نیست بلکه گذرگاهی است در این خط سیر . دستاورد آدمی در این جهان ، همهء دستاورد او نیست ، بخشی از آن است . هر پاداشی یا سزائی که در این نشأه به وی نرسد در آن نشأه خواهد رسید ، پس بر هیچکس ستم نمی رود و هیچکس را زیان نمی رسد .

و از این همه بالاتر ، می دیدم که زندگی انسان در این سیاره ، زندگی در جهانی زنده و مانوس و آشنا و دمساز است ، جهانی با روح و احساس ، که

درک می کند و پاسخ

7

می گوید و بسوی همان آفریننده ء یگانه ئی روی دارد که روان مؤمن بسوی او در حرکت است : (۱)

[و هر آنکه در آسمانها و زمین است به رغبت یا کراهت , با سایه هایشان بامداد و شبانگاه خدای را سجده می برند] (۲)

[هفت آسمان و زمین و هر آنکه در آنهاست , خدای را تسبیح می کنند , و هیچ چیزی در جهان وجود ندارد مگر آنکه او را به سپاس و ستایش , تسبیح می کند] (۳)

و بین که این بینش گسترده ء کامل , چه آرامش و انس و اطمینانی بر دل انسان فرو می ریزد .

در سایه قرآن ([, انسان]) را بسی گرامیتر و عزیزتر از آن می دیدم که در ارزیابیهای پیش از اسلام یا پس از آن , دیده ایم : انسانیت او به نسیمی از روح خدا است :

([پس چون او را پرداختم و از روح خود در او دمیدم , سجده کنان مقابل او بیفتید]) (۴)

و به این نسیم , جانشین خدا در زمین است :

([و آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین , جانشینی خواهم نهاد]) (۵)

و همه ء زمین , مسخر اوست :

[و هر آنچه را که در زمین است مسخر شما قرار داد] ((۶))

و بر اثر این رتبه و بلند است که تنها رشته و پیوندی که همه و بشر بدان پیوسته می توانند بود ، چیزی از جنس همان نسیم ایزدی قرار داده شده ، یعنی پیوند عقیده و خدائی . پس عقیده و مؤمن همه چیز اوست : وطن او ، ملیت او و اهل و عشیره و او . . . و بر این اساس است که آدمیان فقط بر این محور ، می توانند گرد آیند نه چون

1 . فراهای داخل گیومه ، ترجمه و آیات قرآن است .

2 . رعد : ۱۵

3 . اسراء : ۴۴

4ص : ۷۲ .

5بقره : ۳۰ .

6حج : ۶۵ .

8

چارپایان در سبزه زار و چراگاه و رمه و پرچین!

مؤمن دارای تباری است کهن و ریشه دار در اعماق زمان . . او یکتن از
رهروان کاروانی است که کاروانسالار آن نوح است و ابراهیم و اسمعیل و
اسحاق و یعقوب و یوسف و موسی و عیسی و محمد صلوات و سلام خدا بر
آنان

[همانا این است امت شما ، امت یگانه ، و منم پروردگار شما پس در برابر
من تقوا پیشه کنید] ((۱))

این کاروان عزیز که از دیر باز در شاخه های زمان ، پیش می رانده ، آنطور که
در سایه قرآن دیده می شود ، پیوسته با اوضاع و بحرانها و آزمایشهای
مشابهی روبرو بوده و علیرغم گذشت دورانها و دگرگونی زمانها و مکانها و
دیگر شدن اقوام و ملتها ، روالی همسان و یکنواخت داشته و دارد ، سر و کار
او همواره از یکسو با گمراهی ها و کوری ها و سرکشی ها و هوسها بوده
است و از سوی دیگر ، با زجرها و ستم ها و تهدیدها و تبعیدها ، با اینحال
همواره با قدمی استوار و دلی محکم ، با اطمینان به یاری خدا و با اتکاء و امید
به او و با هر لحظه انتظار و عده و درست و مؤکد او ، در راه خود به پیش می
رفته است :

[آنانکه کافر شده بودند به رسولان گفتند : بی گمان یا شما را از سرزمین
خود بیرون می کنیم و یا باید به آئین ما باز گردید . پس پروردگارشان به آنان

وحی فرستاد که : بیگمان ستمگران را هلاک می کنیم و شما را در سرزمین
آنان مستقر می سازیم . این برای کسانی است که از جایگاه حساب و وعده و
عذاب من بیندیشند] (۲ .)

همیشه و همه جا یک موضع است و یک تجربه و یک تهدید و یک یقین و
یک وعده و بالاخره , یک عاقبت , که همه و مؤمنان , درست در لحظه و زجر
و آزار و شکنجه و تهدید و وعید , انتظار آن را میبرند و امید آن را دارند.

۱. مؤمنون : ۵۲

۲. ابراهیم : ۱۳

9

در سایه قرآن , آموختم که در این پهنه و هستی , جایی برای تصادف و

پیشامد بی حساب , وجود ندارد:

[همانا ما هر چیز را به اندازه و حساب , آفریدیم] (۱)

[و همه چیز را آفرید , و آن را به اندازه کرد , اندازه ئی دقیق] (۲)

هر کاری بر حکمتی استوار است , لیکن حکمت نهان و عمیق کارها , همیشه
برای نظر کوتاه انسان , قابل رؤیت نیست:

[شاید که چیزی را خوش ندارید و خدا در آن نیکی بسیار نهاده باشد] (۳)
)

[شاید چیزی را مکروه دارید و او برای شما خوب باشد و شاید چیزی را
دوست بدارید و او برای شما بد باشد , خدا میداند و شما نمی دانید] (۴)

علت های شناخته شده ، گاه اثری را که از آن انتظار می برند ، باز می دهد و گاه نمی دهد و مقدماتی که نتیجه اش را حتمی می دانند ، گاه به نتیجه می رسد و گاه نمی رسد . زیرا که علت ها و مقدمات ، پدید آورنده های اثرها و نتیجه ها نیستند ، این اراده ء مطلق خدا است که هم علت را پدید می آورد و هم نتیجه و اثر را بر آن مترتب می سازد : (۵)

[(تو نمیدانی ، شاید خدا پس از این ، چیزی پدید آورد] (۶)

[(و شما نمی خواهید مگر آنگاه که خدا خواسته باشد] (۷)

مؤمن بر ایجاد علتها همت می گمارد چون این وظیفه و تعهد او است ، ولی خدا است که اثرها و نتیجه ها را بر اثر آن بوجود می آورد . اعتماد و اطمینان به رحمت و عدل و حکمت و دانش خداوند ، یگانه پناهگاه امنی است که مؤمن برای خلاصی از چنگ و سوسه ها و پندارها بدان متوسل می گردد:

۱. ا قمر : ۴۹

۲. فرقان : ۲

۳. نساء : ۱۹

۴. بقره : ۲۱۶

۵. این سخن به معنای نفی نظام علیت در جهان , نباید تلقی شود , که بینش اسلامی با اصرار و تأکید فراوان , علیت را می شناسد و بر آن تکیه می کند . (م)

۶. طلاق : ۱

7. دهر : ۳۰

10

[شیطان به شما وعده ی فقر می دهد و شما را به زشتی و پلیدی وا می دارد و خدا به شما آمرزش و فضل خود را نوید می دهد و خدا گشاده دست و دانا است] (۱)

بدین جهت , در سایه قرآن , روحی آرام و دلی با قرار و اندیشه ئی مطمئن داشتم . . در هر پیشامدی و کاری دست خدا را نمایان می دیدم , در پناه خدا و در سایه رعایت او می زیستم , تأثیر و فاعلیت صفات خدائی را لمس می کردم:

[یا کیست که درمانده را وقتی بخواندش , اجابت کند؟] (۲)

[و او مقتدر و بالا دست بندگان خویش است و اوست فرزانه و آگاه] (۳)

[و خدا به کار خویش مسلط است ولی بیشتر مردم نمی دانند] (۴)

[و بدانید که خدا میان شخص و قلب او حایل می شود] (۵)

[بجای آرنده ء هر آنچه خواهد] (۶)

[و هر که از خدا برحذر باشد برای او راه گشایشی نهد و او را از آنجا که به حساب نیاورد روزی دهد و هر که به خدا توکل کند , همو وی را بس است ,
که خدا به کار خویش رسنده است] (۷)

[هیچ جانوری نیست مگر که خدا فرمانروا و زمامدار اوست] (۸)

[(مگر خدا برای بنده اش بس نیست ؟ ترا از آنانکه غیر اویند , بیم می دهند
[() ۹)]

[(هر که را خدا خوار سازد , هیچکس نیست که گرمی اش بدارد) () ۱۰)]

[(و هر که را خدا گمراه کند هیچکس نیست که راهنمای او باشد) () ۱۱)]

می دیدم که جهان هستی در بست به قوانین کور و کر , سپرده نشده است .
ماورای سنت ها و قانون ها , اراده ء سنت آفرین خدا و خواست مطلق او
است و او است که هر چه بخواهد می آفریند و می گزیند . دست خدا کار می
کند ولی به شیوه ء خاص خود . شتاب یا توقع و انتظار شیوه ئی دیگر , از
طرف ما بی حاصل و ناروا است . آئین خدا آنطور که در سایه ء قرآن می توان
دیدش بر این نهاد شده که بتواند در همه ء محیط ها و همه ء مرحله های
دوران زیست بشر و همه ء حالات روان انسان , مؤثر و فعال باشد . این آئین

برای همین انسان ساکن زمین , نهاده شده و

- 1 بقره : ۲۶۸

- 2 نمل : ۶۲

- 3 انعام : ۱۸

- 4 یوسف : ۲۱

- 5 انفال : ۲۴

- 6 بروج : ۱۶

- 7 طلاق : ۲

- 8 هود : ۵۶

- 9 زمر : ۳۶

- 10 حج : ۱۸

- 11 رعد : ۳۳

11

سرشت و استعداد و توانائی و ناتوانی و حالات گوناگون وی ، همه در آن به حساب آمده است ، بینش این آئین درباره ء انسان ، چنان نیست که نقش او را در زمین ناچیز انگارد یا او را در هر یک از ابعاد وجودش چه به عنوان یک فرد و چه به عنوان یک عضو جامعه به فراموشی سپارد . و چنان نیز نیست که

در ارزیابی و شناخت او دچار خیالپردازی شود و او را بیش از قدر و مرتبه اش و فراتر از نیرو و هدف خلقتش ، ارج نهد . و در هر صورت ، هرگز نهادهای فطری او را چنان سطحی نمی انگارد که با جعل قانونی یا با کشش قلمی بتوان آن را دگرگون ساخت . . انسان ، همین موجود است با همین سرشت و همین تمایلات و همین استعدادها . . آئین الهی وسیله ئی است در دست او که با آن به رفیع ترین قله ء کمال که به اقتضای شکل وجودش و وظیفه اش برای او فرض شده نائل می آید و ذات و سرشت و پایه های انسانیت خود را بدینوسیله حرمت می نهد و این آئین ، وی را در راه تعالی که به سوی خدا است رهبری می کند . بر این اساس ، آئین الهی برای روزگاران ممتد که اندازه گیریش را آفریننده ء این انسان و فرو آورنده ء این قرآن ، می تواند نهاده شده است و هم بر این اساس ، در تحقق دادن به هدف ها و ایده آل های بزرگ خود دچار شتابزدگی و بی رویگی نگشته است . پهنه ء زمان در پیش روی او گسترده است ، محدود به عمر یکفرد و برانگیخته از خواست زوال پذیر یکنفر نیست تا فرا رسیدن مرگ ، او را به دست نیافتن بر هدفهایش تهدید کند ، همچون مسلک های زمینی نیست که صاحبانش می

کوشند همهء کار را در یک نسل انجام دهند و از نظم فطرت ، تخطی می کنند و با گامهای منظم آن به پیش نمی روند . . و چون راهی متکلفانه و غیر طبیعی را می پویند ، مهلکه ها پدید می آید و خونها جاری می گردد و ارزشها فرو می ریزد و کارها در هم می شود و در آخر کار ، خود آنان نیز خرد می شوند و آئین ها و مسلکهای ساختگی شان نیز در زیر قدمهای استوار فطرت که هیچ مسلک تحمیلی تاب مقاومت در برابر آن را ندارد نابود و لگد مال می گردد . اسلام ، آرام و هموار در کنار فطرت ، راه می پوید ، به کاری بر می انگیزدش و از کاری باز

12

می داردش و اگر در آن کژی ببیند به درستی و راستی می کشاندش . . ولی هرگز آن را در هم نمی شکند و لگدمال نمی سازد ، به شیوهء کارآمدی بصیر که به پایان کار مطمئن است با وی کنار می آید ، هر چه در این دور ، تمامی نگیرد در دور دوم تمامی خواهد گرفت و اگر نه در دور سوم یا دهم یا صدم یا هزارم . . زمان که ممتد است ، هدف نیز که آشکار است و راه به سوی هدفهای بزرگ ، همواره طولانی است . همانطور که نهال بالا بر آورده ، رشد

می کند و ریشه های خود را در خاک می افشانند و شاخه ها را به هر سو می پراکنده و انبوه می سازد , اسلام نیز رویش می گیرد و آرام و پیوسته و بی شتاب , برخویشتن می افزاید و آنگاه تا ابد همان می گردد که خدا می خواهد . هر کشتزاری ممکن است زمانی به هجوم تپه های شن تهدید شود یا بخشی از آن طعمه ء حشرات گردد یا از بی آبی بسوزد یا در زیر سیلاب غرق شود , ولی دهقان کار آزموده وقتی بداند که این کشته برای روئیدن و ماندن است و به کمک زمان میتوان بر آفت ها پیروز شد , سرگردان و مضطرب نمی شود و به هیچ چیز جز راه طبیعی که راهی هموار و حساب شده و نتیجه بخش است , نمی اندیشد . . و اینست راه خدا که در همه جای فطرت , حکمفرما است :

[و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت] ((۱))

در آئین الهی , حق , عنصر اصیل بنای هستی است , نه پیشامدی غیر منتظره و زودگذر یا تصادفی حساب نشده . . خدای سبحان , حق است و هر موجودی هستی خود را از فیض وجود او می گیرد :

[این بدانجهت است که خدا است که حق است و هر چه سوای او می خوانند باطل است و خدا است که والا و بزرگ است] (۲)

خداوند این جهان را به حق آفریده و در این آفرینش به باطل نگرانیده است:

۱. احزاب : ۶۲

۲. حج : ۶۲

13

[خدا اینها را جز به حق نیافریده است] (۱)

[پروردگارا ، این را بیهوده نیافریدی ، تو پاک و منزهی] (۲)

حق ، مایه ی اصلی این جهان است ، اگر از آن بیگانه شود به تباهی و نابودی کشیده می شود:

[اگر حق ، تابع هوسهای آنان می شد ، آسمانها و زمین باهر که در آنهاست به تباهی می کشید] (۳)

پس حق ، لامحاله باید پیروز شود و باطل ، لامحاله باید نابود گردد . . و هر اندازه که ظواهر بر عکس قضاوت کنند ، آینده نمایشگر این حقیقت خواهد بود:

[بلکه حق را بر روی باطل می افکنیم ، پس درهم می شکنندش و ناگهان) می بینی که (آن نابود شده است] (۴)

نیکی و صلاح نیز همچون حق ، اصیل و جاودانه اند:

[از آسمان آبی فرو فرستاد پس (در) دره ها به آن اندازه جریان یافت و سیل ، کفی پف کرده بیاورد ، بعضی چیزها که برای ساختن زیور یا ابزار در آتش می نهند کفی مانند آن است ، خدا حق و باطل را چنین مثل می زند . اما کف به بیهوده می رود و به کناری افکنده می شود و اما چیزی که به مردم سود می دهد در زمین می ماند ، خداوند اینچنین مثال می آورد] (۵)

[آیا ندیدی که خدا چگونه مثالی زد که : سخن نیک و پاکیزه چون نهال نیک و پاکیزه است که ریشه اش در زمین استوار است و شاخه اش در آسمان است ، پیوسته به اذن خدا میوه ء خود را می دهد . و خدا برای مردم مثالها می آورد باشد که اندرز گیرند . و داستان سخن پلید چون درخت پلیدی است که از زمین برکنده شده و قرار ندارد . خدا کسانی را که ایمان آورده اند به گفتاری استوار در زندگی دنیا و در جهان دیگر ، استوار و پابرجا می دارد ، و ستمگران را گمراه و گمگشته می سازد و آنچه بخواهد می کند] (۶)

این بینش , عجب آرامشی به روح می بخشد و چه قرار و سکونی بر دل می افشاند و چه اعتمادی به حق و نیکی و صلاح , می آفریند و چگونه به آدمی در برابر

1 . سوره یونس : ۵

2 . آل عمران : ۱۹۱

3 . مؤمنون : ۷۱

4 . انبیاء : ۱۸

5 . رعد : ۲۷

واقعیت های خرد و حقیر ، رفعت و قوت می بخشد؟!!

دوران زندگی در سایه ء قرآن ، مرا به شکلی قاطع و تردید ناپذیر بدین نتیجه رسانید که : سامان جهان و آسایش و آرامش انسان و ارزشمندی و فرخندگی و پاکیزه گی زندگی و هماهنگ شدن با سنت های جهان هستی و قوانین طبیعی حیات ، فقط در گرو بازگشت به خدا است . و بازگشت به خدا آنطور که در سایه ء قرآن می توان دید یک شکل و یک راه بیش ندارد . . و آن بازگردانیدن سراپای زندگی است به آئین و برنامه ئی که خدا در قرآن برای بشر مشخص فرموده است ، حکومت دادن به قرآن و از آن در همه ء شئون زندگی نظر خواستن است . غیر از این هر شکل دیگری ، مایه ء تباهی زمین و تیره بختی انسان و سقوط در لجنزار و خلاصه ، جاهلیت یعنی پرستش هوی بجای خدا است :

[پس اگر تو را اجابت نکردند به یقین بدان که هوسهای خود را پیروی می کنند , کی گمراه تر است از کسیکه هوس خود را بدون هدایتی از خدا پیروی کند ؟ همانا خدا گروه ستمگران را هدایت نمی کند] (۱)

داوری خواستن از آئین قرآن , یک عمل مستحب و زائد بر وظیفه و قابل انتخاب نیست , مرز میان ایمان و بی ایمانی است:

[هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد که وقتی خدا و پیغمبر حکمی صادر کردند اختیار کار خود را داشته باشد] (۲)

[آنگاه ترا بر طریقه ء خاصی از کار دین قرار داده ایم , همان را پیروی کن و پیرو هوسهای کسانی که نمی دانند مباش . آنها در قبال خدا کاری به سود تو نتوانند کرد , همانا ستمگران بعضی پیوستگان بعضی دیگرند و خدا یاور پرهیزگاران است] (۳)

در اینصورت موضوع بسی جدی است , مطلب بر سر ایمان و عقیده و سرانجام , بر سر خوشبختی یا تیره روزی بشریت دور می زند.

بشریت که خود آفریده ء خدا است , نمی تواند درهای فرو بسته ء فطرت

1. قصص : ۵۰

2. احزاب : ۳۶

3. جائیه : ۱۸

15

خود را جز با کلیدهایی که آفریده ء خدا باشد بگشاید و بیماریها و علت های خود را جز با داروئی که ساخته ء او باشد , به درمان رساند . . و خدا در آئین

خود کلید هر فرو بسته و درمان هر دردی را گنجانیده است:

[از این قرآن چیزهایی نازل می کنیم که برای مؤمنان ، شفا و رحمت است][
(۲)

[همانا این قرآن به آنچه استوارتر است ، راهبری می کند][(۲)

ولی این بشر نمی خواهد قفل فرو بسته را به سازنده اش و بیمار را به آفریننده اش محول کند و در کار خود و آنچه مربوط به انسانیتش و خوشبختی و تیره روزی اش می شود به همان شیوه عمل کند که معمولا در کار یک ماشین مادی کم ارزش عمل می کند . . او می داند که اصلاح یک ماشین را مهندسی خبیر که خود سازنده ء آن باشد ، ضرور است ، لیکن در مورد انسان این قاعده را تطبیق نمی کند و او را به مهندس سازنده اش نشان نمی دهد و در کار او از پدید آورنده اش پدید آورنده ء دستگاه معظم و با ارزش و ظریف و

دقیق انسان که جز او هیچکس به رموز و دقائق آن واقف نیست ، مدد نمی
طلبد:

[همانا او به مکنونات سینه ها داناست . آیا آنکه آفریده نمی داند و حال
آنکه او دقیق و آگاه است] (۳)

و این است سرچشمه ء تیره بختی بشر گمراه بیچاره ء سرگردان ، بشری که
رشد و هدایت و آسایش و سعادت را فقط در آنصورت میتواند تأمین کند که
فطرت خویش را به آفریننده ء بزرگش بسپارد همچون سپردن ماشین آلات کم
ارزشی به سازنده ء حقیر و کوچکش .

کناره گیری اسلام از مسند رهبری بشر ، حادثه بزرگ و خسارت سنگینی بود
در زندگی و تاریخ بشریت . . خسارتی بزرگتر و جبران ناپذیرتر از همه ء
خسارتهای پیش از آن . .

اسلام , رهبری بشر را زمانی به دست گرفت که زمین به فساد آلوده شده بود

1. اسراء : ۸۲

2. اسراء : ۹۰

3. ملک : ۱۴

16

و کاروان زندگی متوقف مانده و رهبری ها تباه گشته و بشریت از رهبری های
تباهی زا , به مصیبت ها نشسته:

[بر اثر کارهای مردمان , درخشگی و دریا , تباهی نمودار شد] ((۱))

اسلام ، با قرآنش و با جهان بینی تازه اش و با مقررات و برنامه های از آن جهان بینی ، مایه گرفته اش رهبری بشر را به دست گرفت . . و این ولادت تازه ء انسان بود و در حقیقت ، بسی بزرگتر از ولادت نخستین . این قرآن به بشریت ، بینش نوینی درباره ء هستی و زندگی و ارزشها و نظامات ، ارزانی داشت و در همان حال ، در عالم واقع و عینیت ، اجتماع نمونه ئی که پیش از آن ، تصور خیالی آن نیز به آسانی میسر نبود برایش به ارمغان آورد . آری ، آن جامعه ء برین ، چندان از پیراستگی و زیبائی و عظمت و ارزشمندی و سادگی و واقعگرائی و مثبت گرائی و همسانی و هماهنگی برخوردار بود که در خیال بشر نیز نمی گنجید ، همین بود که خدا آن را اراده کرد و در سایه ء قرآن و آئین و برنامه ء قرآنی ، آن را برای بشر ، محقق ساخت

پس از دورانی ، آن فاجعه ء بزرگ به وقوع پیوست ، اسلام از رهبری بشر برکنار شد و دوباره جاهلیت در یکی از گونه گون چهره هایش ، این مسند را تصرف کرد . این چهره ء جدید ، همان ([ماده گرائی] و ([مادی اندیشی]) است که امروزه بشر در برابر آن ، همچون طفلک خردسالی در برابر زرق و

برق جامه ئی الوان , غرق اعجاب و تحسین است .

گروهی بد آموز و فریبگر که دشمنان بشرند , آئین خدائی را در کفه ئی و نیروی ابتکار و سازندگی مادی انسان را در کفه ء دیگری در برابر یکدیگر می گذارند , آنگاه به بشر می گویند : انتخاب کن ! یا آئین خدا را برگزین و از همه ء فرآورده های هوش و ابتکار انسان در قلمرو ماده , چشم پوش ! و یا میوه ء شیرین دانش و معرفت انسان را بچین و آئین خدا را بدور افکن ! . . و این فریبکاری رذیلانه و خباثتباری است . چرا که اساسا طرح مسئله به این صورت , مغرضانه و

. 1 روم : ۴۱

17

غلط است . آئین خدا دشمن ابتکار و سازندگی مادی نیست , سرچشمه ء زاینده و در جهت صحیح افکننده ء آن است . با این زاینده گی و جهت بخشی

است که اسلام ، آدمی را در رسیدن به مقام خلافت در زمین ، کمک و مدد می نماید و این همان مقام ارجمندی است که خدا برای بشر ، ویژه اش ساخته و بدو قدرت دست یافتن بر آن بخشیده و از استعداد های نهفته ، چندان که در بسر بردن این وظیفه بر این ضرور بوده به او داده و از سنت ها و قانون های جهان هستی آن اندازه که برای انجام این تکلیف لازم دیده ، مسخرش ساخته و ساختمان او را با ساختمان جهان ، متناسب و هماهنگ قرار داده و بدین تدبیر ، او را مالک زندگی و کار و ابتکار خویش ساخته است .

و هم بدینصورت است که ابتکار و سازندگی مادی ، نوعی عبادت خدا و وسیله ئی برای شکر نعمت هایش و پایبندی به شرط خدا در پیمان خلافت یعنی تلاش و عمل در چهار چوب رضای خدا محسوب می گردد .

آنانکه آئین خدا را در کفه ئی و آفرینش و ابتکار مادی انسان ها را در کفه ء دیگری می گذارند ، بدخواه و شریرند . اینها بشریت بستوه آمده ء سرگردان را درست در همان لحظه که از سرگردانی و حیرت و بیدر کجائی ، فرسوده و

بجان آمده و گوش به آواز رهنمونی خیرخواه فرا داده و از مهلکه ء زندگی به آغوش حمایت خدا رو آورده , از این رهگذار نجات , می مانند و به گمراهی اش می افکنند.

گروهی دیگر که اگر چه خیرخواه و دلسوزند , درک و فهم درست و ژرف بینی لازم را ندارند , از مشاهده ء پیشرفت های بشر در کشف نیروها و قوانین طبیعت و پیروزی وی در عالم ماده , آنچنان به هیجان آمده و خیره می گردند که در اندیشه ء خود میان نیروهای طبیعت و ارزش های ایمانی و عمل و تأثیر هر یک در واقعیت جهان هستی و زندگی , مرزی قائل شده و برای هر کدام قلمروی جدا از قلمرو دیگری فرض می کنند , و چنین تصور می کنند که قوانین طبیعت می تواند بدون اثر پذیری از ارزش های ایمانی , راه خود را برود و نتایج ویژه ء خود را باز دهد ,

18

چه مردم مؤمن باشند و چه بی ایمان , چه آئین خدا را پیروی کنند و چه با آن مخالفت ورزند , چه بر وفق مقررات آسمانی قضاوت کنند و چه هوس های

بشری را بر آن ترجیح دهند. .

این گروه است و این بینش . . و این در حقیقت فاصله افکندن است میان دو رشته از سنت های الهی که به هیچوجه در ماهیت , از یکدیگر فاصله پذیر نیستند . زیرا ارزش های ایمانی , خود بخشی از سنت های خدا در جهان هستی اند عینا همچون قوانین طبیعی , بی هیچ تفاوت . نتایج و آثار آنها به هم پیوسته و در هم است و هیچ مجوزی وجود ندارد که میان ایندو در احساس شخص با ایمان و نه در پندار او , فاصله ایجاد شود.

اینست بینش صحیحی که قرآن به کسانی که در سایه ء او زندگی می کنند , ارزانی می دارد و این تعلیم را در مناسبت های گوناگون انجام می دهد:

به مناسبت سخن از پیروان کتابهای آسمانی پیشین و انحراف ایشان و بالاخره
اثر این انحراف:

[و اگر مردم آبادی ها ایمان می آوردند و تقوی پیشه می کردند , برکت‌هایی از آسمان و زمین بر آنها می گشودیم] (۱)

در ضمن گفتگو از وعده ء نوح به قومش :

[پس گفتم : از پروردگار خویش طلب بخشایش کنید که بیگمان وی آمرزنده است . آسمانرا به باران فراوان به شما برگمارد . و شما را به مالها و فرزندان مدد کند , و برایتان باغستانها پدید آورد و برایتان جویبارها قرار دهد] (۲)

در قالب بیان رابطه میان واقعیت های روانی بشر و واقعیت های عینی که مخلوق و ساخته ء خدا است :

[بیگمان خدا وضعیت قومی را دگرگون نسازد تا آنچه را که با ایشان هست
دگرگون سازند] ((۳))

۱. اعراف : ۹۶

۲. نوح : ۱۱

۳. رعد : ۱۱

19

ایمان به خدا , پرستش او به روش صحیح و پیاده کردن برنامه ء او در جهان ,
هر یک نوعی به ثمر رسانیدن سنت های خدا است . این سنت ها همه مثبت
و دارای خصلت سازندگی و جوشیده از همان منبعی می باشند که دیگر سنت
های هستی آنها که آثار عینی آن را با حس و تجربه در می یابیم از آن , منشأ

گرفته اند.

گاه برخی از رویدادها و پدیده های مشتبه کننده به ما می آموزد که میان سنت های جهان , جدائی و انفصال قائل شویم , مثلا : مشاهده می کنیم که پیروی از قوانین طبیعی با وجود سرپیچی از ارزشهای ایمانی , موفقیت آمیز است . این جدائی و انفصال ای بسا در آغاز , نتایج خود را آشکار نسازد ولی بروز آن در آخر کار , حتمی است . و این عینا همان سرگذشت جامعه ء اسلامی است : خط صعودی این جامعه از آن نقطه آغاز شد که قوانین طبیعی با ارزشهای ایمانی , در بنای آن هماهنگ گشتند و قوس نزولی آن درست از نقطه ء جدائی ایندو پدید آمد . هر چه زاویه ء این جدائی وسیعتر شد , سقوط جامعه ء اسلامی نیز شدت گرفت و سرانجام در آن لحظه که سنت های طبیعی و ارزشهای ایمانی هر دو فراموش و دور افکنده شدند , حضيض این جامعه نیز به آخرین حد ممکن رسید .

در سوی دیگری از جهان , تمدن مادی خود نمائی می کند . . وضع آن به

پرنده ئی شبیه است که با تنها بال عظیم خود جهشی می کند و بال دیگرش شکسته است , در ابتکار و سازندگی مادی همان اندازه اوج می گیرد که در مسائل انسانی به گل می نشیند , چندان دچار اضطراب و حیرت و بیماریهای روانی و عصبی است که خردمندان دیار خودش را به فغان آورده است . . و صد افسوس که ایشان نیز به یگانه علاج درد بیمار خویش یعنی آئین خدا , راه نمی یابند .

برنامه های آئین خدا برای مردم , بخشی از قانون کلی خدا در طبیعت است , از اینرو برقرار کردن این برنامه باید در ایجاد هماهنگی میان شیوه زندگی انسانها با نظم جهان طبیعت , دارای اثری مثبت و فعال باشد . برنامه های خدائی , چیزی جز فروغ و نتایج ایمان نیستند و لذا نمیتوان برای آنها با قطع نظر از این ریشه و

20

پایه و اساسی , حقیقتی فرض کرد . این برنامه ها بدینمنظور نهاده شده اند که در جامعه ئی اسلامی , پیاده شوند و یا در بنای چنین جامعه ئی مؤثر باشند .

این برنامه ها با بینش کلی اسلام در مورد جهان هستی و در مورد انسان و همچنین با نتایج و آثار این بینش ، مانند : تقوای روح و وارستگی ادراک و بلند نگری در هدفها و پیراستگی اخلاق و اعتدال در روش ، دارای تأثیر تکاملی متقابل اند . . و بدین ترتیب است که همسانی و هماهنگی میان سنت های خدا چه آنها که به قوانین طبیعت معروفند و چه آنهایی که ارزشهای ایمانی نام دارند مشهود می گردد ، زیرا همه ء اینها بخش ها و جوانب سنت خدایند که سراسر جهان هستی را فرا گرفته است .

انسان نیز یکی از نیروهای جهان هستی است ، چنانکه کارش و اراده اش و ایمان و صلاحش و عبادت و فعالیتش . . و باز اینها همه نیروهایی هستند که در عالم وجود ، دارای اثرهای مثبت و سازنده اند و نیز همه وابسته به سنت عام و شامل خداوندند . همه یکنواخت و متناسب اثر می گذارند و اگر همگی بطور مجموع پدید آیند ، نتیجه و اثر خود را بطور کامل می بخشند ، همچنانکه اگر پراکنده و متضاد باشند ، نتیجه و اثر منفی خواهند داد و زندگی را نیز با خود به فساد و تباهی خواهند کشید و برای انسانها ، تیره روزی و

نکبت ببار خواهند آورد:

[این از آنروست که خدا هرگز نعمتی را که به قومی داد، از آنان نمی گردانید، تا آنگاه که حالت خود را تغییر دهند] ((۱))

پس رابطه میان عمل و ادراک آدمی از سوئی با پدیده هائی که در محدودهٔ سنت عام الهی است از سوی دیگر، رابطهٔ مستحکم و زوال ناپذیر است. هر کس در گسستن این پیوند سهیم شود و مردم را به برهم زدن این نظم همسان فرا خواند و میان انسانها با سنت جاری خدا فاصله افکند، دشمن بشریت است، دشمنی که وی را از راه هدایت منحرف می سازد و بشر باید که در برابر دفاع برخیزد، او را از خود

. 1 انفال : ۵۳

براند و راه خویش را که بسوی خدا است ، از وجود او پاک کند.

اینها گوشه ئی از خاطرات و تأثرات دوران زندگی در سایه قرآن بود . باشد که خدا کسانی را از آن بهره مند و بدان هدایت فرماید . . و

[نمی خواهید مگر آنکه خدا بخواهد. .]

22

23

سوره الفاتحه مکی ۷ آیه

24

بسم الله الرحمن الرحيم (۱)

الحمد لله رب العلمين (۲) الرحمن الرحيم (۳) ملك يوم الدين (۴) اياك

نعبد و اياک نستعين (۵) اهدنا الصراط المستقيم (۶) صراط الذين انعمت
عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين (۷)

مسلمان در هر شبانه روز دست کم ۱۷ مرتبه (۱) اين سوره ء کوچک هفت
آيه ئی را تکرار می کند . و اگر نمازهای نافله ء روزانه و شبانه را نیز بخواند ,
اين عدد به بیش از دو برابر می رسد . و اگر دوست بدارد که بجز نمازهای
واجب و نافله , در پیشگاه خدای خود به نماز بایستد , از اين نیز افزونتر می
گردد . هیچ نمازی بدون اين سوره درست نیست , چرا که اين حدیث از
رسول خدا صلی الله علیه وآله به ثبوت رسیده که [: لا صلوه لمن لم یقرأ
بفاتحه الكتاب] (نماز نیست کسی را که سوره ء فاتحه الكتاب نخواند .)

اين سوره , از کلیات عقاید و جهان بینی اسلام و تفکرات و رهنمونی های
ضروری برای مسلمان , بقدری سرشار است که آگاهی از آن میتواند بیان
کننده ء بخشی از فلسفه ء تکرار آن در هر سوره و باطل بودن نماز خالی از آن
, باشد .

۱ - بنابر شیوه ء معمول شیعه که مستند به روایات صحیح فراوان است ، حداقل ۱۰ مرتبه در هر شبانه روز تکرار می گردد.

25

سوره با [بسم الله الرحمن الرحيم] آغاز می شود . اگر اختلاف هست در اینکه آیا جمله بسم الله ، آیه ئی است از هر سوره ء قرآن یا آیه ئی است از قرآن که در ابتدای هر سوره خوانده می شود (۱) ؟ لیکن ارجح آنست که آن را آیه ئی از سوره ء فاتحه بدانیم و با انضمام آن است که آیات این سوره به هفت آیه بالغ می گردد . قولی نیز هست که منظور از این خطاب پروردگار:

[و همانا به تو هفت تا از دو گانه ها داده ایم با این قرآن بزرگ] (۲)

سوره فاتحه است ، چرا که این سوره هفت آیه است از [مثنائی] (مکرر آورده ها) که در نمازها دوبار و مکرر آورده می شود .

ابتدا کردن به نام خدا ، سنتی است که خداوند ضمن اولین آیه ئی که بر پیغمبر نازل فرمود آیه ء : اقرأ باسم ربک . . به وی تعلیم داد و این سنت ، منطبق است با این مبنای اساسی جهان بینی اسلام که ([: خدا آغاز و انجام و آشکار و نهان است]) (یعنی : موجود حقی است که هر موجودی ، هستی خود را از او می گیرد و هر پدیده ئی از او آغاز می گردد ، پس هر سر آغازی و هر حرکت و رفتاری بنام اوست .

توصیف خدا در وحله ء اول به صفت ([رحمان]) و ([رحیم]) (۳) همه ء معانی رحمت را در همه ی حالات ، متضمن است و خدا تنها موجودی است که این هر دو صفت در او جمع است که صفت ([رحمان]) بر او صادق است . هر یک از بندگان خداوند را میتوان به صفت ([رحیم]) موصوف کرد ولی طبق موازین دینی ، هرگز نمی توان کسی جز خدا را ([رحمان]) نامید و بطریق اولی نمی توان جامع هر دو صفت دانست . اگر چه در معنای این دو نام ، بحثی به این شرح مطرح است که : کدامیک از ایندو بر مفهوم وسیعتری از

رحمت , دلالت می کند . . لیکن پیگیری از این بحث با نقطه نظری

1 . میان شیعه , جزء هر سوره بودن بسم الله از مطالب مسلم است , در این قول , بسیاری از غیر شیعه نیز مانند بیشتر شافعیان و . . با شیعه هم عقیده اند .
(م)

2 . حجر : ۸۷

3 . رحمان یعنی دارنده ء رحمت همگانی و عام , و رحیم در مورد خداوند به معنی دارنده ء رحمت ذاتی و انفکاک ناپذیر و در نتیجه : همیشگی است)
(م)

26

که ما در این کتاب , تعقیب می کنیم سازگار نیست , کوتاه سخن آنکه این دو صفت بر روی هم , همه ی معانی رحمت را در همه ء حالات و همه ء موارد

, متضمن است.

همانطور که ابتدا کردن به نام خدا که مستلزم اعتراف به توحید و مراعات یک سنت و ادب اسلامی است , اولین رکن اساسی جهان بینی اسلام را نشان می دهد , شمول دو صفت : رحمان و رحیم بر کلیه ء معانی و حالات و حدود رحمت , نیز نمایشگر دومین رکن این جهان بینی است , زیرا چگونگی رابطه ء خدا را با بندگانش , مشخص می سازد.

پس از آنکه شروع سخن با نام ([خدای رحمان و رحیم]) انجام گرفت , نوبت می رسد به توجه کردن به خدا از راه سپاس گزاردن او و ستایشش با صفت پروردگاری مطلق جهانیان:

الحمد لله رب العالمین

(سپاس و ستایش برای خداست , آن پروردگار و سرپرست جهانیان)

سپاس و ستایش خدا , آن درک و احساسی است که قلب مؤمن همینکه به یاد خدا افتاد , در آن غرق می شود . زیرا که هستی او در اصل , فیضی از خدا است و موجب سپاس فراوان . در هر لحظه ئی و هر چشم زدنی و هر گامی نیز , نعمت های خدا پیاپی فرو می ریزد و انبوه می گردد و آفریدگان او را و بویژه این انسان را فرا می گیرد . و از اینجا است که سپاس خدا در آغاز و انجام , یکی از پایه های جهان بینی اسلام است :

[و اوست الله , هیچ معبودی جز او نیست , در آغاز و انجام , ستایش مخصوص اوست] ((۱) در عین حال , فضل و بخشندگی خدا بر بنده ء مؤمنش چنان است که چون

. 1 قصص : ۷۰

او را سپاس بگزارد و بگوید ([: الحمد لله]) همین را برای او کار نیکی که بر همه ء وزنه ها می چربد , به حساب می آورد : در حدیث است که پیامبر خدا فرمود : بنده ئی از بندگان خدا در دعا چنین گفت ([: پروردگارا ! ترا سپاسی شایسته ء جلال ذات و قدرت فراوانت]) (دو فرشته حیران ماندند و ندانستند این را چگونه در حساب نویسند , پس به حضرت پروردگار روی آوردند و عرض کردند : ای پروردگار ما ! بنده ئی کلمه ئی گفت که ما ندانستیم چگونه آن را در حساب نویسیم . خداوند که به گفته ء بنده اش از همه داناتر است پرسید : بنده ء من چه گفت ؟ گفتند : او گفت پروردگارا ترا سپاسی شایسته ء جلال ذات و قدرت عظیمت . پس خدا به آن دو فرمود : آن را همانطور که گفته است بنویسید تا در قیامت , من خود بدو پاداش دهم .

گفتیم که توجه یافتن به خدا بوسیله ء حمد و سپاس : درک و احساسی است که یاد خدا در مؤمن بر می انگیزد . اما بخش دیگر این آیه ([: پروردگار و سرپرست جهانیان]) نیز نموداری از یک اصل در جهان بینی اسلام است . چه

، ربوبیت و سرپرستی مطلق خداوند ، یکی از کلیات طرز تفکر اسلامی است [] . رب [] (به معنای مالک و سرپرست است و در لغت بر [] سرور []) و بر آنکس که عهده دار پرورش دادن و مرتب کردن است ، اطلاق می گردد . در مورد خداوند ، عهده داری پرورش دادن و درست کردن ، شامل همه ی جهانیان یعنی همه ء آفریدگان است و خدای سبحان که هستی را آفریده ، آن را به دست فراموشی و اهمال نسپرده ، بلکه پیوسته آن را مشمول رعایت و مراقبت و پرورش خویش قرار داده است و همه ء جهان ها و آفریده ها همیشه در عهده ء حفظ و تدبیر آفریدگار و پروردگار جهانیان اند و پیوند آفریننده با آفریدگانش همیشگی و مداوم و پیوسته است .

ربوبیت مطلق ، نقطه ی افراق توحید کامل است از ابهام ها و ظلمت هائی که بر اثر واضح نبودن این حقیقت بطور قاطع و کامل ، پیش می آید . بسا مردمی که هم بخدا بعنوان تنها آفریننده ء هستی ، معترفند و هم در عین حال ، به پروردگاران متعددی که هر یک به نوعی سررشته ء زندگی را بدست دارد ، اعتقاد می ورزند . . . و

این بسی مضحک و شگفتی آور است لیکن در گذشته کسانی از این نوع بوده اند امروز هم هستند . قرآن کریم از اجتماعی از مشرکان یاد می کند که درباره ء پروردگاران متعددهشان می گفتند[] : اینها را فقط بدینجهت می پرستیم که ما را به خدا نزدیک کنند[] همچنین از جماعتی از اهل کتاب حکایت می کند که[] عالمان و راهبان خود را بجای خدا , پروردگاران خویش دانستند[] آنروزیکه اسلام ظهور کرد عقاید جاهلی دائر میان مردم , صدها خدای رنگارنگ را بدین عنوان که اینها پروردگاران کوچکی هستند در جنب خدای بزرگ , به مردم نشان می داد .

پس ربوبیت را مطلق آوردن و آن را شامل همه ء جهان ها و جهانیان قرار دادن , نقطه ء تفارق میان دو طرز فکر : نظم گرا و بدون نظم است . بنابراین طرز تفکر که خدا رب همه ء جهان ها و جهانیان است , این همه , رو به سمت پروردگار واحدی خواهند داشت و به سروری و سیادت مطلق او اعتراف خواهند کرد و بار زحمت خدایان متعدد و رنج حیرت و تردید میان

آنها را از دوش برخوردار خواهند داشت . وانگهی در اینصورت , اطمینان به عنایت و رعایت دائمی خداوند و اداره و تدبیر همیشگی او , و اعتماد به اینکه این رعایت و مراقبت هرگز کمی و سستی و کاستی نمی گیرد , بر ضمیر این جهانها پرتو افکن خواهد شد . و بی فاصله است میان این دریافت , با آنچه مثلا ارسطو صاحب مترقی ترین طرز تفکر فلسفی می گفت که : خدا این جهان را آفرید ولی برای همیشه از آن چشم پوشید زیرا او بالاتر از آنست که درباره ء مادون خود بیندیشد ! او جز درباره ی ذات خود نمی اندیشد ! .. و این ارسطو است بزرگترین و اندیشمندترین فلاسفه کهن (۱) . . و اینست بینش او از خدا .

اسلام , زمانی ظهور کرد که جهان را انبوهی از عقاید و بینش ها و اساطیر و فلسفه ها و اوهام و افکار , فرا گرفته بود , انبوهی از حق و باطل , سره و ناسره , دین و خرافه , فلسفه و اسطوره . . و فکر و روان انسان در زیر این توده ء انبوه و عظیم , با

1. این سخن بی توجه به افکار فلاسفه و بزرگ اسلام و علی الخصوص

فلاسفه و شیعه که بی گمان در این وادی سرآمد هستند ادا شده است (م)

29

ابهام ها و ظلمت ها و تردیدهای فراوان , دست بگریبان بود و بر نقطه و یقینی , استقرار نداشت .

در این میان , دریافت ها و بینش های مربوط به خدا و صفات او و نوع رابطه اش با آفریدگان و بویژه انسان , از همه مهم تر و حیرتزا تر بود .

کاملاً طبیعی است که وقتی انسان در مورد خدا و صفات او به نقطه و روشن و یقین آوری نرسد , نمی تواند درباره و جهان و انسان و برنامه و آئین زندگی , برای فکر خود قرارگاهی ثابت و اطمینان بخش بیابد .

ضرورت دست یافتن به آن نقطه و روشن و این قرارگاه مطمئن , هنگامی

آشکار می گردد که انسان اندازه ء آن گمراهی ها را بداند و سری به عقاید و اساطیر و فلسفه ها و اوهامی که در هنگام ظهور اسلام بر افکار بشریت حاکم بود ، زده باشد . (در گزاره ء سوره های قرآن بسیاری از این خرافات ، با نظرات کامل و شامل قرآن در آنباره ها ، خواهد آمد .)

این بود که اسلام در وحله ء اول به رها کردن افکار از آن خرافات و ارائه ء بینش صحیح و مضبوط درباره ء خدا و صفاتش و نوع رابطه ء متقابل او با آفریدگانش ، همت گماشت .

بدینجهت است که توحید کامل و خالص و بی شائبه و همه جانبه ء اسلام ، بنیان اساسی جهان بینی ئی است که اسلام ارائه کرد و همین جهان بینی بود که هر چه روشنتر و زلالتر در ضمیر انسانها جای گرفت و هر شائبه و گمانی در پیرامون حقیقت توحید را از دلها برانداخت و این حقیقت را جدا از هر پیرایه ئی ، استوار و پابرجا و خرافه ناپذیر ، در دل پیروان اسلام برنشانید . به همین وضوح و روشنی درباره ء صفات خدا بویژه صفاتی که با ربوبیت مطلق

خداوند مرتبط است سخن آخر را گفت . مخصوصا از این جهت که بخش مهمی از گمراهی و سرگردانی فکری و فلسفی بشر را این مسئله تشکیل می داد و اساسا تأثیر آن در فکر و عمل انسانها بسی بزرگ و حائز اهمیت نیز هست .

30

اگر کسی بدون آگاهی از ابر تیره و اباطیل و اوهامی که افق زندگی بشر را پوشیده بود ، مشاهده کند که اسلام چه کوششی برای بیان سخن قاطع خود درباره ذات و صفات خدا و چگونگی رابطه او با آفریدگان ، بکار برده کوششی که نصوص قرآن ، نمایشگر آن است شاید درک نکند که این بیان مؤکد و مکرر و این ریز بینی هائی که با توجه به همه ی کوره راههای ضمیر آدمی انجام گرفته ، تا چه اندازه ضروری و مورد نیاز بوده است . ولی آگاهی از آن واقعیت مظلوم ، نشان می دهد که این تلاش بی امان چه اندازه ضرورت و فوریت می داشته و عقیده و توحید چه نقش حساس و عظیمی را در آزاد ساختن فکر و روان انسانها و رهائی بخشیدن آن از رنج سرگشتگی میان

خدایان متعدد و افسانه ها و اساطیر گوناگون , حائز می بوده است .

زیبائی و کمال و آراستگی این عقیده و سادگی و روشنی حقیقتی که در بطن آن نهفته است در صورتی برای روان و خرد آدمی کاملا آشکار می گردد که انبوه عقاید خرافی و اساطیر و فلسفه های دوران جاهلیت , بویژه عقاید مربوط به خدا و سنخ رابطه او با جهان , در نظر مجسم شود . در اینصورت انسان به درستی در می یابد که عقاید اسلام برای روان و فکر بشر , رحمت بود و رحمتی بزرگ . . و انصاف را کدام فروغ رحمت , درخشنده تر از طرز فکری اینچنین زیبا و ساده , روشن و پیوسته , آشنا و مانوس و بالاخره , با فطرت انسان , اینچنین عمیقانه , دمخور و متناسب ؟ . .

الرحمن الرحیم

(آن دارندهء رحمت همگانی و همیشگی)

این صفت که متضمن همه ء معانی رحمت و همه حالات و موارد آن است , برای دومین بار , اینجا در وسط سوره , در آیه ثی مستقل به تکرار آمده تا نشان بارز آن ربوبیت مطلق را تأکید کند و مبنای پیوند میان خدا و خلق را بیان نماید . . این پیوند بر پایه ء رحمت و لطف ستایش انگیز خداوند استوار است , پیوندی است که

31

قرار و آرام می دمد و دوستی و عشق می آفریند . . و بنابراین , ستایش و سپاس خلق , پاسخ طبیعی اوست به این رحمت بیدریغ و بزرگوارانه ء خداوند .

در بینش اسلامی , خدای معبود , خصمانه در کمین بندگان خود نمی نشیند - چنانکه اساطیر یونان درباره ء خدایان ([اولمپ]) در هنگام خشم و برآشفستگی , می گفتند - برای بندگان خود توطئه نمی چیند و نقشه ء انتقام نیز نمی کشد - آنطور که افسانه های دروغین ([تورات]) درباره ء ([یهود]) نوشته اند] - از

باب نمونه , افسانه ء برج بابل در اصحاب یازدهم از سفر تکوین . [

مالک یوم الدین

(اختیار دار و فرمانروای روز پاداش)

این جمله , یک اصل مهم و مؤثر در زندگی بشر را بیان می کند , اصل اعتقاد به جهان دیگر را . مالکیت , نشانه ء آخرین درجه ء استیلا , و تسلط است و [روز پاداش] یعنی روز جزای اعمال در آخرت , روز قیامت . چه بسا مردمی که به الوهیت خداوند و اینکه او آفریننده ء جهان است , اعتقاد می ورزیده اند ولی به روز پاداش معتقد نمی بوده اند . قرآن از گروهی از اینان , چنین حکایت می کند:

1 - [] و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود . و واقع شد که چون از

مشرق کوچ می کردند همواری ئی در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند . و به یکدیگر گفتند بیائید خشتها بسازیم و آنها را خوب بپزیم و ایشانرا آجر بجای سنگ بود و قیر بجای گچ . و گفتند بیائید شهری برای خود بنا نهیم و برجی را که سرش به آسمان برسد , تا نامی برای خویشان پیدا کنیم مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم . و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می کردند ملاحظه نماید . و خداوند گفت همانا قوم یکیست و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده اند و الان هیچ کاری که قصد آن بکنند ممتنع نخواهد شد . اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند . پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند . از آن سبب آنجا را بابل نامیدند زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش (۱) ساخت و خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود . . .]

1 - و تشویش و در هم شدن در زبان عرب [ببله] و [تبلبل] است , با

حروفی نزدیک به بابل یعنی ! (م)

[و اگر از آنها بپرسی که آسمانها و زمین را که آفریده است ؟ بیگمان می گویند : الله] () ۱)

و در جای دیگر درباره ء آنان می گوید :

[به شگفت آمدند از اینکه کسی از جنس خودشان , ایشان را بیم همی دهد , پس کافران گفتند این چیزی شگفت آور است . آیا چون بمیریم و خاک شویم ؟ .. این بازگشتی دور از باور است] () ۲)

عقیده به روز جزا یکی از ارکان طرز تفکر اسلامی و دارای تأثیر بسزائی است در توجه دادن دل انسانها به جهانی و رأی جهان خاک , تا زندگی بشر یکسره اسیر نیازهای مادی نگردد و وی بتواند بر این نیازها فائق آید و تا وسوسه ء دست یافتن به نتیجه ء تلاش و عملش در این عمر کوتاه و در میدان کوچک

این جهان , او را نگران نسازد و به دغدغه نیفکند و قدرت آن را بیابد که برای خدا و فقط به انتظار پاداش خدائی , به تلاش و عمل دست زند , تلاش و عملی که امید نتیجه ء آن را در این جهان به همان اندازه ببرد که در آن جهان , به خدا مطمئن و به خیر و نیکی , دلگرم باشد , بر حق و حقیقت اصرار بورزد و راه حق را با گشادگی و رادمنشی و یقین بیوید.

اینست که اعتقاد به روز جزا را باید نقطه ء جدائی دو راه اصولی در زندگی بشر دانست : یکی راه بردگی هوسها و انگیزه های شخصی , راه خضوع و تسلیم در برابر اندیشه های عالم خاک و ارزشها و معیارهای ساخته ء دست بشر و خلاصه , راه انسانیت دروغین و تصویر غلط از انسان . . و دیگری راه آزادی و سرافرازی شایسته ء انسان , راه قبول ارزشهای خداوندی و پانهادن بر سر منطق جاهلی و بالاخره , راه انسانیت راستین والا گرای , انسانیت در چهره ء حقیقی و زیبائی که خدا برای بنی آدم خواسته و مقرر داشته است .

تا زمانی که این اصل مهم در اندیشه ء بشر بطور کامل , جایگزین نگردد و تا

انسانها از اعماق دل , اطمینان نیابند که پاداش و سزای آنان در این جهان ,
آخرین نتیجه اعمالشان نیست و تا بنی آدم کوتاه عمر , نداند که زندگی
دیگری نیز در

- 1 لقمان : ۲۵

- 2 ق : ۲

33

انتظار او هست که می توان و می شاید بخاطر آن تلاش کرد و به امید ثمره و
جزائی که در آن عاید می گردد , در راه یاری حق و نیکی فداکاری نمود ,
جامعه بشری بر طبق آئین والای خدائی , صورت نخواهد گرفت .

کسانی که به آخرت ایمان آورده باشند در اندیشه و اخلاق و رفتار و عمل با
آنانکه منکر این اصل اند , تفاوت های اساسی دارند . این دو گروه , دو صنف

متمایز و دو طبیعت جدا از هم اند که نه در فعالیت این جهان و نه در پاداش آن جهان , با یکدیگر همسان و برابر نمی توانند بود . . و اینست نقطهء جدائی دو راه . .

ایاک نعبد و ایاک نستعین

(تو را بندگی می کنم و بس , و از تو مدد می طلبم و بس)

و این اصلی است که از چند اصل دیگری که در همین سوره گذشت , زاییده می شود : بندگی فقط در برابر خدا است و استعانت فقط از خدا است .

اینجا نیز دو راهی دیگری است : یکی راه آزادی مطلق از هر نوع بردگی و عبودتی , و دیگری راه بردگی مطلق در برابر بندگان و بردگان . این اصل , اعلان آزادی کامل انسان است : آزادی از قید و بند اوهام , آزادی از بندگی

نظام های تحمیلی و آزادی از عبودیت هر وضع نامتناسب با ساختمان انسان .
هنگامی که خدا یگانه موجودی باشد که عبادت می شود و یگانه نقطه ئی
باشد که از آن انتظار کمک و مدد می رود , اندیشه و روان بشر از اسارت
نظامات و بنیادهای اجتماعی و از ذلت فرمانبری از آحاد بشر , نجات می یابد
همچنانکه از بردگی اساطیر و اوهام و خرافات .

و اینجاست که موضع مسلمان در برابر قدرتهای انسانی و قدرتهای طبیعی ,
نمودار می گردد .

قدرتهای انسانی در نسبت با مسلمان دو نوعند : قدرتهای هدایت شده که به
خدا ایمان دارند و از آئین خدا پیروی می کنند , اینها را باید کمک کرد و در
راه

تحقق خیر و حق و صلاح با آنها همکاری نمود . . و قدرتهای گمراه که با

خدا رابطه ندارند و پیرو آئین او نیستند , با اینها باید درگیر شد و مبارزه کرد و بر آنها هجوم آورد.

گستاخی و سطبری این قدرتها نباید مسلمان را به وحشت افکند , زیرا اینها بر اثر انحراف از منشأ و مصدر اصلی قدرت - قدرت خدا - فاقد نیروی واقعی گشته و مایهء حیاتی و اصیلی را که بقاء هر قدرت , وابسته به آن است از دست داده اند . درست همانند تودهء عظیمی که از ستارهء فروزانی جدا شده باشد . . دیری نمی گذرد که این تودهء عظیم با همه بزرگی و سطبری , افسرده و خاموش می گردد , در حالیکه کوچکترین اتم متصل به آن منشأ فروزان , برای همیشه دارای فروغ و حرارت است:

[ای بسا اندک مردمی که بر انبوه جمعیتی پیروز شده اند به فرمان خدا] ((۱))

این پیروزی , ناشی از پیوستگی با منشأ و مصدر نخستین قدرت است و زائیده

ء مدد خواستن از تنها سرچشمه ء نیرو و عزت .

اما قدرتهای طبیعی . . رابطه ء مسلمان با این قدرتها , رابطه ء آشنائی و دوستی است نه رابطه ء ترس و دشمنی , چرا که نیروی انسان و نیروی طبیعت هر دو صادر از اراده و خواست خدایند و هر دو محکوم آن و هر دو در جهت گیری ها و حرکت ها , هماهنگ و همکار . .

طرز فکر مسلمان به او می آموزد که خداوندگار او , این نیروها را آفریده تا برای او دوست و یاور و همکار باشند , و او برای برخوردار شدن از این دوستی باید در آنها بیندیشد , با آنها آشنا شود , از آنها کمک بگیرد , همگام با آنها رو بسوی خدا - پروردگار او و آنها - حرکت کند . اگر احیانا از آنها آسیبی می خورد و آزاری می بیند از آنروست که در آنها بدرستی نیندیشیده و آنها را نیک نشناخته

و به قانونی که آنرا می گرداند , راه نیافته است .

غربی ها - وارثان جاهلیت رم - بکار گرفتن نیروهای طبیعی را با تعبیر [مقهور کردن طبیعت] (ادا می کنند . . و این تعبیر , نمایشگر بینش جاهلی آنان است , بینشی که از خدا و از روح جهان هستی - که خاضع و فرمانبر خداوند است - بکلی جدا و بی خبر است . ولی مسلمان دلبسته به پروردگار مهربان و پیوسته به روح هستی - که آن خود نیایشگر خدا است - باور دارد که غیر از رابطه ء قهر آمیز , بگونه ء دیگری نیز میتوان با طبیعت رابطه داشت . او معتقد است که پدید آورنده ء همه ء این نیروها خدا است و این همه بر طبق قانون و ناموس واحدی آفریده شده اند تا بتوانند همه با هم به هدفهائی که بر آنها در نظر گرفته شده , نزدیک شوند . معتقد است که خدا این نیروها را مسخر آدمی ساخته و کشف رازها و شناخت قوانین آن را برای وی میسر کرده است . و انسان مکلف است در هر نوبت که توانست کمک و همکاری یکی از این

نیروها را بدست آورد ، خدای را بر این توفیق ، شکر گزارد . . زیرا این خدا است که نیروهای طبیعی را مسخر انسان کرده و او خود نمی توانسته آنها را مقهور خویش سازد:

[همه ء آنچه را در زمین است ، مسخر شما ساخت] ((۱))

بنابراین ، برداشت او از طبیعت ، برداشتی وهم آمیز و ترس آلود نیست . او به خدای یگانه مؤمن است ، او را می پرستد و بس و از او یاری می جوید و بس . . و این نیروها همه آفریدگان خدای اویند ، در آنها غور می کند ، با آنها انس می گیرد ، رازهای آنها را در می یابد و آنها نیز کمک خود را نثار او می کنند و اسرار خود را بدو مینمایند و او با آنها و به کمک آنها در جهانی آشنا و دوست و سرشار از صفا زندگی می کند . و چه شیوا است گفته ء پیامبر گرامی - صلی الله علیه و آله - که به کوه احد نگریست و گفت : [این کوهی است که دوستان می دارد و دوستش میداریم] (در این گفته ، همه ء محتوای دل نخستین مسلمان - محمد صلی الله علیه و آله - از محبت و

. 1 حج : ٦٥.

36

الفت و همزبانی با طبیعت , با سطرترین و خشن ترین مظاهر طبیعت , گنجانیده شده است .

پس از بیان ارکان اصلی جهان بینی اسلام و اظهار توجه به خدای یگانه از راه عبودیت و مددخواهی , می پردازد به تطبیق عملی آنچه گذشت و به وسیله نیاز و طلب - به شکلی کلی و متناسب جو و طبیعت این سوره - روی نیاز و توجه به خدا می آورد:

اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و
لا الضالین

(راه راست را به ما بنمای , راه کسانی که انعامشان فرمودی , نه راه غضب
شدگان و نه گمراهان)

[راه راست را به ما بنمای] (توفیق شناسائی راه راست و به سر منزل رسیده
را به ما عطا کن و پس از شناسائی , توفیق پایداری در آن راه را به ما ببخش !
شناسائی و پایداری هر دو , نتیجه ء هدایت و رحمت و پاسداری خدایند و
طلب کردن آن از خدا , خود نتیجه ء باور داشتن این اصل است که : خدا
یگانه کمک دهنده و یاری کننده است . این دو چیز اولین و بزرگترین
چیزهائی هستند که شخص با ایمان , کمک و مساعدت در آن را از خدا
درخواست می کند , زیرا پی بردن به راه مستقیم , بدون شک , ضامن
نیکبختی در دنیا و آخرت است . این هدایت در واقع همان راه یافتن فطرت
انسان است به قانونی که تلاش انسان را با حرکت عمومی جهان بسوی
خداوندگار هستی , هماهنگ و یکنواخت می سازد .

راه راست , کدام است ؟ با جمله ء بعد , طبیعت این راه را مشخص می

سازد[] : راه کسانی که انعامشان فرمودی , نه راه غضب شدگان و نه گمراهان[](راه مستقیم , راه کسانی است که نعمت خدا نصیب آنان گشته , نه راه آنانکه با وجود شناسائی حق , از آن روی گردانیده اند و بدین جهت مورد غضب خدا واقع شده اند و نه راه کسانی

37

که حق را نشناخته و گمراه شده اند . . این راه سعادت‌مندان هدایت یافته و به سر منزل رسیده , است .

این سوره برای تکرار در هر نماز انتخاب شده و بدون آن هیچ نمازی درست نیست . در این سوره , با همه کوتاهش آنهمه مبانی اساسی جهان بینی اسلام و آنهمه کششهای فکری که ناشی از آن جهان بینی است , گنجانیده شده است .

در حدیث است که پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود[] : خدای تعالی می فرماید : نماز را میان خود و بنده ام به دو نیم , قسمت کردم , نیمی از من

است و نیمی از بنده ام . سهم بنده ام همان است که در نماز درخواست می کند . . وقتی نمازگزار می گوید : الحمد لله رب العالمین , خداوند می گوید : بنده ام مرا سپاس گفت . وقتی می گوید : الرحمن الرحیم , خداوند می فرماید : بنده ام مرا ستایش کرد . وقتی می گوید : مالک يوم الدين , خداوند می فرماید : بنده ام مرا به عظمت یاد کرد . وقتی می گوید : ایاک نعبد و ایاک نستعین , خداوند می گوید : این میان من و بنده ام میباشد و آنچه درخواست کند بدو خواهم داد . و چون می گوید : اهدنا الصراط المستقیم , صراط الذین انعمت علیهم , غیر المغضوب علیهم و لا الضالین , خداوند می فرماید : این خواهش او برآورده شد و هر چه خواسته ی او برآورده است .

پس از حقایقی که از سیاق سوره آشکار شده , می توان گفت که این حدیث , یکی از اسرار انتخاب این سوره را برای چندین مرتبه در شبانه روز , روشن می سازد .

سوره البقره مدنی (جز آیه ۲۸۱ که در حجه الوداع در منی نازل گشت)

40

این سوره از نخستین سوره هائی است که پس از هجرت نازل گشته و طولانی ترین سوره قرآن است . به نظر می رسد که آیات این سوره بی فاصله و پی در پی نازل نگشته تا در نتیجه ، پیش از نزول سوره ء دیگری این سوره کامل و تمام شده باشد . بررسی شأن نزول برخی از آیات این سوره و دیگر سوری که در مدینه نازل شده - هر چند این شأن نزول ها چندان قطعی و مسلم نیستند - چنین نتیجه می دهد که همه ء آیات سوره های بزرگ مدنی ، پی در پی و بی فاصله نازل نگشته و چه بسا پیش از کامل شدن یکسوره ، آیاتی از سوره ء دیگری نازل شده است . ملاک مقدم بودن سوره ئی بر سوره ء دیگر آن است که اوائل آن سوره - و نه همه ی آن - پیش از آن سوره دیگر نازل شده باشد . در این سوره آیاتی وجود دارد که در شمار آخرین آیه های قرآن است ، مانند آیات مربوط به ربا ، حال آنکه نخستین آیه های آن به گمان بیشتر ، از نخستین آیه هائی است که در مدینه نازل شده است .

جمع کردن آیه های هر سوره و چگونگی ترتیب و انتظام آن ، بر طبق وحی آسمانی و دور از سلیقه های افراد انجام می گرفته است . و این مطلب از روایات زیادی که در این زمینه وارد است مستفاد می گردد.

لذا آنکس که در سایه قرآن زندگی می کند می یابد که هر یک از سوره های قرآن ، دارای شخصیت ممتاز و مستقلی است ، دارای روحی است که قوام سراسر سوره به آن است ، درست همچون روح یک موجود زنده . دارای یک موضوع اصلی است یا چند موضوع اصلی که بر گرد یک محور دور می زند . هر سوره دارای جو

41

مخصوصی است که بر همه موضوعات آن سایه افکنده و سیاق کلام را در سوره آنچنان آورده که همه این موضوعات را از چند جهت شامل می گردد و به آنها یکنواختی می دهد . همچنین هر سوره دارای آهنگ و موسیقی خاصی است که فقط در صورتی که مناسبت کلام تغییر یابد ، عوض می شود

(۱) و این نشانه ء عام همه ء سوره های قرآن است که حتی طولانی ترین سوره ها - مانند این سوره - از آن مستثنی نیست.

این سوره متضمن چندین موضوع است , لیکن همه ء این موضوعات برگرد محوری مرکب از دو بخش کاملاً به هم مرتبط , دور می زند . این دو بخش , یکی تشریح موضعگیری بنی اسرائیل است در برابر دعوت اسلام در مدینه و چگونگی روبرو شدن آنان با این دعوت و با پیامبر اسلام و با جمع مسلمانی که بر اساس این دعوت , گرد هم جمع شده بودند . . و مسائل دیگری که از آثار این موضعگیری است مانند ارتباط شدید یهود با منافقان از سوئی و با مشرکان از سوی دیگر . بخش دیگر , بیان حال و روزگار جامعه ء مسلمان است در آغاز ولادتش و در آن هنگام که خود را برای حمل بار امانت , امانت دعوت و خلافت در زمین , آماده می ساخت . قبلاً به صراحت این مطلب بیان می شود که بنی اسرائیل از حمل این بار سرپیچیدند و عده خداوند را شکستند و خویشان را از شرافت انتساب حقیقی به ابراهیم - علیه السلام - منادی مکتب توحید , محروم ساختند . و به مسلمانان هشدار داده می شود که

بکوشند تا به لغزش هائی که بنی اسرائیل را از این شرف بزرگ ، بی نصیب ساخت دچار شوند .

همه ء موضوعات این سوره برگرد این دو بخش که دو جزء مرتبط و پیوسته ء یک محورند ، دور می زند ، چنانکه در بررسی تفصیلی آیات ، خواهد آمد .

برای اینکه اندازه ء ارتباط میان موضوع محور این سوره و سایر موضوعات آن ، با خط سیر دعوت اسلام در آغاز ورود به مدینه و چگونگی زندگی جامعه ء

- 1 به کتاب ([التصویر الفنی فی القرآن] فصل [:التناسق الفنی] رجوع شود

(مؤلف)

42

مسلمانان و پاره ئی رویدادهای این زندگی ، بطور کامل آشکار گردد ، شایسته است که مجملی از این رویدادها را - که اساسا آیات این سوره به منظور

مواجهه با آنها نازل گشته - مورد مطالعه قرار دهیم و البته در همه جا به خاطر داشته باشیم که این رویدادها و حوادث بطور عموم , در تمام دوره ها و اعصار - با کم و بیش تفاوتی - وجود داشته و دعوت اسلام و منادیان این دعوت در امتداد قرن‌ها و نسل‌ها همیشه با شرائطی مشابه شرائط آن روزگار , روبرو بوده اند . و همین تشابه اوضاع و شرائط است که راهنمائی های قرآن را برای همیشه تازه و زنده می دارد و بدان خلود و ابدیت می بخشد و آن را بطور جاودانه , چراغ هدایتی می سازد در گذرگاه امت اسلامی که از میان خار بن دشمن های رنگارنگ ولی یکجهت و یک طبیعت , کشیده شده است .

و اینست اعجاز قرآن . . که در همه آیات , به این شکل و نشان , گوشه ئی از آن آشکار می گردد .

هجرت پیامبر به مدینه , بدنبال زمینه سازی و مقدمه چینی مستحکمی انجام گرفت . این حادثه , معلول شرائطی بود که وقوع آن را حتمی و ضروری می ساخت و آن را به صورت یک مرحله ء اجتناب ناپذیر در مسیر تعیین شده ء

کاروان اسلام در می آورد . چهره ء خصمانه و عناد آمیز قریش در برابر دعوت اسلام - مخصوصا پس از وفات خدیجه و سپس وفات ابوطالب حامی و پشتیبان پیامبر - ادامه ء این دعوت را در مکه و حوالی آن تقریبا غیر ممکن ساخته بود . با اینکه علیرغم همه ء سختگیری ها و چاره اندیشی های قریش پیوسته کسانی به اسلام می گرویدند , عملا پیشرفت اسلام در مکه و حوالی آن راکد بود , زیرا قریش - چنانکه گفتیم - روشی بشدت خصمانه در پیش گرفته و برپیکار با اسلام به هر وسیله ء ممکن , یکدل و مصمم گشته بودند . این رفتار از جانب قریش , موجب شده بود که دیگر تیره های عرب نیز روشی احتیاط آمیز انتخاب کرده و در انتظار عاقبت این جبهه بندی میان

43

پیامبر و خویشاوندان نزدیکش و در رأس آنان ابولهب و عمرو بن هشام و ابوسفیان و دیگر کسانی که با پیوندی نزدیک به صاحب رسالت متصل بودند , بمانند .

در محیط قبائلی عرب که پیوندهای خویشاوندی در آن از اهمیت فراوانی

برخوردار بود ، هیچگونه انگیزه ئی که تا زیان را بر پذیرش داعیه ء مردی که خویشاوندانش با او چنین معامله می کنند ، تشویق کند یافت نمی شد . بویژه که این خویشاوندان ، متولیان و کارگزاران کعبه نیز بودند و این خود مظهر نوعی قداست در جزیره بود!.

در زیر فشار این وضع بود که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به جستجوی پایگاه دیگری غیر مکه پرداخت ، پایگاهی که طرز فکر او در آن مورد حمایت قرار گیرد و آزادی آن تضمین شود و امکان رهائی از این رکود و توقف بدان ارزانی گردد ، پایگاهی که تبلیغ فکر او در آن امکان یابد و طرفداران و گرویدگان ، در برابر سختگیری ها و پیشامدهای ناگوار حمایت شوند . .

به گمان من ، این نخستین و مهمترین انگیزه ء هجرت بوده است .

پیش از آنکه یثرب بعنوان پایگاه مکتب جدید ، انتخاب و هجرت به آن آغاز گردد ، چند هجرت دیگر انجام گرفته بود:

از آن جمله بود هجرت به حبشه که بسیاری از نخستین گرویدگان در آن شرکت داشتند . عقیده بر اینکه این جمع فقط برای نجات جان خود به حبشه هجرت کرده اند ، به قرائن قابل اطمینان متکی نیست ، اگر چنین می بود باید کم شأن ترین و بیدفاع ترین و ضعیف ترین مسلمانان بدانجا عزیمت می کردند ، حال آنکه واقعیت درست عکس این است ، بردگان مظلوم و ناتوان که بخش مهم سختگیری ها و شکنجه ها و آزمایشهای دشوار برای آنان بود ، بدین هجرت مبادرت نورزیدند و تنها کسانی هجرت کردند که پیوندها و تعصب های فامیلی حمایتگر آنان بود و در آن محیط قبائلی از آن اندازه بستگی فامیلی و خویشاوندی برخوردار بودند که بتواند از آزار و شکنجه مصونشان بدارد . بیشتر مهاجران از قبیله ء قریش بودند ،

مانند : جعفر بن ابیطالب (یعنی کسی که پدرش با جوانان بنی هاشم ، تنها

حامیان پیامبر را تشکیل می دادند (زبیر بن عوام , عبدالرحمن بن عوف , ابوسلمه ء مخزومی , عثمان بن عفان و . . زنهایی نیز از شریفترین خاندانهای مکه در جمع مهاجران بودند که هرگز امکان نداشت مورد آزار قرار بگیرند.

ای بسا انگیزه های دیگری نیز وجود داشته که هر یک بگونه ئی لزوم و ضرورت این هجرت را تأیید و تأکید می کرده است , از قبیل : ایجاد شور و غوغا در خاندانهای بزرگ قریش که فرزندان عزیز و محبوبشان - به عقیده ء خود - از جاهلیت گریخته و همه ء پیوندهای خویشاوندی را پشت سرافکنده بودند , مخصوصا با در نظر گرفتن محیط قبائلی مکه که چنین مهاجرتی بشدت آن را متشنج می ساخت . و باز با در نظر گرفتن این واقعیت که یکی از این مهاجران , ام حبیبه دختر ابوسفیان - رهبر جاهلیت و بزرگترین میداندار نبرد با عقیده ء جدید - بود.

ولی وجود چنین انگیزه هائی این احتمال را که : مهاجرت به حبشه یکی از کاوشهای پی در پی پیغمبر برای یافتن زمینه و پایگاه آزاد و لاقفل , امن و

امانی برای دعوت جدید بوده ، نفی نمی کند . بخصوص اگر بر این استنتاج
بیفزائیم اسلام آوردن نجاشی زمامدار حبشه را ، اسلام آوردنی که یگانه مانع
علنی شدن نهائی آن ، شورش اسقف های مسیحی برضد او بوده است .

همچنین به نظر می رسد که عزیمت پیامبر - صلی الله علیه و آله - به شهر
طائف کوشش دیگری در راه فراهم آوردن زمینه و پایگاه آزاد یا امن ، برای
فعالتهای فکری بوده است . این اقدام بر اثر عکس العمل شدید بزرگان ثقیف
به موفقیت نیانجامید . سران این قبیله (که صاحبان و حاکمان طائف بودند) با
بدترین شکلی با پیامبر خدا روبرو شدند و نابخردان و کودکان خود را بر
سنگباران کردن آنحضرت تشویق کردند ، چندان که دو پای مبارکش خون
آلود گشت و تا هنگامی که به بوستانی متعلق به عتبه و شیبه (پسران ربیعہ)
پناه نبرد ، دست از آزار وی برنداشتند . . و اینجا بود که روی نیاز به درگاه
خدا آورد و با این جملات سرشار از خلوص و معنی ،

[بارالها! من از اینکه نیرویم کاستی گرفته و راه چاره به رویم بسته شده و کارم در میان مردم سبک گرفته شده , به تو شکوه می آورم , ای مهربانترین مهربانان ! . تو خداوند مستضعفان و پروردگار منی ! به که وا می گذاریم ؟ به دشمنی که در کار من به میل خویش بنگرد ؟ یا به بیگانه ئی که بر من روترش کند ؟ با اینهمه اگر بدانم که تو بر من خشمگین نیستی از چیزی نمی اندیشم ولی عافیتی که از جانب تو باشد راه مرا بسوی هدف گشاده تر می سازد . . به پرتو وجود تو که روشنگر ظلمات و سامانبخش کار دنیا و آخرت است پناه می برم از اینکه خشم تو بر من فرود آید و نارضائی تو مرا فرو گیرد . نگوئش من حق تو است مگر که از من خشنود شده باشی . و هیچ کار جز به مدد تو انجام گرفتنی نیست .]

از این لحظه به بعد , بطور ناگهان و غیر قابل پیش بینی , گشایشی در کار پیامبر و دعوت اسلام , پدید آمد . بیعت [عقبه ء اولی] (و سپس) [دومین پیمان عقبه] (۱) فراهم گشت . ماجرای این دو پیمان با موضوعی که باید

در مقدمه ء این سوره مدلل گردد و همچنین با حوادثی که در مدینه در پیرامون دعوت اسلام پدید آمد ، بشدت مربوط می شود.

بطور خلاصه ، ماجرا از اینقرار بود:

دو سال پیش از هجرت ، در موسم حج هنگامیکه پیامبر - صلی الله علیه و آله - خود را در سر راه زائران خانه ء خدا قرار می داد و یاورانی که به کمک و حمایت آنها بتواند آئین خدا را گسترش دهد ، جستجو می کرد ، با گروهی از قبیله ء خزرج برخورد نمود . بومیان یثرب که از دو قبیله ء اوس و خزرج تشکیل می شدند از یهودیان

1. منظور از عقبه ، نقطه ئی از کوههای نزدیک مکه است که در آن به ترتیبی که مختصرا گفته خواهد شد ، دو پیمان در دو سال پی در پی میان پیامبر و هیئت یثربی ها بسته شد . این دو پیمان را با نام های ([بیعت عقبه ء اولی])

و) [بیعت عقبه ۲ ثانیه] (مشخص کرده اند . (م)

46

ساکن آن سرزمین شنیده بودند که به این نزدیکی ها پیامبری ظهور خواهد کرد . و یهودیان امیدوار بودند که به وسیله ۲ این پیامبر بر عرب پیروز شوند و به کمک او دشمنان خود را سرکوب کنند . وقتی هیئت خزرجیان از دعوت پیامبر - صلی الله علیه و آله - خبر یافتند به یکدیگر گفتند : بخدا این همان پیغمبری است که یهود از او خبر می دهند , مباد که ایشان پیش از شما به وی بگردند . چون رسولخدا ایشان را به اسلام دعوت کرد , پاسخ مثبت دادند و به او گفتند : ما قبیله ۲ خود را در آنچنان اختلاف و نفاقی ترک کرده ایم که هیچ قوم دیگری بدانپایه از نفاق و اختلاف نمی رسد , امید است خدا بدست تو آنان را متحد سازد . . و چون به قبیله ۲ خویش بازگشتند و ماجرا را با ایشان در میان نهادند , همگی بدان رضا دادند و بر آن همداستان شدند .

سال دیگر در موسم حج گروهی از اوس و خزرج به مکه آمدند . بار دیگر میان ایشان و پیامبر ملاقات شد و با او بر اسلام پیمان بستند و آنحضرت یکی

از یاران خود را برای آموختن امور دین ، با آنان به یثرب گسیل داشت . این پیمان را [بیعت عقبه ء اولی] (نخستین پیمان عقبه) نامیده اند .

در سال بعد باز جمع زیادی از هر دو قبیله به حج شتافتند و از آن حضرت درخواست کردند که بیعت ایشان را بپذیرد . مراسم بیعت با حضور عباس عموی پیامبر انجام گرفت و ایشان پیمان بستند که وی را از هر چه جان و مال خود را از آن محافظت می کنند حفظ کنند . این دومین بیعت به [بیعت بزرگ عقبه] معروف شد . از جمله روایاتی که درباره ء این بیعت نقل شده آن است که عبدالله بن رواحه در آن شب به پیغمبر گفت : هر چه می خواهی برای خود و پروردگارت شرط کن . فرمود [: برای پروردگارم شرط می کنم که او را عبادت کنید و هیچ چیز و هیچکس را شریک او مگیرید و برای خودم شرط می کنم که از هر چه جان و مال خود را محافظت می کنید ، مرا از آن محافظت کنید] . عبدالله گفت : هرگاه چنین کنیم پاداش ما چه خواهد بود ؟ فرمود [: بهشت] گفتند : معامله ء پرسودی است ، نه فسخ می کنیم و نه از تو می خواهیم

که آن را فسخ کنی!

و چنین بود که مسئله از طرف این گروه ، کاملاً جدی تلقی شد . . و از اینجا بود که اسلام در مدینه شگفت و رواج یافت ، بطوریکه خانه ئی نماند که اسلام در آن وارد نشود . مسلمانان پی در پی از مکه به سوی مدینه عزیمت کرده و همه چیز را پشت سر خود بجا می گذاردند و فقط عقیده ء خود را با خود به مدینه می آوردند . در آنجا از برادران خود که پیش از آنها در خانه و ایمان جای گرفته بودند ، چندان از خود گذشتگی و برادری می دیدند که نظیر آن را تا آنروز ، تاریخ انسانیت به یاد نداشت . پس از زمان کوتاهی رسولخدا - صلی الله علیه و آله - با همراهش ابوبکر هجرت کرد . وی اینک بسوی همان پایگاه آزاد و نیرومند و امنی که پیش از آن مدتها در جستجوی آن بود ، روی می آورد . . و از نخستین روز ورود آنحضرت به مدینه ، دولت اسلامی در این شهر تشکیل یافت .

از این گروه پیشاهنگ ، هجرت کنندگان مکی و حمایتگران یثربی ، (مهاجرین و انصار) قشر ممتازی در میان مسلمانان بوجود آمد که قرآن در موارد متعددی از آنان به نیکی یاد کرده است . لذا می بینیم سوره ء مورد بحث ما با ذکر خطوط اصلی ([ایمان]) آغاز می شود و نخستین آیات آن بطور کلی ، نمایشگر صفت ([مؤمن]) راستین است . اگر چه در درجه ء اول ، این گروه از مسلمانان را که در آن هنگام در مدینه مستقر شده بودند ، توصیف می کند .

[الم - این است کتاب ، در آن شکی نیست ، مایه ء هدایت پرهیزگاران است . آنکسانی که به غیب باور می آورند و نماز را به پا می دارند و از آنچه روزیشان کرده ایم ، انفاق می کنند . و کسانی که به آنچه بر تو و آنچه پیش از تو نازل گشته ایمان می آورند و به آخرت یقین دارند . اینان قرین هدایت پروردگار خویشند و همین اینان ، رستگارانند .]

بلافاصله پس از این چند آیه ، به صفت کافران برخورد می کنیم . این آیات

نیز بطور کلی مشخص کنندهء خطوط اصلی ([کفر] است . ولی در وحلهء اول , توصیف صریحی است از کافرانی که در آن روز رویاروی دعوت اسلام قرار گرفته بودند و از گروههای گوناگونی تشکیل می شدند , چه در مکه و چه در حوالی مدینه :

[همانا کسانی که کافر شده اند تفاوتشان نکند , بیمشان دهی یا ندهی , ایمان نیاورند . خدا بر دل و گوش آنها مهر زده و بر چشمشان پرده ئی هست و برای آنها عذاب بزرگی باشد .]

علاوه بر این دو گروه , گروه منافقان نیز قشر دیگری را تشکیل می دادند . پیدایش این گروه مستقیماً زائیدهء شرائطی بود که مهاجرت پیامبر در آن اوضاع و احوالی که بدان اشاره شد , بوجود آورده بود . و البته این شرائط در مکه وجود نداشت . اسلام در مکه , حکومت و قدرتی نداشت , بلکه حتی باند و جمعیتی نداشت تا دشمنان مکی از آن بترسند و بناچار منافقانه و در پرده با اسلام در آویزند . بعکس , اسلام در آنجا بشدت مورد فشار و آزار بود

, دعوت اسلام و پذیرش آن جرم و قاچاق محسوب می شد , آنهایی که دل به دریا زده و به جبهه ء اسلامی می پیوستند , افراد با اخلاصی بودند که عقیده و فکر خود را بر هر چیز دیگری ترجیح می دادند و در راه آن همه چیز را تحمل می کردند . ولی در یثرب - که اکنون [مدینه الرسول] (شهر پیامبر) نامیده می شد - اسلام به صورت قدرتی درآمد بود که همه کس بناچار برای آن حسابی باز می کرد و کم و بیش سازش با آن را اجتناب ناپذیر می دید , بویژه پس از جنگ بدر و پیروزی درخشانی که در آن جنگ نصیب مسلمانان شد . در طلیعه ء کسانی که ناگزیر می باید با اسلام می ساختند افرادی از سران و متنفذین قرار داشتند که کسان و پیروانشان قبلا به آئین جدید گرویده بودند و آنها برای حفظ شان در مقام موروثی و مصالح شخصی خود , چاره ئی جز این نداشتند که به پیروی از آئینی که قبلا زیر دستانشان بدان گرویده اند , تظاهر کنند . عبدالله بن ابی بن سلول که قوم و عشیره اش اندکی پیش از ورود اسلام به مدینه برای به سلطنت نشانیدن او زمینه سازی و تلاش می کردند , از جمله ء این افراد بود .

در آغاز سوره , توصیف مفصل این منافقان را می خوانیم که از برخی فرازهای آن استنباط می شود که نظر به همین سران و متنفذانی است که بر تظاهر به اسلام مجبور شده و هنوز بزرگتری خود را بر مردم فراموش نکرده بودند و بنا به رسم و عادت کبر فروشان , توده ء خلق را ([بیشعور]) و ([نفهم]) می خواندند:

([بعضی مردم گویند : به خدا و روز دیگر ایمان آورده ایم , ولی مؤمن نیستند , با خدا و مؤمنان فریب می ورزند و (در واقع) جز با خودشان فریب نمی زنند و نمی فهمند . در قلوبشان مرضی هست و خدا مرضشان را بیفزاید , برای دروغی که می گویند عذاب الم انگیزی دارند . و چون به آنان گفته شود : در زمین فساد بر می انگیزید , گویند : ما جز اصلاح کار دیگری نمی کنیم , بدانید که تبهکار و فساد انگیز همین ایشانند ولی نمی فهمند . و چون به آنان گفته شود : چنانکه مردم ایمان آورده اند ایمان آورید , گویند : آیا ما نیز چون نابخردان ایمان بیاوریم ؟ بدانید که آنها خودشان نابخردند ولی نمی دانند . و

چون مؤمنان را ببینند گویند : ایمان آورده ایم و چون با یاران شیطان صفت خود تنها بمانند گویند : ما با شمائیم , ما فقط مسخره می کنیم . خدا آنان را مسخره می کند و در طغیانشان می کشاند که کور دل بمانند . اینها ایند که ضلالت را به هدایت خریدند پس تجارتشان سود نکرد و هدایت نیافتند . داستان آنان , داستان کسی است که آتشی بیفروخت و چون اطراف وی را روشن بساخت خدا نورشان را بگرفت و در ظلماتی که مجال دیدن نیابند رهاشان کرد . کر و گنگ و کورند پس باز نمی گردند . یا چون بارانی سیل آسا که از آسمان فرو ریزد با ظلمات و رعد و برق , انگشتان خویش را از نهیب صاعقه ها و بیم مرگ در گوش فرو می برند , و خدا کافران را در احاطه دارد . نزدیک است که برق دیدگان آنها را ببرد , هرگاه اطرافشان را روشن کند به راه افتند و چون تاریک شود بایستند , اگر خدا بخواهد شنوائی و بینائی آنان را می برد , و همانا خدا بر همه چیز توانا است] (۱ .)

در لابلای حمله ء شدیدی که در این آیات به منافقان [بیمار دل] شده , از کسانی به عنوان [شیطانهایشان] نیز به اشاره سخن رفته است . بطوریکه از

روال سوره و از مجموعه ء حوادثی که در سیره ء پیامبر ثبت شده , به دست می آید منظور از این شیطانها , یهودیان اند که قسمتهای بعدی , متضمن حملات شدیدی به آنان نیز هست .

- 1 بقره : ۸ - ۲۰ .

50

ماجرای یهودیان با دعوت اسلام را در این چند سطر خلاصه می کنیم:

اینان نخستین کسانی بودند که در مدینه با اسلام گلاویز شدند . این درگیری موجبات زیادی داشت . . یهود یثرب به این دلیل که ما بین عرب عامی و بیسواد مدینه یعنی اوس و خزرج , مردمی با سواد و اهل کتاب بودند , موقعیت برجسته ئی در آن منطقه داشتند . مشرکان عرب اگر چه تمایلی به پذیرش دیانت اهل کتاب نشان نمی دادند لیکن به هر حال ایشان را بخاطر برخوردار بودنشان از کتاب آسمانی , از خود داناتر و به قضاوت آشناتر می

دانستند . از سوی دیگر روابط خصمانه ء دو قبیله ء اوس و خزرج , فرصت مناسبی برای یهود که معمولا در چنین زمینه هائی امکان فعالیت می یابند , بوجود آورده بود . چون اسلام آمد همه ء این امتیازات را از ایشان گرفت . . کتابی تصدیق کننده ء کتابهای پیشین و کاملتر از همه ء آنها آورد , اختلاف را که زمینه ء دروغ و دغل و سود جوئی یهود بود از بین برد و جبهه ء اسلامی را که در خود هم اوس و هم خزرج را داشت , وحدت بخشید و از آن روز همه بنام انصار (یاری کنندگان) نامیده شدند در کنار مهاجران و از مجموع آنها آن جامعه ء یکپارچه و فشرده و آهنین را که بشریت پیش از آن و پس از آن , نظیرش را ندیده بود و ندید , تشکیل داد .

یهود , خود را ملت برگزیده ء خدا می پنداشتند و رسالت و کتاب آسمانی را خاص خود می دانستند , از اینرو مانند همیشه , انتظار می بردند که آخرین پیامبر نیز از میان ایشان مبعوث گردد . وقتی این پیامبر از میان عرب برخاست توقعشان این شد که آنها را از دایره ء دعوت خود خارج سازد و فقط به دعوت بیسوادان عرب اکتفا کند . . و چون مشاهده کردند که وی اهل کتاب را

به ایندلیل که از مشرکان با او آشناتر و به پذیرش رسالت او سزاوارترند ، در شمار اولین مخاطبان دعوت خود قرار داده ، غرور ایشان جریحه دار شد و آن را نوعی اهانت و تجاوز به حقیقت خود دانستند.

دیگر آنکه بر پیامبر - صلی الله علیه و آله - شدیداً رشک بردند ، دوبار:

51

یکبار از اینرو که خدا او را به نبوت برگزیده و بر او کتابی آسمانی فرو فرستاده است ، آنها در این واقعیت ، کمترین تردیدی نداشتند . . و بار دیگر از موقعیت سریع و عام او در محیط مدینه .

عامل دیگری که جهت گیری خصمانه و عداوت قلبی آنان را در برابر اسلام از اولین لحظات موجب می شد آن بود که احساس می کردند با موفقیت پیامبر ، خطر مطرود شدن از جامعه و یثرب - که همواره رهبری فکری و بازرگانی پرسودش و ربای فرساینده اش در اختیار آنان بود - آنها را تهدید می کند . .

در برابر آنان یا این خطر بود و یا پذیرش دعوت جدید و در نتیجه هضم شدن در جامعه اسلامی . . و هیچیک از این دو برای آنان قابل تحمل نبود.

بدین دلایل بود که یهود در برابر دعوت اسلام , وضعیتی را که سوره ء بقره (و بسیاری سوره های دیگر قرآن) بدقت توصیف می کند , بخود گرفتند . ما اینک منتخبی از آیاتی را که به این وضعیت خاص اشاره می کند , در اینجا می آوریم:

در آغاز گفتگو از بنی اسرائیل , این ندای آسمانی ایشان را مخاطب می سازد:

[ای فرزندان اسرائیل ! نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم به یاد آورید و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم و از من بیم کنید . و به قرآنی که نازل کرده ام و تصدیق کننده ء کتابی است که نزد شماست , بگروید و نخستین منکر آن باشید . و آیه های مرا به بهای اندک بفروشید و از من

پرهیزید . شما که می دانید , حق را به باطل میامیزید و حقیقت را کتمان
مکنید . نماز را به پا ندارید و زکوه دهید و با راکعان رکوع کنید . آیا مردم را
به نیکی فرمان می دهید و خودتان را از یاد می برید , با آنکه کتاب آسمانی
می خوانید ! آیا نمی اندیشید ؟] (۱)

پس از آنکه چگونگی رفتار ایشان را با پیامبرشان موسی علیه السلام و کافر
نعمتی هایشان و از کتاب آسمانی و دین خود کناره گرفتن هایشان و با خدا
پیمان شکنی هایشان را به تفصیل بازگو می کند , به شیوه ء هشدار و زنهار ,
مسلمانان را مخاطب می سازد و چنین می گوید:

۱ بقره : ۴۰ - ۴۴

52

[آیا طمع می برید که اینان به شما بگردند ؟ ! حال آنکه گروهی از آنان
بودند که کلام خدا را می شنیدند و پس از فهمیدنش , آنرا تحریف می نمودند

, و خود می دانستند . وقتی مؤمنان را دیدار کنند گویند : ایمان آورده ایم و چون با خودهاشان به خلوت نشینند (به ملامت) گویند : آیا از آنچه خدا برای شما برگشوده با مسلمانان سخن می گوئید تا نزد پروردگارشان بدستاوز آن با شما محاجه کنند ؟ آیا نمی اندیشید ؟] (۱)

[و گویند : بجز چند روزی آتش به ما نمی رسد ! بگو مگر از خدا پیمانی گرفته اید تا از پیماناش تخلف نکند ؟ یا درباره ء خدا آنچه نمیدانید می گوئید] (۲)

[و چون از نزد خدا کتابی آمد که تصدیق کننده ء کتاب آسمانی آنها بود و از پیش , بدان بر کافران فیروزی می جستند , وقتی آنچه می شناختند بیامد , کافر شدند , و لعنت خدا بر کافران باد] (۳)

[و چون به آنان گفته شود : به کتابیکه خدا نازل کرده ایمان آورید , گویند :

ما به کتابی که بر خودمان نازل شده ایمان داریم و جز آنرا که حق است و تصدیق کننده ء کتاب آنها است انکار می کنند[() ۴)

[(و چون از نزد خدا پیغمبری بیامدشان که تصدیق کننده ء کتابشان بود , گروهی از اهل کتاب چنانکه گوئی دانا نیستند , کتاب خدا را پشت سرافکندند[() ۵)

[(کافران اهل کتاب و مشرکان دوست ندارند که از پروردگارتان خیری بر شما نازل شود[() ۶)

[(بسیاری از اهل کتاب , با آنکه حق بر آنها روشن شده , به سبب حسدی که به دل گرفته اند , دوست دارند که شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر باز برند[() ۷)

[و گویند : به بهشت نرود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد , این آرزوی آنهاست] (۸)

[یهود و نصاری هرگز از تو خوشنود نخواهند شد مگر آنکه از آئین آنها پیروی کنی] (۹)

و این معجزه ء جاوید قرآن است که از یهود همان خصلتی را نکوهش کرده که همیشه و در همه ء دوره ها , از پیش از اسلام تا اسلام و تا امروز , با ایشان بوده و هست . اینست که قرآن یهودیان دوره ء پیامبر را به لحنی مخاطب می سازد که گوئی همین ایشانند که در عهد موسی یا در دوره ء جانشینان موسی می زیسته اند . چرا که اینان همه یک تیره اند با نشانه هائی یکسان و نقشی یکسان در برابر خدا و خلق

۲ بقره : ۸۰ .

۳ بقره : ۸۹ .

۴ بقره : ۹۱ .

۵ بقره : ۱۰۱ .

۶ بقره : ۱۰۵ .

۷ بقره : ۱۰۹ .

۸ بقره : ۱۱۱ .

با موضعی یکسان : از اینرو در موارد زیادی ، روی سخن از یهودیان همزمان موسی به یهودیان مدینه بر می گردد و از ایشان به نسلهائی که در آن میانه می زیسته اند . . و بدین دلیل است که کلمات قرآن چنان زنده و جاندار است که گوئی هم اکنون با موقع امت مسلمان و موقع یهود در برابر آنان ، روبرو است . و از چگونگی روبرو شدن یهود با طرز فکر اسلامی و دعوت اسلامی در امروز و فردا چنان سخن می گوید که از چگونگی روبرو شدنش با آن در دیروز . . گوئی این کلمات جاودانه ، هشدار دمبدم و پیوسته ئی است به امت مسلمان در برابر دشمنانی که با گذشتگان او همان دشمنی ها و دغلی ها و جنگهای بظاهر گوناگون و در باطن یکجتهی را کرده اند که امروز با خود او می کنند .

این سوره همانطور که متضمن این توصیف و این هشدار و زنهار است ،

بنای جامعه ی مسلمان را و آماده ساختن آن را برای حمل بار امانت عقیده -
که بنی اسرائیل روزی از آن سرپیچیدند و روز دیگری چنین عنودانه در برابر
آن ایستادند - نیز متضمن است.

چنانکه گفتیم ، سوره با توصیف گروههایی که دعوت اسلام در آغاز هجرت
با آنها روبرو بوده ، آغاز می گردد . با اشارتی به شیاطین یهود که بعدها به
تفصیل از آنان سخن خواهد رفت . این گروهها همانهایی هستند که از آن پس
نیز در همه ء دوره های تاریخ با دعوت اسلام ، رودر رو بوده اند ، آنگاه سوره
برمحور همین دو خط اصلی تا آخر ادامه می یابد ، با مراعات پیوستگی و
وحدتی که با وجود تنوع موضوعات سوره ، شخصیت ویژه ء سوره را نمایش
می دهد .

پس از نشان دادن آن سه نمونه ی نخستین : پرهیزگاران ، کافران و منافقان و
اشاره ء ضمنی به یهودان شیطان صفت ، دعوت عام مردمان است به بندگی
خدا و ایمان به کتابی که بر بنده ء خدا نازل گشته - و تحدی شک آوران

است به اینکه یک سوره همانند آن ارائه دهند - و تهدید کافران است به آتش
- و مژده و گرویدگان است به

54

بهشت و سپس اظهار شگفتی است از کار آنانکه به خدا کافر گشته اند:

[چگونه به خدا کفر می ورزید با آنکه شما مرده بودید و جانتان داد , باز
میمیراندتان و دوباره زنده می کند و آنگاه بسوی او بازگردانده می شوید ! .
اوست که هر چه در زمین هست برای شما آفریده , آنگاه بر آسمان برآمده و
آن را هفت آسمان پرداخته است و او بر همه چیز داناست] (۱)

در این فراز , بدینمناسبت که آفریده شدن همه اشیاء زمین برای انسان ,
مطرح گشته , داستان خلیفه ساختن آدم در زمین پیش می آید:

[و چون پروردگارت به فرشتگان گفت : من در زمین جانشینی خواهم

داستان با توصیف درگیری دائمی میان آدم و شیطان ادامه می یابد . . تا می رسد به دوره ء تحقق یافتن ([خلافت] یعنی دوره ء ایمان :

[گفتیم : همگی از آن پائین روید , اگر هدایتی از من به سوی شما آمد آنها که هدایت مرا پیروی کنند نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند . و آنانکه کافر شوند و آیه های ما را دروغ شمارند . اهل آتش اند و در آن جاودانه اند] (۳)

سپس دنباله ء آیات به گزاره ئی مبسوط و مشروح از سرگذشت بنی اسرائیل , می رسد (که قبلا به برخی از فرازهای آن اشاره شد) و در ضمن آنان را به پذیرش دین خدا و ایمان به آئین جدید - که تصدیق کننده ء دین آنان نیز هست - فرا می خواند و در مواردی , از لغزشها و اشتباهات و دغلی ها و

نیرنگهای آنان از روزگار موسی علیه السلام یاد می کند . . این گزاره , سراسر این بخش از سوره را فرا گرفته است .

در خلال این گزارش است که کیفیت روبرو شدن بنی اسرائیل با اسلام و پیامبر و قرآن , کاملاً مشخص و بی ابهام , نمودار می گردد : اولین کسانی بودند که به این آئین کافر شدند , حق را با باطل در هم می آمیختند , دیگران را به نیکوئی - یعنی ایمان - امر می کردند و خود را فراموش می نمودند , سخن خدا را می شنیدند و دانسته و فهمیده تحریف می کردند , مؤمنان را با تظاهر به ایمان فریب می دادند و چون با

1 . بقره : ۲۹

2 . بقره : ۳۰

خودی هایشان تنها می ماندند یکدیگر را از اینکه مسلمانان به آگاهی آنان از راستگوئی پیامبر و صحت رسالتش ، واقف گردند ، برحذر می داشتند ، همواره مترصد فرصتی بودند که مسلمانان را از ایمان به کفر برگردانند ، از همین رو همیشه ادعا می کردند که فقط یهودیان در راه هدایت اند - چنانکه نصاری نیز همین ادعا را در مورد خود داشتند - ، آشکارا با جبرئیل عداوت می ورزیدند زیرا او بود که وحی را بر محمد نازل کرده بود و برایشان نکرده بود ! ، از هر گونه خوشی و بهروزی مسلمانان ، ناراحت بودند و پیوسته برای آنها آرزوی روز بد می کردند ، هر فرصتی را برای اظهار تردید در درستی فرمانهای پیامبر و از سوی خدا بودن آنها مغتنم می شمردند - مثلا ماجرای تبدیل قبله - و بالاخره ، سرچشمه ء الهام و آموزشی بودند برای منافقان ، همچنانکه مایه ء تشویقی برای مشرکان .

این کارها و خصلتها در این سوره بشدت مورد حمله قرار گرفته و کارهائی

مشابه اینها که نسبت به موسی و دیگر پیامبران بنی اسرائیل از ایشان سرزده , به یادشان آورده شده است . در این خطاب تعرض آمیز , آنان چنان سخن می گوید که گوئی با یک گروه متحد و دارای خصلت های تغییر ناپذیر , مخاطبه می کند .

در پایان این قسمت , مسلمانان را از ایمان آوردن این دودمان بیمار دل و دغل طبیعت , مأیوس می سازد و آنگاه درباره ء این ادعا که : چون ایشان وارثان ابراهیم اند پس راه هدایت در انحصار آنهاست , سخن قاطع و آخرین را می گوید . . می گوید : وارثان حقیقی ابراهیم , عمل کنندگان به سنت او و وفاداران به پیمان او با خدایند . . و این وراثت اکنون از آن محمد - صلی الله علیه و آله - و گرویدگان و سرسپردگان آئین اوست . یهود که روزی عهده داران این وراثت بودند , از راه راست منحرف شدند و دین خدا را به پندارهای خود بدل ساختند و از کشیدن بار امانت , امانت عقیده و امانت خلافت الهی در زمین سرباز زدند و اکنون محمد و یارانش بدین مهم کمر بسته اند . و این استجابت درخواست ابراهیم و اسمعیل از خدا است , که

وقتی پایه های خانه ء خدا را بالا می بردند , با خدا چنین سخن می گفتند:

56

[پروردگارا ! ما را تسلیم و رام خویش ساز و از دودمان ما امتی که سلم و رام تو باشند پدید آور و مقررات خود را به ما بنما و توبه ء ما بپذیر , که تو توبه بپذیر و مهربانی . پروردگارا در میان ایشان پیامبری از خودشان برانگیز که آیه های تو را برایشان فرو خواند و کتاب و حکمت به ایشان آموزد و پاکشان کند , که تو فرا دست و فرزانه ئی] ((۱))

در این هنگام روی سخن به پیامبر و گرویدگان و یارانش بر می گردد و به بیان اصولی که زندگی این جانشینان و پاسداران دعوت خدائی باید بر مبنای آن قرار گیرد می پردازد و آنها را با نشانه ء مخصوصشان و با جهان بینی و برنامه های زندگی ویژه شان , مشخص می سازد.

در این زمینه , نخست به تعیین قبله ء این گروه که باید به سمت آن روی

آورند ، می پردازد . این قبله ، خانه ء محترمی است که خداوند به ابراهیم و اسمعیل فرمان داده بود آن را بپا دارند و از هر ناپاکی و آلودگی پیراسته گردانند تا خداوند یکتا در آن پرستیده شود . همان قبله ئی که پیامبر - با وجود میل باطنی - آشکارا بسوی آن روی نکرده بود:

[گردش روی تو را در آسمان می بینیم ، و اینک تو را به قبله ئی که از آن خشنود باشی میگردانیم ، پس روی خود به سمت مسجد الحرام بگردان ، و هر جا باشید روهای خود بدان سمت بگردانید] (۲)

سپس می پردازد به بیان قسمت هائی از آئین خدائی این گروه مسلمانان ، آئینی که در آن بینش فکری هست و عبادت نیز ، راه و رسم زندگی هست و شیوه ء معامله نیز . . و مطالب زیر را برای ایشان بیان می کند : آنانکه در راه خدا کشته می شوند مرده نیستند و زنده اند . دچار شدن به بیمناکی و گرسنگی و کاستی گرفتن مال و جان و محصولات ، شر و آفتی از جانب خدا نیست ، آزمایش و امتحانی است ، هر کس با دچار شدن به اینها پایداری خود

را در راه هدف از دست ندهد به درود و رحمت و هدایت خدا سرافراز می شود . شیطان , مردمان را به فقر تهدید می کند و به فحشاء

1. بقره : ۱۲۸ , ۱۲۹

2. بقره : ۱۴۴

57

فرمان می دهد و خدا به آنان وعدهء آمرزش و نوید فضل خویش می دهد . خداوند یاور و سرپرست مؤمنان است از تاریکی ها به نور می کشاندشان . . . و یاور و سرپرست کافران , طاغوت است , از نور به تاریکی ها می بردشان .

همچنین پاره ئی از مقررات و کارهای مشروع و نامشروع را در باب خوردنیها و نوشیدنیها بیان می کند . حقیقت نیکی و نیکرفتاری را - و نه مظاهر و شکلهای آن را - توضیح می دهد : از مقررات قصاص در باب قتل نفس یاد

می کند . مقررات : وصیت , روزه , جهاد , حج و احکام ازدواج و طلاق و بخصوص با تفصیل بیشتر , احکام خانواده را بیان می کند و بالاخره , مقرراتی در مورد صدقه , ربا , قرض و بازرگانی ذکر می نماید .

در مناسبتهای معینی رشته ء سخن به گفتگو از بنی اسرائیل در دوران پس از موسی و به بخش هائی از داستان ابراهیم می رسد , ولی پیکره ء سوره - پس از نخستین بخش آن - یکجا کوششی است برای بنای جامعه ء مسلمان و آماده کردن آن برای حمل بار امانت , امانت عقیده و امانت کارگزاری زمین با آئین و مسلک و مقررات الهی . . و متمایز کردن این جامعه بوسیله ء بینش ویژه اش درباره ء هستی و با رابطه اش با خداوند که وی را برای حمل بار بزرگترین امانت ها انتخاب کرده است .

در پایان , دوباره سوره به موضوع سرآغاز خود , باز می گردد : طبیعت جهان بینی ایمانی را , ایمان امت مسلمان را به همه ی پیامبران و همه ء کتابهای آسمانی و به غیب و هر آنچه در پرده ء غیب است , توأم با اطاعت و

فرمانبری کامل بیان می دارد:

[پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل گشته مؤمن است ، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبرانش ایمان دارند (و گویند) میان هیچیک از پیامبران او فرق نگذاریم و گویند : شنیدیم و اطاعت کردیم ، پروردگارا آمرزش تو را می جوئیم که سرانجام سوی تو است . خدا هیچکس را جز به اندازه ء توانش مکلف نمی کند ، هر چه نیکی کند مال اوست و هر چه بدی کند و بال اوست ، پروردگارا اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم بر ما مگیر ، پروردگارا لنگرهای باز دارنده ئی

58

که بر پای پیشینیان بستی بر پای ما مبند و چیزی که ما را تاب آن نیست بر دوش ما مگذار ، از ما درگذر ، ما را بیامرز ، به ما رحم کن ، تو سرپرست مائی پس ما را بر گروه کافران پیروز فرما] ((۱))

و با این ترتیب , آغاز و پایان سوره , روال واحدی می گیرد و همه ء موضوعات سوره در میانه ء دو مطلب اساسی : نشانه های مؤمن و ویژگیهای ایمان , محدود می گردد.

۱ . بقره : ۲۸۵ , ۲۸۶

59

بسم الله الرحمن الرحيم الم (۱) ذلك الكتب لاريب فيه هدى للمتقين (۲)
الذين يؤمنون بالغيب و يقيمون الصلوه و مما رزقنهم ينفقون (۳) والذين
يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك و بالاخره هم يوقنون (۴) اولئك
على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون (۵)

ان الذين كفروا سواء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون (۶) ختم الله
على قلوبهم و على سمعهم و على ابصرهم غشوه و لهم عذاب عظيم (۷) و
من الناس من يقول ءامنا بالله و باليوم الاخر و ما هم بمؤمنين (۸) يخدعون

الله و الذين ءامنوا و ما يخدعون الا انفسهم و ما يشعرون (٩) فى قلوبهم
مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون (١٠) و اذا قيل
لهم لا تفسدوا فى الارض قالوا انما نحن مصلحون (١١) الا انهم هم
المفسدون و لكن لا يشعرون (١٢) و اذا قيل لهم ءامنوا كما ءامن الناس قالوا
انؤمن كما ءامن السفها

60

الا انهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون (١٣) و اذا لقوا الذين ءامنوا قالوا ءامننا و
اذا خلوا الى شيطانهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزون (١٤) الله يستهزى
بهم و يمدهم فى طغيانهم يعمهون (١٥) اولئك الذين اشتروا الضلله بالهدى
فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين (١٦) مثلهم كمثل الذى استوقد نارا فلما
اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و تركهم فى ظلمت لا يبصرون (١٧) صم
بكم عمى فهم لا يرجعون (١٨) او كصيب من السماء فيه ظلمت و رعد و برق
يجعلون اصبعهم فى ءاذانهم من الصوعق حذر الموت و الله محيط بالكافرين)
(١٩) يكاد البرق يخطف ابصرهم كلما اضاء لهم مشوا فيه و اذا اظلم عليهم
قاموا و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصرهم ان الله على كل شىء قدير (٢٠)

(يأيها الناس اعبدوا ربكم الذى خلقكم والذين من قبلكم لعلكم تتقون (٢١)
الذى جعل لكم الارض فرشا و السماء بناء و انزل من السماء ماء فأخرج به من
الثمرت رزقا لكم فلا تجعلو الله اندادا و انتم تعلمون (٢٢) وان كنتم فى ريب
مما نزلنا على عبدنا فأتوا بسوره من مثله وادعوا شهداءكم من دون الله

61

ان كنتم صدقين (٢٣) فأن لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التى وقودها الناس
و الحجاره اعدت للكافرين (٢٤) و بشر الذين ءامنوا و عملوا الصلحت ان لهم
جنت تجرى من تحتها الانهر كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذى
رزقنا من قبل و اتوا به متشبهها و لهم فيها ازوج مطهره و هم فيها خالدون (٢٥)
(ان الله لا يستحى ان يضرب مثلا ما بعوضه فما فوقها فأما الذين ءامنو فيعلمون
انه الحق من ربهم و اما الذين كفروا فيقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا يضل به
كثيرا و يهدى به كثيرا و ما يضل به الا الفسقين (٢٦) الذين ينقضون عهد الله
من بعد ميثقه و يقطعون ما أمرالله به ان يوصل و يفسدون فى الارض اولئك
هم الخسرون (٢٧) كيف تكفرون بالله و كنتم اموتا فأحيكم ثم يميتكم ثم
يحييكم ثم اليه ترجعون (٢٨) هو الذى خلق لكم ما فى الارض جميعا ثم

در این فراز که مطلع این سورهء بزرگ را تشکیل می دهد ، نشانه های اصلی گروههایی که اسلام در مدینه با آنها روبرو بود ، بیان گردیده است ، مگر طایفهء یهود که فقط اشارت کوتاهی بدان شده و همان برای نمایان ساختن نقش آنان بسنده است . نامگذاری آنان به [شیطانهای منافقین] (به بسیاری از خصلت های آنان و بخش مهمی از نقش آنان اشاره می کند ، تا پس از فاصله ئی کوتاه نوبت تفصیل کامل دربارهء آنان ، فرا رسد .

ضمن مشاهدهء ترسیمی که از این نشانه ها ارائه شده ، با ویژگیهای تعبیرات قرآن نیز آشنا می شویم : کلمات را می بینیم که درست جایگزین خط و رنگ گردیده اند : از لابلای کلمات ، فوراً صحنه ها مجسم می گردد و بلافاصله جان می گیرد . . چنانکه گوئی زندگی در آن موج می زند .

در اینجا . . در چند کلمه و عبارت کوتاه در آغاز سوره , سه تصویر از سه نوع روحیه در نظر مجسم می گردد که هر نوعی نمونه ء زنده ئی از مجموعه های بزرگی از بشریت است , نمونه ئی اصیل و عمیق و در همه ء زمانها و مکانها تکراری . . تا آنجا که می توان گفت بشریت در هیچیک از دوره ها و در هیچ گوشه از زوایای جهان , از این سه نوع موجود انسانی تهی نیست . . و اینست اعجاز . .

در این چند کلمه ء موجز و در خلال این عبارتهای کوتاه , این تصویرها چنان آشکار و کامل , سرشار از زندگی و روح , با نشانه های بسیار دقیق و با صفات کاملا مشخص , در پیش چشم می آید که هیچ توصیف مبسوط و مفصلی نمی تواند بیش از

این اشارات صریح و خوش ترکیب و خوش آهنگ , چیزی بیان کند.

وقتی از نمایش این سه تصویر فارغ می گردد ، انسانها را به نخستین تصویر فرا می خواند و از همه ء مردم دعوت می کند که خود را با آن ، همسان و همانند سازند ، یعنی به بندگی خدای یکتا ، آفریننده ء یکتا و روزی دهنده ء یکتا ، روی آورند و هیچ شریک و رقیبی برای او نگیرند . آنگاه کسانی را که در رسالت پیامبر و نزول قرآن مردد و دو دلند ، تحدی می کند که یکسوره مانند سوره های قرآن بیاورند و تهدیدشان می نماید که اگر سر بیچند عذاب هولناک و سهمگینی برایشان وارد خواهد آمد و به مؤمنان نوید پاداش می دهد و از نعمتهای زوال ناپذیری که در انتظار آنان است صورتهای می نمایاند .

سپس به یهودیان و منافقان که تمثیل های قرآن را ناپسند می شمردند و آن را وسیله ئی برای ایجاد شک و تردید در نزول قرآن از جانب خدا قرار می دادند ، تعرض می کند و ایشان را بر حذر می دارد از اینکه این تمثیلهای برگمراهی ایشان بیفزاید چنانکه بر آگاهی و راهیابی مؤمنان می افزاید . سپس کفر آوردن ایشان را به خدائی که زنده کننده و میراننده و آفریننده و مدبر و دانا به همه چیز جهان است و بر بشر منت نهاده و نعمت داده و هر آنچه در زمین است

برای او آفریده و در این ملک پهناور بزرگ ، او را جانشین و زمامدار گردانیده ، تقبیح می کند و زشت می شمارد .

این خلاصه ئی است از خطوط اصلی درس اول از سوره ء بقره . . و اینک می پردازیم به شرح این مجمل . .

سوره با این سه حرف مقطع آغاز می گردد([: الف . لام . میم] و بدنبال آن سخن از کتاب خدا مطرح می شود :

الم ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین

(اینست آن کتاب که در آن شکی نیست ، برای پرهیزگاران هدایت است)

در طلعه ء بعضی دیگر از سوره های قرآن نیز شبیه این حروف آمده و

مفسران در معنای آن سخنها گفته اند . به نظر ما از آن همه این وجه به قبول نزدیکتر است که : حروف مزبور این حقیقت را یاد آوری می کند که قرآن , این کتاب اعجاز آمیز , این کتابی که مدعیان هرگز نتوانسته اند و نمی توانند همانند آن را بیاورند از چیزی جز همین حروف متداول و معمول ترکیب نیافته و در ساختمان آن , همین ابزاری که در دسترس همهء مخاطبان عرب زبانش قرار دارد , بکار رفته است . و با اینحال است که پیوسته به منکرانش پیشنهاد کرده تا همانند آن , یا ده سوره و یا حتی یک سوره چون سوره های آن بیاورند و آنها هرگز نتوانسته اند پاسخی به این تحدی بدهند .

در اینجا نیز کار خدا و نسبتش با کار آدمیان , مانند همه جای دیگر است : خاک از ذرات شناخته شده و معینی تشکیل یافته است . آدمیان وقتی هنر و ابتکارشان را بر روی آن به کار می برند , نهایت چیزی که فراهم می آورند خشتی است یا آجری یا ظرفی یا ستونی , یا مجسمه ئی و یا دستگاهی , با همهء دقت و ظرافتی که در آن می توان تصور کرد . ولی خداوند جهان

آفرین از همین ذرات , جان می آفریند , جان پر تپش و لبریز از هیجان ..
چیزی می آفریند آمیخته با آن راز الهی اعجاز آمیز .. راز حیات , رازی که
هیچ بشری را بر آن تسلط نیست . قرآن نیز چنین است . حروف و کلماتی
است که آدمیان از آن , سخنها و وزنهای می سازند و خدا از آن , قرآن و فرقان
پدید آورده است . فاصله میان آنچه خدا و بشر از این حروف می سازند ,
بقدر فاصلهء پیکره ئی بی روح است با جان پرتپش , یا فاصلهء صورت
زندگی است با حقیقتش . .

ذلک الکتاب لاریب فیه

(این است آن کتاب که در آن شکی نیست)

چرا در آن شک و تردیدی باشد ؟ مگر نه اینکه نشانهء صدق و یقین در
همین مطلع نهفته است ؟ مگر نه اینکه همین حروف که گویای عجز و ناتوانی

مخالفان از پرداخت چنین کلامی با همین ابزار متداول است ، نمایشگر راستی

و

65

درستی کتاب خدا است ؟

هدی للمتقین (برای پرهیزگاران هدایتست)

حقیقت این کتاب و طبیعتش و کیانش و ماهیتش ، هدایت است . . ولی برای
که ؟ چه کسی را این کتاب ، هدایت و نور و راهنمایی صریح و خیر خواهانه
می دهد ؟ متقین را . تقوای دل و روح است که آن را آماده ء بهره گیری از
این کتاب می کند ، درهای فرو بسته ء قلب آدمی را می گشاید تا حقایق این
کتاب در آن نفوذ کند و نقش خود را در آن به انجام رساند ، روح آدمی را
مهیا می سازد که از این حقایق دامن ها پر کند و بهره ها بگیرد و به ندای آن
پاسخ بگوید .

آنانکه می خواهند به هدایت قرآن نائل شوند , باید با دل حقیذیر و مخلص و با روحی که از خشیت و مراقبت مالمال است , بدان روی آورند . زندانی و فریفته ء ضلالتها نباشند . . در اینصورت است که قرآن از رازها و نورهای خود پرده بر می دارد و شعاع خود را بر این دلی که چنین با تقوی و بیمناک و حساس و حق نیوش بدو روی آورده است , می تاباند . کسی از ابی بن کعب صحابی پیامبر پرسید : تقوی چیست ؟ گفت : به راه پر از خار رفته ئی ؟ گفت : آری ! پرسید : چگونه ؟ گفت : دامن برچیدم و کوشیدم . گفت : تقوی همین است .

آری تقوی همین است . . در راه زندگی - راهی که در هر قدمش دهها خار دامنگیر هست : خار هوس ها و خواست ها , خار طمع ها و آزها , خار هراس ها و ترسها , خار امیدواری به آنانکه از پاسخ دادن به امیدها عاجزند , خار بیمناکی از آنانکه مالک سود و زیانی نیستند و خاربن های دیگر . . - با دلی بیدار و وجدانی شفاف و روحی همواره نگران و پرهیز و مراقبتی دمبدم

بیشتر ، گام برداشتن و خود را از این خارهای دامنگیر ، برکنار گرفتن .

سپس می پردازد به بیان صفت تقوی پیشگان ، که صفت مسلمانان پیشاهنگ و پیشرو مدینه است و هم صفت مسلمانان خالص و راستین این امت در هر زمان :

66

الذین يؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوه و مما رزقناهم ینفقون و الذین يؤمنون
بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالآخره هم یوقنون

(آنانکه به غیب ایمان می آورند و نماز را به پا می دارند و از آنچه روزیشان
کرده ایم انفاق می کنند ، و آنانکه به هر چه بر تو و هر چه پیش از تو نازل
گشته می گروند و به جهان آخرت یقین دارند)

نخستین نشانه ء پرهیزگار , وحدت و هماهنگی مثبت و سازنده ئی است که تمام ذهنیت او را فرا می گیرد و موجب آنست که ایمان به غیب , قیام به فرائض , ایمان به همه ء پیامبران و پس از اینهمه , یقین به آخرت , همه در وجود او جمع گردد . و این همان تعالی و تکاملی است که عقیده ء اسلامی و گرویده ء آن , بدان وسیله بر همه ء عقاید و بر همه ء گروندگان امتیاز می یابد و شایسته ء آن می گردد که عقیده ء آخرین و نقطه ء تلاقی همه ء انسانها باشد , بر سراسر بشریت سیطره گیرد و همگان , بینش خود و آئین زندگی خود را از آن الهام گیرند و یک نظام تکامل یافته و متعال و همه جانبه را در سایه ء آن بدست آورند .

اگر این نخستین نشانه ء متقین را تحلیل و تشریح کنیم و عناصر تشکیل دهنده ء آن را بطور جدا بررسی نمائیم , در ورای هر یک از آنها , یکی از ارزشهای اساسی در زندگی بشر را مشاهده می کنیم:

الذین يؤمنون بالغیب (آنانکه برغیب ایمان می آورند)

و حجابهای حس , مانع ارتباط روح ایشان با نیروی عظیمی که سرچشمه و مصدر او و همه ء هستی است و با حقایق و نیروها و انرژیها و آفریدگان و موجودات ماورای حس , نمی گردد.

ایمان به غیب , مرحله ئی است که انسان چون از آن عبور کرد از رتبه ء حیوانات که جز با حواس خود چیزی را درک نمی کنند , فراتر رفته و به منزل انسانیت

67

-که برای هستی , قلمروئی می شناسد وسیعتر و بزرگتر از فضای محدود حواس ظاهری یا وسائلی که امتداد حواس ظاهری اند - قدم نهاده است . انتقال به این مرحله ء جدید , بینش انسان را در مورد حقیقت هستی بطور عام و هستی خود وی و هم در مورد نیروهای نهفته در کیان این هستی , بگونه ئی عمیق دگرگون می سازد و در چگونگی احساس و ادراک او درباره ء جهان آفرینش و قدرت و تدبیری که در پس آن نهفته است , اثری شگرف می گذارد

. تأثیر این انتقال در واقعیت زندگی نیز بسی عمیق است , زیرا تفاوت بسیار است میان آنکس که در فضای محدود قابل درک حسی زیست می کند با آنکس که در قلمرو پهناور هستی یعنی جهان وسیعی که روح و بصیرت وی بدو نشان داده بسر می برد , نوای غیب و الهام آنرا در اعماق وجود خود می شنود , احساس می کند که پهنه ء جهان از هر آنچه او در این عمر کوتاه میتواند فهمید و شناخت , بزرگتر و گسترده تر است , می بیند که ماورای آشکار و نهان جهان هستی , حقیقتی بزرگتر از هستی وجود دارد که آفریننده و مصدر آن است . . حقیقت ذات خداوند که دیده ها آن را نمی بینند و خردها بدان احاطه نمی یابند .

این احساس (که منطقه ء نهان عالم , دارای پهنه ئی چنین گسترده است) موجب می گردد که نیروی اندیشه ء آدمی - که میدانش محدود است - از نابودی و پراکندگی و سرگرم شدن به آنچه برای آن آفریده نشده و اگر در آن مصرف گردد به نتیجه ئی نخواهد رسید , محفوظ و برکنار بماند . اندیشه ء انسان برای این بدو داده شده که بوسیله ء آن از عهده ء انجام تکالیف

کارگزاری و خلافت زمین برآید ، پس این نیرو باید در خدمت همین زندگی عینی نزدیک به کار گرفته شود ، باید در این زندگی بنگرد ، در ژرفنای آن فرو رود ، کار کند و بهره بگیرد ، آن را هر چه بیشتر زیبا و بارور سازد و از این انرژی روانی که مستقیماً به وجود و آفریننده وجود وابسته است ، برای زندگی نقطه اتکائی بسازد و برای مجهولات نیز سهمی در عالم غیب که عقل آدمی را بدان راه نیست ، باقی گذارد . ولی کوشش برای دست یافتن به آنسوی مرز عینیت ، به کمک اندیشه - که شعاع قدرتش محدود به اینسوی

68

مرز است - و بی اعتنا به روح الهام گیر و بصیرت روشن و بی توجه به سهم مخصوص غیب که عقل را بدان راه نیست ، کوششی است ناموفق و زیانبار . ناموفق است زیرا در آن از ابزاری استفاده می شود که برای این میدان آفریده نشده است ، و زیانبار است زیرا نیروی خرد را که دارای میدانی دیگر و نقشی دیگر است به هدر می دهد .

تا وقتی اندیشه و بشر این مطلب بدیهی را در می یابد که ([محدود] نمی

تواند([مطلق]) و نامحدود را درک کند , بر او لازم است به احترام منطق خود
بپذیرد که دسترسی یافتن او به ادراک نامحدود و مطلق , کاری است محال و
اگر او مجهولی را در نیافت نمی توان گفت که آن شیئی وجود ندارد . او باید
شناخت غیب را به نیروئی جز نیروی عقل بسپارد و برای آگاهی از حال آن به
دانای خبیری که بر ظاهر و باطن و آشکار و نهان تسلط و احاطه دارد ,
مراجعه کند .

احترام به منطق عقل و اندیشه ء آدمی در این مورد , همان خصلت پسندیده
ای است که مؤمنان بدان آراسته اند و این نخستین صفت متقین است .

ایمان به غیب نقطه ئی است که انسان را از حیوانات جدا می کند و از دنیای
بهائم , فراتر می برد . ولی مادی مسلکان این روزگار - همچون مادی مسلکان
هر زمان - می خواهند انسان را عقبگرد دهند , عقبگرد به جهان حیوانیت که
نامحسوس را در آن راه نیست ! این را([پیشرفت]) و([تجدد]) نیز می نامند .
و در حقیقت , رجعتی است که خداوند , مؤمنان را از آن برکنار داشته و

صفت مشخصه ء آنان را ([ایمان به غیب]) قرار داده است . سپاس خداوندگار را بر نعمت هایش و عقبگرد , عقب ماندگان مرتجع را . .

و یقیمون الصلوه (و نماز را به پا می دارند)

و فقط برای خدا بندگی می کنند . . و بدینوسیله از بردگی هر کس و هر چیز , برتری می گیرند . روی نیاز بسوی قدرت مطلق لایزال می آورند و جبهه بردرگاه خدای - و نه بندگان - می ساینند . آن دل که به راستی برای خدا به سجده فرو افتد و روز و شب با او مرتبط باشد , احساس می کند که به آن هستی بی پایان , وابسته و

69

پیوند زده است . برای زندگی خویش , هدف و غایتی بالاتر از آنکه در زمین و نیازهای زمینی غرق شود , می یابد . احساس می کند که از همه ء مخلوقات نیرومندتر است زیرا که با آفریننده ء مخلوقات , متصل است . این دریافت ها

در ضمیر او قدرت و نیروئی عظیم می آفریند و در روان او سرسختی و استقامتی شگرف . شخصیت او را رشد می دهد . بپیش او را الهی می سازد . درک او را ربانی می کند و بالاخره , زندگی او را طبق آئین خدا , شکل می بخشد .

و مما رزقنا هم ینفقون (و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق می کنند)

پس اساساً معترفند که دارائی آنان , بخشش و داده ء خدا است نه آفریده ء خود ایشان و این اعتراف , سرچشمه ء نیکوکاری و نیکی رساندن به ضعیفان و مسئولیت در برابر عائله ء خداوند و احساس پیوند انسانی و برادری بشری است . ارزش این احساس ها و دریافت ها در پیراستن روح آدمی از بخل و آراستن آن به نیکوکاری , متجلی می گردد . با چنین احساسی است که زندگی صحنه ء تعاون و همکاری می شود نه میدان تنازع و نبرد , ناتوان و ضعیف و عاجز تأمین می گردد و احساس می کند که در حلقه ء دل و روح و عاطفه بسر می برد نه در محاصره ء چنگ و نیش و دندان .

انفاق هم زکاه و صدقه را شامل می شود و هم دیگر بخشش های راه خیر را .
پیش از آنکه قانون زکاه تشریح شود , انفاق مقرر گشته بود و انفاق اصل عامی
است که ادله ء زکات بخشی از آن را در بر می گیرد و همه ء آن را شامل نمی
گردد . در حدیث است از رسولخدا - صلی الله علیه و آله - که [: در مال
بجز زکات نیز حقی هست] . در این آیه که پیش از قانون زکات نازل گشته ,
مقصود اثبات اصل انفاق با همان کلیت و شمول است .

و الذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک (و آنانکه به هر چه بر تو و
هر چه پیش از تو نازل گشته , می گروند)

• و این خصلت , برای امت مسلمان - که میراث بر همه ء عقاید آسمانی و

70

همه ء نبوت هائی است که از سپیده دم بشریت پدید آمده اند و نگاهدارنده ء
میراث عقیده و نبوت و جلو دار موکب ایمان تا ابد در زمین است - خصلتی

برازنده و شایسته است . ارزش این خصلت در آنست که احساس وحدت جامعه بشری را از جهت دین , پیامبران و معبود , برمی انگیزد و روح را از تعصب جاهلانه و نکوهیده بر ضد دیانت ها و گرویدگان آنها - تا به روشی صحیح زندگی می کنند - برکنار می دارد , اطمینان به رعایت و عنایت پیوسته خدا نسبت به بشریت در امتداد نسلها و دورانها - که مظهرش پیوستگی رسولان و رسالتها است با یک دین و یک رهبری - را در انسان می دمد , روح تفاخر به هدایت آسمانی را که در طول زمان و در کشاکش دورانها همواره چون ستاره ئی فروزان و پرتو افکن برجا بوده است , در وی بر می انگیزد .

و بالاخره هم یوقنون (و به جهان آخرت یقین دارند)

این آخرین خصلت پرهیزگاران است و خصلتی است که دنیا را به آخرت و مبدأ را با مقصد و کار را با پاداش , پیوند می دهد . دارنده آن احساس می کند که مهمل نیست , بیهوده خلق نشده , بی هدف رها نگشته , عدالت مطلق

در انتظار او است . با این احساس , روحش قرار می یابد , تشویش ها و نگرانی هایش به آرامش بدل می شود , به کار شایسته می گراید و بالاخره , به عدل و رحمت خدا روی می آورد .

یقین به جهان دیگر , نقطه ئی است که در آن , راه کسانی که میان حصار بسته ء [حس] زندگی می کنند و کسانی که در پهنه ء هستی بی انتها بسر می برند , راه آنانکه زندگی این جهان را همه ء نصیب خود از این هستی می دانند و آنانکه معتقدند زندگی این جهان آزمایشی است در مقدمه ء پاداشی , و زندگی حقیقی در آنسوی این زندگی است و در ورای این فضای کوچک محدود , راه این دو گروه از هم جدا می شود .

بطوریکه می بینیم , هر یک از این خصلتها در زندگی انسانی دارای ارزش بزرگی است و از اینروست که بعنوان صفت مردم با تقوی معین گشته است .

دیگر

آنکه میان آنها تناسب و یکنواختی نئی وجود دارد که از آنها مجموعه‌ای واحدی با اجزاء متکامل و متناسب بوجود آورده است. پس، تقوی ادراکی در ضمیر و حالتی در وجدان است که از آن، حرکات و اعمال خاصی ناشی می‌گردد و در نتیجه، شعور باطنی انسان با رفتار ظاهری اش هماهنگ می‌شود و آدمی هم در خلوت دل و هم در صحنه‌ای عمل به خدا می‌رسد. بر اثر تقوی، روان آدمی لطافت می‌یابد و فاصله‌ها و حجابها میان او با آن جهان کلی که عالم غیب و شهادت را در بر دارد و نقطه‌ای تلاقی و اجتماع معلوم‌ها و مجهول‌ها است، برداشته می‌شود. چون روح، لطافت یافت و حجابها میان ظاهر و باطن برداشته شد، نتیجه‌ای طبیعی اش ایمان به غیب است. با تقوی و ایمان به غیب نوبت به پرستش خداوند به شکل مطلوب او - که آن را وسیله‌ای رابطه‌ای بنده با پروردگار قرار داده - می‌رسد و سپس، به در گذشتن از بخشی از مال به نشان اعتراف به عطای خداوند و بنام احساس برادری. و آنگاه به آمادگی دل و جان برای فرود آمدن مویز ایمان عمیق و سپس احساس پیوند خویشاوندی با همه‌ی گرویدگان ادیان و همه‌ی رسولان و رسالتها... و بالاخره به یقین به آخرت بی‌هیچ تردید و شک... و اینچنین بود

چهره و جامعه و مسلمان که آن روز از عناصر پیشاهنگ اسلام - مهاجرین و انصار - در مدینه تشکیل گردید . و این جامعه با این ویژگیها و خصلت ها , پدیده و عظیمی بود . پدیده ئی که این عظمت راستین را از تبلور آن حقیقت ایمانی در وجود خویش , بدست آورده بود . و این بود که خداوند به دست ایشان کارهای بزرگی را در زمین و در زندگی بشر , پدید آورد . . . و لذا این سخن در حق ایشان مسلم گشت که :

اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون (آنها قرین هدایت پروردگار خویشند و همین آنها رستگارانند)

هدایت و رستگاری و پیروزی آنان چنین بود . و راه هدایت و رستگاری و

تصویر دوم , ترسیم چهره ء کافران است و در آن , خطوط اصلی کفر - در هر مکان و هر زمان - به نمایش گذارده می شود:

ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه و لهم عذاب عظیم

(همانا کسانی که کافر شده اند تفاوتشان نکند که بیمشان دهی یا ندهی , ایمان نمی آورند . خدا بردلها و گوشهایشان مهر زده و برچشمهایشان پرده ئی است , و آنانراست عذابی بزرگ)

مباینت کاملی است میان این تصویر با تصویری که قبلا از پرهیزگاران گذشت . اگر در آنجا قرآن وسیله ء هدایت متقین بود , در اینجا برای کافران , انذار کردن و نکردن یکسان است . همه ء دریچه هائی که در روح متقین گشوده است در روح اینان بسته است و همه ء پیوندهائی که آنان را به هستی و به

آفریننده ء هستی مرتبط می سازد و با ظاهر و باطن و آشکار و نهان می پیوندد
, در اینان از هم گسسته است:

ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم (خدا بر دلها و گوشهای ایشان مهر زده)

دیگر حقیقتی بر دلهایشان نمی نشیند و انعکاس آوازی در گوششان نمی پیچد

.

و علی ابصارهم غشاوه (و بر چشمهایشان پرده ئی است)

پرتوی از روزنی بر آن فرو نمی تابد و نور هدایتی بدان نمی رسد . و این بر
دل و گوش مهر زدن و پرده بر چشم فرو کشیدن , جزای مناسب بی پروائی و
بی اعتنائی آنهاست در برابر انذار پیامبر , که انذار کردن و نکردن برایشان
یکسان است .

تصویری خشن ، تاریک ، جامد ، که از لابلای حرکتی ثابت و جازم ، حرکت مهر زدن بر دلها و گوشها و پوشانیدن چشم ها و بصیرت ها ، شکل می گیرد و به نظر می آید .

و لهم عذاب عظیم (و آنراست عذابی بزرگ)

73

و این سرانجام طبیعی کفر عناد آمیز است ، کفری که دارنده اش به پیام آور انذار الهی پاسخ نمی گوید و بیم دادن و ندادن در نظرش برابر می نماید ، آنطوریکه خداوند از طبیعت تباه و سرکش آنان می دانست .

همراه با ادامه ء سخن ، می رسمیم به سومین تصویر یا سومین نمونه :

این تصویر نه به صفا و درخشندگی تصویر اول است و نه به سیاهی و تاریکی

تصویر دوم . تابلو مبهمی است که در احساس آدمی به شکلی پیچیده و وهم آمیز , جلوه می کند و محیلانه از برابر چشم می گریزد , لحظه ئی از نظر پوشیده می ماند و بلافاصله در برابر مجسم می گردد . . این تصویر , از آن منافقان است :

و من الناس من يقول امنا بالله و باليوم الاخر و ما هم بمؤمنين يخادعون الله و الذين امنوا و ما يخدعون الا انفسهم و ما يشعرون في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون و اذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون و لكن لا يشعرون و اذا قيل لهم امنوا كما امن الناس قالوا انؤمن كما امن السفهاء الا انهم هم السفهاء و لكن لا يعلمون و اذا لقوا الذين امنوا قالوا امنا و اذا اخلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزون الله يستهزي بهم و يمدهم في طغيانهم يعمهون اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين

(بعضی از مردم گویند : به خدا و روز آخرت ایمان آورده ایم , ولی ایمان

نیاورده اند . با خدا و مؤمنان فریب می زنند و (در حقیقت) جز خودشان را فریب نمی دهند و نمی فهمند . در دلشان مرضی هست , خدا مرضشان را افزون کند و بخاطر دروغشان عذابی الم انگیز دارند . و چون به آنان گفته شود : در زمین فساد میانگیزید , گویند : ما جز اصلاحگران نیستیم , بدانید همین ایشان فساد انگیزانند ولی نمی فهمند . و چون به آنان گفته شود : چنانکه مردم ایمان آورده اند , ایمان آورید , گویند : آیا ما همچون نابخردان ایمان آوریم ؟ بدانید که نابخردان خودشانند ولی نمی دانند . و چون با مؤمنان دیدار کنند , گویند : ایمان آورده ایم و چون با شیطان صفت هایشان خلوت کنند گویند : ما با شمائیم , ما فقط (آنان را) بمسخره می گیریم . خدا آنان را به مسخره می گیرد و در طغیانشان می کشاندشان تا کور دل بمانند . اینها کسانی هستند که ضلالت را به هدایت خریدند پس تجارتشان سود نکرد و هدایت نیافتند)

74

در مدینه , این یک واقعیت بود . ولی هنگامیکه از مرز زمان و مکان عبور می کنیم آن را نمونه ئی می یابیم که در تمام نسلهای بشری , به تکرار , وجود

یافته است . این قماش منافقان , گروهی از قشرهای بالای اجتماعند که نه آن شهادت را دارند که با ایمانی صریح , حق را استقبال کنند و نه آن جرأت را که با آن آشکارا به انکار و دشمنی برخیزند . در عین حال برای خود نقطه ئی بر می گزینند که از توده ء مردم و هم از جریانات بر طبق برداشت خودشان , برتر و بالاتر باشد .

بنابراین می خواهیم این آیات را بی ارتباط با مناسبت تاریخی اش در نظر بگیریم . چنانکه گوئی درباره ء این قماش آدمیان است در هر دوره , یا درباره ء این طراز خاص انسانی است که نمونه اش همیشه یافت می شود .

اینها ادعا می کنند که به خدا و روز جزا ایمان دارند , ولی در حقیقت ایمان ندارند , منافقینی هستند که در هنگام روبرو شدن با مؤمنین , آن جرأت را در خود نمی بینند که عقیده ء آنها را انکار کنند و از عقیده ء واقعی خود پرده بردارند .

در خود , هوش و زبر دستی و قدرت بر فریب این ساده دلان ! گمان می برند
ولی قرآن ماهیت کارشان را توصیف می کند : اینها مؤمنان را نمی فریبند , در
حقیقت می کوشند خدا را بفریبند .

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا (با خدا و مؤمنان فریب می زنند)

در این جمله و جملات شبیه آن , با حقیقتی بزرگ و تفضلی بزرگوارانه از
جانب خداوند , روبرو می شویم . . حقیقتی که قرآن پیوسته آن را تأکید و
تقریر می کند , حقیقت پیوند خدا و مؤمنان . . . صف آنها را صف خود و
کارشان را کار خود و موقعشان را موقع خود میداند , آنها را به خود پیوند می
زند و در پناه خود می گیرد و دشمنشان را دشمن خود می شناسد و فریبی را
که در کار ایشان می رود , فریب در کار خود به حساب می آورد . . و این
تفضلی آسمانی و بزرگوارانه است , رتبت مؤمنان را تا این افق بلند , بالا می
آورد , می آموزد که در این هستی , برترین و شریفترین حقائق , حقیقت ایمان
است , در قلب مؤمنان آرامشی بی منتها فرو می ریزد , در مؤمن

این احساس را بوجود می آورد که خدای متعال ، ماجرای او را ماجرای خود دانسته و درگیری او را درگیری خود و دشمن او را دشمن خود ، او را در جبهه ء خود قرار داده و در پناه خود نشانیده است . . و با این فرض ، بندگان را و دشمنی شان را و فریبکاری و آزارشان را چه اهمیتی تواند بود ؟

در عین حال این آیه ، تهدید هولناکی است برای کسانی که با مؤمنان شیوه ء فریب و دغل در پیش می گیرند و به آنان آزار می رسانند . اعلام خطری است که بدانند درگیری آنان با مؤمنان نیست ، با خداوند قادر و قاهر است و در افتادن با دوستان خدا ، در افتادن با خدا و فرو انداختن خود در ورطه ء انتقام خدا است .

هر دو روی این حقیقت ، در خور آنست که مورد تدبر و ملاحظه ء مؤمنان قرار گیرد ، تا دلشان مطمئن و قدمشان در راه حق ، استوار گردد ، خصومت های دشمنان و مکر و حيله ء فریبگران و آزار شیران ، آنها را به خود مشغول

و از راه باز ندارد . قابل توجه و دقت دشمنان نیز هست , تا بدانند با که روبرویند , با که می جنگند و با قدم گذاردن در صحنه ء این پیکار , در ورطه ء انتقام که در می افتند .

بر می گردیم به گزارش حال آنانکه با خدا و مؤمنان به فریب , عمل می کنند و می گویند([: به خدا و روز جزا ایمان آورده ایم]) و معتقدند که زرنگی و تردستی بکار برده اند . . آیه , پیش از پایان خود , با لحنی بشدت تمسخر آمیز از آنان سخن می گوید :

و ما یخضعون الا انفسهم و ما یشعرون (و کسی جز خودشان را فریب نمی دهند , و نمی فهمند)

بیچاره ها آنقدر بیخبرند که ندانسته خود را فریب می دهند ! خداوند فریب آنها را می فهمد و مؤمنان را در سایه ء خود از تأثیر فریب آنان محفوظ می

دارد . پس آنان فقط خود را فریب داده اند که پنداشته اند از این دورویی و نفاق طرفی خواهند بست و بهره ئی خواهند برد و خود را از خطرات کفر صریح , در امان خواهند داشت , غافل که تیره روزی آنان بر اثر کفر و نفاقشان حتمی است و بدترین

76

عواقب در انتظار آنان است .

ولی , منافقان چرا چنین رذیلانه می کوشند و دغل می ورزند ؟

فی قلوبهم مرض (در دلشان مرضی هست)

در طبع آنان آفتی و در قلبشان علتی است , همین است که از راه روشن مستقیم , بازشان می دارد و مستوجبشان می سازد که خدا بر این آلودگی بیفزاید:

فزادهم الله مرضا (پس خدا مرضشان را افزون کند)

بیماری ، بیماری می آفریند و کجروی از کم آغاز می گردد و هر چه پیش می رود ، زاویه ء انحراف ، وسیعتر و وسیعتر می گردد . و این سنت لایتغیر خدا است در همه جا ، در هر چیز و هر وضع و در همه ء ادراکات و روشها . پس عاقبت کار ایشان روشن است ، بسوی همان سرنوشتی روانند که در انتظار همه ء دغلبازان و فریب دهندگان خدا و مؤمنین ، هست :

و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون (و بخاطر دروغگوئیشان عذابی الم انگیز دارند)

صفت دیگر ایشان - که مخصوصا در رؤسا و سران قوم یعنی آنهائیکه در آغاز هجرت دارای مقام و ریاست و نفوذی بودند مانند : عبدالمه ابی بن سلول ، بیشتر وجود دارد - صفت عناد و خیره سری و توجیه تبهکاریها و لاف زنی

به کرده های خود بخصوص در هنگام ایمنی از مؤاخذه است.

واذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم
المفسدون و لكن لا يشعرون

(و چون به آنان گفته شود: در زمین تبهکاری مکنید. گویند: ما جز
اصلاحگران نیستیم. بدانید همین ایشان فساد انگیزانند ولی نمی فهمند)

به دروغ و فریب بس نمی کنند, وقاحت و پرمدهائی را نیز بدان می افزایند.
هنگامی که به ایشان گفته می شود: فساد راه میاندازید! به این اکتفا نمی کنند
که تبهکاری خود را انکار کنند, بلکه سخن را به لاف و گزاف و توجیه
کارهای خود می کشانند و می گویند: ما مصلحانیم! . .

کسانی که شنیعترین فسادها را در زمین برپا می کنند و آنگاه خود را

اصلاحگر می نامند ، در هر زمان بسیارند . علت این ادعا آن است که معیارهاشان غلط و نارسا است . هرگاه میزان اخلاص و بیغرضی در کسی مختل گردد همه ء موازین و معیارهایش مختل و نارسا می شود . کسانی که نیت خود را برای خدا خالص نمی سازند بسی دشوار است که به تبهکاریهای خود پی برند ، زیرا شاخص خیر و شر و صلاح و فساد در ضمیر آنان همراه با هواها و هوسها تغییر می یابد و بر یک مبنای الهی استوار نمی باشد .

لذاست که قضاوت قاطع خدا درباره ء آنان اینگونه بیان می شود(] : همانا ایشان تبهکارانند ، ولیکن نمی فهمند .)

صفت دیگر ایشان برتری جوئی و فخر فروشی بر توده ء مردم است . بدینوسیله می خواهند در چشم مردم مقامی پوچ و موهوم برای خود کسب کنند :

و اذا قيل لهم امنوا كما امن الناس قالوا انؤمن كما امن السفهاء الا انهم هم
التفهاء و لكن لا يعلمون (و چون به ایشان گفته شود : ایمان بیاورید چنانکه
مردم ایمان آورده اند , گویند : آیا ما همچون نابخردان ایمان آوریم ؟ بدانید که
نابخردان خودشانند ولی نمیدانند)

معلوم است که آنچه به ایشان پیشنهاد می شد این بود که با ایمان خالص و
درست و تهی از غرض و هوس , اسلام را بپذیرند از نوع ایمان افراد با
اخلاصی که یکسره از در سلم و صفا در آمده و روی تسلیم به جانب خدا
آورده و روزن دل را بسوی پیامبر گشوده و با تمام وجود خود از سر اخلاص
و بیغرضی , بدو پاسخ گفته بودند . به منافقان پیشنهاد می شد که همانند ایمان
بی شائبه و صریح اینان , ایمانی در دل پیورانند .

بدیهی است که منافقان زیر بار چنین تسلیم مطلق و بی قید و شرطی در برابر
پیامبر - صلی الله علیه و آله - نمی رفتند و آن را ویژه مستمندان و بی
تناسب با شأن و مقام بزرگان می دانستند . از اینرو می گفتند [: آیا ایمان

بیاوریم چنانکه نابخردان آورده اند؟] و چنین بود که پاسخ قاطع و صریح این یاوه گوئی، بدینصورت گفته شد: [نابخرد خود آنانند، ولی نمی دانند]!
! و کدام نابخرد توانسته بداند که نابخرد است؟

78

و کدام منحرف توانسته بفهمد که از راه درست، بر کنار است؟

بالاخره، آخرین نشانهء این گروه که نمایشگر رابطهء ایشان با یهودیان کینه توز مدینه است، بیان می شود: اینها به دروغ و خدعه و وقاحت و پر مدعائی بس نمی کنند، بلکه به این خصلت های نکوهیده، پستی و فرومایگی و توطئه چینی در خفا را نیز می افزایند:

و اذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن (و چون با کسانی که ایمان آورده اند دیدار کنند گویند: ایمان آورده ایم و چون با شیطان صفت هایشان خلوت کنند گویند: ما با شما ایم، ما فقط

آنها را به مسخره گرفته ایم)

بعضی ها ، فرومایگی را قدرت می پندارند و مکر و خدعه را زرنگی . . حال آنکه اینها در حقیقت جز ضعف و پستی و زبونی نیست . قدرتمند واقعی هرگز فرومایه و پلید نمی شود ، خدعه گری و دسیسه چینی نمی کند ، از پشت سر ضربت وارد نمی آورد . ولی این منافقان در حالیکه همیشه از رو در روی مؤمنان قرار گرفتن ، گریزان بودند و برای اینکه هم از آسیب آنان در امان مانده و هم در زیر ماسک نفاق ، بتوانند به آنان آسیب رسانند در برخوردهائی که با مؤمنین داشتند تظاهر به ایمان می کردند ، وقتی با شیطانها یعنی یهودیان - که از منافقان همچون ابزاری برای متلاشی کردن جبههء اسلامی استفاده می کردند و خود برای آنان پناهگاه و پشتیبان مستحکمی بشمار می آمدند - تنها می ماندند ، می گفتند[] : ما با شمائیم ، ما فقط آنها را به مسخره گرفته ایم][یعنی اینکه به ایمان و تصدیق گفتار آنان تظاهر می کنیم ، تمسخر و استهزائی بیش نیست .

و قرآن بلافاصله پس از نقل این سخن و این کار , آنچنان تهدید سختی به آنان متوجه می سازد که کوه را تاب تحمل آن نیست:

الله یستهزی بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون (خدا آنان را به مسخره می گیرد و آنها را در طغیانشان می کشاند تا کور دل بمانند)

79

و چه بینوا و سیهروز است آنکس که فرمانروای آسمان و زمین او را به مسخره گیرد . . . در اینجا صحنه ئی بس هولناک و سهمگین و عاقبتی مهیب و دهشتزار در خیال آدمی نقش می بندد[] : خدا آنان را به مسخره می گیرد و کمک می کندشان تا در سرکشی خود حیران و سرگشته , بمانند[] و امی گذاردشان تا خود سرانه در راهی که از سرانجام آن بیخبرند , پیش برانند و دست قدرتمند خدا در آخر این راه , به انتظار آنان است که فرو بگیردشان . . . درست چون موش بینوا که از همه جا بیخبر , بسوی تله می دود و نمی فهمد چه می کند . . . و این تمسخری دهشت آور است , نه چون تمسخر آنان ,

کودکانه و بی مغز . .

اینجا نیز حقیقتی که قبلا بدان اشاره شد رخ می نماید : این حقیقت ، که در صحنه ء پیکاری که مؤمنان در یکسوی آن صف آراسته اند ، میداندار واقعی خدا است . و بر این حقیقت مترتب می گردد همان نتایج قهری و طبیعی که پیش از این گفتیم ، همان اطمینان و قرار کامل برای دوستان خدا و همان فرجام تلخ برای دشمنان غفلتزده ء . او که در کوری و بیخبری غوطه ورنند و از این مهلت کوتاه ، سرخوش و غافل و از سرانجام هولناکی که در انتظار آنان است ، یکسره بی خبر .

آخرین سخن درباره ء حقیقت حال و حد و اندازه ء خسران این گروه ، آنست که :

اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربخت تجارتهم و ماکانوا مهتدین (

اینها کسانی هستند که ضلالت را به هدایت خریدند , پس تجارتشان سود نکرد و هدایت نیافتند)

اگر می خواستند می توانستند هدایت شوند , این نعمت در دسترس و پیش چشم آنان بود ولی خودشان([گمراهی را بر هدایت گزیدند]) کاری که فقط غافلترین سوداگران ممکن است انجام دهد[. . پس سودای ایشان سود نکرد و هرگز راه نیافتند.]

80

چنانکه دیدیم این سومین تصویر , فضای بیشتری از آن دو تصویر پیشین را اشغال کرده بود . و این بدانجهت است که هر یک از آن دو بگونه ئی از صراحت و سادگی برخوردار بودند : اولی سیمای روشن و تابناک انسان را هیافته ئی را نشان می داد و دومی , قیافه ء گرفته ء روح سرگردان و گمراهی را . ولی این تصویر , از روحی بغرنج و پیچیده و بیمار و متزلزل و نا استوار سخن می گوید و لذا طبیعی است که برای مشخص کردن منظور خود به

پرداخت دقیقتر و خطوط بیشتر ، نیازمند است .

این بیشتر گوئی ، همچنین سهم بیشتر منافقان مدینه را در آزار رساندن به مسلمانان نشان داده و نسبت ناراحتی و آشفتگی و اضطرابی را که آنان ایجاد می کرده اند ، معین می سازد . و بطور غیر مستقیم نقش خطیری را که منافقان هر دوره و زمان می توانند برای اخلالگری در صفوف مسلمان ایفا کنند و نیاز مبرمی را که به افشا کردن دسیسه ها و بازیگری های آنان هست ، ابلاغ می کند .

اکنون برای روشنگری بیشتر درباره ء طبیعت نفاق و منافق ، به آوردن مثلها درباره ء این گروه و بیان حالتها و دگرگونی ها و احساس های ایشان می پردازد:

مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم

فی ظلمات لایبصرون صم بکم عمی فهم لا یرجعون

(داستان آنان ، داستان کسی است که آتشی بیافروخت ، پس چون پیرامون او را روشن کرد خدا نورشان را ببرد و آنان را در ظلماتی که نمی توانستند (جائی را ببینند) رها کرد . کران و گنگان و کورانند ، و باز نمی گردند)

اینها از اول کار به هدایت ، پشت نکردند و همچون کافران ، گوششان را از شنیدن و چشمشان را از دیدن و دلشان را از فهمیدن باز نداشتند ، بلکه کوری و گمی را در هنگامی بر هدایت ترجیح دادند که حقیقت را طلب کرده و آن را یافته بودند ، آتشی برافروختند ، چون فروغ آن آتش برایشان تابید ، با آنکه در پی آن بودند از آن بهره نبردند . اینجا بود که خدا آن نور را از ایشان باز ستاند و بسزای رویگردانی از نور ، ایشان را در ظلماتی فرو گذاشت که لحظه ئی

مجال دیدن

برایشان نماند.

اگر گوش و زبان و چشم برای گرفتن امواج صدا و نور و بهره یافتن از هدایت و بصیرت است ، اینان چون شنوائی خود را به کار نگرفته اند ، کران اند و چون زبان را مهمل نهاده اند گنگان اند و چون از چشم خود بهره نبرده اند ، کوران اند . . اینست که دیگر بسوی حق باز نمی گردند و به روشنائی راه نمی یابند.

در تمثیل دیگری حالت اضطراب و حیرت و نگرانی و تشویش روحی آنان ، بطور مشخصی ترسیم می گردد:

او کصیب من السماء فيه ظلمات و رعد و برق تجعلون اصابعهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت و الله محیط بالكافرين يكاد البرق يخطف ابصارهم كلما اضاء لهم مشوا فيه و اذا اظلم عليهم قاموا و لو شاء الله لذهب بسمعهم و

ابصارهم ان الله على كل شى قدیر

(یا چون باران سیل آسائی که از آسمان با ظلمات و رعد و برق فرو ریزد . انگشتان خود را از نهیب مرگ و بیم صاعقه ها در گوش می کنند و خدا فراگیر کافران است . نزدیک است که برق بینائی آن را ببرد , هرگاه روشنی می افکند راه می روند و چون تاریک گردد می ایستند , اگر خدا بخواهد شنوائی و بینائی آنان را می گیرد , همانا خدا بر هر چیزی تواناست)

شگفت منظرى نمایش داده می شود , صحنه ئى است سرشار از حرکت و اضطراب . گمراهی و سرگردانی و هراس و حیرت و وحشت و صداها و شعاعهای گوناگون در آن موج می زند . ابری سهمگین به شدت می بارد[] در آن , تاریکی هست و رعد و برق[] . تا درخشش برقی برمی خیزد قدمی چند به پیش می روند[] . . [] و چون ظلمت فضا را فرو می گیرد از رفتن باز می ایستند[] حیرت , از حرکت باز می دارندشان , نمیدانند از کدام سو بروند . ترس , از خود بیخودشان ساخته[] انگشت های خود را در گوششان فرو می

برند از ترس صاعقه و بیم مرگ.]

حرکت , سراسر صحنه را فرا گرفته است . . از آن ابر باران ریز , تا آن ظلمات و رعد و برق , تا آن حیرتزدگان خود باخته از ترس . . و تا آن گامهای لرزان و ترسان که چون تاریکی خیمه می زند از پیش رفتن باز می ایستند . این حرکت که

82

در همه جای صحنه دیده می شود , از راه تأثیر رمزی و سمبولیک , حرکت بی هدف و مضطربانه و متزلزل این منافقان را مجسم می سازد . . حرکتی که سراسر زندگی آنان را فرا گرفته است : برخورد و دیدار با گرویدگان آئین جدید , بازگشتن نزد شیطانها , سخنی را در موقعیت خاصی گفتن , ناگهان از آنچه گفته اند عدول کردن , کاوش و جستجو از نور و هدایت , گرایش نهائی به گمراهی و ظلمت . . . پس این یک صحنهء حسی است که بگونه ئی رمزی , حالتی روانی و منظره ئی شعوری و ادراکی را مجسم می سازد . و این نمونه ئی است از شیوهء شگفت انگیز قرآن در مجسم کردن حالت‌های روانی و

به آن جان دادن بطوریکه گوئی صحنه ئی محسوس و قابل لمس است . (۱)

اکنون که نمایش آن سه تصویر به اتمام رسیده ، رشته برمی گردد به یک
صلای عمومی و یک فرمان همگانی خطاب به بشریت . در این فراز به همگان
تکلیف می شود که از این سه تصویر ، آن را که ستوده و استوار و پاکیزه و
خالص و سودمند و هدایت یافته و رستگار است ، بعنوان نمونه ء زندگی خود
انتخاب کنند ، یعنی تصویر متقین را :

يا ايها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم و الذين من قبلكم لعلكم تتقون الذي
جعل لكم الارض فراشا و السماء بناء و انزل من السماء ماء فاخرج به من
الثمار رزقا لكم فلا تجعلوا لله اندادا و انتم تعلمون

(ای انسانها ! پروردگارتان را که شما و گذشتگانان را آفریده ، بندگی کنید ،
باشد که پرهیزگار شوید . آنکه زمین را برای شما بستری و آسمان را بنائی)

استوار) قرار داد و از آسمان باران فرو ریخت و بوسیله آن از میوه ها برای شما مایه ای ارتزاقی پدید آورد ، پس شما که می دانید برای خدا همآورد مگیرید)

این صلائی به همه انسانهاست که پروردگارشان را - آنکه ایشان و گذشتگانشان را آفریده ، آنکه در آفریدگاری بی شریک است پس در پرستش نیز باید بی شریک باشد - پرستند . پرستش دارای هدفی است ، باشد که بدان هدف نائل

1 . رجوع شود به فصل ([التخیل الحسی و التجسیم]) در کتاب ([التصویر

الفنی فی القرآن .])

لعلکم تتقون (باشد که پرهیزگار شوند)

باشد که به آن شکل برگزیده از سه تابلوی زندگی بشر ، در آئید . به شکل خداپرستان ، پرهیزگاران ، آنانکه حق پروردگار آفریننده را گزاردند ، خدای یگانه را که پروردگار این نسل و همه ء نسلهای گذشته است و روزی ده همه ء موجودات از مخزن آسمان و زمین است ، بی رقیب و شریکی پرستش نمودند :

الذی جعل لکم الارض فراشا (آنکه برای شما زمین را بستری قرار داد)

در این تعبیر اشارتی هست به اینکه در زندگی بشر بر روی زمین و در مهیا کردن و پرداختن آن ، برای وی آسایش و راحت در نظر گرفته اند تا او بتواند همچون پناهگاهی امن و بستری آسوده ، از آن استفاده کند . مردم بر اثر انس و عادت ، این بستر آماده را از یاد برده و سازگاری عوامل و عناصر آن را و

اینهمه وسائل عیش و آسایش را که در آن برای ایشان فراهم گشته ، از نظر دور می دارند . اگر این سازگاری و تناسب وجود نمی داشت زندگانی بشر ، به این آسودگی و آرامش بر روی این سیاره امکان نمی یافت . اگر یک عنصر از عناصر زندگی در این کره کم می بود آدمیزادگان در فضای آن ، مجال زیست نمی یافتند . اگر یکی از اجزاء هوا وجود نمی داشت یا از مقدار لازم بیش و کم می بود ، انسانها بفرض آنکه در آن امکان زندگی می داشتند ، نمی توانستند به این آسودگی نفس بکشند و ادامه ء حیات دهند .

و السماء بناء (و آسمان را بنائی (استوار) قرار داد)

که در آن هم استواری یک بنا هست و هم تناسب و هماهنگی اش . زندگی مردم بر روی زمین و آسودگی و سهولت این زندگی ، بشدت وابسته به آسمان است . آسمان با حرارتش و نورش ، با نیروی جاذبه ء کراتش ، با تناسب و انتظام اجرامش و با دیگر مناسباتش با زمین ، زمینه ساز و مددگار وجود زندگی در زمین است . پس شگفت نیست اگر در جایی که قدرت

آفریدگار و بزرگواری و روزی دهندگیش و شایستگی اش برای عبادت , به یاد انسانها آورده می شود از آن نیز نام برده شود.

84

و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقالکم (و از آسمان باران فرو ریخت و بوسیله آن از میوه ها برای شما مایه و ارتزاقی پدید ساخت)

سخن از فرو ریختن آب از آسمان و پدید آوردن میوه ها بوسیله آن , در موارد متعددی از قرآن در مقام یادآوری قدرت و نعمت خدا تکرار شده است . آبی که از آسمان فرو می ریزد ماده و اصلی زندگی برای همه و موجودات زنده و روی زمین است و زندگی با شکلها و مراتب گوناگونش یکسره از آن پدید می آید:

[و از آب هر چیز زنده را بساختیم] (۱)

این آب گاهی مستقیماً گیاه را می‌رویاند و گاهی نهرها و دریاچه‌های شیرین پدید می‌آورد یا در زیر زمین جمع می‌شود و از آن، مخازن آبهای زیرزمینی به وجود می‌آید و چشمه‌سارها و چاه‌ها را مایه می‌دهد و یا با ابزار و آلات، بار دیگر به سطح زمین صعود می‌کند.

ماجرای آب در زمین و نقش آن در زندگانی مردم و وابستگی حیات - به هر شکل و در هر مرتبه - به آن، مسئله‌ئی نیست که به بحث و جدال بکشد، کافی است به آن اشاره‌ئی شود و در مقام دعوت خلاق به پرستش خدای روزی ده بخشنده، به یاد مردم آورده شود.

در این ندای عام، دو اصل کلی از اصول جهان بینی اسلام، آشکار می‌گردد: یکی وحدت آفریدگار نسبت به همهٔ مخلوقات:

[آنکه شما را و کسانی را که پیش از شما بودند، آفرید]

و دیگری , وحدت جهان هستی و تناسب و همسانی اجزاء آن و دوستی و هماهنگی آن با زندگی و با انسان:

[آنکه زمین را برای شما بستری و آسمان را بنائی (استوار) قرار داد و از آسمان

. 1 انبیاء : ۳۰

85

باران فرو ریخت و بوسیله ء آن از میوه ها برای شما مایه ء ارتزاقی پدید ساخت] (

پس این جهان , زمینش بستر گسترده ء انسان است و آسمانش به قاعده و نظامی استوار است و از آن آبی فرو می ریزد که وسیله ء پدید آمدن میوه ها

برای روزی مردم است . . و در این همه , فضل و بزرگواری از آن آفریدگار
یکتاست :

فلا تجعلو الله انداد او انتم تعلمون (پس شما که میدانید , برای خدا رقیب و
شریک مگیرید .)

میدانید که او شما و گذشتگانان را آفریده , میدانید که او زمین را بستر هموار
و آسمان را بنای استوار ساخته , میدانید که از آسمان باران فرو ریخته و
میدانید که در این همه شریک مددگاری یا رقیب معارضی نداشته . . پس
شرک آوردن به او پس از این دانائی ها کاری ناشایسته و ناروا است .

شریک هائی که قرآن در نفی آنها و پاک کردن و روشن ساختن عقیده ء
توحید , اینهمه اصرار می ورزد همه از قبیل خدایانی که مشرکین به آن
صورت ساده و ابتدائی می پرستیدند , نیستند . این شرکاء و رقبای خداوند ,

گاه در شکل‌های دیگری که به آن وضوح و صراحت نمی‌باشند، جلوه‌گر می‌شوند. امید بستن به غیر خدا، ترسیدن از غیر خدا، معتقد شدن به سود و زیان از ناحیه غیر خدا شکل‌های مختلف شرک را تشکیل می‌دهند. روایت است که مردی به پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - گفت: آنچه خدا و تو بخواهید... فرمود: مرا با خدا برابر و ردیف کردی؟!!

گذشتگان این امت به شرک پنهانی و رقبای نامحسوس خدا، با این نظر می‌نگریستند... ببینیم اکنون ما کجائیم و این حساسیت دقیق و توحید خالص و عظیم کجا؟!!

یهودیان در صحت رسالت پیامبر، خدشه می‌کردند. منافقان و پیش از آنها مشرکین مکه نیز به چشم تردید و انکار به این آئین می‌نگریستند. اینجا قرآن همه و این گروه‌ها را به معارضه می‌طلبد. خطاب به همه افراد بشر است و همگان را به یک تجربه عینی که جای بحث و جدالی باقی نگذارد، فرا می‌خواند:

و ان كنتم فى ريب مما انزلنا على عبدنا فاتوا بسوره من مثله و ادعوا شهداءكم
من دون الله ان كنتم صادقين

(و اگر از آنچه بر بنده ء خود فرو فرستاده ایم به شک اندرید ، سوره ئی
مانند آن بیاورید و یاران و مددگارانى که جز خدا دارید بخوانید ، اگر راستگو
هستید)

این هم‌آورد طلبی را با اشارتی در خور دقت ، آغاز می کند . پیامبر را به صفت
: ([بنده ء خدا]) توصیف می کند([: اگر از آنچه بر بنده ء خود فرستاده ایم ،
به شک اندرید]) . این توصیف در چنین موردی متضمن نکته ها و اشارتهای
متنوع و به هم وابسته ئی است : نخست آنکه با توصیف و تشریف پیامبر به
اینکه بنده ء خدا است می فهماند که بندگی خدا برترین مقامی است که انسان
را به سوی آن فرا می خوانند و به آن می نامند . دیگر آنکه درست در همان

موردی که همه ء مردم را به بندگی پروردگار واحد و الغاء همه ء شرکاء و رقبای او دعوت می کند , معنای عبودیت و بندگی را نیز تبیین می نماید , چه , اینک پیغمبر است در مقام وحی الهی - رفیعترین مقام ها و ارزشها - که به عنوان بندگی خدا نامیده می شود و با این عنوان , شرافت و تکریم می یابد و

..

اما همآورد طلبی در این آیه , ناظر است به مطلبی که در آغاز سوره گذشت . یعنی این کتاب که از نزد خدا فرود آمده , از همین حروف متداول و معمول ساخته و پرداخته شده است . اگر در آسمانی بودن آن تردید دارند , باشد , یک سوره مانند آن بیاورند و هر کس را خواهند شاهد صدق گفتار خود قرار دهند , همانطور که خداوند شاهد درستی گفتار بنده ء خویش است .

این همآورد طلبی در دوران زندگانی پیامبر و پس از وفات آنحضرت و تا امروز , پیوسته به قوت خود باقی بوده و هست و این حجت قاطعی است که هیچگونه مناقشه و گفتگو در آن راه ندارد . همیشه قرآن از هر گفتار بشری ,

تمایز آشکار و نمایانی داشته و تا ابد نیز چنین خواهد بود و صدق گفته ء خداوند در آیه ء بعد , به اثبات خواهد رسید:

فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجاره اعدت
للكافرين

87

(اگر نکرديد - و هرگز نخواهيد کرد - پس از آتشی که آتشگیره اش آدمی و سنگ است و برای کافران فراهم شد , برحذر باشید)

ادعا و مبارز طلبی در این آیه بسی شگفت انگیز است و اطمینان به عجز حریفان و عدم امکان پاسخگوئی , شگفت انگیزتر . بیگمان اگر تکذیب این ادعا امکان می داشت , مخالفان یک لحظه درنگ نمی کردند . تردیدی نیست که همین خبر دادن قرآن از اینکه هرگز از عهده ء این کار برنخواهند آمد و مطابق شدن این خبر با واقعیت , خود معجزه ئی مناقشه ناپذیر است . میدان

در برابر مخالفان باز بود ، اگر می توانستند با آوردن آیه ئی این ادعا را در هم بشکنند ، بنیان حجیت قرآن یکباره فرو می ریخت . ولی این کار واقع نشد و هرگز هم نخواهد شد ، زیرا روی سخن در این آیه با بشریت است اگر چه در برابر مردم دوره ء خاصی ادا شده است . . تنها این گفتار است که در طول تاریخ همیشه بصورت سخنی قاطع باقی است .

علاوه ، هر کس با شیوه های بیان مقصود آشنا باشد ، یا سبک تفکرات و برداشتهای بشری را در مورد هستی و موجودات بداند ، یا نظامات و سیستم ها و تئوری های روانی و اجتماعی ساخته ء بشر را بشناسد ، کمترین تردیدی نخواهد یافت که آنچه قرآن در این زمینه ها ارائه داده از نوع آنچه بشر می سازد ، نیست . در اینباره هرگونه بحث و جدالی یا از جهالت و بی تمیزی ناشی می شود و یا از غرضورزی .

به همین جهت است که بلافاصله این تهدید هولناک خطاب به کسانی که از معارضه عاجز می مانند و با اینحال به حق صریح آشکار ، ایمان نمی آورند ،

صادر می گردد:

فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجارة اعدت للكافرين (پس پرهیزید از آتشی که آتشگیره اش آدمی و سنگ است و برای کافران آماده گشته است)

با هم آوردن آدمی و سنگ در چنین صحنه ء دهشتنا و رعب آور , به چه

معنی

88

است ؟ این آتش را خدا برای کافران تدارک دیده است و کافران همان کسانی اند که در آغاز سوره اینگونه توصیف شده اند([: خدا بر دل و گوش آنان مهر زد و بر بینش آنان حجابی است]) و همان کسانی که قرآن آنان را به هموردی می طلبد و از عهده برنمی آیند و با اینحال تسلیم نمی شوند . پس آنان موجودی از نوع سنگ اند هر چند به صورت , در چهره ء انسان در آمده باشند . بنابراین , ردیف آوردن سنگهایی از نوع معمولی با سنگهایی از نوع

آدمی , کاری به قاعده است .

از این گذشته , نام سنگ در اینجا , خصوصیت دیگری از آن صحنه ء هولناک را تداعی می کند , صحنه ء آتشی که سنگ را می سوزاند و منظره انسانی که در لابلای سنگها طعمه ء آتش می شوند .

در برابر این صحنه ء هول انگیز , منظره ء دیگری نیز نمایش داده می شود و آن منظره ء خوشی ها و تنعماتی است که برای مؤمنان آماده شده است :

و بشر الذین امنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار
كلما رزقوا منها من ثمره رزقا قالوا هذا الذى رزقنا من قبل و اتوا به متشابها و
لهم فيها ازواج مطهره و هم فيها خالدون

(و آنان را که ایمان آورده و عمل صالح کرده اند بشارت ده که بهشت ها

دارند که جویبارها در آن روانست ، هرگاه میوه ئی از آن ، روزیشان شود گویند : این همانست که قبلا روزی ما شده بود و چیزی همانند ، به آنان داده شود ، و در آنجا همسران پاکیزه خواهند داشت و در آن جاودانه اند)

در میان این تنعمات گوناگون و در کنار زوج های پاکیزه ، میوه های همانند جلب نظر می کند که می پندارند پیشتر هم از آن روزی شده اند - یا در دنیا که میوه هایش در اسم یا در شکل به آن شباهت داشته یا در بهشت که قبلا به آنان داده شده است - شاید در این شباهت ظاهری با وجود یکنوع نبودن واقعی ، این مزیت هست که هرگاه از میوه ئی به گمان آنکه قبلا از آن استفاده کرده اند ، استفاده می کنند ناگهان و بدون ترقب احساس می کنند که چیز تازه ئی است و این خود لذت دیگری است . این تعبیر ضمنا فضائی را ترسیم می کند سرشار از سرور و خشنودی و نشاط

و دلزندگی که هر لحظه اش چیز تازه ئی دل را زنده و مسرور می دارد.

شباهت ظاهری داشتن و از لحاظ مزایا ، گوناگون بودن ، خود نشانه ء بارزی است که حقیقت هستی را از مظاهر آن بزرگتر و پر مغزتر جلوه می دهد . بعنوان نمونه انسان را بنگریم : مردمان همه در ترکیب خلقت ، برابر و همه انسانند : سری و پیکری و دست و پائی ، گوشت و پوست و استخوان و عصبی ، دو چشم و دو گوش و دهان و زبانی ، سلولهای زنده ئی از نوع سلولهای زنده ء دیگر و خلاصه ، قواره ء یکسانی در شکل و در ماده . . ولی نشانه ها و ویژگیها و طبیعت ها و استعدادهای بینهایت دیگری نیز در ساختمان انسان دخیل است که ای بسا تمایز میان دو نفر انسان را - با همه ء آن شباهت ها - از فاصله ء زمین و آسمان افزونتر می سازد .

چنین است که تنوع در آفریده های خداوند متعال آدمی را به دوارسر می افکند : تنوع در نوع ها و جنس ها ، تنوع در شکلهای و نشانه ها ، تنوع در ویژگیها و خصلت ها . . با اینکه همه و همه ء این آفریده ها از سلولهای کاملاً مشابه و نزدیک به هم ، پدید آمده اند .

کیست که خدای یکتا را با اینهمه آثار آفرینشش و آیات قدرتش ، بندگی نکند ؟ و کیست که دست معجزه گر او را در آنچه به چشم بشر می آید و نمی آید ، ببیند و برای او رقیب و شریکی قائل شود ؟

اکنون سخنی درباره ء تمثیل های قرآن ، بیان می فرماید :

ان الله لا يستحيى ان يضرب مثلا تابعوضه فما فوقها فاما الذين امنوا فيعلمون انه الحق من ربهم و اما الذين كفروا فيقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا يضل به كثيرا و يهدى به كثيرا و ما يضل به الا الفاسقين الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه و يقطعون ما امرالله به ان يوصل و يفسدون فى الارض اولئك هم الخاسرون

(بیگمان خدا از اینکه مثلی بزند ، به پشه یا به چیزی بالاتر از آن ، شرم نمی کند . اما مؤمنان میدانند که این درست است از پروردگارشان و اما کافران میگویند : خدا از این مثل چه منظور داشت ؟ بسیاری را بدان گمراه می کند و

بسیاری را هدایت می نماید و جز فاسقان را گمراه نمی کند . آنکسانیکه پیمان خدا را پس از بستن می شکنند و رشته ئی را که خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می انگیزند , همین اینها هستند زیانکاران)

90

گویا منافقان - که تمثیل های آیات پیشین یعنی تمثیل به آنکسی که آتشی بر فروخته و تمثیل به ابر باران ریز طوفانزا درباره ء آنان آورده شده - و شاید هم یهود و مشرکین , از این دو تمثیل و تمثیلهای دیگری که قبلا در مکه درباره ء کفار و خدایانشان نازل گشته بود و در مدینه قرائت می شد - مانند : تشبیه کافران به عنکبوت که از تنیده های خود خانه ء سست بنیادی برای خود می سازد و یا برای اثبات عجز خدایان ساختگی , مگسی را از باب مثال و نمونه آوردن - وسیله ئی برای وسوسه و تشکیک در صدق و حقانیت قرآن , یافته بودند و استدلال می کردند که چنین تمثیلهائی که متضمن تحقیر و استهزاء مشرکان است , ممکن نیست از خداوند صادر شود و خدای بزرگ در سخنان خود هرگز نام چیزهای کوچکی چون مگس و عنکبوت را نمی آورد !

. . و اینگونه سخنان ، قسمتی از حمله ء تبلیغاتی وسیع منافقان را که منظور از آن ، ایجاد دودلی و تردید در میان مسلمین بود ، تشکیل می داد . کما اینکه در مکه نیز مشرکین چنین نقشه ئی را عمل می کردند .

لذا این آیات برای خنثی کردن نیرنگ آنان نازل گشت . در اینجا حکمت تمثیلات قرآنی بیان می شود و دشمنان از اینکه ندانسته و بیخبر به سرنوشت شومی به خاطر این تمثیلات دچار شوند ، بر حذر می گردند و مؤمنان از اینکه بدینوسیله بر ایمانشان خواهد افزود ، نوید داده می شوند .

ان الله لا يستحي ان يضرب مثلا ما بعوضه فما فوقها (خدا از اینکه مثلی بزند - به پشه یا به چیزی بالاتر از آن - شرم نمی کند)

خداوند ، پروردگار هر بزرگ و کوچک و آفریننده ء پشه و فیل است . معجزه ء آفرینش پشه کمتر از معجزه ء آفرینش فیل نیست و مایه ء اعجاز در هر دو

یکی است یعنی : معجزه و زندگی . . راز پیچیده ئی که بجز خدا کسی از آن آگاه نیست . دیگر آنکه در تمثیل , حجم و شکل , مهم نیست . مثل , ابزار روشنگری و بصیرت دادن است . در آوردن مثلها هیچ چیزی که موجب عیب یا مایه و شرمندگی باشد وجود ندارد و خدا با حکمت عظیمش , از این تمثیلها آزمایش دلها و روانها را اراده فرموده است :

91

فاما الذین امنوا فیعلمون انه الحق من ربهم (اما آنانکه ایمان آورده اند میدانند که این حق و درست است از پروردگارشان .)

ایمان آنان موجب می شود که هر آنچه از خدای متعال صادر می گردد , آنگونه که شایسته عظمت اوست و طبق آنچه از حکمت او می دانند , تلقی کنند . ایمان به خدا , نوری در دلشان و حساسیتی در روانشان و وسعتی در ادراکاتشان پدید آورده و در برابر هر فرمان و هر گفتاری که از جانب خدا می رسد , سهمی از حکمت الهی برای آنان مقرر داشته است .

و اما الذین کفروا فبقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا (اما آنانکه کافر شدند می گویند : خدا از این مثل چه منظوری داشت ؟)

این سؤال را کسی می کند که از نور و حکمت خدا محروم و با سنت و تدبیرش بیگانه است . بعلاوه , از عظمت خدا بیمناک و در برابر او از ادب شایسته ء یک بنده در برابر مولا , برخوردار نیست . کافران از روی جهالت و قصور , این سؤال را به زبان اعتراض و استنکار یا با لحن تردید و تشکیک در اینکه این سخن از خدا صادر شده باشد , مطرح می کردند . لذا پاسخ آنان با لحنی تهدید آمیز و با اشاره با حقیقتی که در ورای تمثیل , نهفته است صادر می گردد:

یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین (بسیاری را بدان گمراه و بسیاری را هدایت می کند , و بجز فاسقان کسی را بدان گمراه نمیسازد)

خداوند ، آزمایش ها و ابتلائات را در سر راه بندگان قرار داده است ، هر کس بر طبق استعداد و طبیعت خود و بموجب رویه و روالی که در زندگی انتخاب کرده ، بنوعی با آنان روبرو می گردد . آزمایش برای همه یکسان است ولی تأثیرات آن به نسبت دگرگونی راهها و روشها ، مختلف است . مشکلات برای همه گونه انسانی پیش می آید ، مؤمن که به خدا و حکمت و رحمت او مطمئن است وقتی با مشکلی مواجه گردد توجه و التجایش به خدا فزونی می گیرد ولی همین مشکل ، فاسق و منافق را متزلزل تر و از خدا بیگانه تر می سازد و یکباره از صف خارجش می کند . خوشی و راحتی نیز برای همه پیش می آید ، مؤمن با تقوای را بیداری و توجه

92

بیشتر و حالت شکرانه می بخشد ولی فاسق یا منافق را پر توقع و ناخشنود و فاسد و گمراه می سازد . . و از این قبیل است تمثیلی که خدا برای مردم می آورد([: بسیاری را بدان گمراه می کند]) و آنها کسانی میباشند که هر آنچه را از خدا پیش می آید بنیکی استقبال نمی کنند([. و بسیاری را بدان هدایت می

کند] (آنهایی که حکمت خدا را در می یابند) [. و هیچکس بجز فاسقان را بوسیله آن گمراه نمی کند] (یعنی بجز آنانکه دلهایشان دچار [فسق]) (بدر آمدگی) شده و از هدایت و حق بدر آمده اند . سزای این گروه آنست که بلائی که دچار آنند افزونتر گردد .

در ادامه ، بیان ، صفت این گروه فاسقان به تفصیل بازگو می شود چنانکه در آغاز سوره ، صفت متقین بیان شد . بنابراین در این سوره هنوز میدان ، میدان گفتگو از تیره ها و گروههایی است که بشریت را در هر عصر و دوره ئی تشکیل می دهند :

الذین ينقضون عهدالله من بعد ميثاقه و يقطعون ما امرالله به ان يوصل و يفسدون فى الارض اولئك هم الخاسرون

(آنانکه عهد خدا را پس از بستن می شکنند و رشته ئی را که خدا به پیوند آن

فرمان داده می گسلند و در زمین فساد بر می انگیزند , آنهایند زیانکاران)

کدام پیمان خدا را می شکنند و این چیست که خدا دستور پیوستن آن را داده و اینان می گسلند و چگونه فسادی در زمین پدید می آورند ؟

در اینجا مطلب به صورت مجمل ادا شده است زیرا منظور , مشخص کردن طبیعت و ارائه دادن نمونه است نه ثبت یک حادثه یا بازگو کردن یک واقعه . سخن در اینجا درباره ء یک مطلب کلی است : هرگونه پیمانی میان خدا و این نوع از مردم , شکسته می شود و هر آنچه پیوسته بودن آن از نظر خدا مطلوب است , به دست اینان گسسته می گردد و هرگونه فسادی از آنان سرچشمه می گیرد . با خدا به هیچ صورت , رابطه ئی ندارند . فطرت راه گمکرده ء ایشان بر سر هیچ پیمانی نمی پاید و به هیچ پیوندی چنگ نمی زند و از هیچ فسادی روی نمی گرداند . به میوه ء ناری می مانند که از درخت زندگی جدا گشته و عفونت یافته و فاسد شده و زندگی , آن را بدرود گفته است . از اینروست که همان تمثیلی که مؤمنان را هدایت می کند اینان

را به گمراهی می کشد و همان موجبی که به پرهیزگاران سعادت می بخشد ایشان را سرگشته تر و تیره روزتر می سازد.

اکنون اثرات زیانبار این نمونه از مردم را - که در لباس یهودی و منافق و مشرک در مدینه با اسلام روبرو بودند و تا امروز نیز با اندک اختلافی در نام ها و عنوانها , با آن روبرویند - بررسی می کنیم:

الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه (آنانکه پیمان خدا را پس از بستن می شکنند)

پیمان خدا با انسان را در نمونه های زیادی میتوان شناخت : پیمان فطری هر انسان که آفریننده اش را بشناسد و راه بندگی او را بپوید و فطرت , همیشه تشنه ء این شناسائی بوده و هست نهایت در شناخت آفریننده ممکن است دچار اشتباه شود و برای خدا رقیب و شریکی تصور کند . پیمان خلافت در

زمین که خدا با آدم بست , آنجا که فرمود:

[اگر هدایتی از من بسوی شما آمد آنها که هدایت مرا پیروی کنند نه بیمی بر آنها است و نه اندوهگین شوند . و آنانکه کفر آورند و آیه های مرا تکذیب کنند , یاران آتشند و در آن جاودانه اند]

پیمانهای بسیار دیگری که خداوند بوسیله ء رسولان خود از هر قومی گرفته :
خدای یگانه را پرستند و شریعت و آئین الهی را نقشبند زندگی خویش قرار دهند . همه ء این پیمانها را فاسقان می شکنند و کسی که پیمان خدا را بشکند هر پیمان دیگری را نیز خواهد شکست و آنکس که در برابر عهد خدا گستاخی و جسارت ورزد هیچ عهد دیگر را نیز محترم نمی شمرد .

و یقطعون ما امر الله به ان یوصل (و رشته ئی را که خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند)

و خدا به پیوندهای زیادی فرمان داده است : پیوند با خویشاوندان و نزدیکان , پیوند عمومی انسانیت , از همه مهمتر , پیوند فکری و برادری ایمانی که بدون آن , هیچ پیوند و بستگی دیگر را اعتباری نیست . . وقتی این پیوندها و بستگی ها که خدا بدان امر کرده است . قطع شد , رشته ها همه از هم می گسلد و رابطه ها قطع می شود و در زمین فساد واقع می گردد و هرج و مرج همه را فرا می گیرد.

94

و یفسدون فی الارض (و در زمین فساد بر می انگیزند)

فساد در زمین به چندین رنگ است و سرچشمه ء همه ء آنها , خارج شدن از فرمان خدا و شکستن پیمان خدا و گسستن هر پیوندی است که خدا بدان امر کرده است . منشأ همه ء مفاسد , کناره گرفتن از آئین و مسلکی است که خدا برای زندگی بشر مقرر فرموده است . این است همان انشعابی که بطور حتم

به فساد منتهی می شود . وقتی آئین و مکتب الهی ابتکار عمل را در جهان بدست نگرفته و مقررات زندگی ساز دین , از متن زندگی بدور مانده باشد هیچ وسیله و دیگری برای سامان بخشیدن به کار جهان وجود ندارد . وقتی خط ارتباط انسانها با آفریدگارشان اینچنین بریده شود جهان دستخوش فساد و اختلال می گردد و نابسامانی , همه و زندگی و معیشت انسانها و سراسر زمین و همه کس و همه چیز آن را فرا می گیرد .

محصول دوری و جدائی از مسلک و آئین خدا , ویرانی و شر و فساد است . . پس طبیعی و سزاوار است که از خدا بیگانگان از همان نهالی که مؤمنان میوه و هدایت می چینند , نصیبی جز گمراهی و ضلالت نبرند .

اکنون که نتایج کفر و فسق را , بر ملا ساخته روی سخن را به همه و مردم می گرداند و از اینکه به خدای زنده کننده و میراننده و آفریننده و روزی دهنده و مدبر و دانا , کافر شوند ابراز تعجبی تنفر آمیز می کند :

كيف تكفرون بالله و كتم امواتا فاحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم اليه ترجعون
و هو الذى خلق لكم ما فى الارض جميعا ثم استوى الى السماء فسويهن سبع
سموات و هو بكل شى عليم

(چگونه به خدا كافر مى شويد , حال آنكه مردگان بوديد , پس زنده تان كرد
, دوباره مى ميراندتان سپس زنده تان مى كند و آنگاه بسوى او باز گردانیده
مى شويد . اوست كه هر چه در زمين هست براى شما آفريد , سپس بر
آسمان برآمد پس آنرا هفت آسمان پرداخت و او به هر چيزى داناست)

ديدن اينهمه نشانه ها و گرفتن اينهمه نعمت ها و آنگاه كافر گشتن به خدا ؟
چه كفران زشت و وقیحانه ئى ! و چه كار توجیه ناپذير و بيدليلی ! قرآن ,

افراد بشر

95

را در برابر واقعیت هائی قرار مى دهد كه آدمی ناگزير است با آنها روبرو گردد

, بدانها اعتراف کند و در برابر مقتضیات آنها تسلیم باشد . آنها را با واقعیت []
زنده بودنشان] (و مراحل حیاتشان روبرو می سازد . . بی شک همه روزی
مرده بودند و او به آنها جان داد , در حال مردگی و عدم بودند آنها را به حالت
زنده بودن منتقل ساخت . این واقعیتی است که بشر ناگزیر با آن روبرو است
و آن را به هیچ چیز مگر به یک نیروی خلاقه نمی توان تفسیر کرد . انسانها
زنده اند , در کیان آنها زندگی هست , چه کسی این زنده بودن را به آنها داد ؟
چه کسی این پدیده ء تازه را که نسبت به همه ء موجودات مرده و بیجان روی
زمین , چیز اضافی و زائدی است در آنان پدید آورد ؟ طبیعت زندگی چیزی
است سوای طبیعت مردگی که همه ء اشیاء جماد دور و بر او را احاطه کرده
است . این طبیعت از کجا آمده ؟ این پرسشی است که نمی توان با آن روبرو
نشد و از آن گریخت , نمیتوان آن را بدون انتساب به نیروی خلاقه ئی که
دارای طبیعتی غیر از طبیعت مخلوقات است , توجیه و تعطیل کرد . این
حیات که در روی زمین دارای شیوه ئی و خط سیری متمایز از اشیاء بیجان و
موات است از کجا پدید آمد ؟ بیشک از جانب خدا . . این نزدیکترین پاسخی
است که به این سؤال میتوان داد و اگر کسی نمی خواهد تسلیم این حقیقت

شود بگوید پاسخ چیست؟!

اکنون این حقیقت است که قرآن با مردم در میانش می گذارد:

کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم (چگونه به خدا کافر می شوید , حال آنکه مردگان بودید پس زنده تان ساخت)

مانند همه ء این اشیاء مرده ء دور و برتان شما نیز مرده ئی بودید . پس در شما فروغ زندگی پدید آورد [زنده و جاندارتان ساخت] . . و کسی که زندگی خود را از خدا گرفته چگونه به او کفر می ورزد ؟

ثم یمیتکم (سپس) دوباره) می میراندتان)

گویا این مطلب در خور جدال و گفتگو نباشد , مرگ , واقعیتی است که هر

لحظه با زندگان روبرو می گردد و خود را بر آنان عرضه می دارد و هیچ
مناقشه و گفتگو نمی پذیرد.

96

ثم یحییکم (سپس زنده تان می سازد)

در این ، تردیدها و ناباوری ها نشان می دادند چنانکه امروز نیز بعضی از کور
دلان که پس از قرنها به جاهلیت نخستین باز گشته اند ، نشان می دهند . ولی
با تدبر در نخستین بار پیدایش حیات ، این مطلب نه شگفت انگیز می نماید و
نه در خور تکذیب.

ثم الیه ترجعون (آنگاه بسوی او باز گردانیده می شوید)

همانطور که پدید آوردتان ، باز می گردید و همانطور که در زمین پراکنده تان

, گرد می آئید و همانطور که به اراده اش از عالم مردگی به جهان زندگان روانه شدید , بسوی او بازگردانیده می شوید تا فرمانش را درباره شما مجرا دارد و حکمش را در حق شما بگذارند.

بدینترتیب در آیه ئی کوتاه , پرونده زندگی گشوده و بسته می شود و با یک اشارت , سیمای بشر در قبضه ء قدرت خداوندگار نمودار می گردد : او را از آرامش مرگ برمی انگیزد , سپس دوباره به قبضه ء همان مرگ می سپارد , دیگر باره زنده اش می سازد و بالاخره مانند لحظه ء آغاز , بسوی خویشش باز می گرداند . در این گزاره ء سریع , سایه ء آن ابر قدرت , همواره بر سر آدمی است و الهام مؤثر و عمیق او همه جا در پیشاپیش او.

پس از این , اشارت دیگری که تکمیل کننده ء اشارت نخستین است , بیان می شود:

هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی الی السماء فسویهن سبع
سموات و هو بکل شیء علیم

(اوست که همهء آنچه را در زمین هست برای شما آفرید ، سپس بر آسمان
برآمد پس آن را هفت آسمان پرداخت و او به همه چیز داناست)

مفسران و متکلمان در اینجا سخن از خلقت آسمان و زمین را به درازا می
کشانند ، از اینکه کدام جلوتر و کدام دنبال تر آفریده شده اند بحث می کنند ،
پیرامون کلمهء [استوی] (برآمد) و [تسویه] (آراستن و پرداختن)
تحقیق می نمایند . . و از یاد می برند که [قبل و بعد] (که در این آیه از
کلمهء [سپس] استفاده می شود) دو

97

اصطلاح بشری است که در مورد خدای متعال مفهومی نمی تواند داشت و []
برآمدن] و [آراستن] دو اصطلاح لغوی است که در اینجا می باید آن

حقیقت نامحدود را در ادراک محدود بشر ترسیم کند . . همین و دیگر هیچ . .
مجادلات کلامی میان علمای اسلام در پیرامون اینگونه تعبیرات قرآنی ، یکی
از آفت‌هایی است که تفکر خالص و پاکیزه ء اسلامی و هم تفکر ساده و بی
پیرایه ء عربی بر اثر آمیخته شدن به فلسفه ء یونان و مباحث الهی یهود و
نصاری ، بدان دچار شد و هرگز جایز نیست که ما نیز خود را به آن آلوده
کرده به زیبایی طرز فکر اسلامی و شیوایی قرآن با مسائل علم کلام ، خلل
وارد آوریم .

پس اولیتر آنکه در ورای این تعبیرها حقایق الهام بخش آیه را بجوئیم :
آفرینش اشیاء روی زمین برای انسان ، دلالت این حقیقت ، بر عنایت وجود
انسان و نقش فعال او در زمین و ارزش او در معیار خدا و بالاخره ، ارزش و
موضع انسان در جهان بینی اسلام و در جامعه و نظام اسلامی . .

هو الذی خلق لکم مافی الارض جمیعا (اوست که تمامی آنچه را در زمین
هست برای شما آفرید)

کلمهء [لکم] (برای شما) در اینجا دارای مفهومی و اشاره ئی عمیق است .
این تعبیر بطور قاطع می رساند که خدا انسان را برای کار بزرگی آفریده است
, او را آفریده تا کارگزار زمین و مالک همه چیز آن و فاعل مؤثر در آن باشد .
او برترین موجود این ملک پهناور و صاحب اختیار این میراث هنگفت است ,
پس نقش او و تأثیر او در پدیده ها و تحول های آن نیز , اولین و مؤثرترین
است . او مالک و صاحب اختیار زمین و ماشین است . برده ء ماشین و دنباله
رو تحولاتی که ماشین و ابزار ایجاد می کند , نیست . . این تهمتی است که
ماده گرایان غافل به او می بندند , نقش او و موقع او را کوچک می نمایند و
او را که سرور و شریف است دنباله رو و حقیر معرفی می کنند . هیچیک از
ارزشهای مادی نباید بر او برتری گیرد و او را خوار و زبون و تابع خود سازد .
هر هدفی که متضمن ناچیز گرفتن ارزش انسان باشد اگر مزایای مادی فراوانی

98

را هم ارزانی بدارد , مخالف با غایت وجود انسان است . اول کرامت و
شرافت و برتری و سلطه ء انسان است . و پس از آن هر ارزش مادی دیگر . .

نعمتی که خداوند در این آیه بخاطر آن بر آدمیان منت می گزارد و کفران آنرا تقبیح می کند ، فقط نعمت واگذاری اشیاء زمین به او نیست ، سیادت و سروری دادن او بر این اشیاء و فزونتر ساختن ارزش او بر همه ء ارزشهای مادی و نعمت عظیم خلافت و کارگزاری جهان ، نیز هست .

ثم استوی الی السماء فسویهن سبع سموات (سپس بر آسمان برآمد ، پس آن را هفت آسمان پرداخت)

در معنای [برآمدن] (استوی) جز این سخنی نمی توان گفت که : رمز سیطره و قدرت است و منظور از آن ، اراده ء آفرینش و تکوین . درباره ء [هفت آسمان] نیز سخن از حقیقت و شکل و جای آن بیهوده است همین اندازه بسنده است که به منظور اصلی از این فراز قرآنی توجه شود یعنی به این حقیقت که : سراسر هستی را ، زمین و آسمان را سازنده و پردازنده ئی است ، در زمینه ء تقبیح و استنکار کافر شدن گروهی از انسانها به آفریدگار قادر قاهر

که زمین را با هر چه در آنست مسخر بشر ساخته و آسمانها را آنطور که برای او امکان زیستن فراهم شود بر فراز سر آنان برافراشته است.

و هو بكل شیء علیم (و او به همه چیز داناست)

چرا که آفریدگار همه چیز و اداره کننده همه چیز است . شمول علم خدا همچون شمول تدبیر او ، از انگیزه های ایمان به آفریدگار یکتا است . همین موجب است که آدمی را به آوردن روی نیاز و نیایش به درگاه مدبر یکتا وادار می سازد و بر مخصوص کردن پرستش به خدای رازق و منعم ، به نشان اعتراف به فضل و احسان او ، بر می انگیزد.

99

بدینگونه نخستین بخش از این سوره پایان می یابد که در آن سراسر تکیه بر روی ایمان بود و دعوت به انتخاب گروه مؤمنان پرهیزگار.

100

و اذ قال ربك للملكه انى جاعل فى الارض خليفه قالوا أتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدر لك قال انى أعلم ما لا تعلمون (٣٠) و علم ء ادم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملكه فقال أنبئونى بأسماء هؤلاء ان كنتم صدقين (٣١) قالوا سبحنك لا علم لنا الا ما علمتنا انك أنت العليم الحكيم (٣٢) قال يادم أنبئهم بأسمائهم فلما أنباهم بأسمائهم قال ألم أقل لكم انى أعلم غيب السموات و الارض و أعلم ما تبءون و ما كنتم تكتمون (٣٣) و اذ قلنا للملكه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس أبى و استكبر و كان من الكافرين (٣٤) و قلنا يادم اسكن انت و زوجك الجنه و كلا منها رغدا حيث شئتما و لا تقربا هذه الشجره فتكونا من الظلمين (٣٥) فازلهما الشيطان عنها فأخرجهما مما كانا فيه و قلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدو و لكم فى الارض مستقر و متع الى حين (٣٦) فتلقى ء ادم من ربه كلمت فتاب عليه انه هو التواب الرحيم (٣٧)

قلنا اهبطوا منها جميعا فاما يأتينكم منى هدى فمن تبع هداى فلا خوف عليهم

و لا هم يحزنون (۳۸) و الذين كفروا و كذبوا بايتنا أولئك أصحاب النار هم
فيها خالدون (۳۹)

102

در قرآن , در مواردی قصصی ایراد می شود . مناسبت ایراد قصه , هم سیاق و
جهت آن را , هم بخش معین و مورد نظر آن را , هم شکل و منظر خاص آن
را و هم شیوه ء ادای آن را معین می کند و بدینگونه , جو روحی و فکری و
هنری داستان قرآن , با یکدیگر هماهنگ می گردد و بدیترتیب . نقش بنیانی و
غایت اصلی خود را ایفا می کند و اثر مطلوب خود را می بخشد .

برخی پنداشته اند که قصه های قرآن , تکراری است زیرا یکداستان گاهی در
چند سوره تکرار می شود . ولی نگاه دقیق و کاوشگر , نشان می دهد که در
سراسر قرآن یکداستان یا یک بخش از یکداستان را هم نمیتوان یافت که در دو
جا به یک اندازه و به یک شیوه تکرار شده باشد . هر جا قصه ئی را می بینیم
که بظاهر تکرار شده , اگر در آن به دقت بنگریم چیز تازه ئی در آن می یابیم

که نفی کننده ء حقیقت تکرار است .

برخی دیگر گمان کرده اند که داستانهای قرآن ، ساختن و پرداختن و پرو بال دادن به یک حادثه است از نوع داستانپردازیهای هنری که در آن پایبند بودن به واقعیت ، مورد نظر نیست . ولی آنکس که با فطرت مستقیم و بینش آزاد به قرآن مراجعه کند به روشنی در می یابد که تعیین کننده ء اندازه ء مخصوص هر داستان و شیوه ء ادا و خصوصیات آن ، فقط مناسبت خاصی است که نقل آن داستان را ایجاب می کرده است . قرآن ، آئین نامه ء دعوت اسلام و نظامنامه ء جامعه ء برین و مجموعه ء مقررات سازنده ء زندگی است نه کتابی برای سرگرمی و داستان و

103

تاریخ . ضمن تعقیب آن هدف اصلی ، گاه مناسبتی ایجاب می کند که داستان برگزیده ئی به اندازه و شیوه ء متناسب و با زیبایی هنری راستین ، ایراد شود . لیکن نه بر اساس خیالپردازی و قصه آفرینی ، بلکه براساس ابتکار و آفرینش هنری در چگونگی گزارش و با اتکاء به واقعیت های قاطع و تردید ناپذیر . (

داستان پیامبران در قرآن , کاروان ایمان را در راه درست و دور و درازش مجسم می نماید و سرگذشت دعوت به سوی خدا را و پاسخ بشریت را در هر دوره و هر نسل , گزاره می کند . طبیعت ایمان را که در نفوس این برگزیدگان و نخبگان بشر , ریشه دار است معرفی می نماید و طبیعت دریافت و تلقی آنان را از رابطه ئی که فیما بین آنان با خدای مهربان وجود دارد , نشان می دهد . تعقیب این کاروان با شرافت , در این راه دشوار , بارانی از رضا و نور و صفا بر دل فرو می ریزد و آدمی را از ارجمندی و اصالت عنصر گرانیه ایمان آگاه می کند , علاوه , بدو بینش ایمانی راستین می بخشد و دین را در نظر او از موهوماتی که بنام دین ارائه می شود , متمایز می سازد .

بدین دلائل است که داستان , بخش بزرگی از قرآن کریم را تشکیل می دهد .

اکنون در پرتو این توضیحات ، به داستان آدم - به آنصورتی که در این بخش آمده - نظری می افکنیم:

همانطور که گفته شد ، رشته ء بحث در اینجا کاروان زندگی - بل کاروان سراسر هستی - را نمایش می دهد . سپس در مقام گزارش نعیم خدا بر بشر ، صحبت از زمین پیش می آید و مسجل می گردد که همه موجودات و اشیاء زمین برای انسان آفریده شده است .

در اینجا ماجرای جانشین ساختن آدم ، سپردن کلیدهای زمین به او ، پیمان گرفتن خدا از او ، دادن شناسائی های لازم به او ، مطرح می شود و زمینه برای گفتگو از جانشینی بنی اسرائیل در زمین و پیمان گرفتن خدا از آنان و سپس معزول کردن

- 1 برای تفصیل به بخش ([: القصة فی القرآن] در کتاب ([التصویر الفنی فی

ایشان از منصب جانشینی و سپردن خلافت به امت مسلمان و حقگزار ، فراهم می گردد . و بدین ترتیب ، داستان آدم با مطالب مورد نظر ، هماهنگی و اتصال کامل می یابد .

اکنون لحظاتی چند با داستان نخستین انسان و آموزشهای اصیلی که در آن مندرج است ، بسر بریم :

در پرتو هدایت وحی با چشم دل که بنگریم ، ما اینک در ملا اعلی هستیم در آن نزدیکترین پایگاه به جهان غیب . . و ماجرای بشریت نخستین را به چشم خود می بینیم و گفتگوها را به گوش خود می شنویم :

و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفه

(آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت : من در زمین جانشینی قرار خواهم داد)

اینک اراده ء خدا است که می رود تا زمام کار زمین را به این موجود تازه بسپرد و دست او را در زمین باز گذارد و مأموریت بظهور رسانیدن اراده ء آفریدگار در ایجاد و آفرینش جهان و در تجزیه و ترکیب عناصر و پیوند زدن و دگرگون کردن اجزاء و کشف نیروها و انرژی ها و گنجینه ها و مواد خامی که در دل زمین نهفته است و به کار انداختن همه ء اینها در راه مسئولیتی که خدا بدو واگذار کرده , را به او محول نماید.

پس بطور حتم به تناسب انرژی و نیرو و گنجینه و مواد خامی که در زمین هست و چندانکه برای محقق ساختن مشیت خداوندی ضرور است , این موجود تازه نیز از انرژی های نهفته و استعدادهای نهان , سرشار و برخوردار می باشد.

در اینصورت میان نوامیس و قوانین حاکم بر زمین و بر همه ء هستی با نوامیس و قوانین حاکم بر این موجود و بر نیروها و استعدادهایش ، وحدت یا هماهنگی کامل برقرار گشته است تا میان آنها اصطکاک پیش نیاید و نیروی انسان در برخورد با صخره ء عظیم جهان هستی منهدم نگردد.

105

و بنابراین ، انسان در نظام حاکم بر صحنه ء گسترده ء زمین ، دارای منزلتی بزرگ است و اینست همان کرامت و شرافتی که خدا برای وی اراده فرموده است . (۱)

این همه ، پاره ئی از آموزشها و الهامات این تعبیر آسمانی است ([: من در زمین ، جانشینی خواهم نهاد] . . . که امروز پس از مشاهده ء معجزاتی که بدست بشر انجام گرفته ، وقتی با چشم باز و دل هشیار بدان می نگریم ، از آن در می یابیم .

قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدرس
لك

(گفتند : آیا در آنجا کسی را می گذاری که فساد بر می انگیزد و خونها می
ریزد ؟ و ما تو را به پاکی می ستائیم و تقدیس می کنیم)

این گفته ء فرشتگان می رساند که ایشان به قرینه ء شواهد یا به کمک تجربه
های گذشته یا به الهام بصیرت ذاتی , درباره ء فطرت این مخلوق یا مقتضیات
زندگی او در زمین , روشن بینی هائی داشته و میدانسته یا گمان می برده اند
که وی در زمین , فسادها بر خواهد انگیزد و خونها به ناحق خواهد ریخت .
و آنگاه با آن فطرت پاک و معصوم خود که جز به نیکی مطلق و صلح کل
نمی اندیشد , می پنداشته اند که ستایش و تقدیس خداوند , تنها هدف مطلق
هستی و یگانه فلسفه ء آفرینش موجودات است و این هدف هم که با آفرینش
آنان , بطور کامل تأمین گشته است . چه , آنان حتی لحظه ئی نیز در پرستش

و ستایش خدا ، سستی و ناتوانی نمی گیرند.

بیخبر از آنکه مشیت ایزدی بر این قرار گرفته که زمین ، پرداخته و آباد گردد ، زندگی رشد کند و گونه گون شکلها بگیرد ، اراده آفریدگار و سنت هستی در تکامل و ترقی و اصلاح زندگی ، تحقق پذیرد ، و این همه بدست جانشین خدا در زمین انجام بیاید . . آری ، جانشین خدا که احیانا فساد هم برمی انگیزد و خون ناحق نیز می ریزد . . باید به دست همین موجود و در ورای این شر کوچک و ناچیز ، خیر

- 1 کوته نظری است اگر کرامت آدمی را به برتری و اختیار داری او در بسیط زمین منحصر سازیم و امکان سیر معنوی و تعالی روحی او را که دارای قلمروی به وسعت بینهایت است ، ندیده بگیریم . (م)

106

بزرگتر و عام تری صورت گیرد ، خیر و رشد و ترقی مدام ، خیر حرکت

ویران کننده و سازنده , خیر تلاش بی امان و خبرگیری وقفه ناپذیر و تغییر و تبدیل و ایجاد تحول در این جهان . .

این بود که از جانب خداوند که به همه چیز دانا و از هر سرانجامی آگاه است , چنین پاسخ شنیدند:

قال انی اعلم ما لا تعلمون

(گفت : من چیزی میدانم که شما نمیدانید)

او علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال یا ادم انبئهم باسمائهم فلما انبئهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کتمت تکتمون

(و خدا همه ء نام ها را به آدم آموخت , سپس آن چیزها را بر فرشتگان عرضه کرد , پس گفت : اگر راست می گوئید مرا از نام اینها خبر دهید . گفتند : منزهی تو , ما دانشی جز آنچه به ما آموخته ای نداریم , همانا توئی دانای فرزانه . گفت : ای آدم آنان را از نام چیزها باخبر کن و چون آگاهشان کرد , (خداوند) گفت : آیا به شما نگفتم که من نهان آسمانها و زمین را میدانم و آنچه را که آشکار می کنید و نهان می داشتید می دانم ؟)

در پرتو هدایت وحی با چشم دل که بنگریم , آنچه را که فرشتگان در پهنه ء جهان برتر می دیدند , می بینیم . گوشه ئی از آن راز بزرگ الهی را که خدا با کلیدهای جانشینی , به بشر سپرد , مشاهده می کنیم : راز نامگذاری . . یعنی نشانه ساختن نامها برای نامدارها . نامیدن اشخاص و اشیاء به نامهایی که رمز و نشانه ء آن اشخاص و اشیاءند . و این برای انسان , توانائی بزرگ و با ارزشی است . ما هنگامی به ارزش این امکان برای خود , پی می بریم که دشواری تفاهم و ارتباط را بر فرض فاقد بودن این توانائی در نظر بگیریم . .

بنابر آن فرض ، هر کس درباره ء هر چیزی که می خواست با دیگری تفاهم کند ناگزیر می باید آن چیز را در برابر او حاضر

107

می ساخت . اگر صحبت از درختی بود باید آن را نزد او می برد و اگر از کوهی سخن می رفت باید وی را در برابر کوه قرار می داد و اگر گفتگو درباره ء شخصی بود باید خود او را بدانجا می آورد ! دشواری بزرگی بود و زندگی با وجود آن قابل ادامه نبود . . و منشأ اشکال ، همانا عدم توانائی برنامگذاری اشیاء بود .

فرشتگان به این توانائی نیازی نداشتند ، در مسئولیت و وظیفه ئی که به آنان محول شده بود این قدرت ، نقش اساسی و ضروری ئی نداشت . بدین جهت از آن برخوردار نگشتند . هنگامی که خدا این راز را به آدم سپرد و آنگاه اشیائی را بر آنان عرضه کرد ، نام آنها را ندانستند و نفهمیدند چگونه می توان با نشانه های لفظی به اشخاص و اشیاء اشاره کرد و در برابر این ناتوانی ، بانگ تسبیح برداشتند و زبان به عجز خویش گشودند و به محدود بودن دانش خود

- که همان نیز از سوی خدا است - اعتراف کردند . . و آدم آنچه را آنها ندانسته بودند دانست و فهمید . لذا در خاتمهء سخن , علم و حکمت خدائی به آنان تفهیم می شود:

قال الم اقل لكم انى اعلم غيب السموات و الارض و اعلم ما تبءون و ما كنتم تكتمون (گفت : آيا به شما نگفتم كه من نهان آسمانها و زمين را ميدانم و آنچه را كه آشكار مى كنيد و نهان مى داشتيد , ميدانم ؟)

و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا

(وآنگاه كه به فرشتگان گفتيم : بر آدم سجده بريد , پس همه سجده بردند) .

اين عاليترين شكل تكريم است براى انسان . . آفريده ئى كه در زمين فساد بر مى انگيزد و بى پروا خون مى ريزد ولى از اسرار جهان آنقدر بدو داده شده كه

از فرشتگان فراتر رفته است . راز معرفت بدو بخشیده شده و ناموس اراده ء مستقل که وی قادر بر انتخاب راه خود ساخته , در اختیار او قرار گرفته است . دو گانگی طبیعتش , توانائی اش در بکار بردن اراده برای پیشروی ها , مجهز بودنش به امانت راهیابی بسوی خدا از راه کوششی اختصاصی , گوشه هائی از راز تکریم و حرمت او را تشکیل می دهند.

108

فرشتگان به امتثال فرمان خداوندگار بر او سجده آوردند.

الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین

(مگر ابلیس که سرپیچید و از کافران شد)

در اینجا آفریده ء شر , تجسم می یابد : نافرمانی امر خدا , سرگرانی از قبول

برتری دیگران ، کبر و خویشتن پسندی ، فرو بستن راه فهم و تشخیص بر روی خود . .

از سیاق کلام چنین بر می آید که ابلیس از جنس فرشتگان نبوده و فقط با آنان بوده است . چه اگر از آنان می بود نافرمانی نمی کرد . نشانه ء اول فرشتگان آنست که [] : از آنچه خدا به آنان فرمان دهد سر نمی پیچند و هر آنچه را بدان مأمور شوند به انجام می رسانند [(۱)] . لحن استثناء (الا ابلیس . .) دلیل آن نیست که وی از جنس آنان بوده است و [] با آنان بودن وی [] نیز مجوز این استثناء است . در گفتگوهای معمولی گفته می شود [] : پسران فلانی آمدند مگر احمد [] و این جمله حتی در آنصورت که [] احمد [] از پسران فلانی نباشد و فقط دوست معاشر آنان باشد نیز صحیح است . ابلیس به نص قرآن از [] جن [] است و خدا جن را از [] لهیب آتش [] (۲) آفریده و این به صراحت می رساند که ابلیس از فرشتگان نبوده است .

اکنون آن صف بندی جاودانه پدید می آید ، از یکسو آفریده ء شر در هیکل

ابلیس و از سوی دیگر ، جانشین خدا در قالب آدم . پیکاری که صحنه اش ضمیر آدمی است در می گیرد . در این پیکار هر چه انسان به اراده اش و به پیمانش با خدا پایبندتر باشد پیروزی خیر بیشتر است و هر اندازه که در برابر هوس و شهوتش تسلیم تر و از پروردگارش دورتر گردد ، نصرت شر افزونتر است .

و قلنا یا ادم اسکن انت و زوجک الجنه و کلا منها رغدا حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجره فتکونا من الظالمین

(و گفتیم : ای آدم تو و همسرت در بهشت سکنی گیرید و از آن به فراوانی از هر جا

109

خواهید بخورید و به این درخت نزدیک مشوید که از ستمگران می شوید)

همه ء میوه های بهشت بر آنان مباح گشت ، مگر یکدرخت . . شاید این اشاره ئی باشد به ممنوعیت ها و حرمت ها که در زندگی زمینی از آن گزیری نیست . بدون وجود ممنوع و حرام ، اراده رشد نمی کند و انسان دارای اراده ، از حیوان مجبور بی اختیار ، متمایز نمی گردد و صبر آدمی در وفاء به عهد و پایبندی به شرط ، آزموده نمی شود . اراده نقطه ء تمایز است ، آنها که بلا اراده در لذتها غوطه می خورند از دنیای بهائم اند گرچه به شکل آدمیزاده .

فاز لهما الشيطان عنها فاخرجهما مما كانا فيه

(پس شیطان از بهشت بلغزانیدشان و از نعمتی که در آن بودند بیرونشان کرد)

چه تعبیر ترسیم کننده ئی (. . آندو را بلغزانید) . . حرکتی که در این جمله منظور بوده با این کلمات ، کاملا نقاشی شده است ، گوئی اینک شیطان است که آندو را از بهشت دور می کند و قدمهای آنان را به لغزش و هبوط وا می

دارد.

در اینجا آزمایش به پایان رسید : آدم پیمانش را از یاد برد و در برابر گمراهی دچار ضعف شد و اینجا بود که فرمان خدا و حکم بایسته او فرود آمد:

و قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین

(و گفتیم فرود آئید : بعضی دشمن بعض دیگرید و شما را در زمین قرارگاه و بهره ئی است تا زمانی)

این اعلام شروع نبرد بود . پیکار میان شیطان و انسان در صحنه ئی که برای آن معین گشته بود و برای ابد , آغاز شد.

آدم از لغزشگاه خود برخاست . مایه های فطری اش و رحمت و مهربانی خدا

که هرگاه بدان روی آورد در اختیار اوست ، وی را کمک کرد و زیر بازوی او را گرفت:

فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه انه هو التواب الرحيم

110

(پس آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت ، پس (خدا) بر او ببخشد ، که او توبه پذیر و مهربان است)

سخن آخر خداوند صادر گشت و پیمان ابدی او با آدم و ذریه اش ، یعنی پیمان جانشینی در این زمین و قرارداد رستگاری یا سقوط ، بسته شد .

قلنا اهبطوا منها جميعا فاما يأتينكم منى هدى فمن تبع هداى فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون و الذين كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب النار هم فيها

(گفتیم : همه از آن فرود آئید , پس اگر از سوی من هدایتی به شما رسد ,
آنانکه هدایت مرا پیروی کنند بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نشوند و آنان
که کافر شوند و تکذیب آیات ما کنند , یاران آتشند و در آن جاودانه اند)

صف آرائی جاودانه به صحنه ء اصلی اش انتقال یافت و گردونه ء این نبرد بی
لحظه ئی درنگ و توقف به راه افتاد . . و انسان در سپیده دم عمر خویش ,
این راز را گشود که چگونه هرگاه بخواهد می تواند پیروز شود و هرگاه زبون
ضعف و هوس گردد و زیانکاری را به خود بخرد , در هم می شکند .

بار دیگر به سراغاز ماجرای بشر نخستین باز می گردیم .

خدای متعال به فرشتگان فرمود([: من در زمین جانشین خواهم نهاد]) . .

بنابراین ، آدم از لحظه ء نخست برای زمین آفریده شده بود . در اینصورت پس درخت ممنوع و آزمایش آدم و فرود آمدن او به زمین ، چرا و به چه معنی بود ؟ مگر او از آغاز برای همین زمین درست نشده بود ؟

به نظر می رسد این آزمایش برای تربیت کردن و آماده ساختن این جانشین انجام گرفته است . با اینکار نیروهای ذخیره ء وجود او بیدار گشت ، روبرو شدن با گمراهی را آزمود ، عاقبت آن را چشید ، حسرت آن را برد ، دشمن خود را شناخت و بالاخره به حصار امن و امان پناهنده شد .

داستان درخت ممنوع و وسوسه ء لذتجوئی شیطان و فراموشی پیمان و مرتکب شدن گناه و آنگاه هشیاری بعد از مستی و سپس پشیمانی و آمرزش طلبی ،

بی کم و کاست همان تجربه ء روزمره و تکراری بشر است .

رأفت و مهربانی خدا نسبت به این مخلوق سبب شد که وقتی وی به جایگاه جانشینی اش فرود می آید با تجربه ئی ارزنده که همیشه با آن روبرو خواهد بود ، مجهز باشد و با این ساز و برگ ، مهیای مبارزه ء ابدی خود باشد.

پس از این همه ، بار دیگر به آیه باز گردیم . . این ماجرا در کجا واقع شد ؟ آن بهشتی که آدم و همسرش چندی در آن گذرانیدند چه بود و کجا بود ؟ فرشتگان چه کسانیند ؟ ابلیس کیست ؟ خدا چگونه با اینها تکلم کرد ؟ و آنان چگونه بدو پاسخ گفتند ؟ . .

اینها و بسی نظائر آن در قرآن کریم ، از دانستنی های غیب است که آگاهی از آن به خداوند اختصاص یافته و او با حکمت بی کرانه ء خود دانسته که شناخت عمق و کنه آن برای بشر سودمند نیست ، لذا قدرت دریافت و احاطه بر آن را با وسائل و افزارهای خلافت ، بدو نداده است . لازمه ء جانشینی انسان این نیست که بر این اسرار نهفته دست یابد . همانطوری که قوانین و

نوامیس هستی در تسخیر بشر در آمده و اسرار آن بدو آموخته شده ، چیزهائی که برای او سودی نداشته از نظر و آگاهی او پوشیده مانده است . انسان همواره در عین آنکه بسیاری از رازهای خلقت را می دانسته از ماورای لحظه و موجود بکلی بیخبر بوده و با هیچیک از وسائل تحت اختیار خود نمی توانسته بداند که پس از این لحظه برای او چه پیش خواهد آمد و آیا نفسی که اکنون از سینه اش برمی آید دوباره بدو باز خواهد گشت یا آخرین نفس او خواهد بود . این یک نمونه از دانستنی هائی است که از بشر پوشیده است ، زیرا آگاهی از آن از لوازم جانشینی او نیست ، بل مزاحم و باز دارنده و او نیز هست . و از اینگونه ، رازهای نهان زیادی وجود دارد که آن را در زمره و غیب جهان باید دانست ، منطقه ئی که جز دانش خدا را بدان راه نیست .

اینست که اندیشه و بشر نمی تواند در اینگونه مطالب فرو رود زیرا وسیله و رسیدن به اعماق آن در اختیار او نیست . هر کوششی در این راه مبدول شود ، بیهوده و بی اثر و ضایع شده خواهد بود .

اکنون که اندیشه و بشر راهی به این منطقه و غیبی ندارد، نباید از روی غرور و سرگرانی آن را بباد انکار گیرد، زیرا انکار نیز نوعی قضاوت است و هر قضاوتی محتاج شناسائی است و شناسائی در این موارد، بیرون از طبیعت عقل و دور از دسترس امکانات او و بیگانه از وظیفه اوست.

تسلیم موهومات و خرافات شدن بسی خطرناک و زیانبخش است، ولی خطرناکتر و زیانبخش تر آنست که هر مجهولی را به این دلیل که مجهول است و هر پوشیده و پنهانی را به این دلیل که نمی توانیم بر آن احاطه بیابیم، انکار کنیم. در واقع این نوعی بازگشت به عالم حیوانات است، زیرا آنها هستند که فقط در دایره و محسوسات خود زندگی می کنند و از درون حصار حس، قدمی به سوی دنیای گسترده و هستی بر نمی دارند.

پس شایسته تر آنکه منطقه و غیب و نهان عالم را به صاحب آن واگذاریم و از این ناحیه به همان اندازه که او خود برای ما لازم دانسته و در، به کردن روان

ما و زندگی ما مؤثر دیده و در اختیار ما نهاده , بسنده کنیم . از این داستان هر چه را اشاره به حقایق جهان و انسان است , یا متضمن بینش درستی درباره ه هستی و پیوندهای آن است , یا آموزشی درباره طبیعت انسان و ارزشها و معیارهای اوست فرا گیریم و بس . . که این برای ما سودمندتر و رهنمون تر است .

اینک بشیوه ء اجمال و اختصار که مناسب کتاب ماست , بر این آموزشها و بینش ها گذار سریعی می کنیم:

بارزترین آموزشهای داستان آدم در اینجا , ارجمندی و ارزش فراوانی است که در جهان بینی اسلام برای انسان و رسالت او در زمین و موقع او در نظام هستی و ارزشهایی که بدانها ارزیابی و تقویم می شود و آنگاه , ارزشی که برای رابطه ء او با فرمان خدا و حقیقت این منشور الهی که پایه و اساس خلافت اوست , در نظر گرفته و معین شده است .

ارزشمندی شگفت آور انسان در جهان بینی اسلام را از چند جای این داستان
کاملاً می توان استنباط کرد: از اینکه در بیانیه ء عالیقدر آسمانی در پهنه ء
جهان بالا چنین آمده بود که انسان برای جانشینی در زمین آفریده خواهد شد,
از اینکه به فرشتگان دستور داده شد که بر آدم سجده آورند, از اینکه شیطان
بخاطر امتناع از سجده ء آدم, رانده ء درگاه خدا شد و بالاخره, از اینکه
رعایت و لطف خدا در آغاز و انجام شامل حال او بود.

از این نگرش خاص به انسان, مسائلی پدید می آید که هم در عالم تفکر و
هم در عالم واقع دارای ارزش فراوان است:

نخست آنکه انسان, سرور و خواجه ء این زمین است و همه چیز در زمین,
برای او و بخاطر او آفریده شده است (قبلاً نیز به صراحت در آیه ئی ذکر شد
(در اینصورت او عزیزتر, شریف تر و ارزنده تر از هر چیز مادی و هر ارزش
مادی در زمین است و هرگز روا نیست که انسان ذلیل شود, برده و اسیر شود

برای اینکه یک ارزش مادی یا یک عنصر مادی رواج یابد ، جایز نیست که بخاطر رونق یک پیشه ء مادی یا تولید یک مصنوع مادی یا تکثیر یک عنصر مادی به هیچیک از بنیانهای ارزشمند وجود انسان تجاوز شود یا یکی از ارزشهای انسانی نابود گردد . مادیات همه برای انسان ، برای محقق ساختن انسانیت و برای پابرجا داشتن زندگی انسانی آفریده یا ساخته شده اند ، پس روا نیست که بدست آمدن آنها به قیمت از دست دادن یکی از ارزشهای انسانی یا ویران کردن یکی از بنیانهای انسانی تمام شود.

دیگر آنکه نقش اساسی و اصلی در روی زمین ، به عهده ء انسان و از آن اوست که شکل پدیده ها و چگونگی ارتباط آنها را بوجود می آورد یا تغییر و تبدیل می دهد و اوست که جهت و خط سیر آنها را معین می سازد . ابزار تولید یا چگونگی توزیع و تقسیم ، آن تأثیر و توانائی را ندارد که انسان را دست بسته و اسیر به دنبال خود بکشاند و نباید چنانکه مسلک های مادی پنداشته اند ، نقش انسان را چنین منفی و حقیر و نقش ابزار را به همان نسبت ، فعال و مهم پنداشت .

بینش قرآنی انسان را بموجب خلافتش در زمین ، عامل مهم و قابل ملاحظه ئی در نظام هستی می شناسد ، زیرا خلافت او در زمین وابسته به ارتباطات گوناگونی با آسمانها و با وزش بادهای ، با ریزش بارانها و با منظومه ها و کهکشانها است . در همه این پدیده ها و در چگونگی ساختمان آنها امکان زندگی بشر در زمین و امکان کمر بستن آدمی به خلافت ، مراعات شده است . آیا این موقع پراهمیت طبیعی را میتوان با آن نقش حقیر و کم اهمیتی که مسلکهای مادی برای انسان در نظر گرفته اند و اجازه نمی دهند قدمی از آن فراتر نهد ، قابل مقایسه دانست ؟

تردید نیست که هر یک از این دو بینش : بینش اسلامی و بینش مادی درباره انسان ، در طبیعت نظامی که هر کدام برای جامعه انسانی پیاپی دارند و حرمتی که برای بنیانهای انسانی و تکریمی که برای وجود وی قائلند ، دارای تأثیر است . بی اعتنائی به آزادی و آزادگی و حرمت انسان و اینهمه را قربانی

تولید مادی کردن که امروزه در دنیای ماده گرا کاملاً نمایان است یکی از آثار
بینش مادی آنان در مورد انسان و نقش او در زمین است.

به همین قیاس ، نگرش احترام آمیز اسلام به حقیقت انسان و مسئولیت وی در
جهان ، موجب بزرگداشت ارزشهای اخلاقی و خویهای پسندیده و بویژه
ارزشهای : ایمان و اخلاص و صلاح است ، بطوریکه فرمان خلافت الهی بر
همین ارزشها استوار و مبتنی گردیده است:

اسلام ، این ارزشها را از هر ارزش مادی ، برتر و شریفتر می داند و اگر چه
تحقیق ارزشهای مادی را نیز در مفهوم خلافت انسان قید می کند لیکن مراقب
است که پرداختن به این ارزشها آنها را بصورت اصل و محور در نیاورده و
ارزشهای اصیل را تحت الشعاع آن قرار ندهد . کوشش اسلام در رهنمویی دل
انسانها به پاکی و پیراستگی و اعتلاء ، بر این اساس است . آموزشهای مکاتب
مادی درست در جهت عکس قرار گرفته است و لذا مسخره پنداشتن ارزشهای
روحی و اخلاقی و آن را قربانی دست یافتن به تولید مادی و تأمین نیاز شکم

در جهان بینی اسلام ، اراده ء انسان ، دارای منزلت و شأن والائی است . زیرا مناط معاهده ء الهی و ملاک مسئولیت و جزا چیزی جز اراده نیست . انسان از راه تقویت اراده و تسلیم نگشتن در برابر هوسها و پیروز آمدن بر گمراهیهای که در سر راه او قرار می گیرند ، می تواند پیمان خود با خدا را پاسداری کند و از مقام فرشتگان فراتر رود . چنانکه بر عکس ، می تواند شهوت و هوس را بر اراده و گمراهی را بر هدایت ترجیح دهد و پیمان خدا را که مایه ء والائی و اعتلای اوست به فراموشی سپارد و به اختیار ، خویشتن را به تیره بختی افکند و از اوج انسانیت به پستی سقوط کند . چنین قضاوتی درباره ء انسان نیز بی تردید ، یکی از مظاهر تکریم اوست . بعلاوه این بینش همواره یاد آور و معرف مرز واقعی میان خوشبختی با تیره روزی ، اوجگیری با پست گرائی ، پایگاه رفیع انسان با اراده با چراگاه پست حیوان بی اختیار ، نیز هست .

در پیشامدهای صحنه ء رزمی که این داستان , میان انسان و شیطان ترسیم می کند پی در پی طبیعت این معرکه یاد آوری می گردد : این نبردی است میان فرمان خدا و اغوای شیطان , میان ایمان و کفر , میان حق و باطل و میان هدایت و گمراهی . . صحنه ء این نبرد , خود انسان است و اوست که در این کشمکش سود می برد یا زیان می کشد . در این یادآوری پیوسته او را نهیب می زند که : به هوش باش و بیدار ! و در گوش او فرو می خواند که : تو جنگاوری در وسط میدانی , یا غنیمت خواهی برد , یا سرمایه ء خود را هم از دست خواهی داد . .

و بالاخره , نظریه ء اسلام درباره ء گناه و توبه مطرح می گردد : گناه , یک امر شخصی است , توبه نیز همچنین . . و در اینباره بینش اسلام , بینشی ساده و روان و بی تعقید است . . نقش گناه بر جبین آدمی پیش از ولادتش ثبت نگشته و کفاره ء گناهانش نیز از آسمان برای او به ارمغان فرستاده نمی شود . نظریه ء کلیسا مبنی بر اینکه عیسی (و به گفته ء آنان پسر خدا) با به دار

آدم سترد ، مردود است . نخیر ، خطای آدم ، یک خطای شخصی بود و رهائی از آن با توبه ئی شخصی و به آسانی و سادگی انجام گرفت . گناه هر یک از فرزندان آدم نیز شخصی است و راه توبه به آسانی و سادگی به روی او گشوده است . بینشی روان و صریح . . گناه هر انسانی را بر دوش خود او می نهد و همگان را به کوشش و تلاش و نومید نشدن و دلزده نگشتن ، توصیه می نماید (. . همانا خدا توبه پذیر و مهربان است .)]

این بخشی از آموزشهای داستان آدم است در اینجا . . و ما اکنون بدان بس می کنیم . تنها همین خود ثروتی از حقایق و تفکرات استوار و اندوخته ء پرارزشی از آموزشها و رهنمونی ها و گنجینه ء گرانقدری از مبانی و اصولی است که ایدئولوژی و نظام اجتماعی فضیلتبار و نیکی آفرینی را بوجود می آورد .

از همین بخش کوتاه می توان اهمیت داستانهای قرآن را در فشرده بیان کردن
اصول جهان بینی اسلام و تبیین ارزشهایی که این جهان بینی بدان متکی است
, باز شناخت . و این همان ارزشهایی است که برای دنیائی که ساخته ء خدا
است و بسوی او سیر می کند و در نهایت به او می رسد , شایسته و مناسب
می باشد . در چنین دنیائی پیمان جانشینی وابسته است به دریافت کردن
هدایت از خدا و پایبند بودن به روش و آئین او . در این دنیا نقطه ء افتراق
راهها آنست که آدمی گوش به فرمان و مطیع خدا باشد یا پیرو و فرمانبر
شیطان . . و راه سومی وجود ندارد . . یا خدا یا شیطان , یا هدایت یا گمراهی
, یا حق یا باطل , یا رستگاری و یا زیانکاری . .

و این همان حقیقتی است که در همه جای قرآن به عنوان اساسی ترین حقیقتی
که همه ء افکار و همه ء شکلها و رنگها در جهان انسانیت بر آن استوار است ,
یادآوری می گردد.

يبنى اسرائيل اذكروا نعمتى التى انعمت عليكم و اوفوا بعهدى اوف بعهدكم و
ايى فارهبون (٤٠) وءامنوا بما انزلت مصدقا لما معكم و لاتكونوا اول كافر به
و لا تشتروا بايتى ثنا قليلا و ايى فاتقون (٤١) و لا تلبسوا الحق بالبطل و
تكتموا الحق و انتم تعلمون (٤٢) و اقيموا الصلوه وءاتوا الزكوه و اركعوا مع
الركعين (٤٣) اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسكم و انتم تتلون الكتب افلا
تعقلون (٤٤) و استعينوا بالصبر و الصلوه و انها لكبيره الا على الخشعين (٤٥)
(الذين يظنون انهم ملقوا ربهم و انهم اليه رجعون (٤٦) يبنى اسرائيل اذكروا
نعمتى التى انعمت عليكم و انى فضلتكم على العلمين (٤٧) و اتقوا يوما لا
تجزى نفس عن نفس شيئا و لا يقبل منها شفعه و لا يؤخذ منها عدل و لا هم
ينصرون (٤٨) و اذ نجينكم من ءال فرعون يسومونكم سوء العذاب يذبحون
ابناءكم و يستحيون نساءكم و فى ذلكم بلاء من ربكم عظيم (٤٩) و اذ فرقنا
بكم البحر فانجينكم

118

و اغرقنا ءال فرعون و انتم تنظرون (٥٠) و اذ وعدنا موسى اربعين ليلة ثم
اتخذتم العجل من بعده و انتم ظلمون (٥١) ثم عفونا عنكم من بعد ذلك

لعلكم تشكرون (٥٢) و اذ ءاتينا موسى الكتب و الفرقان لعلكم تهتدون (٥٣)
(و اذ قال موسى لقومه يقوم انكم ظلمتم انفسكم باتخاذكم العجل فتوبوا الى
بارئكم فاقتلوا انفسكم ذلكم خير لكم عند بارئكم فتاب عليكم انه هو التواب
الرحيم (٥٤) و اذ قلتم يموسى لن نؤمن لك حتى نرى الله جهره فأخذتكم
الصعقه و انتم تنظرون (٥٥) ثم بعثنكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون (٥٦)
و ظللنا عليكم الغمام و انزلنا عليكم المن و السلوى كلوا من طيب ما رزقنكم
و ما ظلمونا و لكن كانوا انفسهم يظلمون (٥٧) و اذ قلنا ادخلوا هذه القرية
فكلوا منها حيث شئتم رغدا و ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطه نجفركم
خطيكم و سنزيد المحسنين (٥٨) فبدل الذين ظلموا قولا غير الذى قيل لهم
فانزلنا على الذين ظلموا رجزا من السماء بما كانوا يفسقون (٥٩) و اذ
استسقى موسى لقومه فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه

119

اثنتا عشرة عينا قد علم كل أناس مشربهم كلوا و اشربوا من رزق الله و لا تعثوا
فى الارض مفسدين (٦٠) و اذ قلتم يموسى لن نصبر على طعام وحد فادع لنا
ربك يخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها

قال اتستبدلون الذى هو ادنى بالذى هو خير اهبطوا مصرا فان لكم ما سألتم و
ضربت عليهم الذلة والمسكنه و باء و بغضب من الله ذلك بانهم كانوا يكفرون
بأيت الله و يقتلون النبين بغير الحق ذلك بما عصوا و كانوا يعتدون (٦١) ان
الذين ءامنوا و الذين هادوا و النصرى و الصبئين من ءامن بالله و اليوم الاخر و
عمل صلحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون (٦٢) و
اذ اخذنا ميثقكم و رفعنا فوقكم الطور خذوا ما ءاتينكم بقوة و اذكروا ما فيه
لعلكم تتقون (٦٣) ثم توليتم من بعد ذلك فلولا فضل الله عليكم و رحمته
لكنتم من الخسرين (٦٤) و لقد علمتم الذين اعتدوا منكم فى السبت فقلنا لهم
كونوا قرده خسئين (٦٥) فجعلناها نكلا لما بين يديها و ما خلفها و موعظه
للمتقين (٦٦) و اذ قال

120

موسى لقومه ان الله يأمركم ان تذبحوا بقره قالوا اتخذنا هزوا قال اعوذ بالله ان
اكون من الجهلين (٦٧) قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ماهى قال انه يقول انها بقره
لافارض و لا بكر عوان بين ذلك فافعلوا ما تؤمرون (٦٨) قالوا ادع لنا ربك
يبين لنا مالونها قال انه يقول انها بقره صفراء فاقع لونها تسر النظرين (٦٩)

قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ماهي ان البقر تشبه علينا و انا ان شاء الله لمهتدون (٧٠) قال انه يقول انها بقره لا ذلول تثير الارض و لا تسقى الحرث مسلمه لاشيه فيها قالوا الثن جئت بالحق فذبوها و ما كادوا يفعلون (٧١) و اذ قتلتم نفسا فادء تم فيها و الله مخرج ما كنتم تكتمون (٧٢) فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى و يريكم آياته لعلكم تعقلون (٧٣) ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجاره او اشد قسوه و ان من الحجاره لما يتفجر منه الانهر و ان منها لما يشقق فيخرج منه الماء و ان منها لما يهبط من خشيه الله و ما الله بغفل عما تعملون (٧٤)

121

در آغاز اين فصل , روى سخن با بنى اسرائيل است . اين طايفه دعوت اسلام را در مدينه با قيافه ئى انكار آميز استقبال کرده بود و همواره نيز در خفا و آشكار با آن سر سختى نشان مى داد . از اولين لحظه ئى كه اسلام در مدينه ظاهر شد و بر يهوديان مسلم گشت كه آئين جديد در راه قبضه كردن زمام امور اين شهر , بى وقفه در حركت است و با متحد ساختن اوس و خزرج و

بر طرف کردن نقاط ضعفی که راه نفوذ یهود در این دو قبیله محسوب می شد
, ایشان را از رهبری فکری و اقتصادی جامعه و یثرب بر کنار ساخته و برنامه
و آئین مستقلی بر اساس کتاب آسمانی جدید برای مردم این شهر به ارمغان
آورده است , بطور پیوسته به دسیسه چینی و توطئه گری علیه آن پرداختند و
این جبهه گیری خصومتبار یک لحظه توقف و رکود نیافته و روز بروز شدت
می گرفت.

و این همان کینه توزی و خصومتی است که تا این روزگار شعله اش فرو
نشسته و عینا با همان وسائل و به همان شیوه ها ادامه یافته و اگر شکل
ظاهری آن دگرگون شده حقیقت و طبیعت آن بی کم و کاست باقی و پا بر جا
مانده است . و شگفت آنکه این تیره و ناسپاس و نمک ناشناس در سراسر این
مدت همواره مورد بی مهری و بی اعتنائی تمام خلق عالم بوده و پیوسته از
سوئی به سوئی و از گوشه ئی به گوشه ئی پرتاب می شده اند و هرگز آغوش
گشوده و قلب مهربانی جز در جهان اسلام مکه همیشه درهائش به روی همه
گشوده بوده و سختگیری های فرقه ئی و نژادی را تقبیح می کرده و هر بی

آزاری را که در صدد ضربه زدن به اسلام و مسلمین نباشد به خود

122

می پذیرفته - برای خود نمی یافتند.

در آن ایام کاملاً انتظار می رفت که یهودیان مدینه نخستین کسانی باشند که به رسالت و پیامبر جدید بگردند. قرآن یکجا همهء معارف تورات (۱) را تصدیق می کرد و از طرفی , یهودیان از دیر باز در انتظار بعثت این پیامبر بودند و در ضمن بشارت های کتاب آسمانی خود , اوصاف او را شنیده و می دانستند و همیشه فیروزی بر مشرکان عرب را بوسیلهء آنحضرت به خود نوید می دادند . پس این انتظار , کاملاً منطقی و با دلیل بود.

این درس , متضمن اولین بخش از سرگذشت طولانی اسلام است با بنی اسرائیل , یا بگو اولین بخش از حملهء سخت قرآن است برای افشای موضع و بر ملا کردن دشمنی های نهان ایشان , پس از اینکه همهء اقدامات و تدابیر

تبلیغاتی از اینکه در آنان رغبتی به دین جدید برانگیزد و در شمار
گرویدگانشان درآورد ، بازمانده و کوتاه آمده بود.

این درس با ندائی آسمانی ، خطاب به بنی اسرائیل آغاز می شود ، نعمت های
خدا را به یادشان می آورد و به پاسداری پیمانی که با او بسته اند دعوتشان می
کند و نوید می دهد که در اینصورت او نیز به عهد با آنان وفا خواهد کرد ،
آنان را به تقوا و خشیت خدا فرا می خواند و این را مقدمه و زمینه ئی برای
دعوت ایشان به قرآن - که تصدیق کننده ء تورات است - قرار می دهد ،
موضع گیری آنان را در برابر این کتاب آسمانی و پیشقدمی آنان را در کفر و
انکار آن نکوهش می کند ، ایشان را از اینجهت که حق را به باطل آمیخته و
حقیقت را کتمان کرده اند تا کار را بر مردم و مخصوصا بر مسلمین مشتبه
سازند و در صف مسلمانان فتنه و آشوب افکنند و مردم نو مسلمان را مردد و
متزلزل سازند سرزنش می نماید ، به آنان فرمان می دهد که

1. بدیهی است که منظور ، معارف راستین تورات واقعی است نه خرافات و

پیرایه های ساخته ء احبار یهود که در طول زمان به آن کتاب آسمانی افزوده
گشته بود . (م)

123

در صف گرویدگان اسلام در آیند , نماز را بپا دارند , زکات را بپردازند , در
شمار نیایشگران خدا به نیایش در آیند و به معونت صبر و نماز روح سرکش
خود را بر پذیرش دین جدید وادار کنند , این را تقبیح می کند که ایشان
مشرکان را به ایمان دعوت کنند ولی خود در همان حال از در آمدن به دین
جدید و تسلیم در برابر حقیقت سرباز زنند .

سپس نعمتهائی را که در امتداد تاریخ طولانی این قوم بر آنان ارزانی داشته , به
یادشان می آورد و در این گفتار , یهودیان نسل معاصر خود را مخاطب می
سازد , تو گوئی اینها همان کسانی اند که در زمان موسی - علیه السلام - آن
نعمتها را دریافت کرده اند و این بدان اعتبار است که تیره ء بنی اسرائیل امت
واحد و پیوسته ئی است با خوی و خصلتی یکسان و یکنواخت و مخاطبان
این آیات نیز عینا به همان خصلتها و موضعگیری هائی که از اسلافشان به یاد

داریم ، موصوف بوده اند.

ایشان را از آن روز هولناکی که کسی به کار کسی نمی آید و از هیچکس شفاعت دیگری پذیرفته نمی گردد (۱) و هیچکس تاوان دیگری را پس نمی دهد و هیچکس برای خود یاور و پشتیبانی نمی یابد ، بیم می دهد.

منظره ء رهائی ایشان از چنگ فرعون و درباریانش را در خاطره شان زنده و مجسم می سازد چنانکه گوئی هم اکنون آن صحنه موجود است . دیگر نعمت هائی را که پی در پی بر آنان ارزانی گشته از سایه افکندن ابر بر سرشان تا فرود آمدن ([من]) و ([سلوی]) و تا شکافتن صخره و روان شدن آب ، همه را در صحنه هائی زنده به رخشان می کشد . . سپس انحرافهای پی در پی ایشان را به یادشان می آورد و خطاهای پیوسته شان را ، که از یکی باز نگشته به دیگری مبتلا می شدند و از یک گناهشان عفو نشده گناه دیگر مرتکب می گشتند و از یک لغزش نجسته به لغزش دیگر

1- برای قضاوت درباره ء مسئله ء شفاعت باید همه ء آیات مربوط به این مسئله را در قرآن ملاحظه کرد . بیگمان استفاده ء اصل وجود شفاعت در قیامت , از چندین آیه ء قرآن , کاملاً روشن و تردید ناپذیر است . (م)

124

دچار می شدند . . و همواره روحشان همان بود که بود , همان ناهنجاری و عناد و همان پافشاری لجوجانه برای حفظ این خصلتهای نکوهیده . همان سستی و ناتوانی در قبول مسئولیت و همان سرباز زدن از قبول امانت و همان پیمان شکنی و عهد - ناسپاسی با خدا و پیامبر . . و از این رهگذر تا دست آوردن به خون پیامبران و کفر آوردن به آیات خداوندی و پرستش گوساله و بیحرمتی به حق خدا تا آنجا که دیدار آشکار او را شرط ادامه ء ایمان قرار دهند و سرپیچی از دستور خدا در حین ورود به شهر و تعدی از دستور مربوط به روز شنبه و فراموش کردن میثاق کوه طور و بالاخره , چندین مجادله و گفتگو در کار کشتن گاوی که خدا از روی حکمتی بدان امر کرده است .

و اینهمه سوابق ناپسند ، مقرون است به این ادعای بزرگ که فقط بنی اسرائیل به راه هدایت اند و خدا از هیچکس جز آنان راضی نیست و همه ء ادیان ، باطل و همه ء امت ها گمراه اند مگر ایشان ! قرآن در این دور ، این ادعا را نیز ابطال می کند و مقرر می دارد که هر کس به خدا و آخرت ایمان آورد و کار شایسته کند از هر نژاد و قوم که باشد ، پاداشش نزد خدا است و بر او بیمی و اندوهی نیست .

حمله ئی که قرآن در این درس و هم در آیات بعدی به این طایفه می کند از دو جهت ضرورت می داشته است : اولاً تا ادعاهای پوچ یهود را باطل و خصومت نهانی ایشان را سازگار سازد ، باطن ایشان را و موجب اصلی دسیسه بازی هایشان با اسلام و پیروان اسلام را ، معرفی کند ، چشم و دل مسلمانان را بر نقشه ها و توطئه هائی که جامعه ء نوین اسلامی و اصول و مبانی آن با آنها روبرو است ، بگشاید و کوشش هائی را که برای متلاشی ساختن صف فشرده ء مسلمانان انجام می گیرد ، برملا سازد .

و ثانياً تا مسلمانان را از لغزشگاههای خطرناک راه , بر حذر دارد . .
لغزشگاههایی که امت های پیشین نتوانستند به سلامت از آن بگذرند و در
نتیجه از مقام جانشینی محروم گشتند و شرافت امانتداری خدا در زمین را از
دست دادند و افتخار حفظ

125

برنامه ء رهبری بشر را گم کردند . در لابلای این حمله , رهنمونیهای صریح و
در پرده برای مسلمانان و به منظور بر حذر داشتن آنان از این پرتگاهها ,
فراوان وجود دارد که در بخش دوم آن خواهیم دید .

جامعه ء مسلمان در مدینه به راستی نیازمند این هر دو بود . همیشه ء روزگار
نیز مسلمانان به این راهنمائیها و به اینکه قرآن را با دیده ء باز و بصیرت کامل
بنگرند , نیازمندند . در سایه ء این بصیرت و روشن بینی است که می توانند
در صحنه ء نبردی که میان اسلام و دشمنان سنتی و دیرینش برپاست ,
آموزشهای رهبری آسمانی و الهی را از قرآن باز یابند و دشمنی های عمیق و
پلیدی را که پیوسته با مرموزترین شیوه ها و مکارانه ترین روشها در مقابله با

اسلام بکار می برند باز شناسند و راه مبارزه با آن را بیابند . . دلی که به نور ایمان , هدایت نیافته و از مقام رهبری الهی که واقف بر نهان و آشکار است , راهنمایی نگرفته باشد نمی تواند راهها و شیوه های پنهان و پلیدی را که کانال این دشمنی های رذیلانه است باز شناسد.

در زمینه ء هماهنگی و تناسب هنری و روانی بیان قرآن , این نکته شایان دقت است که سرآغاز این فصل چسبیده است به پایان داستان آدم و آموزشهای آن . و این نمونه ئی از این ویژگی است که داستانهای قرآن با زمینه ئی که داستان به مناسبت آن ادا می شود هر یک مکمل دیگری است : قبلا سخن از این بود که خدا همه چیز را در زمین برای انسان آفریده است , سپس داستان آدم مطرح گشت و اینکه وی با عهد و فرمان صریح و دقیق خدائی در زمین به خلافت منصوب شد و بر فرشتگان کرامت یافت , به او سفارشی شد و او فراموش کرد , پشیمان گشت و توبه آورد , هدایت یافت و آمرزیده شد و برای پیکار دراز مدت زمینی که میان نیروهای شر و فساد مجسم در ابلیس با نیروهای خیر و صلاح و سازندگی مجسم در انسان مؤمن , به اولین آزمایش

سخن بدینمنوال تا به آخر ادامه یافت . اکنون به دنبال آن ماجرای بنی اسرائیل

126

مطرح می شود و فرمان و عهد خدا و تخلف ایشان و انعام خدا و کافر نعمتی ایشان . . و در نتیجه محرومیت آنان از مقام خلافت و محکوم شدن آنان به خواری و زبونی . . و بالاخره هشدار به مؤمنان که از دشمنی های نهان ایشان غفلت نورزند و به اشتباهات گذشته ء آنان دچار نشوند .

می بینیم که میان آن داستان و این ماجرا رابطه ء بارزی وجود دارد و تناسب و هماهنگی بیان , کاملا واضح و آشکار است .

در اینجا قرآن , داستان بنی اسرائیل را به تفصیل باز نمی گوید , همین به چند فراز و چند صحنه بسنده می کند , جایی به اختصار و جایی به تفصیلی

متناسب . این داستان در سوره های مکی نیز که قبلا نازل شده بود , آمده ولی با این نقطه نظر که بوسیله ء یاد آوری تجربه های کهن کاروان دعوت و ایمان از آغاز آفرینش بشر , اقلیت کوچک مسلمانان مکه هر چه پابرجاتر و به آزمایشها و رهنمونی های متناسب با شرایط مکه مجهزتر گردد . اما در اینجا - همانطور که پیشتر نیز گفتیم - مقصود آنست که غرضهای شوم یهود و شیوه های دشمنی این قوم باز نموده شود و جامعه ء مسلمان از دشمنی های ایشان و هم از تکرار خطاها و لغزشهایشان خود را برکنار دارد . بر اثر دو گونه بودن نقطه نظرها در این دو جا , شیوه ء بیان نیز متفاوت و دو گونه است , اگر چه حقایقی که ذکر شده در هر دو جا یکسان و واحد است (چنانکه هنگام مطرح کردن سوره هائی که طبق ترتیب نزول , پیش از این سوره و در مکه نازل شده , خواهد آمد .)

از بررسی موارد گوناگونی که در آنها داستان بنی اسرائیل بازگو شده آشکار می گردد که در همه ء این موارد , شرح ماجرا با زمینه ئی که داستان بدانمناسبت ذکر شده کاملا هماهنگ و مکمل هدفها و راهنمائی های آنست .

در اینجا نیز داستان با آنچه پیش از آن آمده یعنی مسئلهء تکریم انسان و عهد خدا با وی و عهد فراموشی او، متناسب است. ضمناً در این داستان اشارت هائی است به وحدت انسانیت و وحدت آئینی که از سوی خداوند برای انسانها آمده و وحدت رسالتهای الهی و

127

هم نگاه نیم رخی است به روان بشری و عناصر بنیانی آن و به عاقبت سرپیچی از این عناصر که خلافت در زمین، وابسته به آنهاست و چشم پوشیدن و بی التفاتی به آن، در واقع بی اعتنائی به انسانیت و از دست دادن ابزار خلافت و سرنگون گشتن در دنیای حیوانیت است.

داستان بنی اسرائیل بیشتر از همهء داستانها در قرآن تکرار شده است. عنایت فراوان قرآن به نمایش صحنه ها و ارائهء پندهای این داستان، مسلم می سازد که حکمت خداوندگار بر سامان دادن کار امت مسلمان و آماده ساختن وی برای خلافت بزرگ خدا در زمین، قرار گرفته است.

اکنون پس از این نگرش اجمالی ، به بررسی متن قرآن پردازیم:

یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و
ایای فارهبون و امنوا بما انزلت مصدقا لما معکم و لا تکنوا اول کافر به و لا
تشتروا بایاتی ثنا قلیلا و ایای فاتقون و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتّموا الحق
و انتم تعلمون و اقیموا الصلوه و اتوا الزکوه و ارکعوا مع الراکعین اتامرون
الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون و استعینوا
بالصبر و الصلوه و انها لکبیره الا علی الخاشعین الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم
و انهم الیه راجعون

(ای بنی اسرائیل ! نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم به یاد آورید و به پیمان
من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم و فقط از من بیم کنید . و به قرآنی که
نازل کرده ام و تصدیق کننده ء کتاب آسمانی شماست ، ایمان آورید و
نخستین منکر آن باشید و آیات مرا به بهای اندک بفروشید و تنها از من بر
حذر باشید . و حق را به باطل میامیزید و حقیقت را که بدان واقفید ، پوشیده

مدارید . نماز را به پا دارید و زکوه را پردازید و با راکعان رکوع کنید . با اینکه کتاب آسمانی می خوانید آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را از یاد می برید ؟ آیا نمی اندیشید ؟ از صبر و نماز مدد گیرید و آن بسی بزرگ و سنگین است مگر برای خاشعان که می دانند با پروردگارشان دیدار خواهند داشت و بدو باز می گردند.)

کسی که تاریخ بنی اسرائیل را بررسی کند , از نعمت بیدریغی که خداوند برایشان ارزانی داشته و متقابلا از شیوه ء ناپسندی که ایشان پیوسته در برابر این

128

نعمت ها انتخاب می کرده اند , دچار حیرت می گردد . در این بخش , نخست خداوند در عباراتی کوتاه , نعمت هائی را که به آنها مرحمت کرده به یادشان می آورد و این را مقدمه ئی قرار می دهد برای دعوت آنان به پاسداری پیمانی که با خدا دارند تا خداوند نعمتش را برایشان کامل و پایدار سازد:

یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم)
ای بنی اسرائیل ! نعمتی را که به شما ارزانی داشتم به یاد آورید و به پیمان من
وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم)

این کدام عهد است که خدا بدان اشاره می کند ؟ آیا مقصود ، پیمان خدا با آدم
است که در آیه ۲۷ دیگری از آن یاد شده [: اگر هدایتی از من به شما رسد ،
آنها که هدایت مرا پیروی کنند بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی شوند و
آنها که به آیه های ما کافر شوند و تکذیب کنند ، یاران آتشند و در آن جاودانه
اند] (سوره ۲۷ بقره آیه ۲۷ : ۳۸) یا مقصود ، پیمان تکوینی پیش از عهد خدا با
آدم است ، پیمان فطری انسان با خدا که : او را بشناسد و بندگی کند و برای
او شریک و رقیبی نگیرد ؟ پیمانی که از بیان و استدلال بی نیاز است چون
سرشت آدمی بطور طبیعی و با شوق ذاتی بدان احساس کشش می کند و بجز
انحراف و گمراهی هیچ چیز موجب از دست دادن این احساس نمی شود .
اینکه نظر به عهدی است که میان خدا و ابراهیم برقرار گشته و در همین سوره
از آن ذکری خواهد رفت [: و آنگاه که ابراهیم را پروردگارش به اموری

مکلف کرد ، و او آن را انجام داد و او ، گفت : من تو را پیشوای مردم کنم ،

گفت : و از دودمان من ؟ گفت : پیمان من به ستمکاران نمی رسد] ((بقره :

۱۲۴) یا عهد خدا با بنی اسرائیل منظور است در آن هنگام که کوه طور بر

فراز آنان قرار گرفت و خداوند فرمان داد که محتوای کتاب او را با قدرت

حفظ کنند ؟

این همه در معنا و حقیقت ، یک پیمان است ، پیمان میان خدا و بندگانش که

روی دل به سوی او کنند و سراپای وجود خویش را تسلیم او سازند . . و این

همان آئین خدا است ، همان اسلام است که پیام همه ء انبیاء را تشکیل می داد

و کاروان ایمان در مدار قرنهای پیوسته شعارش جز آن نبود .

129

بنام وفا به همین پیمان است که خداوند از بنی اسرائیل می خواهد که از او

بترسند و بس و هیچکس را در این رتبه با او انباز ندانند :

و ایای فارهبون (و فقط از من بیم کنید)

و بنام وفا به همین پیمان است که بنی اسرائیل را دعوت می کند که به قرآن فرود آمده بر پیامبر - که تصدیق کننده ء تورات آنان نیز هست - باور آورند و در کفر و انکار آن شتاب نورزند و در حالیکه میباید نخستین گرویده ء آن باشند , نخستین منکر نشوند :

و امنوا بما انزلت مصدقا لما معکم و لا تکونوا اول کافر به (به قرآنی که نازل کرده ام , و کتابی را که نزد شماست تصدیق می کند , بگروید و نخستین منکر آن مباشید)

اسلامی که محمد - صلی الله علیه و آله - آورده چیزی جز همان آئین واحد جاودانه نیست , او این آئین را به آخرین صورتش و در کاملترین جلوه اش ارائه داد , این همان امتداد رسالت خدا و ادامه ء عهد نخستین خدا است که

گذشته ها را نیز در خود دارد و خود راهبر و دستگیر بشر برای آینده است , میان([عهد قدیم])و([عهد جدید])آشتی می دهد و هر آنچه را که بشر در آینده و طولانی خود بدان محتاج است , بر آن دو کتاب می افزاید و میان گروههای بشری وحدت و برادری ایجاد می کند تا همه بر مبنای عهد خدا و آئین خدا با هم کنار آیند و به فرقه ها و دسته ها و گروهها و جنس های مختلف تقسیم نگردند , همه در قلمرو عبودیت خدا گرد آیند و همه به پیمان خدا که از سپیده دم بشریت همواره یک چیز بوده است , چنگ زنند.

بنی اسرائیل را و مخصوصا احبار و علمای مذهبی شان را - که گرایش به اسلام , با ریاست و سود مادی آنان اصطکاک داشت - از این بر حذر می دارد که دنیا را بر آخرت بگزینند و منافع نقد شخصی را بر پیروی از حقیقت ترجیح دهند و آنان را به اینکه فقط از خدا بترسند و از او بر حذر باشند , فرا می خواند:

و لا تشتروا بایاتی ثمنا قليلا و ایای فاتقون (و آیه های مرا به بهای ناچیز

من بر حذر باشید.)

پرداختن به سرمایه و پول و سودای مادی ، عادت دیرین یهود است ! شاید در این آیه منظور ، پولهایی باشد که علمای مذهبی یهود در برابر خدمات دینی و فتوای قلابی دریافت می کردند و احکام دین را به آنگونه که بر طبقه اشرف و ثروتمندان ، مجازات و عقوبتی تعلق نیابد ، تحریف می نمودند . و معلوم است که یگانه وسیله حفظ این درآمدها آن بود که ملت خود را از پذیرش اسلام باز دارند یعنی مقام ریاست و الهام بخشی فکری را برای خود حفظ کنند . بعضی از صحابه و تابعین در تفسیر این آیه گفته اند که تمامی دنیا در مقایسه با ایمان به آیات خدا و فرجام دینداری ، سرمایه ئی بس ناچیز و حقیر است .

رشته و سخن باز نهار دادن ایشان از به هم آمیزی حق و باطل و پوشیده نگاهداشتن حقیقت با وجود آگاهی از آن - که عادت دیرین دیگر ایشان است - ادامه می یابد و آنان را از تعقیب این سنت نکوهیده که در آنروز به قصد مشوش ساختن افکار عمومی جامعه و مسلمان و پاشیدن تخم شک و تردید در دل مؤمنان انجام می گرفت ، منع می کند:

و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و انتم تعلمون (و حق را به باطل میامیزید و حقیقت را که بدان واقفید ، پوشیده مدارید)

یهودیان هرگاه توانسته اند حق را به باطل آمیخته و حقیقت را پنهان نگاه داشته اند ، که در موارد متعددی از قرآن به تفصیل از آن سخن رفته است . اینها همواره در جامعه اسلامی ، عامل فتنه و اضطراب و آلت انشعاب و تفرقه و صفوف مسلمان بوده اند . در آینده نمونه های فراوانی از این رفتار ناپسند آنان بیان خواهد شد .

آنگاه آنان را دعوت می کند که به موکب ایمان پیوندند و در صف گرویدگان در آیند و آئین عبادت را بجای آورند و به کناره گیری تعصب آلود خود از پیروان حقیقت - که شیوه ء دیرین یهود است - پایان دهند:

131

و اقيموا الصلوه و اتوا الزكوه و ارکعوا مع الراكعين (نماز را به پا دارید و زکات را پردازید و با راکعان رکوع کنید.)

سپس آنان و مخصوصا علمای دینشان را بر این عمل نکوهش می کند که خود به حکم اینکه میان اقوام مشرک , اهل کتابند مردم را به دیانت و ایمان بخوانند ولی مردم خود را از گرویدن به دیانت خدائی که تصدیق کننده ء دین قدیمی خودشان نیز هست , باز دارند:

اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الكتاب افلا تعقلون (با اینکه کتاب آسمانی می خوانید آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را از یاد

می برید ؟ آیا نمی اندیشید ؟)

اگر چه این آیه ء قرآن در اصل ، خطاب به بنی اسرائیل و مربوط به واقعیت مشخصی است ، لیکن آموزندگی آن برای همه انسانها و خاصه برای رجال دینی ، همیشگی و عام است و به نژاد یا نسل معینی بستگی ندارد.

در روزگاری که دین از حالت یک مسلک زنده و جوشان بصورت حرفه و صنعت ، تغییر شکل دهد بزرگترین آفتی که گریبانگیر رجال دینی می شود آنست که آنان آنچه را در دل ندارند بر زبان می رانند ، دستور نیکی می دهند و خود نیکی نمی کنند ، دیگران را به خوب شدن دعوت می کنند و خود خوب نمی شوند ، مفاهیم دینی را دگرگون می سازند و نصوص قطعی را برای غرض ها و هوس ها تأویل می نمایند ، فتواها و تأویلاتی را که اگر ظاهرا با متون دینی برابر است ، باطنا فرسنگها از آن دور است ، به دست می آورند و از آنها برای توجیه هوسها و غرضهای صاحبان زر و زور ، استفاده می کنند . . درست همان کارهائی که احبار و علمای مذهبی یهود می کردند.

نابرابری گفتار و کردار در زندگی منادیان و داعیان حق ، بلائی است که دلها را
لبریز از شک و تردید می سازد ، نه تنها تردید در صحت عمل این منادیان ،
که تردید در اصل ادعا و دعوت . . این نابرابری ، افکار را دچار سرگیجه و
اضطراب می کند ، زیرا سخنی که می شنوند نیکو است و عملی که می بینند
زشت و ناپسند است ! از اینرو شگفتی وجودشان را فرا می گیرد ، شعله ئی که
عقیده ء مذهبی در

132

روحشان برافروخته بود فرو می نشیند و نوری که ایمان در دلشان فرو تابیده
بود خاموش می شود و چون اعتماد خود را به رجال دین از دست دادند
نخواهند توانست به دین وفادار بمانند .

سخن اگر از دلی که بدان مؤمن است برنخیزد ، هر چه خوش آهنگ و پرتین
و شور انگیز باشد ، مرگزده برمی خیزد و بیفروغ و بی جذبه بگوش می رسد .
فقط هنگامی آدمی حقا به گفته ء خود مؤمن است که خود او ترجمانی زنده و

تجسمی کامل از آن گفته باشد , در اینصورت است که دیگران نیز به آن سخن باور می آورند و اعتماد می یابند اگر چه با طنین و حماسه نیز ادا نشده باشد , چنین سخنی از واقعیت خویش نیرو می گیرد نه از طنین و آهنگ , و از راستی خود جلوه می یابد نه از زرق و برق کلمات . . چنین سخنی ناگهان به حیات تبدیل می شود زیرا خود از حیات جوشیده است .

با اینهمه , تطابق دادن گفتار با کردار , و طرز تفکر با عمل , کاری آسان و راهی هموار نیست , کاری است نیازمند تمرین و کوشش و ریاضت و از طرفی نیازمند ارتباط با خدا و استمداد از او و یاری جستن از او . آلودگی ها و ضرورت ها و وابستگیهای زندگی غالباً واقع و غنیمت آدمی را از آنچه در ذهن و عقیده اوست و حتی مردم را بدان فرا می خواند , دور می سازد . فرد که فنا پذیر و محدود است تا خود را به نیروی بی نهایت جاویدان متصل نکند , هر چه قوی باشد ضعیف است , زیرا نیروهای شر و طغیان و فریب , از او بزرگتر و قوی ترند . ای بسا یکبار و دو بار و سه بار با این نیروها در آویزد و پیروز شود ولی عاقبت در یک لحظه , اسیر ضعف می شود و چون

بیدفاع و تنها است سقوط می کند و گذشته و حال و آینده را از دست می دهد . ولی اگر همین فرد , نیروی ازلی و ابدی را تکیه گاه خود سازد در نیرومندی به اوج می رسد , از هر نیروئی نیرومندتر می شود : از خشم و هوس , از ضرورت ها و ناگزیرها و از همه ء قدرتمندانی که با او در می آویزند .

133

اینست که قرآن , یهودیان زمان خود را - و ضمناً همه ء مردم را - به یاری گرفتن از صبر و مدد خواستن از نماز هدایت می کند . در آن شرایط از یهودیان این انتظار می رفت که حقیقتی را که دانسته و شناخته اند بر موقعیت و عنوان خاصی که در مدینه از آن برخوردارند ترجیح دهند و در برابر بهای اندک - عایدی خدمات مذهبی و یا حتی همه ء دنیا - از آن دست برندارند و اگر دیگران را به ایمان دعوت می کنند خود نیز به موکب ایمان بپیوندند . . و این همه مستلزم قدرت و شجاعت و پارسائی و نیازمند مدد گرفتن از صبر و نماز بود :

و استعینوا بالصبر و الصلوه و انها لكبيره الا على الخاشعين الذين يظنون انهم
ملاقوا ربهم و انهم اليه راجعون (از صبر و نماز کمک گیرید و آن بسی بزرگ
و سنگین است مگر برای خاشعان که میدانند با پروردگارشان دیدار خواهند
داشت و به او باز می گردند.)

به گمان قوی , ضمیر در [انها] ضمیر شأن است . یعنی این دعوت الهی به
پذیرش حق و مقاومت در برابر عوامل منحرف کننده و باز دارنده , بسی
سنگین و دشوار است مگر برای آنکسانی که به خشوع و فرمانبرداری خدا
آراسته اند و به دیدار او اطمینان دارند.

مدد گرفتن از صبر در قرآن به تکرار یاد می شود , زیرا صبر , توشه ئی است
که در مواجهه با دشواریها از آن گزیری نیست . و بالاتر از همه ء دشواریها
آنست که آدمی بخاطر حق و حقیقت , از رهبری و ریاست و سود و سودای
مادی دست بشوید .

ولی مدد گیری از نماز چیست ؟

نماز ، رابطه و دیداری میان بنده و پروردگار است ، پیوندی است که دل از آن نیرو می گیرد و روح با آن ، احساس بستگی می کند و آدمی در آن ، توشه ئی نفیس تر از هر آنچه در دنیا است می یابد ، و پیامبر - صلی الله علیه و آله - که به وحی و الهام با خدا پیوسته بود هرگاه در بحرانی قرار می گرفت به نماز پناه می برد . این

134

سرچشمه ء جوشان همواره در دسترس هر مؤمنی است که راه دراز خویش را ، توشه ئی می خواهد و فرو نشاندن التهاب روح را آبی و تنهائی ها و تهیدستی ها را مددی و پشتوانه ئی . .

اطمینان به دیدار خدا و به اینکه بازگشت همه کار فقط به اوست ، مایه ء شکیبائی و تحمل و موجب هشیاری و پرهیزگاری است . همچنانکه یگانه

معیار صحیح ارزشها نیز هست , ارزشهای دنیوی و ارزشهای اخروی . اگر ترازوی سنجش این ارزشها سالم و درست باشد , همه ء دنیا در منظر آدمی , بهائی اندک و متاعی حقیر می نماید و آخرت چنانکه هیچ خردمندی در انتخاب آن لحظه ء تردید نورزد , جلوه گر می شود.

باری , اگر کسی این آیات را به دیده ء تدبیر بنگرد , در رهنمویی ها و آموزشهایی که خطاب به بنی اسرائیل فرود آمده , آموزشی همیشگی و همگانی بدست می آورد.

بار دیگر بنی اسرائیل را مخاطب می سازد , نعمت های خدا را به یادشان می آورد و آنها را از آن روز هول انگیز بیم می دهد:

یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین و اتقوا یوما لا تجربی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها

عدل و لا هم یَنصرون

(ای بنی اسرائیل ! نعمت مرا که بر شما ارزانی داشتم و شما را بر جهانیان برتری دادم , به یاد آورید . و از آن روز که کسی به کار کسی نیاید و از هیچکس شفاعتی پذیرفته نشود و از هیچکس تاوانی ستانده نگردد و آدمیان (از هیچ سو) یاری نشوند , پرهیزید)

برتری دادن بنی اسرائیل بر مردم جهان , مخصوص دوران جانشینی و برگزیدگی ایشان است و اما پس از آنکه از فرمان خدا سرپیچیدند و اطاعت پیغمبران را گردن نهادند و نعمتی را که خدا ارزانی داشته بود نادیده گرفتند و از تعهدها و پیمانهای خود شانه خالی کردند , خدای متعال نیز بیزاری و خشم خود را آشکار نمود

135

و خواری و پریشانی را برایشان نازل کرد و آنان را به آوارگی و پریشانی

محکوم ساخت و وعده ء عذاب درباره ء آنان به عمل در آورد.

این یادآوری که شما را بر جهانیان برتری دادیم در واقع ، یادآوری فضل خدا و عهد اوست و خدای حکیم بدینوسیله در ایشان این اندیشه را زنده می کند که فرصتی را که دعوت اسلام در برابر آنان قرار داده مغتنم بشمرند و دوباره به موکب ایمان باز گردند و به عهد خدا گردن نهند و با این رفتار ، نعمت برتری یافتن پدران و نیاکان خود را شکر بگذارند و به همان مقام تکریم و تشریفی که ویژه ء مؤمنان است باز گردند.

علاوه بر این ، آنان را از روزی با این خصوصیات نیز بیمناک می سازد ، که:

لا تجربی نفس عن نفس شیئا (کسی به کار کسی نیاید)

زیرا مسئولیت و مؤاخذه یک موضوع شخصی است . هر کس مسئول کار

خویش است و هیچکس نمی تواند از دیگری دفع بلا کند . و این یک اصل بزرگ اسلامی است ، اصل ([مسئولیت شخصی]) که مبتنی است بر دو خصلت اراده و تشخیص انسان از یکسو و بر عدل مطلق خدا از سوی دیگر . و متین ترین اصلی است که آدمی را به ارزش و اعتبار خود توجه می دهد و در ضمیر او بیداری و آگاهی دائم به وجود می آورد . و این هر دو (توجه به ارزش خود و آگاهی ضمیر) از اساسی ترین عوامل رشد و پرورش انسان و هم از جمله ارزشهای انسانی اصیلی است که وی را در معیار و مقیاس اسلام ، گرامیتر و ارزشمندتر می سازد .

و لا یقبل منها شفاعه و لا یؤخذ منها عدل (و از هیچکس شفاعتی پذیرفته نشود و تاوانی ستانده نگردد)

آنکس که در آن روز ، ایمان و عمل صالح ارائه ندهد از شفاعت کسی سود نمی برد و کفر و عصیان او را هیچ چیز جبران نمی کند .

و لا هم ینصرون (و (از هیچ سو) یاری نمی شوند)

هیچ یار و یآوری که آنان دسترس خدا دور کند یا از عذاب او نجات بخشد ،

136

وجود ندارد . صیغه ء جمع در جمله ء اخیر بدین اعتبار است که همه ء کسانی که در سه جمله ء قبل به آنها اشاره شده ، مشمول این جمله اند . و اینکه لحن خطاب صدر آیه ، در این چند جمله به لحن غیبت تبدیل شده ، برای عمومیت دادن به مطلب است ، چه این اصلی عام است که هم مخاطبان آیه و هم تمامی بشر را در همه ء دوره ها شامل می گردد .

اکنون به تفصیل و تشریح نعمت های خدا بر آنان ، می پردازد و سپس عکس العمل آنان را در برابر این نعمت ها باز می گوید و به نعمت ناشناسی و کفر و انحراف آنان اشاره می کند . در طلعیه ء همه ء نعمت های خدا ، نجات یافتن ایشان است از چنگال فرعونیان و از کام آن عذاب الم انگیز :

و اذ نجينا کم من آل فرعون يسومونکم سوء العذاب يذبحون ابناءکم و
يستحيون نساء کم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم و اذ فرقنا بکم البحر فانجينا
کم و اغرقنا آل فرعون و انتم تنظرون

(و آنزمان که از فرعونیان نجاتتان دادیم که پیوسته بدترین عذاب را بر شما
تحمیل می کردند , پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را زنده نگه می داشتند
و در اینها آزمایش بزرگی از پروردگارتان بود . و آنزمان که بخاطر شما دریا را
بشکافتیم و نجاتتان دادیم و فرعونیان را غرق کردیم و شما می نگرستید)

منظره ء محنتی را که مدتها در آن بسر برده اند پیش چشمشان زنده می کند و
آن خاطره های تلخ را تجدید می نماید . صحنه ء نجات از آن عذاب را نیز
ترسیم می کند . . و همه جا یهود مدینه را بدین اعتبار که بازماندگان همان
دودمان کهن و ریشه دارند , مخاطب می سازد.

به آنان می گوید : به یاد آورید آنزمان را که از چنگال فرعونیان که پیوسته عذابتان می کردند , نجاتتان دادیم (در زبان عرب گفته می شود : فلان سام الماشیه یعنی چهار پا را به چراگاه برد تا پیوسته بچرد) [. یسومون] (در آیه از همین ریشه است , گوئی شکنجه و عذاب فرعونی همچون غذائی پیوسته به خورد ایشان داده می شده است) آنگاه یک نوع از آن عذاب دائمی را یاد آور می شود : سربریدن

137

پسران و زنده نگاهداشتن زنان . گویا با این عذاب می خواسته اند بازوی کارگر را سست و بار زندگی را بر دوش آنان سنگین کنند .

پیش از آنکه به ترسیم منظره ء نجات آنان پردازد , خاطر نشان می کند که در این شکنجه ها آزمایش بزرگ خدائی وجود داشت . با این یادآوری , به آنان - و به همه ء کسانی که با شدت و بلیه ئی روبرویند - تفهیم می کند که اینگونه گرفتاریها و محنت ها , بوته ء آزمایش و امتحان خدائی است و اگر کسی این حقیقت را آگاهانه درک کند از دشواری ها سود می برد و عبرت می اندوزد و

آن را چون سرمایه ئی بکار می برد . کسی که اسیر سرپنجه ء عذاب و محنت است اگر بداند که هم اکنون در راه گذراندن یکدوره ء آزمایش است و در آینده می تواند از آن بهره مند شود , رنج و محنتش به هدر نخواهد رفت و چون رنج را با این چشم به بیند و از تجربه های دردناک زندگی , برای دنیایش توشه ء آگاهی و آزمودگی و صبر و تحمل , و برای آخرتش توشه ء پاداش و ثواب و توجه به خدا و انتظار فرج و نومید نشدن از فضل و رحمت الهی ذخیره کند , سختی ها و مصیبت ها و پیشامدهای ناگوار را بسی سبک و قابل تحمل خواهد یافت . لذا پس از یاد آوری شکنجه های فرعونى , این جمله ء آموزنده را می افزاید[] : و در این همه , آزمایش بزرگی از پروردگارتان بود .]

پس از یاد آوری آن عذاب الم انگیز و فرو خواندن این حقیقت تسلا بخش , به شرح منظره ء نجات آنان می پردازد:

و اذ فرقنا بكم البحر فانجيناكم و اغرقنا آل فرعون و انتم تنظرون (و آنگاه که

بخاطر شما دریا را بشکافتیم و نجاتتان دادیم و فرعونیان را غرق کردیم و شما می نگرستید)

شرح این نجات در سوره های مکی - که قبلا نازل گشته - ذکر شده در اینجا فقط تذکری است برای کسانی که قبلا به نحوی از این ماجرا مطلع گشته اند یا بوسیله ء سوره های مکی و یا از راه کتابها و داستانهای مذهبی یهود . . یادآوری مجدد آن در اینجا آنهم به صورت ترسیم یک حادثه برای آنست که خاطره آن دوباره در ایشان زنده شود و دلشان اثر پذیرد . لذا چنان سخن می گوید که گوئی

138

مخاطبین این کلمات همان کسانی میباشند که در آنروز تاریخی شاهد شکافتن دریا و نجات بنی اسرائیل با رهبری موسی - علیه السلام - بوده اند . . و خاصیت([زنده شمردن چهره های داستان]) از برجسته ترین ویژگیهای سبک شگفت آفرین قرآن است (۱ .)

رشته و سخن ، پای بنی اسرائیل پس از خروج فیروزمندانہ شان از مصر ،
ادامہ می یابد:

و اذ واعدنا موسی اربعین لیلہ ثم اتخذتم ثم العجل من بعدہ و انتم ظالمون ثم
عفونا عنکم من بعد ذلک لعلکم تشکرون و اذ اتینا موسی الکتاب و الفرقان
لعلکم تهتدون و اذ قال موسی لقومه یا قوم انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم
العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم فتاب
علیکم انه هو التواب الرحیم

(و آنگاه کہ با موسی چهل شبہ میعاد نهادیم ، سپس در غیاب او شما گوسالہ
را بہ پرستش گرفتید در حالیکہ ستمگران بودید . سپس از شما در گذشتیم
مگر شکر گزارید . و آنگاه کہ بہ موسی کتاب و فرقان دادیم شاید ہدایت
یابید . و آنگاه کہ موسی بہ قوم خود گفت : ای قوم من ! شما با گوسالہ
پرستی بہ خود ستم کردید ، پس بہ خالق خود باز آئید و خودہاتان را بکشید
کہ این نزد آفرینندہ تان برای شما نیکوتر است ، پس خدا بازگشت شما را

پذیرفت ، همانا او توبه پذیر و مهربان است .)

ماجرای گوساله پرستی بنی اسرائیل در غیاب موسی و آنگاه که آنحضرت در میعاد پروردگارش حضور یافته بود ، در سوره ء [طه] - که پیش از این سوره نازل گشته - به شرح رفته است . اینجا فقط یاد آوری کوتاه و موجزی است برای کسانی که نسبت به این ماجرا سابقه ء ذهنی دارند . به یادشان می آورد که چگونه تا پیامبرشان - پیامبری که به نام خدا آنان را از شکنجه ء دائمی فرعون نجات بخشیده بود - از میان آنان موقتا خارج گشت به پرستش گوساله روی آوردند و پایگاه حقیقی آنان را در این عمل گوشزدشان می کند [] : در حالیکه ستمگران بودید [] . . در واقع چه کسی ستمگاره تر از آنکس که برای پرستش پیکر گوساله ئی از پرستش خداوندگاری که وی را از چنگ بندگان گوساله ها نجات بخشیده ، روی بگرداند

- 1 مشروح این موضوع در فصل [] (طریقه القرآن) از کتاب [] (التصویر الفنی

فی القرآن) (مؤلف)

و سفارش پیامبر خدا را فراموش کند؟!

با این وصف ، خدا برایشان بخشود و به پیامبرشان کتاب - یعنی تورات - را که در آن ، میزان و معیار تشخیص حق از باطل است ، عطا فرمود ، مگر پس از آن گمراهی به حقیقت راه یابند.

با اینحال از تطهیری سنگین و دشوار ، گزیری نبود . این طبیعت کژ و تباه جز به کفاره ئی سنگین و تأدیبی خشن ، اعتدال نمی گرفت:

و اذ قال موسى لقومه يا قوم انكم ظلمتم انفسكم باتخاذكم العجل فتوبوا الي
بارئكم فاقتلوا انفسكم ذلکم خیر لکم عند بارئکم (و آنگاه که موسی به قوم
خود گفت : ای قوم من ! شما با گوساله پرستی بر خود ستم کردید پس به
خالق خود بازآئید و خودهاتان را بکشید که این نزد آفریننده تان برای شما
نیکوتر است .)

خودها تان را بکشید , فرمانبرانتان نافرمانانتان را بکشند تا هم خود را و هم آنها را تطهیر کرده باشند . . روایات در چگونگی این تطهیر طاقت فرسا چنین گفته اند (۱) . . و راستی دشوار و توانفرسا است که انسان برادر خود را به قتل رساند , گوئی خود را به رضایت و اختیار , کشته است . ولی این مجازات برای آن طبیعت تباه گشته ء از راه به در رفته ء به گناه خود گرفته ء بی پروا از شرارت , تربیتی به سزا و در خور بود . اگر آنان از شرارت و گناه پروا می داشتند در نبود پیامبر خود , گوساله را نمی پرستیدند , پس اکنون که با سخن , درست نمی شوند بگذار با شمشیر از کجی بدر آیند , بگذار این کفاره ء سنگین را که در نهایت به خیر و صلاح خود آنان است , تحمل کنند .

اینجاست که چون تطهیر شده اند , رحمت و بخشایش خدا آنان را فرو می گیرد :

فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم (پس خدا بازگشت شما را پذیرفت , همانا

او توبه پذیر و مهربان است)

ولی اسرائیلی بالاخره اسرائیلی است !! همان است که هست , همان تیرگی

- 1 برخی دیگر از روایات , آیه را چنین تفسیر می کنند : همگی بر چهره ها نقاب زنید و به جان یکدیگر افتید و تا پایان این تکلیف از سوی خدا اعلام نشده , همدیگر را بکشید . (م)

140

حس , همان مادی اندیشی و همان بی خبری از جهان برتر از حس . . پس از این ماجراها تازه در خواست می کنند خدا را به چشم ببینند و شگفت آنکه هفتاد نفر از برگزیدگان قوم چنین درخواستی دارند , هفتاد نفری که موسی برای میعاد پروردگارش از میان جمع , برگزیده است . . ! (این ماجرا نیز در سوره های مکی که بیش از این سوره نازل گشته به شرح رفته است) ایمان به موسی را فقط به این شرط می پذیرند که خدا را آشکارا ببینند . قرآن , این

بیحرمتی را که از پدران سرزده است به رخ فرزندان - یهودیان معاصر اسلام - می کشد تا از عناد و خیره سری دیرین ایشان پرده بردارد و رفتار یهودیان زمان خود را که از سر انکار و ناباوری دعوت اسلام را رد می کردند و پیوسته از او معجزه می طلبیدند و مؤمنان را هم به معجزه خواهی تشویق می کردند , به رفتار پدرانشان تشبیه کند:

و اذ قلتم یا موسیٰ لن نؤمن لک حتیٰ نری الله جهره فاخذتکم الصاعقه و انتم تنظرون ثم یعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون و ظللنا علیکم الغمام و انزلنا علیکم المن و السلویٰ کلوا من طیبات ما رزقناکم و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون

(و آنگاه که گفتید : ای موسیٰ به تو ایمان نیاوریم تا خدا را آشکار بینیم , پس صاعقه شما را گرفت . . و شما می نگریستید . آنگاه شما را پس از مرگتان برانگیختیم , باشد که شکر گزارید . و ابر را سایبان شما کردیم و [من] (۱) و [سلوی] (۲) بر شما نازل ساختیم . بخورید از چیزهای

پاکیزه که روزیتان کرده ایم . . به ما , ستم نکردید بلکه به خودشان ستم روا می داشتند)

تنها راهی که برای معرفت و شناسائی می پیمودند راه حس مادی بود ! شاید هم می خواستند با این اظهار , خیره سری و تعنت خود را به نهایت رسانند!

آنهمه نشانه های آشکار و آنهمه نعمت و گذشت و آمرزش خدائی , نتوانسته بود این طبیعت خشک و انعطاف ناپذیر را که جز به محسوسات خود نمی گروید و

1 و ۲ . مفسران با اندکی اختلاف , من را ترنجبین یا چیزی شبیه آن شیرین و لذیذ , و سلوی را نوعی مرغ بریان معنی کرده اند . آیا بهتر نیست معنای لغوی این دو کلمه را - به ترتیب ([: نعمت بی استحقاق] و [تسلا و آرام بخشی]) بجای آن دو معنای نخستین بگذاریم و احیانا آن دو را هم همچون دو مصداق

برای این دو مفهوم وسیع , قابل قبول بدانیم ؟ (م)

141

لحظه ئی از مجادله و انکار باز نمی ایستاد و جز با چشیدن طعم تلخ عذاب و انتقام , دل به دعوت حق نمی داد , دگرگون و رام سازد . از اینجا میتوان دانست که دوران زبونی و ذلتی که در نظام جائرانه ء فرعون و در زیر چکمه های حکومت آن طغیانگر گذرانیده بودند , سرشت و طبیعت انسانی این بیچارگان را بکلی دگرگون ساخته و به تباهی کشانیده بود . هیچ عاملی به اندازه ء ذلت کشیدن در یک نظام ظالمانه ء دراز مدت , نمی تواند فطرت انسانی را تباه و دگرگون سازد , فضائل روحی و ریشه های انسانیت , قربانیهای گرانبهای این وضع , و صفات بردگان یعنی تسلیم مطلق در برابر تازیانه ء جلاد و تمرد و نافرمانی در صورت برداشتن شلاق و غرور و سبکسری در روز قدرتمندی , ره آوردهای پلید آنها . . بنی اسرائیل چنین بودند , و همواره نیز خواهند بود .

بدینجهت بود که این بیحرمتی و خیره سری را مرتکب شدند :

و اذ قلت يا موسى لن تؤمن لك حتى نرى الله جهره (وآنگاه که گفتید : ای
موسی به تو ایمان نیاوریم تا خدا را بی پرده ببینیم)

و به همین جهت بود که هنوز از میعاد خدا باز نگشته و همان بر سر کوه و در
وعده گاه , سزای این هتاک و بیحرمتی را چشیدند :

فاخذتکم الصاعقه و انتم تنظرون (پس صاعقه شما را گرفت و شما می
نگریستید)

دیگر باره رحمت خدا آنان را در بر می گیرد و فرصت زیستن به آنان می دهد
, شاید خدا را بیاد داشته باشند و شکر گزارند . اکنون این نعمت را به یاد آنان
می آورد :

ثم يعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون (آنگاه شما را پس از مرگتان برانگیختیم , باشد که شکر گزارید)

سپس رعایت و حمایتی را که در آن صحرای خشک و بی آب و علف از ایشان کرده , خوراک مطبوعی بی هیچ زحمت و تلاش برای آنان فراهم آورده و از گرمای طاقت فرسا و برق آفتاب سوزنده به تدبیری لطف آمیز محفوظشان داشته , به

142

خاطرشان می آورد:

و ظللنا علیکم الغمام و انزلنا علیکم المن و السلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون (و ابر را سایبان شما کردیم و [من] و [سلوی]) بر شما نازل ساختیم . بخورید از چیزهای پاکیزه که روزیتان کرده ایم . . به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم روا می داشتند)

روایات چنین آورده اند که : خداوند بر سر ایشان ابری فرستاد تا در برابر شعاع سوزنده ء آفتاب , سایبانی باشد , در صحرا نم بارانی و اثر ابری نبود , جهنمی بود که از آن آتش می تراوید و شعله سر می کشید . ولی باران و ابر چندان نعمت و رطوبت در آن پدید آورد که تن و جان در آن آسایش و سلامت می یافت .

همچنین آورده اند که : خداوند [من] (۳) را که چون عسل شیرین بود بر تنه ء درختان در دسترس آنان قرار داد و [سلوی] (۳) را که نوعی مرغ است به وفور در آن صحرا پدید آورد و بدینوسیله خوراک لذیذ و جایگاه آسوده برای آنان فراهم آمد و همه ء این چیزهای پاکیزه و نیکو برایشان مباح گشت . . با اینهمه آیا بنی اسرائیل شکر گزاردند و هدایت شدند ؟ دنباله ء آیه , خبر از ستمگری و انکار آنان می دهد . . و می افزاید که فرجام عمل آنان جز به زیان خودشان نبوده و ایشان جز به خویشتن ستم نکرده اند :

و ما ظلمونا و لكن كانوا انفسهم يظلمون (به ما ستم نکردند , ولیکن به خودهاشان ستم روا می داشتند)

رشته ء سخن با خطاب به بنی اسرائیل و یادآوری انحراف و عصیان و انکار ایشان , ادامه می یابد:

و اذ قلنا ادخلوا هذه القرية فكلوا منها حيث شئتم رغدا و ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطه نغفر لكم خطاياكم و سنزيد المحسنين فبدل الذين ظلموا قولا غير الذى قيل لهم فانزلنا على الذين ظلموا رجزا من السماء بما كانوا يفسقون

(و آنگاه که گفتیم : به این آبادی در آئید و از آن هر چه و در هر جا خواهید بی دغدغه و فراوان بخورید و از این در سجده کنان وارد شوید و بگوئید) [: بخشایش] (تا گناهان شما را بیامرزیم و نیکوکاران را فزونی خواهیم داد , پس ستمکاران , سخنی

جز آنچه به آنان گفته شده بود ، بجای آن آوردند ، پس بر آنان که ستم کردند بخاطر آنکه فسق می ورزیدند ، از آسمان عذابی نازل کردیم . (

بنابر آنچه در برخی از روایات آمده ، مقصود از آبادی در اینجا بیت المقدس است که خداوند بنی اسرائیل را پس از بیرون آمدن از مصر فرمان داده بود که بدان وارد شوند و ([عمالقه]) را که ساکنین آن بودند بیرون افکنند و بنی اسرائیل از این فرمان سرپیچی کردند و گفتند ([ای موسی ! به یقین در این آبادی مردمی بیدادگرند و ما هرگز تا آنان بیرون نرفته اند وارد نخواهیم شد ، هر وقت آنان رفتند ما داخل می شویم]) و باز در همین مورد بود که به پیغمبرشان موسی - علیه السلام - گفتند ([تا وقتی آنها در اینجا نمانند ما به درون نخواهیم رفت ، تو و پروردگارت بروید و بجنگید ما همین جا نشسته ایم]) و خداوند به همین جهت چهل سال سرگردانی برای آنان قرار داد تا زمانیکه نسل جدید روی کار آمد و با رهبری و فرماندهی ([یوشع بن نون]) شهر را فتح کرد و بدان وارد شد . . باری ایشان بجای آنکه طبق فرمان خدا و

به علامت فروتنی و خشوع ، سجده کنان به شهر در آیند و بگویند[[حطه]] ()
بخشایش) یعنی گناهان ما را بریز و ما را ببخش ، به هیئت دیگری وارد شدند
و سخنی غیر از آنچه دستور بود بر زبان جاری ساختند.

فراز بالا ، این حادثه را نیز از تاریخ بنی اسرائیل انتخاب می کند و در ردیف
حوادث زمان موسی که سالها پیش از این حادثه اتفاق افتاده ، به رخ یهودیان
مدینه می کشد . چرا که از نظر قرآن ، تاریخ بنی اسرائیل از آغاز تا انجام به
یک شیوه و بر یک روال است ، در سراسر آن هر چه بنگری عصیان است و
تمرد است و انحراف . . .

به هر صورت ، قرآن اکنون درباره ء ماجرائی سخن می گوید که از آن کاملا
آگاه و باخبرند . . روزگاری خداوند یاری کرده تا توانسته اند به آبادی معینی
وارد شوند و فرمان داده که به شیوه ئی خاشعانه و خاضعانه به شهر در آیند و
از خدا بخواهند که برایشان ببخشد و گناهانشان را فرو ریزد و وعده فرموده
که در اینصورت از گناهان ایشان درگذرد و نیکوکاران را از فضل و نعمت

آنان طبق عادت دیرین یهود , در اینجا نیز فرمان خدا را مخالفت کردند:

فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم (پس ستمکاران , سخنی غیر از آنکه به ایشان گفته شده بود بجای آن گفتند)

از ستمکاران بطور خاص یاد می کند , یا بدینجهت که این ظلم و تبدیل فقط از گروه خاصی سر زده و با این لحن به آنها اشاره می نماید و یا از اینرو که می خواهد صفت ستمگری و تجاوز را به عموم آنان نسبت دهد و این عمل از همه صادر گشته است .

فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء بما کانوا یفسقون (لذا بر آنان ستم کردند بخاطر آنکه فسق می ورزیدند از آسمان عذابی نازل نمودیم)

[فسق] (مخالفت کردن و از دایرهٔ فرمان به در رفتن را گویند . . و این یکی از خصالت های بنی اسرائیل بود .

همچنانکه خداوند در بیابان خشک ، غذا و در آفتاب سوزان ، سایه به آنان ارزانی داشت ، به گونه ئی شگفت انگیز و غیر عادی - همچون دیگر شگفتی هائی که به دست موسی انجام گرفته - ایشان را از تشنگی نیز نجات داد . . اکنون قرآن ، این تفضل را و عمل آنان را در برابر آن ، به یادشان می آورد:

و اذا ستسفی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل اناس مشربهم کلوا و اشربوا من رزق الله و لا تعثوا فی الارض

مفسدین

(و آنگاه که موسی برای قوم خویش آب بخواست ، پس گفتیم : عصای خود را بر این سنگ بنواز ، و دوازده چشمه از آن بشکافت که هر گروهی آبشخور

خود را بدانستند . . . روزی خدا را بخورید و بیاشامید و در زمین سر به
تبهکاری برمیآورید)

موسی تقاضای سیراب شدن آنان را از خدا کرد و خداوند دعای او را به
اجابت مقرون ساخت . به او دستور داده شد که با چوبدستی خود بر سنگ
معینی بنوازد . از آن سنگ دوازده چشمه به عدد دوازده تیرهء بنی اسرائیل ،
بشکافت . این دوازده تیره هر یک به یکی از نوادگان یعقوب - که همان
اسرائیل است و بنی اسرائیل

145

بدو منسوبند - نسبت می رسانیدند و این پسران که به نام [[اسباط]] (جمع
سبط به معنای نواده) معروف بودند و در قرآن به تکرار از آنان یاد شده است
، سران قبائل بنی اسرائیل بودند . در آنروزگار هنوز نظام قبائلی بر بنی اسرائیل
حکمفرما بود و هر قبیله را به نام نیای بزرگ آن ، می نامیدند .

لذا می فرماید([: هر گروهی آبشخور خود را بدانستند] یعنی چشمه ء مخصوص به خود از دوازده چشمه را . و به آنان برسبیل روا داشتن یا نعمت بخشیدن یا برحذر کردن از تجاوز و فساد گفته شد :

كلوا و اشربوا من رزق الله و لاتعثوا فى الارض مفسدين (از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در زمین سر به تبهکاری برمیاورید .)

زندگی آنان در لابلای صخره ها و میان بیابانهای خشک و در زیر آسمان داغ و آتشبار می گذشت ، خداوند از سنگ ، سر چشمه ء جوشان آب و از آسمان خوراک مطبوع و لذیذ برای آنان فراهم آورد . ولی بنیه ء روانی ناتوان و نهادیست و فرو مایه نگذاشت که این امت به سرمنزل رفیعی که برای وی مقرر گشته بود و به خاطر آن از مصر مهاجرت کرده بود و به خاطر آن به بیابانگردی افتاده بود ، نائل شود خدا به دست پیامبرشان موسی - علیه السلام - آنان را از خواری و زبونی نجات داد تا سرزمین مقدس را به آنان بسپارد و از فرو دستی و محکومیت رهایشان سازد . . . ولی . . . آزادی را بهائی است و

عزت را شرائطی . . . و امانت بزرگ خدائی را قربانی و فدیة ئی . . . آنها آماده نبودند که بهای آزادی را پردازند و به تکالیف و وظائف سربلندی عمل کنند و قربانی لازم را تقدیم دارند . . . حتی آماده نبودند که در این راه از زندگی آرام و بی دردسری که بدان خو گرفته بودند و از خوردنی و آشامیدنی ئی که بدان انس داشتند , صرفنظر کنند و در راه سربلندی و آزادی و شرافت , خود را با شرائط زندگی جدید تطبیق دهند . مایل بودند از همان خوراکیهای متنوعی که غذای معمولی آنان را در مصر تشکیل می داد , اکنون نیز استفاده کنند , هوس کرده بودند سیر و

146

گندم و عدس و خیار و . . . بخورند!

قرآن , خطاب به یهودیان پرمدعای مدینه , این خاطره را تجدید می کند:

و اذ قلتُم یا موسیٰ لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک ینخرج لنا مما تنبت

الارض من بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها قال اتسبدلون الذی هو
ادنی بالذی هو خیرا هبطوا مصرا فان لکم ماسالتم و ضربت علیهم الذله و
المسکنه و باو بغضب من الله ذلک بانهم کانوا یکفرون بایات الله و یقتلون
النبین بغیر الحق ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون

(و آنگاه که گفتید : ای موسی ما بر یک خوراکی صبر نتوانیم کرد ، از
پروردگار خویش بخواه تا از آنچه زمین می رویاند ، سبزی و خیار و گندم و
عدس و پیاز ، برای ما برون آورد . گفت : آیا پست تر را به جای بهتر می
خواهید ؟ به شهری فرود آئید ، آنچه خواستید در آنجا هست ! . . و خواری و
مستمندی بر آنان مقرر گشت و به غضب خدا دچار شدند ، این بدانجهت بود
که به نشانه های خدا کفر می ورزیدند و پیغمبران را به ناروا می کشتند ، زیرا
نافرمان شده و تجاوز و تعدی پیش گرفته بودند)

موسی درخواست آنان را با تقبیح و انکار ، تلقی کرد:

اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر (آیا پست تر را به جای بهتر می خواهید ؟) فرو دستی و پستی را می طلبید در حالیکه خداوند برای شما برتری و بزرگی خواسته است ؟

اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم (به شهری فرود آئید ، آنچه خواسته اید برای شما هست)

یا به این معنی که آنچه درخواست می کنید چندان بی ارزش و ناقابل است که در خور درخواست نیست ، در هر شهری به وفور بدست می آید . به هر شهری می خواهید فرود آئید ، در آن این چیزها را خواهید یافت . و یا به این معنی که : بنابراین به همان کشور مصر که از آن هجرت کرده اید برگردید ، برگردید به همان زندگی معمولی همیشگی تان ، به همان زندگی پست ذلتبارتان ، آنجا برای شما عدس و پیاز و گندم و خیار هست ! و آن رسالت بزرگی که برای آن انتخاب شده بودید واگذارید . . بنابراین دومین معنی ، این سخن موسی نوعی توبیخ و سرزنش است .

به نظر من همین وجه دوم که برخی از مفسران ، بعیدش شمرده اند ، برتر

147

است . به دلیل دنباله آیه :

و ضربت علیهم الذله و المسکنه و باواغضب من الله (و خواری و مستمندی
بر آن مقرر شد و به غضب خدا دچار گشتند)

چه ، برنوشتن خواری و مستمندی برآنان و دچار شدنشان به خشم خدائی ، از
نظر تاریخی در آن مرحله از زندگی بنی اسرائیل نبوده و در دوره های بعدی
واقع گشته است ، در دوره ئی پایان آیه بدان اشاره می کند :

ذلک بانهم کانوا یکفرون بایات الله و یقتلون النبیین بغیر الحق ذلک بما عصوا و
کانوا یعتدون (این بدانجهت بود که به نشانه های خدا کفر می ورزیدند و

پیغمبران را به ناروا می کشتند , زیرا نافرمان شده و تعدی پیش گرفته بودند)

و این کارها , چندین نسل بعد از روزگار موسی از ایشان سر زده است . اینکه در اینجا سخن از خواری و مستمندی ایشان به میان می آید فقط به مناسبت درخواست عدس و پیاز و گندم و خیار است ! پس مناسب است که خطاب موسی به ایشان که ([به شهری فرود آئید]) برای یادآوری ذلت ایشان در نظام مصر , و رهائی از آن , و آنگاه توبیخ خواهش بیجای آنان نسبت به خوراکیهایی که در روزگار ذلت می خورده اند , باشد .

تاریخ هیچ ملتی این اندازه شاهد سنگدلی و انکار و تجاوز و بی اعتنائی به مشعلداران هدایت , نیست . بسیار اتفاق افتاد که بنی اسرائیل پیامبران خدا را کشتند و سر بریدند و با اره دو نیم کردند . . و این شنیعترین کاری است که یک ملت با داعیان مخلص حق می تواند انجام داد . همیشه کفر و انکار و ظلم و تعدی و نافرمانی و عصیان آنان به بدترین وضع و زشت ترین وجه انجام

می گرفت و در هر مورد به کارهائی دست می زدند که در تاریخ ، مشابهی برای آن نمی توان یافت .

با اینهمه ، ادعاهای بزرگ و عجیبی هم داشتند . معتقد بودند که یگانه امت بر حق و یگانه نژاد برگزیده ء خدا و تنها مردم مستوجب پاداش و تنها گروه

148

برخوردار از فضل خدا ، ایشانند ! در اینجا قرآن ، ادعاهای بزرگ و بیجای آنان را رد می کند و یکی از اصول و مبانی خود را که در ضمن یا بعد یا قبل از بسیاری از داستانهای قرآن تکرار شده ، بیان می نماید و آن ، اصل (]: وحدت ایمان و وحدت عقیده] است . طبق این اصل ، هر عقیده ئی که به تسلیم آدمی در برابر خدا منتهی گردد و ایمانی را که سرچشمه ء عمل صالح است موجب گردد ، پذیرفته است و فضل الهی در انحصار یک تیره یا یک گروه مخصوص نیست ، از آن همه ء مؤمنان است ، در هر زمان و در هر مکان ، در هر دوره بر حسب آئین مقرر و پذیرفته ء خدائی ، تا آنکه رسالت بعدی آئین دیگری را که مؤمنان باید بدان گردن نهند ، در دسترس آنان قرار

دهد:

ان الذين امنوا والذين هادوا و النصارى و الصابئين من امن بالله واليوم الاخر و
عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون

(به یقین آنانکه مؤمنند و آنانکه یهودی و نصرانی و صائبی اند ، هر کدام به
خدا و روز دیگر معتقد باشند و کارهای شایسته کنند ، پاداش آنان نزد
پروردگارشان است ، نه بیمی بر آنان هست و نه اندوهگین می شوند)

مراد از مؤمنان ، گرویدگان به اسلام اند و مراد از [[الذین هادوا]] (یهودیانند)
یا بدین مناسبت که [[هادوا]] یعنی به خدا بازگشتند و یا از اینجهت که از
نسل [[یهودا]] (یند) و مراد از نصرانیان ، پیروان عیسی . و اما درباره [[
صابئين]] نظریه ء مقبول تر آنست که ایشان گروهی از مشرکان عرب بودند
پیش از بعثت پیامبر اسلام ، که در آئین بت پرستی قوم خود شک آوردند و به

دنبال عقیده ء قابل قبولی به راه افتادند تا معتقد به توحید شدند . گفته اند که :
این گروه بر آئین حنیف یعنی آئین ابراهیم عمل می کردند و از قوم خود کناره
گرفته بودند ولی دیگران را به عقیده ء خود دعوت نمی کردند . مشرکان
درباره ء آنان می گفتند([: آنهم صباوا]) یعنی اینها از دین پدری خود روی
گردانده اند , همانطور که بعدها درباره ء مسلمانان نیز همینطور قضاوت می
کردند و از آن پس([صابئه]) و صابئی ها نامیده شدند . و این قول بهتر است
از

149

گفته ء برخی مفسران که : آنان ستاره پرست بودند .

این آیه اعلام می کند که از همه ء این گروهها هر کس به خدا و روز جزا
ایمان آورده باشد و کار نیکو و شایسته انجام داده باشد , نزد خداوند از پاداش
و ثواب برخوردار خواهد شد و او را بیمی و اندوهی نیست . پس ملاک و
میزان , حقانیت عقیده است نه پیوند نژادی , و قومی . . و این طبعاً مربوط
است به دوران پیش از بعثت محمدی - صلی الله علیه و آله - و اما پس از

ظهور این رسالت ، تنها همین شکل خاص ایمان دارای اعتبار است و بس .

سخن با گزاره ء ماجراهای بنی اسرائیل ، خطاب به یهودیان مدینه و در حضور مسلمانان ، ادامه می یابد:

و اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور خذوا ما اتیناکم بقوه و اذکروا ما فیه
لعلکم تتقون ثم تولیتم من بعد ذلک فلولا فضل الله علیکم و رحمته لکتتم من
الخاصرین

(و آنگاه که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما برافراشتیم ، کتابی
را که به شما داده ایم با قدرت بگیرد و آنچه در آن است بیاد داشته باشید ،
شاید تقوی پیشه کنید . پس بعد از آن پشت بگردید و اگر فضل و رحمت
خدا بر شما نمی بود ، یقیناً از زیانکاران بودید)

تفصیل این پیمان در سوره های دیگر آمده و بخشی از آن در آیات بعدی همین سوره نیز ذکر شده است . در اینجا موضوع حائز اهمیت ، یکی کیفیت صحنه پردازی قرآن است و دیگر بیان این نکته که چه تناسب روانی و بیانی است میان قدرت برافراشتن صخره برفراز سرایشان و قدرت گرفتن عهد خدائی و آنگاه صدور این فرمان که محتوای این عهد را با قدرت بگیرند و در آن عزم راسخ خود را بکار اندازند . موضوع عقیده ، موضوعی نیست که گذشت و سهل انگاری در آن راهی داشته باشد ، شوخی و سستی و راه حل‌های میانه در این مسئله ، جائی ندارند . این ، پیمان خدا با مؤمنان است و جدی و حق است پس در آن جز به جد و حق نباید عمل کرد . . تکالیف دشواری نیز با آن همراه است . . . ولی این طبیعت عقیده

150

است و از آن گریزی نیست . امری است بزرگ و بزرگتر از هر چیزی در جهان ، باید بطور جدی و به شیوه ء خواستاران مصمم و پایدار و دامن به کمر زده و آشنا به وظائف راه ، آن را دنبال کرد . کسی که در این راه گام می نهد باید کاملاً بفهمد که زندگی راحت و بی دغدغه و همراه با نعمت و عافیت را

وداع می گوید ، همانطور که پیامبر وقتی به رسالت رسید فرمود[] : دوران خواب ، سپری شد ای خدیجه[] ! و همانطور که خداوند به پیامبر فرمود:

[] همانا بر تو گفتاری سنگین می فرستیم . []

و همانطور که خداوند به بنی اسرائیل خطاب کرد:

خذوا ما اتیناکم بقوه و اذکروا ما فیه لعلکم تتقون (آنچه را به شما داده ایم با قدرت بگیرید و محتویات آن را بیاد دارید باشد که پرهیزگار شوید)

عهد الهی را با قدرت و جدیت و عزم راسخ و تصمیم قاطع ، گرفتن ، مستلزم آن نیز هست که محتوای آن را به یاد داشته باشند و حقیقت آن را درک کنند تا فقط حماسه و شور و نیرو و تهی از تفکر و تعمق نباشد . عهد خدائی ، آئین زندگی است ، مکتبی است که در روان آدمی بصورت بینش و تفکری

خاص ، و در زندگی عینی و عملی انسانها بصورت نظام و قواره ئی معین ، و در رفتار افراد بصورت ادب و شیوه ئی مخصوص ، تجلی می کند و در نهایت ، به تقوی و احساس حضور خدا و خشیت از سرانجام کار ، منتهی گردد.

ولی دریغ .. ! تیره بختی و سیرت زشت ، بنی اسرائیل را از رسیدن به این عاقبت باز داشت:

ثم تولیتم من بعد ذلک (سپس بعد از آن پشت بکردید)

دیگر باره رحمت خدا به سراغشان آمد و فضل الهی در برشان گرفت و آنان را از خسارتی بزرگ و صریح ، نجات داد:

فلولا فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین (و اگر فضل و رحمت خدا نمی بود ، یقینا در شمار زیانکاران می بودید)

بار دیگر یکی از مظاهر بد عهدی و تباهی و پیمان شکنی و سست عنصری و ناتوانی از تحمل تکالیف و زبونی در برابر هوسها و بهره های نقد و نزدیک را ، به رخ آنان می کشد:

و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قرده خاسئین
فجعلناها نکالا لما بین یدیها و ما خلفها و موعظه للمتقین

(یقینا (خبر) آنهایی را از شما که در شنبه تعدی کردند دانسته اید ، پس به آنها گفتیم : بوزینگانی مطرود شوید ! . پس آنها را عبرت حاضران و آیندگان و پندی برای پرهیزگاران قرار دادیم)

قرآن ، ماجرای تعدی آنان را در جای دیگر به تفصیل بیان کرده [] : و از ایشان داستان آن آبادی را که بر کرانه ء دریا بود پیرس ، آنجا که به حرمت شنبه

تعدی می کردند ، چرا که ماهیها به روز شنبه فراوان فراهم می آمد و روزی که شنبه نداشتند ، نمی آمد] (اعراف : ۱۶۳) درخواست کرده بودند که در هفته یک روز به عنوان روز مقدس ، برای استراحت داشته باشند ، خداوند روز شنبه را به این عنوان تعیین کرد و مقرر داشت که در آن روز برای کسب معیشت دست به کاری نزنند . سپس آنان را بوسیله ء ماهی در بوته ء آزمایش نهاد : روز شنبه که می شد ماهی فراوانی بر روی آب ظاهر می گشت و چون شنبه می گذشت ، از ماهی هم خبری نبود ! این آزمایشی بود که اسرائیلی در برابر آن تاب ایستادگی نداشت ! چطور بنشیند و تماشا کند تا این ماهی دسترس از چنگش بیرون رود ؟ فقط به پاس عهد خدائی ؟ ! خوی یهودی این نیست . !

این بود که با همان شیوه پنهانکارانه و مرموز ، دست به تعدی زدند ، روز شنبه که می شد ماهی ها را محاصره می کردند و به وسیله ئی میان آنان و دریا فاصله می افکندند ولی صیدشان نمی کردند ، چون شنبه می گذشت پیش می رفتند و ماهی های توقیف شده را می ربودند !

فقلنا لهم كونوا قرده خاسئين (پس به آنان گفتيم : بوزينگانى قبيح و مطرود
شوید)

152

سزای سرپیچی از فرمان خدا و تنزل از مقام انسان با اراده , برايشان مسلم شد
و به دنیای حیوانات و بهائم - این موجودات بی اراده که از خواهش شکم
قدمی فراتر نگذارده اند - سرنگون گشتند . چرا که از نخستین ویژگی انسان و
مایه ء انسانیت وی , یعنی از اراده تهی گشته بودند و این خصلت را که وسیله
ء حفظ پیمان خدا است از دست داده بودند .

لزومی ندارد که حتما جسم آنان به بوزینه تبدیل شده باشد , این بود که روح
و فکر آنان صفت بوزينگان گرفت (۱) و روشن است که نقش فکر و اندیشه
در چهره و جبین , اثراتی می گذارد و در اندام و صورت دگرگونیهائی پدید
می آورد .

این حادثه در همان زمان و در دورانه‌های بعد برای مخالفان و معاندان ، درسی عبرت آموز و برای مؤمنان و پرهیزگاران پندی سودبخش گشت:

فجعلناها نکالا لما بین یدیها و ما خلفها و موعظه للمتقین (پس آن را عبرت حاضران و آیندگان و پندی برای پرهیزگاران قرار دادیم.)

در پایان این درس ، ماجرای گاو مطرح می شود ، به تفصیل و در قالب یکداستان و نه چون ماجراهای گذشته ، با اشارتی کوتاه . . . چرا که در سوره های مکی و نه در هیچ جای دیگر قرآن از این ماجرا ذکری نرفته است . در این داستان ، لجاجت و حق ناپذیری و کندروی و بهانه جوئی که نشانه های بارز بنی اسرائیل است ، کاملا نمایش داده شده است:

و اذ قال موسی لقومه ان الله یأمرکم ان تذبحوا بقره قالوا اتخذنا هزوا قال اعود بالله ان اکون من الجاهلین قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ماہی قال انه یقول انها

بقره لا فارض و لا بکر عوان بین ذلک فافعلوا ما تؤمرون قالوا ادع لنا ربک
بین لنا ما لونها قال انه يقول انها بقره صفراء فاقع لونها تستر الناظرین قالوا ادع
لنا ربک بین

- 1 و لزومی نیز ندارد که آیه را از معنای ظاهر آن انداخته و بی توجه به
قدرت بی انتهای خداوند , دگرگونی جسمی را در آنان منکر شویم . وانگهی
مگر عبرت آیندگان و معاصران بودن جز با مسخ جسمی ظاهری امکان پذیر
است ؟ (م)

153

لنا ماهی ان البقر تشابه علینا و انا ان شاء الله لمهتدون قال انه يقول انها بقره
لاذلول تثیر الارض و لا تسقی الحرث مسلمه لاشیه فیها قالوا الان جئت بالحق
فذبخواها و ما کادوا یفعلون و اذ قتلتم نفسا فاداراتم فیها و الله مخرج ما کنتم
تکتمون فقلنا اضربوه ببعضها کذلک یحیی الله الموتی و یریکم آیاته لعلکم
تعقلون

(و آنگاه که موسی به قوم خود گفت : همانا خدا به شما فرمان می دهد که گاوی را سر ببرید , گفتند : آیا ما را به مسخره می گیری ؟ گفت : به خدا پناه می برم از اینکه نادان باشم . گفتند : برای ما پروردگار خویش را بخوان تا بر ما روشن کند که آن چیست ؟ گفت : خدا گوید آن گاوی است نه سالخورده نه خردسال , میانه ء این دو حال , پس آنچه فرمان یافته اید به کار بندید . گفتند : برای ما پروردگار خویش را بخوان تا بر ما روشن کند که رنگ آن چگونه است ؟ گفت : خدا می گوید آن گاوی است زرد خوشرنگ که رنگش بینندگان را شادمان می کند . گفتند : برای ما پروردگار خویش را بخوان تا بر ما روشن کند که آن چیست ؟ همانا گاو بر ما مشتبه گشته است و اگر خدا بخواهد هدایت یابیم . گفت : خدا گوید آن گاوی است نه چنان رام که زمین شخم زند و کشت آب دهد , از همه ء عیب ها تهی است و نشانی در آن نیست . گفتند : اکنون حق را گفتی , پس گاو را سر بریدند و نزدیک بود نکنند . و آنگاه که کسی را کشتید پس درباره ء آن به کشمکش برخاستید و خدا افشا کننده ی چیزی است که نهانش می داشتید . پس گفتیم : با قطعه ئی از گاو بر کشته زنید , خدا اینچنین مردگان را زنده می کند و نشانه های خود

را به شما می نمایاند , شاید بیندیشید .)

در این داستان کوتاه , از چند سوی مختلف می توان نگریست : از سوی دلالت آن بر سرشت و خوی موروثی بنی اسرائیل , از سوی دلالت آن بر قدرت خداوند و حقیقت برانگیختگی از مرگ و طبیعت مرگ و زندگی , و از سوی جنبه ء هنری و شیوایی گزاره ء داستان هم در شروع , هم در انجام و هم از نظر همسانی با رشته ء سخن .

در این داستان , مشخصات اصلی طبیعت اسرائیلی , نمودار می گردد : گسیختگی پیوند دل با سرچشمه ء زلال و شفاف ایمان به غیب و اعتماد به خدا و آمادگی برای تصدیق دعوت پیامبران , کند روی و کاهلی در قبول مسئولیت , بهانه جوئی و عذر تراشی در انجام تکالیف و بالاخره , ریشخند حقایق که برخاسته از سنگیندلی و گستاخی است .

پیامبرشان به آنان گفت ([: خداوند فرمان می دهد که گاوی را سر ببرید]) این سخن با همین لحن ، برای پذیرش و عمل ، کافی بود . پیامبرشان همان رهبری است

154

که به فرمان خدا و با یاری او ، آنان را از عذابی ذلتبار رهانیده است و اینک نیز گوشزد می کند که این دستور ، از سلیقه و نظر شخصی او نیست ، فرمان همان خدائی است که وی در پرتو هدایت او ، آنان را رهبری می کند . . با اینحال پاسخ آنان چه بود ؟ پاسخ آنان سخنی ابلهانه و بی ادبانه بود ، پیغمبر خدا را متهم کردند که آنان را به مسخره گرفته است - گوئی یک انسان خدا شناس - چه رسد یک پیغمبر - می تواند نام خدا و فرمان او را وسیله ریشخند و تمسخر قرار دهد:

قالوا اتخذنا هزوا (گفتند : آیا ما را به مسخره می گیری ؟)

پاسخ موسی به این اظهار حماقت آمیز آن بود که به خدا پناه ببرد و با ملایمت و به شیوه ء تعریض و کنایه گوئی ، آنان را به تأدبی که شایسته ء بنده در برابر خدای متعال است ، رهنمون شود و بفهماند که آنچه درباره ء او گمان برده اند ، در خور کسی است که به شأن و منزلت حضرت پروردگار واقف نباشد و شیوه ء ادب لایق او را نشناسد و بدان اهتمام نوزد:

قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین (گفت : به خدا پناه می برم از اینکه در زمره ء جاهلان باشم)

این سخن آموزنده ، برای اینکه آنان را بر خودشان بشورانند تا به خدا باز گردند و فرمان پیامبر را گردن نهند ، بسنده بود . . ولی آخر آنان [بنی اسرائیل] بودند !!

آری ، آنها می توانستند هر گاوی را که بخواهند ، انتخاب و ذبح کنند ، در

اینصورت مطیع امر خدا و مجری فرمان پیغمبر می بودند . ولی طبیعت کند رو
و بهانه جو و روح کژ و منحرف آنان , گریبانشان را گرفت و چنین گفتند:

قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ماهی (گفتند : برای ما پروردگارت را بخوان که بر
ما روشن کند آن چیست ؟)

لحن سؤال نشان می دهد که هنوز می پنداشته اند موسی آنان را دست
انداخته است . چه , اولاً می گویند [پروردگارت را] . . . گوئی خداوند فقط
پروردگار

155

موسی است و پروردگار آنان نیست و گوئی این درخواست به آنان مربوط
نیست و فقط مربوط به موسی و پروردگار اوست ! ثانیاً از او می خواهند که از
پروردگارش بپرسد [: آن چیست] (از ماهیت آن سؤال می کنند و سؤال از
ماهیت در اینجا - اگر چه به منظور پرسش از صفات و خصوصیات باشد -

متضمن نوعی انکار و استهزاء است . آن چیست ! معلوم است که آن [گاو] است , این را موسی از اول نیز گفته بود . آری فقط یک گاو! . . .

اینجا نیز موسی به گونه ء شایسته ئی آنان را به راه می آورد , در پاسخ , از شیوه ء سؤال آنان چشم می پوشد و به رویشان نمی آورد که لحن سؤالشان انحراف آمیز بوده است , زیرا نمی خواهد با آنان وارد مناقشه ء لفظی شود , لذا جواب آنان را آنطور که شایسته ء یک آموزگار مربی با گروهی نادان منحرف است , ادا کرد یعنی از صفات آن گاو , سخن گفت :

قال انه يقول انها بقره لا فارض و لا بکر عوان بین ذلک (گفت : آن گاوی است نه سالخورده و نه خوردسال , میانه ء این دو حال)

نه چندان پیر است و نه چندان جوان , متوسط و میانه سال است . و به دنبال این بیان موجز : نصیحتی آمرانه و قاطع نیز بجای آورد :

فافعلوا ما تؤمرون (پس آنچه فرمان یافته اید به کار بندید.)

برای کسی که به راستی در پی دانستن حقیقت است این ، بیانی بسنده است .
اکنون که دو نوبت پیامبر خدا با لحنی شایسته ، آنان را به راه آورده و شیوه ء
ادب لازم در سؤال و جواب را عملا به ایشان آموخته ، باید به میل و اختیار
خود ، گاوی را که نه چندان پیر باشد و نه چندان خردسال ، انتخاب می
کردند و ذمه ء خویش را آسوده و فرمان خدا را امثال می نمودند و خود را
به دردهای بعدی نمی افکندند . . ولی اسرائیلی ، اسرائیلی است!

دوباره توضیح خواستند:

قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما لونها (گفتند : پروردگارت را بخوان تا برای ما
بیان کند که رنگ

آن چگونه است؟)

باز با همان لحن ([: پروردگارت را] .. به هر حال , اکنون که موضوع را شکافته و از تفصیلات پرسیده اند ناگزیر باید جواب تفصیلی به آنان داده شود :

قال انه يقول انها بقره صفراء فاقع لونها تستر الناظرين (گفت : خدا می گوید آن گاوی است زرد خوشرنگ که رنگش بینندگان را شادمان کند.)

بدین ترتیب به دست خود , دائرهء اختیار را بر خویش تنگ گرفتند , وظیفهء آنان این شد که در جستجوی گاوی باشند که دارای خصوصیتی است , میانه سال است و پیر یا جوان نیست , به رنگ زرد خوشایند است , علاوه چنان است که دیدارش بینندگان را خرسند و شادمان می سازد , پیداست که شادمان شدن بینندگان در صورتی است که آن حیوان از همه رو آراسته و سالم و با نشاط و براق نیز باشد چه , طبیعی است که از دیدار گاوی لاغر و بدقواره و

زشت و ناسالم - اگر چه به رنگ زرد - برای بیننده , مسرتی حاصل نمی گردد.

دیگر سستی و دیر جنبی بس بود , باید به همین مقدار اکتفا می کردند و تکلیف را به جا می آوردند . . . ولی چنین نکردند , بار دیگر با سئوالی بی جا , کار را پیچیده تر و تکلیف خود را دشوارتر ساختند , باز از ماهیت گاو پرسیدند:

قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ماهی (گفتند : پروردگارت را بخوان تا بیان کند که آن چیست ؟)

و از این سئوال و هم از اینکه در انجام تکلیف , کاهلی کرده اند , عذر آوردند که کار دشوار است:

ان البقر تشابه علینا (همانا این گاو بر ما مشتبه گشته است)

و گویا اینبار ، به لجاجت خود نیز پی برده بودند که افزودند:

و انا ان شاء الله لمهتدون (و ما اگر خدا بخواهد یقینا هدایت خواهیم یافت)

باز ناگزیر ، کار پیچیده تر و دشوارتر می گشت و دائره گسترده ء اختیار ، بر آنان تنگتر می شد و برای گاو مورد نظر ، صفت ها و مشخصات تازه ئی ذکر می گردید ، مشخصاتی که در آغاز هرگز داخل در تکلیف نبود:

157

قال انه يقول انها بقره لا ذلول تثير الارض و لاتسقى الحرث مسلمه لاشيه فيها
(گفت : خدا می گوید آن گاوی است نه چنان رام که زمین شخم زند و
کشت آب دهد ، از همه ء عیب ها تهی است و نشانی در آن نیست)

بنابراین کافی نیست که گاوی میانه سال و زرد خوشرنگ و شادی آفرین ، ذبح شود ، بلکه علاوه بر این باید رنج آبیاری و شخم ندیده و رام کار نشده باشد و افزونتر آنکه از هر عیبی سالم باشد و خط و نشانی بر او دیده نشود.

در این هنگام و پس از آنکه کار بسی پیچیده و شرائط بسی دشوار و دائره ء انتخاب بسی تنگ شده بود:

قالوا الان جئت بالحق (اکنون حق را آوردی)

اکنون ! گوئی آنچه تاکنون گفته شده حق نبوده یا تا این لحظه آنها باور نمی داشته اند که او حق را به آنها ارائه می دهد.

فذبحوها و ما کادوا یفعلون (پس آنها سر بریدند و نزدیک بود نکنند)

اکنون که کار را به انجام رسانیده و تکلیف را گزارده بودند , نوبت آن بود که خداوند مقصود خود را از این تکلیف , به آنان باز نماید:

و اذ قتلتم نفسا فاداراتم فیها و الله مخرج ماکنتم تکتمون فقلنا اضربوه ببعضها
کذلک یحیی الله الموتی و یریکم آیاته لعلکم تعقلون (و آنگاه که کسی را
کشتید پس درباره آن به کشمکش برخاستید و خدا افشا کننده ء چیزی است
که نهانش می داشتید . پس گفتیم : با قطعه ئی از گاو بر پیکر کشته زنید , خدا
اینچنین مردگانرا زنده می کند و نشانه های خود را به شما می نمایاند , شاید
بیندیشید)

اینجا به دومین بعد داستان می رسیم , بعد دلالت آن بر قدرت آفریدگار و
حقیقت برانگیختگی از مرگ و طبیعت مرگ و زندگی . از اینجا لحن سخن از
حکایت و بیان حال به خطاب و مکالمه بدل می گردد.

خداوند حکمت ذبح گاو را برای قوم موسی افشا کرد . . . آنها یکتن از مردم خود را کشته بودند و هر طائفه تهمت قتل را بر دیگری می نهاد و شاهی در میان نبود . خدا اراده کرد که حق را با زبان خود مقتول آشکار سازد و ذبح گاو , وسیله ئی برای زنده کردن او بود , باید بخشی از لاشه ء گاو ذبح شده به پیکر او می زدند . .

158

چنین کردند و مرده زنده گشت تا خود قاتل خویشتن را بشناساند و غبار شک و تردیدی را که بر این حادثه نشسته , بزداید و تا حق و باطل با محکمترین دلائل , از یکدیگر باز نموده شوند .

ولی . . . این وسیله چرا ؟ خدا که می تواند بی وسیله مرده را زنده کند , وانگهی گاو سربریده را با کشته ء از مرگ سر برداشته چه مناسبت ؟

گاو , طبق سنت بنی اسرائیل به عنوان قربانی , ذبح می شود و به وسیله ء پاره

ئی از لاشه ء حیوان ذبح شده , روح به پیکر شخص مقتول باز می گردد , در آن لاشه , نه حیات هست و نه قدرت زنده کردن , فقط به ظاهر وسیله ئی است برای نمایاندن قدرت خدا , قدرتی که بشر از کیفیت عمل و تأثیر آن بی خبر است , او فقط آثار آن را می بیند ولی کنه آن و شیوه ء عمل آن را نمی داند(] : خدا مردگان را اینگونه زنده می کند[) اینگونه که می بینید و نمیدانید چگونه شد و چنین ساده و آسان و بی دردسر.

فاصله میان طبیعت زندگی و طبیعت مرگ , فاصله ئی شگفت آور و گیج کننده است . با اینحال در حساب قدرت خدائی بسی آسان و کوچک است . . چگونه ؟ . . این دیگر چیزی است که کسی از آن آگاه نیست و نمی تواند باشد . شناخت ماهیت یا چگونگی این کار , رازی از رازهای الوهیت است و بشر را بدان راه نیست . توان بشر تا آنجاست که رهنمونی ها و دلالت هائی را که در این قدرت نمائی , مضمهر است بشناسد و از آن پند گیرد(] : نشانه های خود را به شما می نمایاند شاید بیندیشید .)

در پایان این قسمت ، اشاره ئی هم به زیبایی طرز اداء و هماهنگی و تناسب آن با سیاق آیه ، ضرور است .

داستان کوتاهی آغاز می شود ، خواننده در برابر موضوعی که پایان آن برایش مجهول است قرار می گیرد ، در آغاز داستان معلوم نیست به چه علت خدا به بنی اسرائیل فرمان داده که گاوی بکشند ، خود بنی اسرائیل نیز که تکلیف الهی خطاب به آنهاست ، هنوز فلسفه ء حکم را نمی دانند و همین ، آزمایش میزان اطاعت و قبول و تسلیم

159

آنها است .

سپس گفت و شنود پیاپی موسی است با قومش که حتی با نقل سخن موسی به خداوند و پاسخ خداوند به او ، نیز قطع نمی شود ، با آنکه در هر نوبت ، بنی اسرائیل از وی درخواست می کردند که از خدا بپرسد و او می پرسید و

پاسخ پروردگار را برای آنان حکایت می کرد ، ولی سیاق سخن در داستان چنین نیست که : موسی از پروردگارش پرسید و پروردگارش بدو پاسخ داد و . . رعایت ادب لایق به عظمت خداوند نیز همین را اقتضا می کند که او در جریان لجاج ورزی مستمر بنی اسرائیل قرار داده نشود .

ناگهان خواننده با حادثه ء غیر منتظره ئی روبرو می گردد ، همان حادثه ئی که برای بنی اسرائیل نیز در آنروز ، غیر منتظره بود . . . زنده شدن و لب به سخن گشودن مرده بر اثر برخورد با یکی از اعضای لاشه ء بیجان و بی سخن آن حیوان . .

و بدینگونه در داستانی کوتاه از داستانهای زیبای قرآن ، شیوایی طرز تعبیر و اداء با اهمیت موضوع حکیمانه ء آن ، توأم می گردد . (۱)

پس از این آخرین صحنه ء داستان ، که لازمه اش برانگیختن حساسیت و

خشیت و تقوا در دل , بنی اسرائیل است , و پس از همه ء آن صحنه ها و ماجراهای پند آموز و عبرت آمیز , فراز زیر - که درست نقطه ء مقابل حالتی است که شنونده انتظار آن را می برد - به عنوان خاتمه ء داستان ذکر می شود :

ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة او اشد قسوه و ان من الحجارة لما يتفجر منه الانهار و ان منها لما يمشق فيخرج منه الماء و ان منها لما يهبط من خشيه الله و ما الله بغافل عما تعملون

(از پس این , دلهایتان سخت شد که چون سنگ یا سخت تر بود , و همانا بعضی سنگها جویها از آن بشکافد و بعضی از آنها دو پاره شود و از آن آب برون آید و بعضی از آنها از ترس خدا فرو می افتد , و خدا از آنچه می کنید به غفلت نیست)

- 1 برای تفصیل به بخش ([: القصة في القرآن] در کتاب ([التصوير الفني في

سنگ , که با دل آنان مقایسه شده و دل آنان سختتر و بیحاصلتر به حساب آمده , چیزی است که بنی اسرائیل از آن خاطره ها داشتند , سنگی را دیده بودند که از آن دوازده چشمه جوشید , کوه را دیده بودند که چون فروغ خدا بر آن تابید از هم پاشید و موسی مدهوش بر زمین بغلتید . . . ولی دل‌های آنان نرم نگشت و نم هدایتی از آن نتراوید و از خشیت و تقوای خدا نپدید . . . دل‌هایی سخت و سیاه و بیحاصل و نعمت ناشناس . . . و این تهدید بدینمناسبت است :

و ما الله بغافل عما تعملون (و خدا از آنچه می کنید به غفلت نیست)

و با این جمله , این بخش از گزاره ء سرگذشت بنی اسرائیل - که سرشار و ملامت از کفر و تکذیب و کژی و خیره سری و فریب و فتنه و سنگدلی و

افتطمعون ان يؤمنوا لكم و قد كان فريق منهم يسمعون كلم الله ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه و هم يعلمون (٧٥) و اذا لقوا الذين ءامنوا قالوا ءامننا و اذا خلا بعضهم الى بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله عليكم ليحاجوكم به عند ربكم افلا تعقلون (٧٦) أولا يعلمون ان الله يعلم ما يسرون و ما يعلنون (٧٧) و منهم أميون لا يعلمون الكتب الا أمانى و ان هم الا يظنون (٧٨) فويل للذين يكتبون الكتب بأيديهم ثم يقولون هذا من عند الله ليشتروا به ثمنا قليلا فويل لهم مما كتبت أيديهم و ويل لهم مما يكسبون (٧٩) و قالوا لن تمسنا النار الا أياما معدودة قل اتخذتم عندالله عهدا فلن يخلف الله عهده أم تقولون على الله ما لاتعلمون (٨٠) بلى من كسب سيئه و أحطت به خطيئته فأولئك اصحب النار هم فيها خلدون (٨١) والذين ءامنوا و عملوا الصلحت

أولئك اصحب الجنة هم فيها خلدون (٨٢) و أذ أخذنا ميثق بنى اسراييل لا

تعبدون الا الله و بالوالدين احسانا و ذى القربى و اليتيمى و المسكين و قولوا للناس حسنا و اقيموا الصلوه وءا توا الزكوه ثم توليتم الا قليلا منكم و انتم معرضون (٨٣) و اذ اخذنا ميثقكم لاتسفكون دماءكم و لاتخرجون انفسكم من ديركم ثم اقررتم و انتم تشهدون (٨٤) ثم انتم هولاء تقتلون انفسكم و تخرجون فريقا منكم من ديرهم تظهرون عليهم بالاثم و العدوان و ان ياتوكم اسرى تفدوهم و هو محرم عليكم اخراجهم افتؤمنون ببعض الكتب و تكفرون ببعض فماجزاء من يفعل ذلك منكم الاخزى فى الحيوه الدنيا و يوم القيمه يردون الى اشد العذاب و ما الله بغفل عما تعملون (٨٥) اولئك الذين اشتروا الحيوه الدنيا بالاخره فلا يخفف عنهم العذاب و لا هم ينصرون (٨٦) ولقدءاتينا موسى الكتب و قفينا من بعده بالرسل وءاتينا عيسى ابن مريم البينت و ايدنه

163

بروح القدس افكلما جاءكم رسول بما لاتهوى انفسكم استكبرتم ففريقا كذبتم و فريقا تقتلون (٨٧) و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم فقلبيلا ما يؤمنون (٨٨) و لما جاءهم كتب من عندالله مصدق لما معهم و كانوا من قبل

يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنه الله على الكافرين (٨٩) بئسما اشتروا به انفسهم ان يكفروا بما انزل الله بغيا ان ينزل الله من فضله على من يشاء من عباده فباء و بغضب على غضب و للكافرين عذاب مهين (٩٠) و اذا قيل لهم ءامنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علينا و يكفرون بما وراءه و هو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون انبياء الله من قبل ان كنتم مؤمنين (٩١) و لقد جاءكم موسى بالبينت ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظلمون (٩٢) و اذ اخذنا ميثقكم و رفعنا فوقكم الطور خذوا ماء اتينكم بقبوه و اسمعوا قالوا سمعنا و عصينا و اشربوا فى قلوبهم العجل بكفرهم قل

164

بئسما يأمركم به ايمنكم ان كنتم مؤمنين (٩٣) قل ان كانت لكم الدار الاخره عندالله خالصه من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صدقين (٩٤) ولن يتمنوه ابا بما قدمت ايديهم و الله عليم بالظلمين (٩٥) ولتجدنهم احرص الناس على حيوه و من الذين اشركوا يود احدهم لو يعمر الف سنه و ما هو بمزحزحه من العذاب ان يعمره الله بصير بما يعملون (٩٦) قل من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك باذن الله مصدقا لما بين يديه و هدى و بشرى للمؤمنين)

(٩٧) من كان عدوا لله و ملئكته و رسله و جبريل و ميكل فان الله عدو للكافرين
(٩٨) ولقد انزلنا اليك آيت بينت و ما يكفر بها الا الفسقون (٩٩) او كلما
عهدوا عهدا نبذه فريق منهم بل اكثرهم لا يؤمنون (١٠٠) و لما جاء هم رسول
من عند الله مصدق لما معهم نبذ فريق من الذين أوتوا الكتب كتب الله وراء
ظهورهم كأنهم لا يعلمون (١٠١) و اتبعوا ما تتلوا الشيطان على ملك سليمان و
ما كفر

165

سليمان و لكن الشيطان كفروا يعلمون الناس السحر و ما انزل على الملكين
ببابل هروت و مروت و ما يعلمان من احد حتى يقولوا انما نحن فتنه فلا تكفر
فيتعلمون منهما ما يفرقون به بين المرء و زوجته و ما هم بضارين به من احد الا
بأذن الله و يتعلمون ما يضرهم و لا ينفعهم و لقد علموا لمن اشترى ماله فى
الآخرة من خلق و لبس ما شروا به أنفسهم لو كانوا يعلمون (١٠٢) و لو أنهم
ءامنوا و اتقوا لمثوبه من عند الله خير لو كانوا يعلمون (١٠٣)

166

فصل پیشین ، با یاد آوری نعمت های خدا بر بنی اسرائیل و یادآوری کفران و انکار آنان و نمایش صحنه هائی - موجز یا مشروح - از این دو رفتار نابرابر و ناهماهنگ ، پایان یافت و در آخرین جملات ، به عکس العمل نهائی آنان در برابر اینهمه نشانه های لطف و بزرگواری ، که چیزی جز سنگدلی و خشکی و بیحاصلی نبود ، اشارت رفت .

اکنون در این فصل ، روی سخن به امت مسلمان برمی گردد ، با آنان از شیوه های فریب و فتنه ء این قوم ، سخن می رود و در پرتو تاریخ یهود و خصلت های جبلی و نژادی آنان ، به مسلمانان از مکر و فریب ایشان زنهار داده می شود ، تا مبادا سخنان آنها را بپذیرند و فریفته ء ادعاهای پوچ و روشهای مکر آمیز آنان گردند . از درازی سخن و گونه گون بودن شیوه های بیان در این بخش ، میتوان عمق فتنه ها و فریبهائی را که در آن روزگار از طرف یهود ، اسلام و مسلمانان را تهدید می کرده است ، حدس زد .

گهگاه در اثنای سخن ، روی خطاب به بنی اسرائیل برمی گردد و در حضور

مسلمانان ، پیمانهای خدا و پیمان شکنی های ایشان را به رخشان می کشد و انحراف ها و ناسپاسی ها و دروغ انگاشتن های دعوت پیامبران و پیامبر کشی هائی را که موجبی جز تن ندادن به هوسهای پلیدشان نداشت ، به یادشان می آورد و از ضدیت هایشان با مقررات الهی و باطل گرائی ها و مجادله ها و تحریف هایشان ، یاد می کند.

مجادلاتی را که با مسلمانان می کردند و حجت ها و دعویهای باطلشان را مطرح می کند و به پیامبر می آموزد که دعوی های آنان را رسوا و حجت های آنان را ابطال

167

سازد و پوچی ادعاهایشان را افشا کند و فریبشان را با حربه ء حق آشکارا و صریح ، در هم کوبد:

معتقد بودند که آتش دوزخ بجز چند روز معدودی ، آنان را آسیب نخواهد زد

, چرا که در پیشگاه خدا از موقعیت و مکانتی مخصوص , برخوردارند .
خداوند به پیامبر تلقین کرد که در پاسخ آنان بگوید[] : مگر با خدا پیمانی
بسته اید تا از پیمان خود تخلف نکند ؟ یا درباره ء خدا آنچه نمی دانید می
گوئید ؟]

هر وقت به پذیرش اسلام , دعوت می شدند می گفتند[] : به آنچه برخود ما
نازل گشته ایمان داریم , و جز آن را که حق است و تصدیق کننده ء کتاب
آنهاست منکر میشدند[] , خداوند به پیامبر آموخت که این دعوی را که به دین
خود ایمان دارند , رسوا کند[] : بگو : اگر مؤمن بودید چرا پیش از این
پیغمبران خدا را می کشتید ؟ همانا موسی ادله ء آشکار برای شما آورد , پس
از او گوساله را گرفتید و ستمکار بودید . و آنگاه که از شما پیمان گرفتیم و
کوه طور را برفراز شما برافراشتیم . آنچه را به شما داده ایم به نیرو بگیرید و
بشنوید . گفتند : شنیدیم و عصیان کردیم , و بسبب کفرشان دل به گوساله
باختند , بگو اگر مؤمنید ایمانتان چه بد فرمانی به شما می دهد[]

ادعا می کردند که خانه ء آخرت , خاص آنهاست و دیگر مردم را از آن نصیبی نیست . خداوند به پیامبرش آموخت که در پاسخ , آنان را به مباحله بطلبد , آنها و مسلمانان هر دو اجتماع کنند و همه از خدا درخواست کنند که دروغگو را مرگ دهد ([: بگو : اگر خانه ء آخرت نزد خدا , مخصوص شماست نه دیگر مردم , پس اگر راستگوئید تمنای مرگ کنید] (۱) و از پیش اعلام می دارد که ایشان هرگز تمنای مرگ نخواهند کرد , و همین هم شد , چون دروغ بودن ادعای خود را می دانستند از قبول مباحله امتناع ورزیدند .

و تا آخر این بخش , سخن در همین یاد آوری ها و افشاگری ها و از سوئی برای مسلمانان , راهنمایی ها است . . . و طبیعی است که این سبک بیان موجب آن شود که دسیسه ها و توطئه ها و فریب های یهود در جبهه ء مسلمانان , ختنی یا تضعیف گردد و

- 1 در آیه سخن از مباحله نیست , فقط همین است که : اگر راست می گوئید

و بهشت را خاص خود می دانید تمنای مرگ کنید . . و ماجرای مباحله مربوط است به نصاری که در آیه ۶۱ از سوره آل عمران بدان اشاره شده است .)
)

168

مسلمانان در پرتو شناخت وقایع تاریخی زندگی این نژاد , روشهای خصومت آمیز و ادعای واهی و پوچ آنان را بشناسند.

امت مسلمان هنوز نیز با همان دسیسه های نهانی و مکر آمیز روبرو است , ولی متأسفانه از این راهنمایی های قرآن و هدایت هائی که گذشتگان را به کار آمده و بوسیله آن در آغاز ولادت خود بر دشمنی و فریب یهود پیروز گشته , امروز کمتر بهره می گیرد و آن را کمتر به کار می بندد . یهود با فرومایگی و فریب خود هنوز هم می کوشد که این امت را از دینش و قرآنش رویگردان سازد تا این امت نتواند او را خلع سلاح نموده و ابزار کار و سلاح برایش را از کار بیندازد . تا وقتی مسلمانان از سرچشمه و واقعی نیرو و معرفتشان تغذیه نمی کنند یهود در آرامش و اطمینان بسر خواهد برد و هر

قدرتی که این امت را از اسلام و قرآن رویگردان سازد ، چه بداند و چه نداند ، چه بخواهد یا نخواهد مزدور و دست نشانده ی یهود است . آری تا هنگامی که مسلمانان از تنها حقیقتی که یگروز ، نیرو و موجودیت و پیروزی خود را از آن گرفتند - یعنی طرز تفکر دین صحیح و برنامه و مقررات دینی صحیح - رویگردان و غافل باشند یهود از آنان خاطری آسوده و دلی آرام خواهد داشت . اینست راه و اینست نشانه هایش . . .

افتطمعون ان يؤمنوا لكم و قد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه و هم يعلمون و اذلقوا الذين امنوا قالوا امنا و اذا خلا بعضهم الى بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله عليكم ليحاجوكم به عند ربكم افلا تعقلون
اولا يعلمون ان الله يعلم ما يسرون و ما يعلنون

(آیا طمع می برید که به شما بگردند و حال آنکه گروهی از آنان سخن خدا را می شنیدند و آنرا پس از اینکه اندیشیده و فهمیده بودند ، دانسته تحریف می کردند . و چون مؤمنان را ببینند گویند : ایمان آورده ایم و چون با همدیگر

به خلوت نشینند گویند : با مسلمانان از آنچه برای شما برگشوده گفتگو می کنید تا بدانوسیله نزد پروردگارتان با شما محاجه کنند ؟ مگر نمی اندیشید ؟ مگر نمی دانند که خدا هر آنچه را نهان بدارند یا آشکار سازند ، می داند ؟)

سیمائی که در پایان درس پیشین از بنی اسرائیل ترسیم شد ، نمایشگر خشکی

169

و جمود و بیحاصلی دل و روان آنان بود . قلب آنان همچون صخره ئی سرد و بیروح که فروغ حیاتی و رشحه ء هدایتی در آن مشهود نیست ، توصیف گشت و این توصیف اشاره به آنست که از این طبیعت جامد و بیروح و پوچ ، نومید باید بود .

اکنون در سایه ء آن توصیف و این اشارت ، روی سخن به مؤمنین بر می گردد و از آنان - که هنوز به هدایت یافتن بنی اسرائیل امیدوارند و می کوشند فروغ هدایت و ایمان را بر دل این گروه بیفکنند - پرسشی می شود که الهام بخش

بیفرجامی این تلاش و بی ثمری این امید است:

افتطمعون ان يؤمنوا لكم و قد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه و هم يعلمون (آیا طمع می برید که به شما بگردند؟ و حال آنکه گروهی از آنان سخن خدا را می شنیدند و آن را پس از اینکه اندیشیده و فهمیده بودند، دانسته تحریف می کردند)

پس بدانید که هیچ انتظار و امیدی به گرویدن اینان نباید داشت. ایمان، مستلزم طبیعتی دیگر و استعدادی دیگر است. آن طبیعتی به ایمان روی می آورد که نرم و انعطاف پذیر و لطیف باشد، همهء روزنه ها را به روی نور گشوده و خود را برای پیوستن به سرچشمهء ازلی و جاودان آماده کرده باشد، چنین طبیعتی، آمیخته با صفا و طراوت و نرمش و در عین حال سرشار از حساسیت و تقوی و باریک بینی است، همین تقوای اوست که نمی گذارد سخن خدا را پس از دانستن و فهمیدن و از روی علم و عمد، تحریف کند. پس طبیعت دین پذیر، طبیعتی است مستقیم و صریح و دور از تحریف و دگر

نمائی .

گروه مورد نظر در این آیات ، طبقه ء احبار و ربانیون (علمای مذهبی یهود) اند که از همه داناتر و با حقیقتی که در تورات نازل گشته ، آشنا تر بودند ، همانهایی که کلام خدا را که بر پیامبرشان موسی نازل گشته بود ، یعنی تورات را ، شنیده و پس از دانستن و فهمیدن ، آن را تحریف و دگرگون کرده و به معنی های بیگانه و دور ، برگردانده بودند ، نه بخاطر جهل و بی اطلاعی ، بلکه از روی عمد و دانائی ، و به انگیزهای هوا و هوس ، و بنابر مصلحت ! و از روی غرض و مرض ! .. این رفتار آنان با آئین حق

170

موسی - پیامبر مورد قبول خودشان - است ، پس چگونه تواند بود رفتارشان با آئین حق محمد صلی الله علیه و آله ؟ آیا با این بی اعتنائی شان به اصول اخلاقی و با این پافشاری شان بر چیزی که باطل بودنش را می دانند ، انتظاری جز این هست که با دعوت اسلام به ستیزه برخیزند ، از قبول آن سرباز زنند و بر آن دروغ بندند ؟

و اذ القوا الذين امنوا قالوا امنا و اذا خلا بعضهم الى بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله عليكم ليحاجوكم به عند ربكم افلا تعقلون (و چون مؤمنان را ببینند گویند : ایمان آورده ایم , و چون با همدیگر به خلوت نشینند گویند : با مسلمانان از آنچه خداوند برای شما برگشوده گفتگو می کنید ؟ تا بدانوسیله نزد پروردگارتان با شما محاجه کنند ؟ مگر نمی اندیشید ؟)

آیا باز هم انتظار دارید به شما بگردند ؟ اینها که علاوه بر فساد اخلاق و حق پوشی و تحریف کلمات خدا , ریا کار و منافق و مکار و فریبگر نیز هستند ؟

بعضی از آنان هرگاه مؤمنان را می دیدند , می گفتند : ایمان آورده ایم . . یعنی پذیرفته ایم که محمد پیام آور خدا است , مگر نه در تورات خودشان مژده و برانگیخته شدن او داده شده بود ؟ و مگر نه ایشان خود در انتظار بعثت او به سر می بردند و امیدوار بودند که خدا به دست او آنان را بر دیگران پیروز گرداند ! : ([و در گذشته بوسیله او بر کافران فیروزی می جستند] . . . ولی

همینکه با خوده‌هاشان به خلوت می نشستند ، (۱) زبان به ملامت یکدیگر می گشودند که چرا درستی رسالت محمد را ابراز کرده و مسلمانان را از اینکه در تورات مژده ء بعثت او آمده ، با خبر ساخته اند ، به همدیگر می گفتند(] : با مسلمانان از آنچه خدا بر شما برگشوده گفتگو می کنید تا بدانوسیله نزد پروردگارتان با شما محاجه کنند ؟[(و حجتی به زیان شما در دست داشته باشند ؟ . . . اینجاست که کوردلی و بیخبری از صفات خدا و دانش نامحدودش ، گریبانگیر آنان می شود و می پندارند که خدا فقط آنگاه از ایشان باز خواست خواهد کرد که این حقیقت را بر زبان برانند ، اما اگر آن را پوشیده دارند و بر زبان نیاورند ، خدا حجتی به زیان آنان نخواهد داشت ! و شگفت آنکه به یکدیگر می گفتند(] : مگر نمی اندیشید ؟[(! وه که چه اندیشه و اندیشیدن حماقتباری که محصولش اینچنین

- 1 بقره : ۸۹ :

171

سخنی است !

اینست که پیش از ادامه ء گفتگو درباره ء کارها و گفته های آنان , با جمله ء
زیر , از این پندار باطل اظهار شگفتی می شود:

اولا يعلمون ان الله يعلم ما يسرون و ما يعلنون (مگر نمی دانند که خدا هر
آنچه را نهان بدارند یا آشکارا سازند , می داند ؟)

سپس پاره ئی از حالات بنی اسرائیل را برای مردم باز می گوید : آنها دو
فریقند : فریقی بیسواد و نادان که از کتاب آسمانی خود جز مستی توهمات و
پندارهای باطل چیزی نمی دانند , از تورات همین را بدست آورده اند که اهل
بهشت اند و از عذاب دوزخ در امان , و آنگاه نه به دلیلی معقول , که به
پنداری موهوم . . . به این پندار که ملت برگزیده ء خدایند و هر گناهی
مرتکب شوند خدا آن را می آمرزد . و فریق دیگری که این بیسوادی و نادانی
را به خدمت گرفته و از آن بهره برداری می کنند , بر کتاب خدا دروغ می
بندند و کلمات خدا را از روی غرض ورزی تأویل می کنند , احکام را به

دلخواه خود کتمان یا اظهار می کنند ، مطالبی از خود جعل نموده می نویسند و آن را به نام کتاب خدا در میان مردم می پراکنند . . . و اینهمه خیانت را فقط برای این مرتکب می شوند که ریاست و پیشوائی خود را حفظ کنند:

و منهم امیون لایعلمون الكتاب الا امانی و ان هم الا یظنون فویل للذین یکتبون الكتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون

(گروهی از آنان ، بیسوادانند که از کتاب (آسمانی) بجز پندارها و آرزوهای باطل چیزی نمی دانند و جز راه گمان نمی پویند . پس وای بر آنها که کتاب را به دست خود (و از پیش خود) نویسند و آنگاه گویند این از جانب خداست تا آن را به بهای ناچیزی فروشند . وای بر آنها از آنچه دستشان برنوشته و وای بر آنها از آنچه به دست می آورند)

آیا از اینچنین مردمی انتظار می توان داشت که ندای حق را پاسخ گویند و به راه هدایت گرایند و از تحریف آن قسمتهای تورات که خار راه منافع آنان است،

172

دست بردارند؟ بیگمان هیچ امیدی به ایمان آنان نیست و جز هلاکت چیزی در انتظار آنان نیست و این دست دروغ نویس آنان و بهره‌ء بدست آمده از دروغ آنان است که این سرنوشت محتوم را بر آنان مسلم کرده است.

یکی از آن پندارهای باطل - که نه با عدل خدا و نه با سنت الهی و نه با بینش صحیح درباره‌ء عمل و پاداش سازگار و متناسب نیست - این بود که آنان هر چه و هر کار کنند از مجازات معافند، و آتش بجز روزی چند آنان را نخواهد سوزانید و سپس به آغوش نعمت خواهند خزید... و آخر به چه دلیل؟ و چگونه زمان را محدود می کردند؟ و مگر عهدی بسته و تعهدی گرفته بودند؟ معلوم است که نه، و دلیلشان بجز پندار باطل بیسوادان و دروغ و حيله گری عالم نمایان چیزی نبود... و همیشه چنین است که هرگاه مردمی از

عقیدهء درست منحرف شدند و پیوند میان آنان با حقایق دینشان بریده شد و از دین جز نامی و تظاهری برایشان نماند، ناگزیر، به همین پندارها و ساخته های مغرضانه یا سودجویانه پناه می برند و می پندارند که همین نام دینداری و دل بستن به همین پندارهای باطل برای نجات آنان از عذاب خدا بس است:

و قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدوده قل اتخذتم عندالله عهدا فلن یخلف الله عهدہ ام تقولون علی الله ما لاتعلمون

(و گویند: آتش بجز روزی چند به ما نرسد، بگو مگر از خدا وعده ئی گرفته اید که از وعده اش تخلف نوزد؟ یا بر خدا آنچه نمی دانید می بندید؟)

این همان دلیل کوبندهء خدا است که به پیامبرش می آموزد([: بگو مگر از خدا وعده ئی گرفته اید که از وعده اش تخلف نوزد؟]) (کدام وعده و پیمانی

در این مورد از خدا گرفته اید؟ [یا بر خدا آنچه نمی دانید می بندید؟] (و واقع مطلب همین است و استفهام , برای تثبیت و تقریر مطلب است که هیئت سئوالی جمله , متضمن معنای انکار و توبیخ نیز هست .

173

بلافاصله پاسخ قاطع و نهائی به این ادعای پوچ , در قالب یکی از اصول و کلیات جهان بینی اسلام که از بینش کلی این آئین در مورد هستی و زندگی و انسان مایه می گیرد , داده می شود : پاداش و نتیجه هر عملی , از جنس آن عمل و هماهنگ با آن است و به گزاف نیست :

بلی من کسب سیئه و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون (بلکه هر کس گناهی به دست آورد و خطایش او را در برگیرد , اینان اهل آتشند و در آن جاودانه اند و آنانکه ایمان آورند و کار شایسته کنند , ایشان اهل بهشت اند و در آن جاودانه اند)

(اندکی در برابر این تابلو که با هنری معجزه آسا نمایشگر حالتی معنوی است و در برابر این حکم آسمانی که چنین قاطع ، و بی گمان صادر می گردد ، توقف کنیم ، در آن بیندیشیم و رازها و علت‌های آن را دریابیم :

بلی من کسب سیئه و احاطت به خطیئته (بلکه هر کس گناهی به دست آورد و خطایش او را در برگیرد) . . .

مگر گناه ([بدست آوردنی] است ؟ یقیناً منظور از این جمله آنست که هر کس دست به گناهی بیالاید ، ولی با این تعبیر به حالت روانی ویژه ئی نیز اشاره شده است . . . کسی که دست به گناهی می آلاید معمولاً از آن لذت می برد و آن را برخویش گوارا می بیند و به یک معنی ، گوئی چیزی به دست آورده است . اگر گناه را ناپسند می داشت مرتکب آن نمی شد و اگر در آن زیانی می دید ، چنان با شوق و شور به سوی آن نمی رفت و اجازه نمی داد فضای جانش از آن سرشار گردد و جهانش بدان احاطه شود . چرا که از هر

ناپسند و زیان بخشی می باید گریخت و هر انگیزه ئی را که بدان وا می دارد باید سرکوب ساخت و از آلودگی به آن باید آمرزش خواست و به چیزی جز آن باید پناه برد . وقتی چنین احساسی از گناه در کسی پدید آمد ناممکن است که گناه او را در برگیرد و فضای زندگی اش را پر کند و دریچه های توبه و اندیشه را بر او ببندد . تعبیر آیه ([: خطایش او را در برگیرد]) همین معنی را مجسم می سازد . .

174

و این یکی از ویژگی های سخن قرآن و از نشانه های واضح آن است . . . این گونه تعبیر به مراتب دلنشین تر و مؤثرتر است از مفاهیم ذهنی که با تعبیراتی ذهنی و بی روح و بی حرکت ادا شود . به راستی برای اصرار ورزیدن به گناه کدام تعبیر ذهنی را می توان یافت که اینگونه گنهکار را زندانی خطای خویش بنمایاند چنانکه پنداری در چهار چوب گناه زندگی می کند , در فضای آن تنفس می کند و با آن و برای آن ادامه ء حیات می دهد .

و آنگاه . . . وقتی همه ء روزنه های توبه , به روی زندانی گناه , بسته شد

سزای حتمی و عادلانه ئی که برای او مقرر می گردد , اینست:

فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون (پس ایشان اهل آتشند و در آن جاودانه اند)

و در نقطه ء مقابل:

والذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون (و آنانکه ایمان آورند و کار شایسته کنند , هم ایشان اهل بهشتند و در آن جاودانه اند)

ایمان باید به شکل کار شایسته , از دل بجوشد . . و این چیزی است که مدعیان ایمان باید درست آن را بفهمند . ما که می گوئیم مسلمانیم امروز نیاز فراوانی به دانستن و فهمیدن این مطلب داریم که : ایمان تا وقتی سرچشمه ء

عمل صالح نباشد خود نیز وجود ندارد . آنان که ادعای مسلمانی می کنند ولی در زمین فساد بر می انگیزند و با مهمترین مصداق اصطلاحات - یعنی با استقرار نظام خدائی در زمین و عملی گشتن مقررات و اخلاق دینی - می جنگند , از اسلام بوئی نبرده اند و از پاداش الهی بهره ئی نخواهند داشت و از عذاب و انتقام خدا کسی جلوگیری نخواهد بود . هر چند همچون یهود با پندارهای بیهوده و باطل خود را سرگرم و دلخوش بدانند .

روی سخن همچنان با مؤمنان است و گفتگو از سرگذشت یهود و از حرکات آنان که یکسره نمایشگر عصیان و انحراف و خودسری و عهد ناپایی است . . .

و ضمنا

175

حقایق پیشین را در منظر مسلمین به رخ یهود کشیدن:

و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لاتعبدون الا الله و بالوالدین احسانا و ذی القربی

و الیتامی و المساکین و قولوا للناس حسنا و اقیموا الصلوه و اتوا الزکوه ثم تولیتم الا قلیلا منکم و انتم معرضون و اذ اخذنا میثاقکم لاتسفکون دماءکم و لاتخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم و انتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم و العدوان و ان یأتوکم اساری تفادوهم و هو محرم علیکم اخراجهم افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک متکم الاخزی فی الحیوه الدنیا و یوم القیمه یردون الی اشد العذاب و ماالله بغافل عما تعملون اولئک الذین اشتروا الحیوه الدنیا بالآخره فلا ینصرون

(و آنگاه که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که : جز خدا را پرستید و با پدر و مادر و خویشاوند و یتیمان و تنگدستان نیکی کنید و با مردم نکو گوئید و نماز را به پا دارید و زکات را ادا کنید . . . آنگاه جز اندکی از شما سرپیچیدید در حالیکه رویگردان بودید . و آنگاه که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر مریزید و یکدیگر را از شهر و دیار خویش مرانید و شما بدین اقرار کردید و خود شاهدید . سپس همین شما یکدیگر را همی کشید و گروهی از خودهاتان

را از شهر و دیارشان می رانید و بر دشمنی و آزارشان همداستان می شوید و اگر به اسارت پیش شما آیند برای آنان فدیة می دهید (و آزادشان می کنید) در صورتیکه بیرون راندنشان بر شما ناروا بوده است , آیا به بخشی از کتاب آسمانی می گروید و به بخشی کفر می ورزید ؟ هر که از شما چنین کند سزای او در دنیا جز خواری و زبونی نیست و روز رستاخیز به سختترین عذاب دچار خواهند شد . و خدا از آنچه می کنید بیخبر نیست . اینان هستند که زندگی نزدیک را به بهای آخرت خریدند , پس عذاب از ایشان کم نگردد و نصرت نشوند)

در درس پیشین که خداوند تخلف های بنی اسرائیل را به یادشان می آورد , به پیمان خدا با ایشان اشاره ئی شد و اکنون بعضی از مواد این پیمان با کمی تفصیل بیان می شود:

از آیه ء نخست , در می یابیم که معاهده ء خدا با بنی اسرائیل , که در زیر کوه بسته شده و به بنی اسرائیل فرمان داده شده بود آن را با نیرو بگیرند و بیادش

داشته باشند ، مشتمل بر اصول ثابت دین خدا بوده است ، اصولی که اسلام نیز آورد و یهودیان به چشم آشنا به آن ننگریستند و آن را انکار کردند.

176

در این معاهده شرط شده بود که : غیر خدا را پرستش نکنند - نخستین پایه ء توحید مطلق - و به پدر و مادر و خویشاوند و یتیمان و مستمندان نیکی رسانند و با مردم سخن نیکو گویند - که در سر لوحه ء سخنهای نیکو امر به معروف و نهی از منکر است - و نماز را به پا دارند و فریضه ء زکات را ادا کنند . . و این در مجموع همان اصول و مقررات اسلام است.

از اینجا دو حقیقت را در می یابیم : نخست وحدت دین خدا را و اینکه اسلام همه ء ادیان پیش از خود را امضا و تصدیق می کند . و دیگر میزان خیره سری یهود را در برابر اسلام ، یعنی در برابر آئینی که آنان را به همان چیزهائی فرا می خواند که بر سر آن با خدا پیمان بسته و میثاق سپرده بودند.

در اینجا که گفتگو از وضعیتی شرم آور است ، ناگهان لحن کلام از حکایت به خطاب بدل می شود و روی سخن به بنی اسرائیل برمی گردد . در آیه ۷ پیشین خطاب به مسلمانان بود و برگردانیدن روی سخن به آنان برای آنست که ایشان را هر چه بیشتر رسوا و سر افکنده سازد:

ثم تولیتم الا قليلا منکم و انتم معرضون (آنگاه جز اندکی از شما سرپیچیدید در حالیکه رویگردان بودید)

با این بیان یکی از اسرار آنکه قرآن در اثنای داستانها و غیر آن ، ناگهان لحن کلام را از حکایت به خطاب تبدیل می کند ، آشکار می گردد .

رشته ۷ سخن همچنان خطاب به بنی اسرائیل ادامه می یابد و ناهمسازی های ایشان با پیمان خدا به رخ ایشان کشیده می شود:

و اذ اخذنا میثاقکم لاتسفکون دماءکم و لاتخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم و انتم تشهدون (و آنگاه که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر مرزید و یکدیگر را از شهر و دیار خویش مرانید و شما بدین اقرار کردید و خود شاهدید)

آیا پس از این اقرار که خود بدان گواهی می دهند چه کردند ؟

ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم و العدوان و ان یأتوکم اساری تفادوهم و هو محرم علیکم اخراجهم (سپس همین شما یکدیگر را همی کشید و

177

گروهی از خودهاتان را از شهر و دیارشان می رانید و بر دشمنی و آزار آنان همداستان می شوید و اگر به اسارت پیش شما آیند برای آنان فدیة می دهید (و آزادشان می کنید) در صورتیکه بیرون راندنشان بر شما ناروا بوده است)

موضوعی که در این آیه یادآوری شده ، ماجرائی بود که در همان نزدیکی ، و اندکی پیش از پیروزی اسلام بر ([اوس]) و ([خزرج]) واقع گشته بود . دو قبیله ء ([اوس]) و ([خزرج]) مشرک بودند و میان آنان شدیدترین روابط خصمانه ئی که میان دو قبیله ء عرب تصور می رفت ، جریان داشت . یهودیان ساکن مدینه نیز سه قبیله را تشکیل می دادند و هر قبیله ئی با یکی از آن دو قبیله ء مشرک ، پیمان دوستی و مودت داشتند ([: بنی قینقاع]) و ([بنی النضیر]) همپیمانان خزرج و ([بنی قریظه]) همپیمان اوس بودند . هرگاه آتش جنگ میان اوس و خزرج در می گرفت ، هر یک از قبائل سه گانه ء یهودی به کمک همپیمان خود می شتافت و با دشمنان او نبرد می کرد و چه بسا اتفاق می افتاد که یهودیانی از دو جبهه به دست یکدیگر به قتل می رسیدند و یا هنگامی که نبرد به سود یکی از دو جبهه پایان می گرفت ، یهودیان آن جبهه به خانه و کاشانه ء همکیشان مغلوب خود می ریختند و به چپاول و غارت می پرداختند و آنان را از شهر و دیار خود می راندند و اسیران آنان را به بند می کشیدند و این همه ، طبق نص معاهده ء الهی ، حرام و ناروا بود .

سپس هنگامیکه آتش جنگ فرو می نشست برای اسیران جنگی فدیة می دادند و یهودیانی را که در اسارت خود آنان یا در اسارت مشرکان بودند با دادن عوض مالی ، آزاد می ساختند و این کار را به موجب حکمی از تورات که می گوید([: هرگاه برده ئی از بنی اسرائیل دیدی باید بگیری و آزادش کنی]) انجام می دادند .

این همان تناقضی است که قرآن در این آیه به رخشان می کشد و با شگفتی و نفرت چنین مخاطبشان می سازد:

افتؤمنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض (آیا به بخشی از کتاب آسمانی می گروید و به بخشی کفر می ورزید ؟)

و همان پیمان شکنی ئی است که به سزای آن ، ایشان را به خواری دنیا و

سختترین عذاب آخرت تهدید می کند و با لحنی تهدید آمیز اخطار می نماید که خدا از کارشان غافل نیست و از گناهشان چشم نمی پوشد:

فما جزاء من يفعل ذلك منكم الا خزي في الحيوه الدنيا و يوم القيمه يردون الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون (پس هر که از شما چنین کند سزای او در دنیا جز خواری و زبونی نیست و روز رستاخیز به سختترین عذاب دچار خواهند شد و خدا از آنچه می کنید به غفلت نیست)

بعد از آن به مسلمانان و همه ء بشریت خطاب می کند و ماهیت یهود و حقیقت کار آنان را به همگان می نمایاند:

اولئك الذين اشتروا الحيوه الدنيا بالآخره فلا يخفف عنهم العذاب و لا هم ينصرون (اینان هستند که زندگی نزدیک را به بهای آخرت خریدند , پس عذاب از ایشان کم نگردد و نصرت نشوند)

پس ادعای آنان که ([: بجز روزی چند , آتش ما را فرا نمی گیرد]) پوچ و باطل است , آری ([: عذاب از ایشان کم نمی گردد و نصرت نمی شوند .])

چگونه زندگی نزدیک را به بهای آخرت خریدند ؟ انگیزه و موجب عهد شکنی آنان با خدا , جز این نبود که با مشرکان پیمانی بسته بودند که به آنان حکم می کرد با دین و کتاب آسمانی شان مخالفت ورزند . دو دسته شدن بنی اسرائیل و پیوستن و همپیمان شدن هر دسته با یکی از دو قبیله ء مشرک , بی کم و کاست همان روش سنتی و دیرین یهود است که همواره می کوشند در اختلافات و منازعات , میانه ء کار را گرفته و از روی احتیاط با هر یک دو جبهه ء متخاصم , پیوندی داشته باشند تا به هر تقدیر , لااقل بخشی از منافع خود را حفظ کرده و در نهایت , مصالح یهود را تضمین نموده باشند . این , روش کسانی است که به خدا اطمینان نمی کنند و پیمان او را ارج نمی نهند , پشتگرمی شان به زرنگی خود و به پیمانهای زمینی و به پشتیبانی بندگان است و نه به خدای بندگان . اما ایمان به خدا , پذیرش پیمانی را که با پیمان خدا

متضاد و با تکالیف و مسئولیتهای خدائی ناسازگار است , تحریم می کند و مصالح و منافع ظاهری را مجوز ورود در چنین پیمانی نمی داند , زیرا برای مؤمن هیچ مصلحتی مهمتر از پیروی برنامه خدا و هیچ مصونیتی بجز از راه پاسداری پیمان خدا , متصور نیست .

179

ادامه و سخن , خطاب بنی اسرائیل و یاد آور موضع آنان در برابر رسالتها و رسولان الهی است , رسولانی که از خود آنان و از دودمان بنی اسرائیل بودند و چون سخن حقشان با هوسها و هواهای آنان سازگار نمی شد دچار بدرفتاری و عناد آنان می گشتند:

و لقد اتینا موسی الكتاب و قفینا من بعد بالرسل و اتینا عیسی ابن مریم البینات و ایدناه بروح القدس افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم
ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون

(بدرستی که به موسی کتاب دادیم و از پی او پیامبران فرستادیم و عیسی پسر مریم را دلیل های روشن دادیم و او را به روح القدس مؤید داشتیم , آیا هرگاه پیامبری فرمانی برخلاف هوای نفس شما آورد , تکبر ورزیدید , پس بعضی را دروغگو خواندید و بعضی را کشتید؟)

بنی اسرائیل برای توجیه رویگردانی خود از اسلام و نپذیرفتن این آئین , چنین استدلال می کردند که بقدر کافی از تعالیم پیامبران خود در اختیار دارند و به دستورات و سفارشات آنها عمل می کنند . در این آیه , قرآن آنها را به رسوائی می کشاند و رفتارشان را با پیامبرانشان و واکنششان را در برابر مقررات و سفارشات آنان , برملا می سازد و اثبات می کند که آنها همواره در برابر حقایقی که با هوسهایشان سازگار نبوده همین رفتاری را داشته اند که امروز در برابر اسلام دارند .

در آیات پیشین نیز بسیاری از ماجراهائی که میان آنان با موسی - علیه السلام - پیامبر مرسل و دارای کتاب , گذشته , خاطر نشان شده است . اکنون در این

آیه به توالی پیامبران خدا , یکی پس از دیگری , و در آخر کار عیسی بن مریم با آن معجزات روشن و تأیید روح القدس , اشارت می شود و سپس چگونگی استقبال آنان از این خیل پیامبران با لحنی تقبیح آمیز مطرح می گردد , و برای آنان جای انکار نیز باقی نیست , که گواه آن همین کتابهای خودشان است:

افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون (آیا هرگاه پیامبری فرمانی برخلاف هوای نفس شما آورد تکبر ورزیدید , پس بعضی را دروغگو خواندید و

180

بعضی را کشتید ؟)

کوشش برای تطبیق دادن ادیان الهی و تعالیم منادیان حق با هوسها و انگیزه های رنگارنگ و تغییر پذیر بشری , پدیده ئی است که بر اثر تباه گشتن فطرت سالم و خاموش شدن منطق روشن انسانیت , رخ می نماید . منطق استوار

انسانی حکم می کند که مقررات زندگی باید از منبع و مصدر ثابتی غیر از خواست تغییر پذیر خود انسان ، سرچشمه گیرد ، منبع و مصدری که دستخوش هوسها و انگیزه های نوبه نو و رنگارنگ نباشد و مردم باید به آن معیار ثابتی رجوع کنند که اثر پذیر از رضا و غضب و صحت و مرض و هوا و هوس نباشد.

خداوند در اینجا به وجود این پدیده در تاریخ بنی اسرائیل اشاره می کند تا مسلمانان را هشدار داده باشد که از تکرار آن در زندگی خویش بپرهیزند مبادا جانشینی خدا در زمین ، این ودیعه ئی را که خدای جهان به ایشان واگذاشته ، از دست بدهند . . . و چون ایشان نیز راه بنی اسرائیل را پیمودند و آئین خدا و مسلک آسمانی را از صحنه ء زندگی به دور افکندند و خواستها و هوسهای خود را حکمران سرنوشت خویش ساختند و رهنمایان و منادیان حق را دروغگو خواندند یا کشتند ، برایشان نیز همان رفت که بر بنی اسرائیل رفته بود : دو دستگی و خواری ، پستی و زبونی ، بدبختی و تیره روزی و و چنین نیز خواهد بود و خواهد ماند مگر آنکه دوباره به خدا و پیامبر بازگردند

, هوسها و خواسته‌های خود را محکوم آئین و کتاب خدا سازند , به پیمانی که خدا با آنان و با گذشتگان‌شان بسته وفا کند , کتاب خدا و دین خدا را به نیرومندی بگیرند و حقایق آن را به یاد بدارند . . . مگر بدینوسیله هدایت یابند

تاکنون سخن از رفتار ایشان با پیامبران خودشان بود , اکنون موضعگیری آنان در برابر رسالت تازه و پیامبر جدید را به میان می کشد . . . و چون می نگری همان مردمند و همان رفتار بی کم و کاست , گوئی همان پیشینیانند که دوباره به زندگی

181

بازگشته اند و رفتار خود با پیامبران سلف را تکرار می کنند:

وقالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم ففليلا ما يؤمنون و لما جاءهم كتاب من عندالله مصدق لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاء هم ما عرفوا كفروا به فلعه الله على الكافرين بئسما اشتروا به انفسهم ان

يكفروا بما انزل الله بغيا ان ينزل الله من فضله على من يشاء من عباده
فباؤبغضب على غضب و للكافرين عذاب مهين و اذا قيل لهم امنوا بما انزل الله
قالوا نؤمن بما انزل علينا و يكفرون بما وراءه و هو الحق مصدقا لما معهم قل
فلم تقتلون انبياء الله من قبل ان كنتم مؤمنين و لقد جاءكم موسى بالبينات ثم
اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون و اذ اخذنا ميثاقكم و رفعنا فوقكم الطور
خذوا ما اتيناكم بقوه و اسمعوا قالوا سمعنا و عصينا و اشربوا في قلوبهم العجل
بكفرهم قل بئسما يامرکم به ايمانكم ان كنتم مؤمنين

(و گویند : دل‌های ما فرو پیچده است (فهم نتواند کرد) . . بلکه خدا به سبب
کفرشان مطرود خویش ساخته و اینست که به ندرت ایمان می آورند . و چون
کتابی از نزد خدا بر آنها فرود آمد که تصدیق کننده ء کتاب آنان بود - و از
پیش بدان بر کافران فیروزی می جستند - وقتی آنچه می شناختندش بیامد ,
انکارش کردند , لعنت خدا بر کافران باد . بدا به آنچه خویشتن خویش را بدان
فروختند (یعنی) که به آنچه خدا نازل کرده کفر می ورزند از حسد که چرا
خدا از کرم خویش به هر کس از بندگانش که خواهد فرو فرستد , پس به

خشمی پس از خشمی دچار شدند , و کافران را عذابی خفت انگیز است . و چون به آنان گفته شود : به آنچه خدا نازل کرده ایمان آورید , گویند : به آنچه نازل گشته ایمان می آوریم , و به هر چه جز آن کافر می شوند , حال آنکه این همان حق است که تصدیق کننده ء کتاب آنان است , بگو : اگر مؤمن بودید چرا پیش از این پیغمبران خدا را می کشتید ؟ . و به درستی موسی با حجت های آشکار بر شما مبعوث شد , سپس در غیاب او گوساله را پذیرفتید در حالیکه ستمگر بودید . و آنگاه که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما برافراشتیم : آنچه را به شما داده ایم به نیرومندی بگیرید و بشنوید , گفتند : شنیدیم و سرپیچیدیم , و بر اثر کفر دلهایشان از گوساله سیراب شد , بگو اگر مؤمنید ایمانتان چه بد فرمانی به شما می دهد .)

شیوه ء سخن در این فراز به شدت و خشونت می گراید و در پاره ئی از جملات حالت صاعقه و آتشفشان می گیرد . . بر آنچه گفته اند و کرده اند سخت مؤاخذه شان می کند و همه ء بهانه ها و عذرهایی را که همچون پوششی بر تکبر و خودپرستی و گرانجانی و حسد و بخل خود می کشیدند ,

از دستشان می گیرد و باطل می سازد . . و

182

و این همه سزای چهره ء خصمانه و انکار آمیزی است که در برابر اسلام و پیامبر گرامی اش گرفته بودند.

و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بکفرهم فقلیلا ما یؤمنون (و گویند دلهای ما فرو پیچیده است , بلکه خدا به سبب کفرشان مطرود خویش ساخته و اینست که به ندرت ایمان می آورند)

می گفتند : دلهای ما بسته و فرو پیچیده است , هیچ فکر تازه ئی در آن رسوخ نمی کند و به هیچ داعیه ء جدیدی نمی گراید . اینرا می گفتند تا محمد - صلی الله علیه و آله - و مسلمانان را از دعوت آنان به اسلام , مأیوس کنند یا برای اینکه عدم پذیرش اسلام را از طرف خود , وجهی آورده باشند . خداوند در پاسخ این سخن , می گوید(] : بلکه خدا به سبب کفرشان مطرود خویش

ساخته] . . . از خود رانده و از هدایت خود بیگانه شان ساخته است . . . پس
آنهايند که نخست کفر آوردند و خدا به سزای کفر ، مطرودشان کرد و استفاده
از هدایت را از دسترسشان دور ساخت [اینست که به ندرت ایمان می
آورند] یعنی به ندرت ایمان در آنها صورت می بندد چرا که بر اثر کفر و
ضلال پیشین مطرود هدایت خدایند . و یا به این معنی که این ، حالت آنان
است کافر شدند و ایمان در آنها بسی کم است . . . یعنی در واقع ، جمله ء []
فقلیلا ما یؤمنون] حالت دیگری است که برای معرفی کامل شخصیت آنان
ذکر گردیده است .

حقا کفر و انکار آنان بسی زشت بود ، زیرا همان پیغمبری را منکر می شدند
که خود در انتظارش بودند ، همان پیغمبری که انتظارش داشتند به وسیله ء او
بر دیگر ساکنان جزیره ، فیروز گردند . . . و اکنون این پیغمبر کتابی ارائه می
داد که تصدیق کننده ء تورات آنان نیز بود :

و لما جاءهم کتاب من عندالله مصدق لما معهم و کانوا من قبل یتفتحون علی

الذین کفروا فلما جاء هم ما عرفوا كفروا به (و چون کتابی از نزد خدا بر آنها فرود آمد که تصدیق کننده ء کتاب آنان بود - و از پیش بدان بر کافران فیروزی می جستند - وقتی آنچه می شناختندش بیامد , بدان کفر آوردند , لعنت خدا بر کافران باد)

و براستی این کار چندان شنیع هست که مستوجب طرد و غضب خدا گردد .
لذا است که لعنت بر آنان می فرستد و داغ کفر بر پیشانی آنان می زند:

183

فلعنه الله على الكافرين (پس لعنت خدا بر کافران باد)

آنگاه پس از اشاره به زیانی که در این معامله می برند , انگیزه ء اصلی و پنهانی این روش ناپسندشان را , برملا می سازد:

بئسما اشتروا به انفسهم ان يكفروا بما انزل الله بغيا ان ينزل الله من فضله على من يشاء من عباده فباؤبغضب على غضب و للكافرين عذاب مهين (بدا به آنچه خويشتن خویش را بدان فروختند (یعنی) که به آنچه خدا نازل کرده کفر ورزیدند از حسد , که چرا خدا از کرم خود بر هر که از بندگانش که خواهد فرو فرستد , پس به خشمی بعد از خشمی دچار شدند و کافران را عذابی خفت انگیز است .)

بدا بر آنچه خويشتن خویش را بدان فروختند که کافر شدند . . گوئی کفر , بهای خويشتن آنهاست و آدمی خود را به چیزی - کم یا زیاد - برابر می گیرد اما اگر آن را با کفر برابر گرفت و بدان فروخت , زیانبارترین و ننگین ترین معامله را انجام داده است . این اگر چه به زبان تمثیل بیان شده واقعیتی است . اینان هم در این جهان و هم در آخرت , خويشتن خویش را زیان کرده و از دست داده اند , در این جهان از آن رو که از کاروان شریف و عزیز ایمان به دور افتادند و در آخرت بدینگونه که عذاب ذلتبخش دوزخ در انتظار آنان است . . بالاخره در این معامله عایدشان چه بود ؟ کفر . . سودای

خود فروشی برای آنان همین سود را داشت و بس. !

و اداری کننده و آنان بر این همه ، حسادتی بود که بر پیامبر خدا می بردند ، حسادت از اینکه چرا خدا رسالتی را که آنها برای خود و از میان خود انتظار میبرده اند ، بدو واگذارد . و از اینکه چرا خدا به بنده ئی از بندگانش از فضل و لطف خویش چیزی عطا کند . و این ستمگری و سرکشی بنی اسرائیل بود لذا به خشم مؤکد خداوند دچار شدند و در آن جهان به سزای تکبر و سرکشی و حسدشان ، عذاب خوار کننده و او در انتظار آنهاست .

خصلتی که در این فراز بدان اشاره شده ، خصلتی شر آفرین و دشمنی زا است و ریشه و آن ، انحصار طلبی و سودجوئی تنگ نظرانه و تعصب آمیز است ، کسی که دچار این خوی نکوهیده است چنین احساس می کند که هر چیزی به کسی جز خود او

برسد ، از او باز داشته شده است ، برای او پیوند عظیم و مستحکم انسانیت که همه ء افراد آدمی را بیکدیگر متصل می سازد قابل درک نیست . یهود بر اثر این روحیه ء منفور است که همواره در انزوا زیسته و خود را شاخه ء قطع شده ئی از درخت زندگی احساس کرده ، پیوسته برای بشریت توطئه چیده و نهال دشمنی خلق خدا را در دل پروریده و در آتش حسد و کین سوخته و عکس العمل این عذاب درونی را به صورت برافروختن آتش فتنه میان ملتها و کشورها و برپا کردن جنگهایی که متضمن منافع کلانی برای آنهاست ، ظاهر می سازند و از خون انسانهای بیگناه آبی بر آتش کینه ء تمام نشدنی خود می پاشند و انسانها را به کام مرگ می کشند و البته خود نیز به دست دیگرانی ، طعمه ء نابودی و هلاکت می شوند . و اینهمه شر و فساد زائیده ء این خصلت نکوهیده است(] : از حسد . که چرا خدا از کرم خود بر هر که از بندگانش که خواهد فرو فرستد .)]

و اذا قيل لهم امنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علينا و يكفرون بما وراء و هو الحق مصدقا لما معهم (و چون به آنان گفته شود : به آنچه خدا نازل کرده

ایمان آورید , گویند : به آنچه بر خود ما نازل گشته ایمان می آوریم , و به هر چه جز آن کافر می شوند و حال آنکه این همان حق است که تصدیق کننده ء کتاب آنان است)

این سخنی بود که چون دعوت می شدند تا به قرآن و اسلام بگردند , بر زبان می راندند , می گفتند (: ما به آنچه بر خود ما نازل گشته ایمان می آوریم) همان ما را بس است و حق نیز همان است و آنگاه به هر آئین و کتاب دیگری کافر می شدند , چه دین و کتابی که عیسی آورد و چه آئین و مکتبی که محمد - صلی الله علیه و آله - ارائه داد . قرآن از این اظهار و از اینکه آنان غیر از دین خود , هیچ آئین دیگری را - هر چند حق باشد و آئین آنها را تصدیق کند - نپذیرند , ابراز شگفتی می کند .

آنها را با حق چه کار ؟ مادام که آئینی مخصوص آنان نیست چه تفاوت که تصدیق کننده ء آئین ایشان باشد یا نباشد ! آنها فقط خود را می پرستند و عصبیت های نژادی خود را می شناسند . . نه بل عصبیت نژادی هم مطرح

نیست زیرا در گذشته ها تعلیمات پیامبران هم‌نژاد خود را نیز رد کرده اند ،
پس آنها فقط برده ء هوس خویشند . .

185

خداوند به پیامبر می آموزد که این حقیقت را همچون حربه ئی در پاسخ آنان
به کار گیرد و ادعای دروغ آنان را رد کند و موقف واقعی آنان را افشا سازد:

قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کتمم مؤمنین (بگو اگر مؤمن بودید پس
چرا پیش از این پیامبران خدا را می کشتید)

اگر به راستی به آئین هائی که بر خود شما نازل گشته ، گرویده بودید چرا
پیامبران خدا را کشتید ؟ این پیامبران حامل همان دینی بودند که ادعا می کنید
به آن ایمان دارید .

حتی به آئین موسی - نخستین پیامبر و بزرگترین نجاتبخش خود - نیز کفر

آوردید:

و لقد جاءكم موسى بالبينات ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون (و به درستی موسی با حجت های آشکار بر شما مبعوث شد , سپس در غیاب او گوساله را پذیرا شدید در حالتیکه ستمگر بودید)

آیا ایمان شما حکم می کرد که پس از آنهمه حجت های روشن که موسی آورده بود و در زمان حیات خود موسی (و نه حتی پس از مرگ او) به گوساله بگروید ؟ و آیا این سابقه با ادعای کنونی شما که به آئین های خود ایمان داریم , سازگار است ؟

تنها همین یک سابقه نیست که ادعای شما را رد می کند , پیمانی که در زیر صخره از شما گرفته شد نیز شاهد دیگری بر دروغگوئی شما است , در آنجا نیز بجز تمرد و نافرمانی از شما سر نزد:

و اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور خذوا ما اتیناکم بقوه و اسمعوا قالوا سمعنا و عصینا و اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم (و آنگاه که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما برافراشتیم : آن را که به شما داده ایم به نیرومندی بگیرید و بشنوید , گفتند : شنیدیم و سرپیچیدیم و بر اثر کفر , دلهایشان از گوساله سیراب شد) .

در ضمن این آیه , لحن کلام از ([خطاب] به) ([حکایت] بدل می شود . نخست با بنی اسرائیل آنچه را از ایشان سر زده در میان می گذارد و سپس روی سخن را به مؤمنان و به همه ء انسانها برمی گرداند و همگان را از رفتار بنی اسرائیل می آگاهاند و بالاخره به پیامبر می آموزد که این ایمان عجیب و غریب را - که حتی دستور کفر صریح می دهد - به باد ملامت و تقبیح بگیرد :

قل بئسما يامرکم به ايمانکم ان کتم مؤمنين (بگو : اگر مؤمنيد , ايمانتان چه بدفرمانی به شما می دهد) !

لحظه ئی در برابر دو جمله ء صحنه پرداز و شگفتاور این آیه , درنگ کنیم] : گفتند شنیدیم و سرپیچیدیم] . . و [بر اثر کفر , دلهایشان از گوساله سیراب شد . .]

بیشک آنها [شنیدیم] را گفته و [سرپیچیدیم] را نگفته اند . . پس حکایت این گفته از آنان به چه صورت است ؟ در واقع , این تصویر زنده ئی است که یک واقعیت صامت را بگونه ء واقعیتی ناطق , بازگو می کند . آنها به زبان گفته اند : شنیدیم . . و به عمل گفته اند : سرپیچیدیم . و همیشه واقعیت های عملی است که به گفتار زبانی , معنی و مفهوم می بخشد و این مفهوم بسی قوی تر و رساتر است از معنای ظاهری کلماتی که بر زبان می آید . این طرز تعبیر و این تصویر زنده از واقعیت , یکی از اصول و مبانی اساسی اسلام را آشکار می سازد و آن [بی ارزشی گفتار تهی از عمل] است آنچه معتبر است

عمل آدمی است و آنچه مطلوب است همسانی گفتار و کردار اوست . . . و فقط این است که میباید ملاک قضاوت و ارزیابی قرار گیرد.

دومین تعبیر صحنه پرداز , اینست ([: دل‌هایشان از گوساله سیراب شد]) و این تابلوئی بی نظیر است . دل‌هایشان سیراب گردیده شد , از چه ؟ از گوساله ! این صحنه ء برجسته در خیال آدمی , صورتی مسخره آمیز را مجسم می سازد : گوساله را نشان می دهد که در دل‌های آنان نفوذ کرده و همه کاره ء دل آنان شده است . این صحنه پردازی چنان قوی است که معنای ذهنی ئی را که از این تعبیر در نظر بوده - یعنی عشق شدید آنان به گوساله - تحت الشعاع قرار می دهد و چنین به نظر می آورد که گوساله با دل آنان در آمیخته است . . . و چنین است که ارزش تعبیرات صحنه پرداز قرآن بالنسبه به تعبیرات ذهنی مفسر , آشکار می گردد . . . تعبیر قرآنی , نقاشی است , همان صفت بارز بیان زیبای قرآن .

باری , یهودیان دعوی های عجیبی داشتند , خود را ملت برگزیده ء خدا و

یگانه مردمی که در راه هدایت اند ، می دانستند و معتقد بودند که در آخرت
نیز فقط

187

آنها رستگار می شوند و دیگر مردم نزد خدا بهره و نصیبی نخواهند داشت.

این ادعا ضمناً پیروان محمد صلی الله علیه و آله را نیز در آخرت بی نصیب
قلمداد می کرد . مهمترین نتیجه ئی که یهودیان از این پر مدعائی در نظر
داشتند آن بود که مسلمانان را به دیانت خود بی اعتماد ساخته و در درستی و
عده هائی که پیامبر و قرآن به آنها می داد ، مردد نمایند . برای خنثی کردن این
دسیسه ، خداوند به پیامبرش فرمان داد که یهودیان را به مباحله بخواند ، دو
فریق در برابر هم بایستند و یکزبان از خدا بخوانند که از آن میان ، دروغگو را
به هلاکت رساند (۱ :)

قل ان كانت لكم الدار الاخره عندالله خالصه من دون الناس فتمنوا الموت ان

کتم صادقین

(بگو: اگر چنانکه می گوئید خانه ء آخرت نزد خدا خاص شماست نه دیگر مردم, پس اگر راست می گوئید تمنای مرگ کنید)

و بدون فاصله در پی این هماورد طلبی, بطور قاطع می گوید که آنان هرگز دعوت به مباحله را نخواهند پذیرفت و تمنای مرگ نخواهند کرد, آنها دروغگوئی خود را می دانند و بیم آن دارند که دعا مستجاب شود و به قهر خدا دچار گردند. آنها می دانند که کردار ناشایسته ء دوران زندگیشان, بهره ئی در آخرت برایشان باقی نگذاشته است, پس اگر دعای مرگ, مستجاب شود هم دنیا را از دست داده اند و هم تهیدست آخرتند... اینست که حاضر برای این زور آزمائی نمی شوند, حرص آنان به زنده ماندن از همه ء مردم بیشتر است و در این صفت, از مشرکان نیز گذرانیده اند:

و لن يتمنوه ابدا بما قدمت ايديهم والله عليم بالظالمين و لتجدنهم احرص
الناس على حيوه و من الذين اشركوا يود احدهم لو يعمر الف سنه و ما هو
بمزحزحه من العذاب ان يعمره الله بصير بما يعملون

(و به سبب كردار و رفتارشان , هرگز تمنای مرگ نخواهند کرد و خدا به کار
ستمگران دانا است . بیگمان یهودان را از همه ء مردم بر زندگی حریصتر می
یابی , و هم از مشرکان , (چنانکه) یکیشان دوست دارد هزار سال عمر کند ,
گو آنکه چنین شود نیز (این عمر دراز) نمی تواند او را از عذاب خدا برکنار
دارد و خدا به آنچه می کنند بیناست)

- 1 در این مورد به تذکری که در پاورقی صفحه ء ۱۵۲ آمده , رجوع کنید . ()
م)

هرگز تمنای مرگ نمی کنند , زیرا کرده های آنان امیدی به پاداش خدا و

امنیتی از عذاب او برایشان باقی نگذاشته است ، کیفر آن کرده ها برای آنان ذخیره شده است و خدا حال و کردار ستمگران را می داند.

و نه تنها بیم از مرگ ، که صفت دیگری نیز در آنان هست و قرآن با بیانی به شدت تحقیر آمیز و اهانتبار از آن یاد می کند([: بی گمان ، یهودیان را از همه مردم به زندگی حریصتر می یابی و از مشرکان نیز] (۱) چگونه زندگی ئی ؟ آیا زندگی شرافتمندانه یا بالاخره نوع خاصی از زندگی ، منظور آنان است ؟ نه ! برای یهود تفاوت نمی کند که چگونه زنده بمانند ، همینقدر زنده بمانند ، برای آنها زنده ماندن ، با همین کلیت و ابهام و حقارت ، مطرح است ، زنده ماندن با همان مفهومی که در زندگی کرم ها و حشرات هست و نه بیش از این . . . آری اینچنین بوده و هست و خواهد بود یهود ، هرگاه چکش را بالای سر خود ندیده سر بلند کرده و تا وجود آن را احساس کرده سر به زیر افکنده و جبین بر خاک ساییده است . . تا زنده بماند . . هر نوع زنده ماندنی . . .

یود احدهم لو یعمر الف سنه و ما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمروا الله

بصیر بما یعملون (چنانکه یکی شان دوست دارد که هزار سال عمر کند ، و اگر چنین شود (این عمر دراز) نمی تواند او را از عذاب خدا برکنار بدارد و خدا به آنچه می کند بیناست)

عمر هزار ساله می خواهند ، چرا که به امید دیدار خدا نیستند و حس نمی کنند که بجز این زندگی ، زندگی دیگری نیز خواهند داشت . . و به راستی چه کوتاه است زندگی دنیا اگر آدمی حس کند که به زندگی دیگری پیوسته نیست و انتظار لحظات و ساعاتی غیر از ساعات و لحظات کوتاه این جهان را نداشته باشد . و به راستی چه نعمتی است ایمان به زندگی دیگر ، نعمتی است که ایمان آدمی به قلب وی ارزانی می دارد ، موهبتی است که خدا به انسان فانی و آسیب پذیر ، به انسان کوتاه مدت و بلند

1 - در ترجمه و تقطیع این آیه ، گفتار مشهور مفسران - که با دریافت مؤلف اندکی اختلاف دارد - مراعات شد (م)

آرزو , افاضه می کند . آنها که این دریچه ء ابدیت را به روی خود می بندند زندگی را برای خود ناقص و محدود می سازند . ایمان به آخرت علاوه بر آنکه ایمان به عدالت مطلق خدا و جزای کامل اوست , متضمن ایمان به وجود سرچشمه ء سرشار زندگی در روح انسان است چنانکه زندگی وی به مرزهای این جهان محدود نباشد و تا ابدیت که جز خدا کسی را از کیفیت آن آگاهی نیست و تا آن چکاد بلندی که سر به فضای الوهیت کشیده , ادامه داشته باشد

با آموزش دیگری به پیامبر , رشته ء سخن ادامه می یابد و در عتاب آنان خطاب دیگری که متضمن حقیقت تازه ئی است , در منظر عام , بدیشان توجه می یابد:

قل من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك باذن الله مصدقا لما بين يديه و هدى و بشرى للمؤمنين من كان عدو الله و ملائكته و رسله و جبريل و ميكال فان الله عدو للكافرين

(بگو هر کس دشمن جبرئیل است ، پس او قرآن را - که تصدیق کننده ء کتابهای پیشین و هدایت و بشارت مؤمنان است - به اذن خدا بر قلب تو نازل کرده است . هر که دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران و جبرئیل و میکائیل باشد ، پس خدا (نیز) دشمن کافران است)

در جریان این اتمام حجت ، به یکی دیگر از نشانه های یهود - و نشانه ئی به راستی عجیب - برخورد می کنیم . . کار حسدورزی این قوم و ناخشنودیشان از اینکه خدا فضل خویش را بر هر که خواهد نصیب فرماید ، از حد گذشته و آنان را به خصومتی باور نکردنی کشانیده بود . شنیده بودند که وحی خدا را جبرئیل بر پیامبر نازل می کند و چون دشمنی آنان با آن حضرت به کینه توزی و خشم رسیده بود ، در مورد جبرئیل به ادعائی پوچ و دور از حقیقت متوسل شدند : گفتند جبرئیل با ما دشمن است و ما نیز با او ، زیرا او همواره پیام آور مرگ و هلاکت و عذاب بر امتهای سلف بوده است و تنها به این علت است که ما به محمد ایمان نیاورده ایم و اگر میکائیل - فرشته ء فراوانی و باران و

آبادانی - پیام وحی برای او می آورد ، از ایمان به محمد دریغ نداشتیم!

190

چه حماقت مضحکی . . . و کینه توزی و حسد آدمی را به هر حماقتی می کشاند . . . و گرنه چرا باید با جبرئیل دشمن بود ؟ او که بشر نیست تا با کسی دوستی و دشمنی خاصی داشته باشد و اساسا به میل و تدبیر خود دست به کار نمی زند ، او بنده ء خدا است ، فرمان خدا را می برد و ذره ئی از آن تخلف نمی ورزد .

قل من كان عدوا لجبرئيل فانه نزله على قلبك باذن الله (بگو هر کس دشمن جبرئیل است پس او قرآن را به اذن خدا بر قلب تو نازل کرده)

هیچ هوس و اراده ء شخصی موجب نگشته که قرآن را بر تو نازل کند ، او در اینکار اجرا کننده فرمان و اراده ء خدا است . قلب ، مرکز دریافت ها است و همان است که می گیرد و می فهمد و این کتاب نیز در آن جایگیر و مستقر می

گردد . در قرآن نیروی ادراک عموماً با این نام مشخص گشته و قهری است که مقصود از آن , عضله و معروف داخل قفسه و سینه نیست .

قرآن را که [تصدیق کننده و کتب پیشین و برای مؤمنان هدایت و بشارت است] (بر قلب تو نازل ساخت .

قرآن بطور عام , همه و کتابهای آسمانی پیش از خود را تصدیق می کند زیرا اصول اساسی دین خدا در همه و کتابهای آسمانی و همه و آئین های راستین , یکی است . همچنین این کتاب برای دل های با ایمان که در به روی حقایق می گشایند و بدان پاسخ مثبت می گویند , مایه و هدایت و بشارت است . . و این حقیقتی است که می سزد آشکارا بیان گردد . . انسی که نصوص قرآن به قلب با ایمان می بخشد و در معرفتی که به روی او باز می کند و الهام و ادراکی که به او می دهد جز به وسیله و ایمان , به دست نمی آید , بدینجهت است که دل با ایمان در قرآن هدایت می یابد و از آن نسیم بشارت می شنود . قرآن این حقیقت را در مواردی به تکرار یاد کرده است : ([هدی للمتقین]) (هدایت

است برای پرهیزگاران ([هدی لقوم یؤمنون]) (هدایت است برای مردمی
که بگردند) . . ([هدی لقوم یوقنون]) (هدایت است برای مردمی که باور
آورند) . . ([شفاء و رحمه للمؤمنین]) (شفاء و رحمت است برای
گرویدگان . .)

191

بنابراین ، هدایت ثمره ایمان و تقوی و یقین است . .

و بنی اسرائیل مؤمن نبودند ، تقوی نمی ورزیدند و باور نداشتند .

همانطور که عادت داشتند میان ادیان الهی و پیامبران خدا تفاوت بگذارند ،
میان فرشتگانی که نام و مأموریت آنها را شنیده بودند نیز تفاوت و امتیاز قائل
می شدند و می گفتند که با میکائیل در صلح و صفایند ولی با جبرئیل نه ! از
اینرو آیه بعد نام جبرئیل و میکائیل و همه فرشتگان و همه پیامبران خدا
را در کنار هم می آورد تا بدینوسیله وحدت و یکپارچگی همه را بیان کرده و

اعلام بدارد که دشمنی با یکی از آنان , دشمنی با همگی آنان و دشمنی با خدا است و با چنین کسی خدا نیز دشمن است , پس کافر است:

من کان عدوا لله و ملائکته و رسله و جبریل و میکال فان الله عدو للکافرین (هر که دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل باشد , پس خدا (نیز) دشمن کافران است)

اکنون روی سخن را به پیامبر - صلی الله علیه و آله - برمی گرداند و او را به پایداری بر آئین حقی که بر او نازل گشته و حجت های روشن و آشکاری که به او داده شده , توصیه می نماید , انکار و کفر به آن را خاص منحرفان و فاسقان می شمارد و بنی اسرائیل را که هرگز پاس هیچ عهدی را نداشته و هر پیمانی را - چه با خدا و چه با پیامبران پیشین خود و چه با پیامبر اسلام - شکسته اند به نکوهش می گیرد و بطور خاص , بی اعتنائی و اهمالشان نسبت به این آخرین کتاب آسمانی - که تصدیق کننده ء کتاب تورات نیز هست - را تقبیح می کند:

و لقد انزلنا اليك ايات بينات و ما يكفر بها الا الفاسقون او كلما عاهدوا عهدا
نبذه فريق منهم بل اكثرهم لا يؤمنون و لما جاء هم رسول من عند الله مصدق
لما معهم نبذ فريق من الذين اوتوا الكتاب كتاب الله وراء ظهورهم كانهم
لا يعلمون

(به تحقیق ما آیه های روشن بر تو نازل ساختیم که جز مردم فاسق کسی
بدانها کفر نمی ورزد . آیا هر وقت پیمانی بستند گروهی شان آن را پشت
سرافکندند ؟ بلکه بیشترشان ایمان نمی آورند . و چون از نزد خدا پیامبری بر
آنان مبعوث شد که مصدق

192

توراتشان بود , گروهی از آنانکه کتاب به آنان داده شده بود کتاب خدا را
پشت سر افکندند , چنانکه گوئی نمی دانند)

در اینجا علت کفر و انکار بنی اسرائیل به آیه های روشن خدا , فاش می گردد

. علت این روگردانی ، هرزگی و انحراف طبع آنها است . طبع معتدل و مستقیم ممکن نیست به این آیه ها نگرود زیرا که اینها برای شخص معتدل و طبیعی ، بسی دلنشین و قابل قبول است . پس اگر یهود یا کسانی غیر آنان به این آیه ها کافر می شوند ، از آنرو نیست که حجت قانع کننده ئی در آنها نیافته اند ، بل بخاطر آنست که فطرتی تباه و رفتاری فسق آمیز داشته اند .

سپس به مسلمانان - و به عموم انسانها - خطاب می کند و با لحنی نکوهش آمیز ، یکی دیگر از ممیزات و صفات یهود را افشا می سازد . . . آنها علیرغم تعصب نژادی شدیدشان ، هوسها و تمایلات متضاد دارند ، هرگز بر سر موضوعی یکدل و یکزبان نمی شوند و هرگز پاس عهده را نمی دارند ، با اینکه نسبت به نژاد خویش تعصبی شدید می ورزند و هیچ نیکی و خوشی را برای غیر این نژاد نمی پسندند ، در میان خود یکپارچگی و وحدت ندارند و پیمانهای فیما بین خود را هم محترم نمی شمردند ، همینکه پیمانی میان آنان بسته شود و رأی همگان بر آن قرار گیرد بلافاصله یک گروه ، ساز مخالف می نوازند و عهد شکنی پیش می گیرند و رأی همگان را پایمال می سازند :

او کلما عاهدوا عهدا نبذه فریق منهم بل اکثرهم لا یؤمنون (آیا هرگاه پیمانی بستند گروهی شان آن را پشت سرافکندند ؟ بلکه بیشترشان ایمان نمی آورند)

میثاقی را که با خدای بزرگ ، در زیر کوه بسته بودند زیر پا افکندند ، پیمانهای را که در دوره های بعد با پیامبرانشان بستند شکستند و بالاخره گروهی از آنان معاهده ئی را که در آغاز ورود پیامبر به مدینه ، میان او و آنان منعقد گشته و متضمن تعهدات معینی بود نقض کردند ، پیش از همه آنها به دشمنان پیامبر کمک دادند و پیش از همه آنها زبان عیجیوئی بر دین او گشودند و ایجاد تفرقه و بر پا کردن فتنه

193

در جبهه ء اسلام را به تلاش برخاستند .

این یکی از ناستوده ترین خصلت های یهود است و نقطه ء مقابل آن خصلتی

است که در جامعه اسلامی طبق این فرمان پیامبر اسلام (ص) : مسلمانان از جهت ارزش خون برابرند ، و همه در برابر صف مخالف خود یک دست اند ، و کمترینشان نماینده ایمانشان است (مقرر و رائج است . کمترین و کوچکترینشان حامل پیمان همگان است ، اگر پیمانی ببندد و قرار دادی منعقد کند همگان موظفند پیمان او را محترم شمارند و پاس آن را بدارند . ابو عبیده فرمانده سپاه مسلمانان در روزگار عمر به وی نوشت : برده ای مسلمانانی همه ای مردم یکی از شهرهای عراق را امان داده است ، رأی خلیفه چیست ؟ عمر در جواب نوشت : خداوند وفا را بزرگ داشته است و شما تا پاس این عهد را ندارید مردم عهد نگاهداری نخواهید بود . . . به قرار داد آن برده گردن نهید و از مردم آن شهر دست بدارید . این نشانه ای یک امت بزرگوار یکپارچه ای معتدل است و اینست تفاوت خلق و خوی یهودیان فاسق با مسلمانان صادق .

و لما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فريق من الذين اوتوا الكتاب كتاب الله و راء ظهورهم کانهم لا یعلمون (و چون از نزد خدا پیامبری بر آنان مبعوث شد که تصدیق کننده ای توراتشان بود ، گروهی از آنانکه کتاب

به ایشان داده شده بود کتاب خدا را پشت سر افکندند ، چنانکه گوئی نمی دانند)

این ، یکی از مظاهر آن خصلت ناپسند است که همواره گروهی از آنان پیمانهای را که به طور دسته جمعی بسته اند ، می شکنند . یکی از مواد معاهده ء خدا با بنی اسرائیل آن بود که باید به همه ء پیامبرانی که از سوی خدا برانگیخته می شوند بگروند و یاری و حرمت خود را از آنان دریغ ندارند ، ولی هر وقت پیامبری برانگیخته شد که کتاب آسمانی آنان تورات را تصدیق نیز می کرد ، آن تعهد را به فراموشی سپردند و گروهی از ایشان که با کتاب آسمانی سری داشتند ، کتاب خدا را پشت سر افکندند ، نه تنها کتابی را که این پیامبر جدید آورده بود ، بل کتاب آسمانی خود را نیز که برانگیختگی این پیامبر را بشارت میداد .

لحن آیه از نوعی طنز و ریشخند نیز برخوردار است ، همان کسانی کتاب

خدا را پشت سرافکنده اند که خود با کتاب خدا سری داشتند . اگر مشرکان بی سواد و بی معرفت چنین می کردند جای گله نبود , ولی اینان خود حاملان کتاب خدا بودند , رسولان و رسالت های الهی را می شناختند و به هدایت و نور راه یافته بودند . . . و با اینحال کتاب خدا را پشت سر افکندند . پیداست که مقصود از [پشت سرافکندن کتاب خدا] (انکار و نادیده گرفتن آن و بیرون راندن آن از قلمرو اندیشه و عمل است , ولی تعبیر صحنه نگار آیه , معنی را از دایره ذهن به عالم عینیت می کشاند و عمل آن را به حرکتی مادی و خیال انگیز تشبیه می کند و کرداری را که از آنان سر زده , در قالبی نفرت انگیز و آلوده به ناسپاسی و خیره سری و سرشار از گستاخی و حماقت و بی ادبی مجسم می سازد و حس تخیل خواننده را برمی انگیزد که این حرکت زشت و ناپسند را - حرکت دست ها که کتاب خدا را به پشت سر می افکنند - بطور کامل تصور کند و در خود بگنجانند .

اکنون پس از آنکه کتاب خدا را به یکسو افکندند , چه کردند ؟ آیا بهتر از آن را به دست آوردند و بدان چنگ زدند ؟ آیا به حقیقت بی شائبه ئی دست

یافتند و از آن پشتیبانی کردند؟ یا لا اقل به کتاب آسمانی خودشان که قرآن نیز آن را تصدیق می کرد روی آوردند؟ نخیر! هیچیک از این چند صورت انجام نگرفت، آنها پس از اینکه کتاب خدا را پشت سر افکندند در پی مستی افسانه های مهمل و مبهم که به هیچ حقیقت مسلمی متکی نبود به راه افتادند:

و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و ما یعلمان من احد حتی یقولوا انما نحن فتنه فلا تکفر فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجته و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم و لقد علموا لمن اشتریه ماله فی الاخره من خلاق و لبس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون و لو انهم امنوا و اتقوا لمثوبه من عند الله خیر لو کانوا یعلمون

(و پیروی کردند آن دروغهایی را که شیاطین به روزگار حکومت سلیمان همی خواندند و سلیمان کفر نیاورد بل شیاطین کافر گشتند که به مردم جادو

می آموختند . و هم می آموختند آنچه‌ها را که بر آن دو فرشته هاروت و ماروت نام , در شهر بابل الهام شده بود ,

195

حال آنکه ایندو فرشته هرگز به کسی چیزی نیاموختند مگر آنکه گفتند : ما آزمونیم مبادا تو (بابکار بستن این سحر) کافر شوی , اینان از آنها چیزهائی که با آن میان مرد و همسرش جدائی توان افکند فرا می گرفتند - ولی هیچکس را جز به اذن خدا زیانرسان نبودند - و چیزها فرا می گرفتند که زیانشان می زد و سودشان نمی داد و بیگمان دانسته اند که هر که اینها را بخرد در آخرت بهره ئی نخواهد داشت . اگر دانا باشند , چیزی که خویشان را بدان فروخته اند , بسی ناپسند است . به یقین اگر ایمان آورده و تقوی پیشه می کردند پاداش جدائی برای آنان بهتر بود , اگر میدانستند)

کتاب خدا را که تصدیق کننده ء آئین خودشان نیز بود به سوئی افکندند و سر در پی افسانه هائی که شیطانها از روزگار سلیمان می سرایند , نهادند و ادعاهای دروغین و گمراه کننده ء آنان درباره ء سلیمان را پذیرفتند که :

سلیمان جادوگری بوده و آن ملک پهناور از راه جادو مسخر وی گشته بوده است.

قرآن , جادوگری سلیمان را نفی می کند و چنین می گوید:

وما كفر سليمان (سلیمان کفر نیاورد)

تو گوئی جادو و جادوگری را کفر به شمار می آورد و آن را از سلیمان , نفی و درباره شیاطین , اثبات می کند:

و لكن الشياطين كفروا يعلمون الناس السحر (بلکه دیوان کافر گشتند که به مردم جادو می آموختند) (و هم) می آموختند) آنچه را که بر دو فرشته ء هاروت و ماروت نام در بابل الهام شده بود)

و باز این پندار را که جادو در آغاز از سوی خدا بر دو فرشته ء : هاروت و ماروت نام , که در شهر بابل جای داشتند , نازل شده باشد نیز انکار می کند (۱ :)

به نظر می رسد که از این دو فرشته داستانی معروف بوده و یهودیان و شیاطین مدعی بوده اند که آندو , جادو می دانسته و به مردم تعلیم می داده اند , لذا حقیقت ماجرای آندو فرشته را بیان می کند : آندو به مقتضای حکمت الهی , به عنوان آزمون

- 1 این استنباط در صورتی درست است که [ما] در جمله ء [و ما انزل] را نافیه بدانیم و در این صورت معنای آیه چنین می شود [: و نازل نگشته بر آندو فرشته ء] . . برخی از مفسران این معنی را در آیه تأیید کرده اند . ولی نزدیکتر به سیاق و لحن آیه آنست که [ما] را موصوله بدانیم چنانکه عده ء بیشتری از مفسران برآنند و در اینصورت معنای آیه همان است که در متن آورده ایم و فرازی که مؤلف برای توضیح آیه آورده نادرست خواهد بود . (م

به میان مردم آمده و این را به همه ء کسانی که از آنان جادو فرا می گرفته اند ,
می گفته اند:

و ما يعلمان من احد حتى يقول انما نحن فتنه فلا تكفر (ایندو فرشته هرگز به
کسی چیزی نمی آموختند مگر آنکه بدو می گفتند : ما آزمونہ ایم , مبادا تو)
با بکار بستن این جادو (کافر شوی .)

در اینجا بار دیگر , جادوگری و به کارگرفتن سحر , کفر به شمار آمده و این
مطلب از زبان آن دو فرشته بازگو شده است .

برخی از مردم با وجود تذکر و نهی صریح آندو فرشته , برفراگیری جادو
اصرار می داشتند و اینجا بود که آزمایش الهی بدانها روی می کرد:

فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجہ (از آنها چیزهائی که با آن
میان مرد و همسرش جدائی توان افکند فرا می گرفتند)

و این همان آزار و شرارتی است که دو فرشته از آن نهی کرده بودند.

در اینجا قرآن یکی از اصول اساسی جهان بینی اسلام را به مناسبت ، یادآوری
می کند و آن اینست که در جهان هیچ چیز جز به رخصت و فرمان خدا
صورت نمی یابد:

و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله (ولی هیچکس را جز به اذن خدا زیان
رسان نمی بودند)

علتها همه به اذن خدا اثر می کنند و نتیجه می دهند . . این اصل مهمی است
که می باید در لوح ضمیر مؤمن به وضوح کامل رسیده باشد . نزدیکترین

مثالی که در چنین موردی برای این اصل می توان آورد اینست که : اگر دست را به آتش نزدیک کنی می سوزد , ولی این سوختن به اذن خدا است , چرا که خاصیت سوزندگی را در آتش و احتراق را در دست , خدا قرار داده است و همواره اراده کند می تواند این خاصیت را خنثی سازد , چنانکه در داستان ابراهیم علیه السلام شد . و چنین است جادو نیز . . . خاصیت جدائی افکندن میان مرد و همسرش را خدا به آن داده و هر آنگاه که بخواهد و حکمتش اقتضا کند , این خاصیت را از آن خواهد گرفت . . و بر این قرار است همه ء پدیده هائی که از دیدگاه ما , در سلسله ء علتها و معلولها قرار دارند : هر علتی اثر و خاصیت خود را به اذن خدا می بخشد و معقول است که

197

روزی از روی حکمتی این اثر از وی گرفته شود.

آنگاه حقیقت آنچه فرا می گرفتند را بیان می کند : این دانستنیها برای فرا گیرندگانش مایه ء شر بود نه موجب خیر:

و يتعلمون ما يضرهم و لا ينفعمهم (و چیزهایی فرا می گرفتند که زیانشان می زد و سودشان نمی داد)

همین که کار آنان کفر محسوب شود برای یکپارچه زیان بودنش کافی است!

ولقد علموا لمن اشتریه ما له فی الآخره من خلاق (و به یقین دانسته اند که هر که اینها را بخرد در آخرت بهره ئی نخواهد داشت)

پس خریدار این متاع با اندوختن آن ، اندوخته ها و بهره های آخرت را از دست می دهد . . . اگر به واقعیت کار خویش واقف باشد می فهمد که در برابر کالای خویشتن خویش ، چه بهای پست و ناپسندی برگزیده است :

و لبس ماشروا به انفسهم لو كانوا یعلمون (اگر می فهمیدند ، چیزی که خویشتن را بدان فروخته اند بسی زشت و ناپسند است)

و لو انهم امنوا و اتقوا لمتوبه من عندالله خير لوكانوا يعلمون (به يقين اگر
ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند پاداش خدائی برای آنان بهتر بود , اگر می
دانستند)

و این مطلب , هم با کسانی که از آن دو فرشته در بابل جادو می آموختند و هم
با یهودیان که کتاب خدا را ترک گفته و دنباله گیر افسانه های شیاطین و دیوان
شدند , قابل انطباق است .

در اینجا از توضیحی درباره ء سحر - که با آن می توان دو همسر را از
یکدیگر جدا کرد ! و بنی اسرائیل به خاطر آن , کتاب خدا را ترک گفته و به
دنبال آن به راه افتاده بودند ! ناگزیریم :

در همه ء زمانها کسانی هستند که از پاره ئی ویژگیها , که هنوز دانش بشری
حقیقت آن را باز نیافته و اگر نامی هم به آن داده , به کنه و اسرار آن نرسیده ,

برخورد دارند . مثلا همین ([تله پاتی] (۱)) (انتقال فکر و ارتباط فکری و
روحي از راه

Telepathie - 1

198

دور) چیست ؟ و چگونه انجام می گیرد ؟ چگونه شخص می تواند از راه
دور و از فاصله ئی که معمولا صدا و دید چشم انسان از آن نمی گذرد , کسی
را مخاطب سازد , با او سخن بگوید و از او سخن بشنود و این فاصله نتواند
میان آنان مانعی محسوب گردد ؟

یا این ([هیپنوتیزم]) (به خواب بردن مغناطیسی) چیست ؟ و چگونه عمل می
شود ؟ چسان اراده ء انسانی بر اراده ء شخص دیگری تسلط می یابد و فکر
آندو به یکدیگر مرتبط می شود ؟ چگونه هر چه را این یکی تلقین می کند
آند دیگری فرا می گیرد چنانکه گوئی کتاب گشوده ئی را می خواند ؟

نهایت چیزی که دانش بشری درباره ء این نیروها - که البته به وجود آن ها اعتراف کرده - توانسته ابراز دارد آن بوده که نام هائی برای آنها معین نموده است , ولی حتی یک کلمه در این باره که حقیقت اینها چیست و چگونه این کارها انجام می گیرد , نتوانسته باز گوید.

چیزهای فراوان دیگر نیز هست که علم درباره ء آنها هنوز در تردید و بیخبری است , یا بدانجهت که مشاهدات کافی برای اعتراف به آنها بدست نیاورده و یا از آنرو که برای ورود در قلمرو آزمایشهای آن , راهی نیافته است . مثلاً همین خوابهای پیشگو ! - که فروید با همه ء کوشش برای انکار نیروهای روحی , نتوانسته آن را منکر شود - چگونه انسان در عالم رؤیا از آینده ء مجهولی آگاه می گردد و پس از چندی آنچه در خواب دیده به وقوع می پیوندد ؟ یا این احساس ها و دریافت های پنهانی (حس ششم) که هنوز نامی هم به روی آن گذارده نشده است ! چگونه انسان حادثه ئی را یا آمدن کسی را از پیش , احساس می کند و همانگونه که احساس کرده انجام می گیرد ؟

بسیار دور از واقع بینی است اگر کسی وجود اینگونه نیروها را در بشر انکار کند فقط به این دلیل که علم هنوز آن را در آزمایشگاه ندیده و نیازموده است!

معنای سخن ما آن نیست که باید در برابر هر خرافه ئی تسلیم شد و به دنبال هر افسانه ئی به راه افتاد . محتاطانه تر و به سلامت نزدیکتر آن است که انسان در برابر این مجهولات , وضعیت قابل انعطافی اختیار کند , به طور کلی آن را نفی و انکار نکند و

199

به طور کلی نیز هر چه را در این زمینه ها می شنود نپذیرد , منتظر آن روزی باشد که ابزارها و امکاناتش کاملتر و مجهزتر گردد تا بتواند درک این مجهولات را برای خویش میسر سازد و یا لاقلاً بر وی مسلم گردد که چیزی برتر از نیرو و توان او در این جهان هست , حدود آن را بشناسد و برای مجهولات جهان هستی , حساب ویژه ئی باز کند.

سحر , از اینقبیل است , آموزشهای شیاطین به افراد بشر نیز از اینقبیل است . .
و چه بسا توانائی بر الهام دادن و اثر نهادن در حواس و افکار یا در اشیاء و
اجسام , نیز یکی از اینگونه امور باشد . اگر چه سحری که از جادوگران
فرعونی در قرآن یاد شده , صرفاً نوعی [چشم بندی] و تصرف در قوه ء
خیال بینندگان بوده است که در آیه ئی می فرماید : [یخیل الیه من سحر هم
انها تسعی] (۱) (از اثر جادوی آنها به نظرش رسید که آن (عصاها و
ریسمانها) راه می رود) . ولی ممکن است که همین نوع تأثیرات خیالی نیز
موجب جدائی دو همسر یا دو رفیق گردد چرا که انفعالات روانی ناشی از اثر
پذیری هاست . و البته چنانکه قبلاً نیز گفتیم همه ء وسیله ها و اثرها و سبب
ها و مسبب ها , در اثر گذاری و اثر پذیری , تابع اذن و اراده ء پروردگارند .

و اما اینکه هاروت و ماروت چه کسانی بوده و در چه زمانی در بابل می
زیسته اند ؟ قدر مسلم آن است که اصل ماجرای آنان در میان یهود معروف
بوده است , به دلیل آنکه یهودیان , این اشاره ئی را که قرآن به آنها کرده ,
تکذیب ننموده و بدان اعتراض نکرده اند . در قرآن کریم به پاره ئی از حوادث

که میان مخاطبان معروف بوده ، اشارتهای کوتاهی رفته است و همان برای ادای مقصود بسنده می بوده و موجبی برای تفصیل ، وجود نداشته است .

من در این کتاب نمی خواهم دنباله گیر افسانه ها و اساطیر فراوانی که پیرامون ماجرای دو فرشته رسیده ، باشم چه ، در این میان ، روایت متقن و قابل استنادی وجود ندارد .

در تاریخ بشریت ، آیه ها و آزمایش های بسیار ، در هر دوره و زمانی به تناسب

- 1 طه : 66 .

200

حال و ادراک مردم آن زمان ، به وقوع پیوسته است . پس جای شگفتی نیست که در روزگاری آزمایش خدا در قالب دو فرشته - یا دو انسان پاکیزه و فرشته

سیرت - تجلی کند . این در جنب آزمایشهای خارق عادت و شگفتی زای تاریخ که بشر در دوران کودکی و جوانی و کهولت خویش مشاهده کرده , کاملاً ساده و قابل قبول است .

مفاهیم و حقایق روشنی که در این آیات هست , خواننده را از جستجو و تحقیق پیرامون مطالبی که بر اثر دوری زمان , برای ما مشکل و متشابه است , بی نیاز می سازد . کافی است که در ضمن این آیات , گمراهی بنی اسرائیل را در پیگیری از افسانه و بی اعتنائی به کتاب خدا بشناسیم . همچنین بدانیم که سحر , کار شیطان است و بدینجهت بکار گرفتن آن , کفر و موجب از دست رفتن ذخیره ها و بهره های آخرت است .

201

یا ایها الذین ءامنوا لاتقولوا رعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا و للكفرین عذاب الیم
(۱۰۴) ما یود الذین كفروا من اهل الکتب و لالمشركین ان ینزل علیکم من
خیر من ربکم و الله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم (۱۰۵)

ما ننسخ من ءايه او ننسها نأت بخير منها او مثلها الم تعلم ان الله على كل شى
ء قدير (١٠٦) الم تعلم ان الله له ملك السموات و الارض و ما لكم من دون
الله من ولى و لانصير (١٠٧) ام تريدون ان تسئلوا رسولكم كما سئل موسى
من قبل و من يتبدل الكفر بالايمان فقد ضل سواء السبيل (١٠٨) و دكثير من
اهل الكتب لو يردونكم من بعد ايمانكم كفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما
تبين لهم الحق فاعفوا و اصفحوا حتى يأتى الله بامرہ ان الله على كل شى ء قدير
(١٠٩) و اقيموا الصلوه و ءاتوا الزكوه و ما تقدموا لانفسكم

202

من خير تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصير (١١٠) و قالوا لن يدخل
الجنه الا من كان هودا او نصرى تلك امانيهم قل هاتوا برهنكم ان كنتم صدقين
(١١١) بلى من اسلم وجهه الله و هو محسن فله أجره عند ربه و لا خوف
عليهم و لا هم يحزنون (١١٢) و قالت اليهود ليست النصرى على شى ء و
قالت النصرى ليست اليهود على شى ء و هم يتلون الكتب كذلك قال الذين
لا يعلمون مثل قولهم فالله يحكم بينهم يوم القيمه فيما كانوا فيه يختلفون (١١٣)

(و من اظلم ممن منع مسجد الله ان يذكر فيها اسمه و سعى فى خرابها اولئك ما كان لهم ان يدخلوها الا خائفين لهم فى الدنيا خزي و لهم فى الاخره عذاب عظيم (١١٤) و لله المشرق و المغرب فايما تولوا فثم وجه الله ان الله وسع عليم (١١٥) و قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما فى السموت و الارض كل له قنتون (١١٦) بديع السموت و الارض و اذا قضى امرا فانما يقول له كن فيكون (١١٧) و قال الذين لا يعلمون لولا يكلمنا الله او تأتينا اياه كذلك

203

قال الذين من قبلهم مثل قولهم تشبهت قلوبهم قد بينا الايت لقوم يوقنون (١١٨) انا ارسلناك بالحق بشيرا و نذيرا و لا تسئل عن اصحاب الجحيم (١١٩) و لن ترضى عنك اليهود و لا النصرى حتى تتبع ملتهم قل ان هدى الله هو الهدى و لئن اتبعت اهواءهم بعد الذى جاءك من العلم مالك من الله من ولى و لا نصير (١٢٠) الذين ءاتينهم الكتب يتلونه حق تلاوته اولئك يؤمنون به و من يكفر به فأولئك هم الخسرون (١٢١) بينى اسرئيل اذكروا نعمتى التى أنعمت عليكم و أنى فضلتكم على العلمين (١٢٢) و اتقوا يوما لا تجزى نفس عن نفس شيئا و لا يقبل منها عدل و لا تنفعها شفعه و لا هم ينصرون (١٢٣)

این درس در تعقیب مطالب پیشین ، بخشی از دسیسه چینی ها و دشمنی های یهود درباره اسلام و مسلمانان را افشا می سازد ، و مسلمانان را از نیرنگ ها و فریبهای آنان و از آتش کین و شرارتی که در کانون دل ایشان نسبت به امت اسلامی شعله ور است و از نقشه های خائنانه ئی که برای مسلمانان طرح می کنند ، بر حذر می دارد و هشدار می دهد ، و پیروان اسلام را از تقلید گفتار و کردار ایشان منع می کند ، همچنین انگیزه های واقعی یهود را که در هاله ئی از اظهارات و اقدامات فریبگر و صحنه سازی های محیلانه پنهان است ، برملا می سازد .

به نظر می رسد که یهودیان مدینه از نسخ و تغییر برخی از مقررات اسلامی -
 که طبق مقتضیات و شرائط خاص جامعه ء نوبنیاد اسلامی انجام می گرفت -
 همچون وسیله ئی برای ایجاد تردید و دو دلی میان مسلمانان استفاده می کرده
 و پیروان آئین جدید را درباره ء مبدأ این مقررات دچار شک و شبهه می

ساخته اند و به آنان می گفته اند که اگر این احکام و مقررات از سوی خدا می بود ، نسخ و دگرگونی در آن راه نمی یافت .

این حملات تبلیغاتی هنگامی به اوج خود رسید که قبله ء مسلمانان در ماه شانزدهم هجرت ، از ([بیت المقدس]) به ([کعبه]) تبدیل یافت . رسول اکرم در آغاز هجرت به سمت بیت المقدس - قبله و نمازگاه یهود - نماز می خواند ، یهودیان این را دلیل حقانیت آئین خود گرفته و استدلال می کردند که دین درست و قبله ء درست ، دین و قبله ء یهود است ، تا آنجا که پیامبر اکرم در دل - و نه بر زبان - آرزو کرد که قبله اش

205

از بیت المقدس به کعبه که خانه ء با حرمت خدا است تبدیل شود . این تمایل قلبی همچنان بود تا اینکه خدای متعال خواسته ء او را برآورد و وی را به قبله ئی که از آن خشنود بود بگردانید - که در ضمن آیات خواهد آمد - و از آنجا که این پدیده ، حربه ء جالبی را از بنی اسرائیل باز می ستانید و دلیل موهوم آنان را باطل می ساخت ، در صدد برآمدند که از همین پیشامد ، حربه ء تازه

ئی بر ضد اسلام بسازند و تبلیغات فریبگر خود را از سوی دیگری ادامه دهند
, این بار در اینکه مبدأ و مصدر مقررات اسلام و دستورات پیامبر , وحی الهی
باشد خدشه می کردند و پایه ء اعتقاد مسلمانان را هدف حملات تبلیغی
خویش می ساختند , به آنها می گفتند : اگر رو کردن به بیت المقدس در حال
نماز , کار نادرستی است پس همه ء نمازها و عبادتهائی که در گذشته بجای
آورده اید بیهوده و باطل است , و اگر کار بجا و درستی است رویگردانیدن
کنونی شما بیجا و غلط است . در واقع با این وسوسه می خواستند مبنای
اعتماد قلبی مردم به ذخیره ء آخرت و ثواب الهی و اساسا به حکیمانانه بودن
رهبری پیامبر اکرم , متزلزل سازند . همچنین به نظر می رسد که این حملات
پلید و مکر آمیز , اثر ناروای خود را بر روی برخی از مسلمانان بجای گذارده
بود و آنان با تردید و اضطرابی که طبیعتا با اعتماد و اطمینان کامل نسبت به
مقام رهبری و منبع فکر و اندیشه , سازگار نمی نمود , پیامبر را مورد پرسش
قرار داده از آنحضرت دلیل و برهان می خواستند . بدینجهت بود که آیاتی
چند مشتمل بر روشنگری های لازم , نازل گشت .

این آیات برای مسلمانان روشن می سازد که نسخ برخی از مقررات و احکام , همواره بر وفق حکمت کامل خداوند و برابر مصالح نهائی انسانهاست و نه بی دلیل و بیهوده . . و آنان را متوجه می کند که هدف یهودیان از این تبلیغات مسموم , آنست که پیروان اسلام را به دوران کفر و جاهلیت بازگردانند , زیرا آنان رشک می برند از اینکه خداوند امت اسلام را از دیگر مردم برگزیده و به رحمت و فضل خویش اختصاص داده و آخرین کتاب آسمانی را برایشان نازل ساخته و مسئولیت رهبری بشریت را به آنان محول کرده باشد . همچنین غرضهای واقعی یهود را که در ورای سخنان گمراه

206

کننده شان پنهان بود برملا می نماید و ادعای دروغین آنها را که بهشت حق خاص آنان است , رو می کند و تهمت هائی را که دو فرقه ء اهل کتاب - یهود و نصاری - بریکدیگر وارد می آورند و هر یک آندیگری را هیچ و پوچ و بی بنیاد می داند , برای مسلمانان باز می گوید .

آنگاه منظور اصلی یهودیان را در ماجرای قبله - که چیزی جز جلوگیری از

روی آوردن به کعبه , نخستین خانه و پرستشگاه خداوند نبود - افشا می سازد و این را نوعی ستیزه با ذکر خدا و نوعی تلاش برای ویران کردن پرستشگاههای خدا می شمارد.

رشته ء سخن در این درس بر این روال ادامه می یابد و سرانجام غرض اصلی و نهائی اهل کتاب (یهود و نصاری) را عریان و بی پرده در منظر مسلمانان می گذارد . . این غرض جز این نیست که مسلمانان از آئین خود دست کشیده و به مذهب اهل کتاب در آیند , و یهود و نصاری فقط در صورتی از پیامبر خدا خشنود می گردند که پیرو شدین آنان شود , در غیر اینصورت هرگز دست از مخالفتها و خصومتها و توطئه های خود بر نخواهند داشت . . . اینست حقیقت مطلب , و همه ء استدلالها و مجادله ها و دیگر اباطیل و سخنان گمراه کننده فقط پوششی است که بر روی این مقصد و غرض پلید می کشند , . . .

یا ایها الذین امنوا لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا و للکافرین عذاب الیم

ما يود الذين كفروا من اهل لكتاب و لا المشركين ان ينزل عليكم من خير من ربكم و الله يختص برحمته من يشاء و الله ذو الفضل العظيم ما ننسخ من ايه او ننسها نأت بخير منها او مثلها الم تعلم ان الله على كل شىء قدير الم تعلم ان الله له ملك السموات و الارض و ما لكم من دون الله من ولى و لا نصير ام تريدون ان تسئلوا رسولكم كما سئل موسى من قبل و من يتبدل الكفر بالايمان فقد ضل سواء السبيل و دكثير من اهل الكتاب لو يردونكم من بعد ايمانكم كفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبين لهم الحق فاعفوا و اصفحوا حتى يأتى الله بامرهم ان الله على كل شىء قدير و اقيموا الصلوه و اتوا الزكوه و ما تقدموا لا نفسكم من خير تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصير

(ای کسانیکه ایمان آورده اید (به پیغمبر) مگوئید [: راعنا]) (رعایتمان کن
(بلکه

207

بگوئید [: انظرنا]) (ما را بنگر) و بشنوید و کافران عذابى الم انگیز دارند .
کافران اهل کتاب و مشرکان دوست ندارند که از پروردگارتان خیرى به شما

رسد و خدا هر که را خواهد خاص رحمت خویش کند و خدا فضلی بزرگ دارد . هیچ آیه ئی را نسخ یا محو نکنیم مگر بهتر از آن یا مانند آن بیاوریم , مگر نمیدانی که خدا بر همه چیز تواناست ؟ . مگر نمیدانی که حکومت آسمانها و زمین خاص خدا است و شما جز خدا سرپرست و یاوری ندارید ؟ یا مگر میخواهید از پیغمبر خود سؤال کنید چنانکه سابقا از موسی سؤال می شد ؟ و هر که کفر را با ایمان بدل سازد یقینا راه میانه را گم کرده است . بسیاری از اهل کتاب - با اینکه حق بر آنها روشن شده , به سبب حسدی که به دل دارند - دوست دارند - شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر باز برند . پس چشم بپوشید و بگذرید تا خدا فرمان خویش را فرو فرستد , که خدا بر همه چیز تواناست . و نماز را به پا دارید و زکوه را بدهید , و هر چه از نیکی ها پیشاپیش برای خود فرستید , نزد خدا آنرا باز می یابید , به یقین خدا به آنچه می کنید بیناست)

روی سخن در آغاز این درس به کسانی است که ایمان آورده اند , آنان را با این صفت که مایه امتیاز ایشان از دیگر مردم و موجب همبستگی آنان با خدا

و پیامبر و برانگیزنده ء فرمانبری و شنوائی ایشان است ، یاد می کند و مخاطب می سازد.

به اعتبار دارا بودن این صفت است که آنان را از اینکه پیامبر را با کلمه ء[] راعنا[] (از ماده ء رعایت و بمعنای عطف توجه ، رعایتمان کن) مخاطب سازند ، نهی می کند و به اینکه جمله ء[] انظرنا[] (به ما نظر کن) را در عوض آن به کار برند فرمان می دهد و شنوائی و فرمانبری آنان را طلب می کند و از دچار شدن به فرجام کار کافران یعنی عذاب الم انگیز ، بر حذرشان می دارد:

یا ایها الذین امنوا لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا و للکافرین عذاب الیم
(ای کسانی که ایمان آورده اید مگوئید[] راعنا[] و بگوئید[] انظرنا[]) و بشنوید
) و کافران عذابی الم انگیز دارند()

روایات چنین آورده اند که علت منع از استعمال جمله ء : راعنا , آن بود که نابخردان یهود , این کلمه را در خطاب به پیامبر با لهجه ئی خاص ادا می کردند تا معنای ([سبکسری و تهی مغزی]) را برساند (از ماده ء رعونت) . اینان که جرئت نمی کردند آشکارا به پیامبر دشنام گویند , برای دشنامگوئی به آن حضرت از این حيله ء

208

ناجوانمردانه که کسی جز فرو مایگان بدان تن نمی دهد , استفاده می بردند . بدین جهت مؤمنان از به کار بردن کلمه ئی که یهود همچون وسیله ئی برای اهانت به پیامبر به کار می بردند , ممنوع گشتند و موظف گردیدند که به جای آن , جمله ئی به همان معنی و به گونه ئی که یهودیان نتوانند تحریف کنند , استعمال کنند و بدین تدبیر , همین مقصد حقیر و سفیهانه را نیز از دسترس این دشمنان نابخرد دور دارند .

توسل به این حيله , نمایشگر اندازه ء دشمنی و کینه یهودیان نسبت به پیغمبر و همچنین نشانه ء بی ادبی و فرو مایگی آنان در به کار گرفتن شیوه های

خصومت با رهبر اسلام است . نهی الهی در این مورد نیز نشان دهنده ء حرمت نگاهداری پروردگار نسبت به پیامبر و پیروان آن حضرت , و دلیل جانبداری خداوند از دوستان و بندگانش در برابر هرگونه غرضورزی و سوء نیت دشمنان است .

در آیه ء بعد , پرده از روی غرضهای پنهانی یهود و آتش کینه و رشکی که بر اثر مشاهده ء فضل اختصاصی خدا بر مسلمانان , در کانون سینه ء پرکینه ء آنان مشتعل بود بر می دارد تا مسلمانان را از این دشمنان آشتی ناپذیر بر حذر داشته و بر پاسداری گوهر گرانمایه ئی که موجب این رشک و کینه است , یعنی گوهر ایمان , تشویق و تحریص کند و برشکرگزاری این موهبت وادارد :

ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب و لا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم (کافران اهل کتاب و مشرکان دوست ندارند که از پروردگارتان خیری به شما رسد)

در این آیه ، قرآن ، اهل کتاب را از حیث کفر با مشرکان در یک ردیف محسوب می دارد . این هر دو گروه به آخرین رسالت الهی کافر گشته اند و از این جهت با هم برابرند ، هر دو گروه همچنین در دل بذر کین و دشمنی با مسلمانان را پرورش می دهند و برای آنان نیکروزی و خوشی روا نمی دارند و مهمترین چیزی را که از آنان نمی پسندند همین آئین اسلام است ، از اینکه خداوند آنان را نامزد این خیر بزرگ کرده و قرآن را بر آنان نازل ساخته و ایشان را بدان نعمت گرامی داشته و امانت فکر و عقیده ء الهی را که بزرگترین امانت جهان هستی است بدیشان سپرده ، ناراحت

209

و خشمگینند .

قبلا نیز از اینکه یهودیان نمی توانند فضل خدا بر بندگانش را تحمل کنند و حتی با جبرئیل که فرود آورنده ء وحی بر پیامبر خدا است دشمنی می ورزند ، سخن رفته است :

و الله يختص برحمته من يشاء (و خدا هر که را خواهد خاص رحمت خویش کند)

زیرا خداوند داناتر است که رسالت خود را به چه کسی محول کند , و اکنون که آن را به محمد - صلی الله علیه و آله - و پیروانش واگذار نموده , بی شک دانسته است که او و آنگروه در خور این موهبت خاص اند .

والله ذو الفضل العظيم (و خدا دارای فضلی بزرگ است)

بزرگتر از نعمت نبوت و رسالت و برتر از موهبت ایمان و دعوت به ایمان , نعمت و موهبتی نیست . این اشاره موجب آن است که احساس عظمت و اهمیت بخشش الهی در دل مؤمنان بیدار شود چنانکه با گزاره ء کینه توزی و حسد کافران , هشیاری و قدردانی نسبت به این نعمت گرانبها , در ایشان برانگیخته می گشت . و این هر دو احساس همچون پوششی پولادین برای

حضور در صحنه و جنگ اعصابی که یهود به منظور سست کردن بنیان عقیده و ایمان مسلمانان به راه انداخته بودند ، ضرورت داشت .

چنانکه سابقا اشاره کردیم ، حمله و تبلیغاتی یهود به مناسبت نسخ برخی از دستورات و تکالیف اسلامی و بویژه ، تبدیل قبله گاه از بیت المقدس به کعبه - که این خود یکی از حربه های یهودیان را از دستشان می گرفت - اوج گرفته بود :

ما ننسخ من ایه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها (هیچ آیه ئی را نسخ یا محو نکنیم مگر بهتر از آن یا مانند آن را بیاوریم)

مناسبتی که نزول این آیه را اقتضا می کرده ، آیا ماجرای قبله است ؟ (چنانکه سیاق آیه های قبل و بعد این را تأیید می کند) یا ماجرای تغییر حکم و تکلیف دیگری است که تحولات و پیشرفت های جامعه اسلامی آن را

اساساً مربوط است به نسخ و تعدیل برخی از احکام تورات ؟ (با وجود اینکه اصل آن کتاب آسمانی در مجموع از نظر قرآن مورد قبول است) . . به هر صورت و بنابر هر یک از این سه احتمال ، قرآن در این آیه با بیانی قاطع ، حقیقت نسخ و تعدیل را روشن می سازد و خط بطلان بر همه ء و سوسه ها و بذر تردیدهایی که یهود طبق شیوه ء خود در مبارزه با طرز تفکر اسلامی ، می پراکندند ، می کشد .

تغییر جزئی یک حکم بر طبق مقتضیات زمان در دوره ء زندگی پیامبر اکرم ، کاری است به سود بشریت و برای تأمین مصلحت مهمتری که تحولات زندگی بشر آن را اقتضا می کند . و خداوند ، آفریدگار انسانها و برانگیزاننده ء پیامبران و فرود آورنده ء آیات ، خود این دگرگونی های زندگی بشر را پدید می آورد . پس اگر خداوند آیه ئی را نسخ یا محو کند - چه آیه ئی خواندنی که مشتمل بر یکی از احکام و مقررات است و یا آیه به معنای نشانه و معجزه

که به مناسبت خاصی به دست پیغمبر انجام گرفته باشد . به جای آن آیه ئی که از آن بهتر یا همطراز و هموزن آن باشد خواهد آورد . او که مالک همه چیز و صاحب اختیار آسمان و زمین است از این کار ناتوان نیست . . لذا در تعقیب این مطلب , جملاتی متضمن قدرت و مالکیت خداوند ذکر می گردد:

الم تعلم ان الله على كل شى قدیر الم تعلم ان الله له ملك السموات و الارض و مالکم من دون الله من ولی و لا نصیر

(مگر نمیدانی که خدا بر همه چیز تواناست ؟ مگر نمیدانی که حکومت آسمانها و زمین , خاص خدا است و شما بجز خدا سرپرست و یاورى ندارید ؟)

مخاطب ساختن مؤمنان در این آیه , متضمن نوعی تهدید و هم یادآوری این مطلب است که خدا سرپرست و یاور آنهاست و بجز او ایشان را سرپرست و

یاوری نیست . شاید این لحن از آنجهت به آیه داده شده که برخی از مسلمانان تحت تأثیر حملات تبلیغاتی گمراه کننده ء یهود , دچار دودلی و تردید شده و از پیامبر سئوالاتی می کردند که با اعتماد و اطمینان به مقام رهبری آن حضرت , تناسب و سازگاری نداشت . دلیل این موضوع , تهدید و توبیخ صریحی است که در آیه ء بعد ملاحظه می گردد:

211

ام تریدون ان تسئلوا رسولکم کما سئل موسی من قبل و من یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سواء السبیل (یا مگر می خواهید از پیغمبر خود سئوال کنید چنانکه سابقاً از موسی سئوال می شد ؟ و هر که کفر را با ایمان بدل سازد یقیناً راه میانه را گم کرده است)

این توبیخ به خاطر آنست که بعضی از مؤمنان شیوه ئی همانند قوم موسی در پیش گرفته بودند , خیره سری می کردند , دلیل و معجزه می خواستند , در برابر هر فرمان و تکلیفی با پیامبر سرسختی نشان می دادند . این موضوع را در

مواردی چند از این آیات می توان فهمید.

آیه ء بالا این دسته مؤمنان را از سرانجام این روش که گمراهی و بدل کردن ایمان به کفر است - همان سرانجامی که بنی اسرائیل بدان دچار شدند - برحذر می دارد , چرا که یهودیان نیز همین عاقبت شوم را برای مؤمنان آرزو می کنند:

و اكثر من اهل الكتاب لو يردونكم من بعد ايمانكم كفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبين لهم الحق

(بسیاری از اهل کتاب از روی حسدی که به دل دارند و پس از آنکه حق بر آنان آشکار گشته , دوست می دارند که شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر باز آرند)

رشک و حسد با جان آدمی چنین می کند . . . در او میلی شدید به محروم شدن دیگران از هر خیری که بدان رسیده اند , پدید می آورد . . چرا؟ آیا بدینجهت که روح شریر او حقیقت را نمیداند , نه , بل از آنرو که آن را می داند و می شناسد(] : از روی حسدی که به دل دارند و پس از آنکه حق بر آنان آشکار گشته است .)]

و حسد همان صفت پلیدی است که یهودیان در برابر اسلام و مسلمانان , از آن لبریز بودند . . و همیشه نیز خواهند بود . همین صفت است که همواره در امتداد تاریخ , دشمنی ها و دسیسه چینی های آنان را ایجاب می کرده است , و قرآن از وجود آن در ایشان پرده برمی دارد و مسلمانان را آگاه می سازد تا موجب اصلی همهء تلاشهایی را که این قوم در راه سست کردن عقیده و ایمان مذهبی مسلمین و باز گرداندن آنان به کفر و فرو کشانیدن آنان به مرداب جاهلیتی که خدا از آن

یهود را برانگیخته ، باز شناسند . (۱)

و آنگاه در همین نقطه ء حساس - که حقیقت آشکار گشته و بدخواهی و رشک یهود از پرده برون افتاده است - بلافاصله به مسلمانان یک آموزش اخلاقی و انسانی می دهد توصیه می کند که از این برتر و شریفتر باشند که حسد و رزی و دشمنی یهود را با واکنش مشابهی پاسخ گویند و از آنان می خواهد که تا فرا رسیدن فرمان قاطع خداوند ، گذشت و بخشش و بزرگواری را شیوه ء خود سازند:

فاعفوا و اصفحوا حتی یأتی الله بامرہ ان الله علی کل شیء قدیر (پس چشم پوشی کنید و بگذرید تا خدا فرمان خویش را فرو فرستد ، که خدا بر همه چیز تواناست)

در راهی که خداوند برای شما برگزیده به پیشروی ادامه دهید ، به تکالیف

بندگی او عمل کنید و نیکی های خود را نزد او ذخیره نمائید:

و اقيموا الصلوه و اتوا الزكوه و ما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عندالله ان الله بما تعملون بصير (و نماز را به پا داريد و زكات را ادا كنيد , و هر چه از نيكي ها پيشاپيش براي خود فرستيد نزد خدا آنها باز مي يابيد , به يقين خدا به هر چه مي كنيد بيناست)

و بدین ترتیب . . . آیات مزبور نخست خود آگاهی مسلمانان را برانگیخته و به سرچشمهء خطر و کانون توطئه توجهشان می دهد و دقت و حساسیت آنان را در برابر بداندیشی و کینه توزی و حسدورزی دشمن , بسیج می کند . . . سپس آنان را با همین بیداری و آمادگی کامل به آستان خدا می برد تا در انتظار فرمان او و چشم براه اذن و رخصت او باشند . . . و تا فرا رسیدن لحظهء فرمان قاطع خداوند , ایشان را به گذشت و بزرگواری می خواند تا دل و جانشان را از آلودگی نفرت انگیز حسد و کینه بپیراید و آن را پاک و آراسته در انتظار فرمان خدا قرار دهد.

- 1 آگاهی از انگیزه های سیاسی و اقتصادی دشمنی ها و عملیات کینه توزانه
ء یهود در همه ء زمانها و بویژه در دوران استعمار جدید , تحلیل فوق را در
زمینه ء هدف و انگیزه ء روش خصومتبار این قوم با ملتهای مسلمان , ناقص و
ناتمام می نماید . برای کسب این آگاهی مراجعه شود به دهها کتاب و مقاله ء
فارسی رائج درباره ء : صهیونیسم , استعمار جدید , مسائل کشورهای عربی ,
مسائل اقتصادی کشورهای سرمایه داری و غیره . . . (م)

213

اکنون ادعاهای پوچ اهل کتاب - یهود و نصاری هر دو - را مطرح و رد می
کند : ادعای آنکه فقط ایشان راه هدایت یافته اند , یا اینکه بهشت مخصوص
آنهاست و هیچکس دیگر را به آن راه نیست . . و باز هر کدام از دو فریق اهل
کتاب , فریق دیگر را به چیزی نمی شمارد و فقط خود را بر حق می داند ! .
در خلال نمایش این ادعاهای عریض و طویل , حقیقت امر را بیان می کند و
بیش صحیح اسلامی را در مورد ([عمل]) و ([پاداش]) ابراز می دارد :

و قالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى تلك امانتهم قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين بلى من اسلم وجهه لله و هو محسن فله اجره عند ربه و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون و قالت اليهود ليست النصارى على شى و قالت النصارى ليست اليهود على شى و هم يتلون الكتاب كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم فالله يحكم بينهم يوم القيمه فيما كانوا فيه يختلفون

(و گویند : به بهشت درون نشود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد , این آروزی آنهاست , بگو اگر راست می گوئید برهان خویش بیاورید . چرا , هر آنکسی چهره ء تسلیم پیش خدا آورد و نیکوکار باشد , پاداش او نزد پروردگار اوست , و (این چنین مردم) نه بیمی دارند و نه اندوهی . یهودیان گویند : نصاری برپایه ئی استوار نیستند و نصاری گویند : یهود بر پایه ئی استوار نیستند , با آنکه هر دو گروه کتاب خدا را میخوانند . نادانان نیز سخنی همانند ایشان گویند , و خدا در روز رستاخیز میان آنان درباره ء چیزی که در آن اختلاف دارند , داوری می کند)

در مدینه فقط یهودیان بودند که رویاروی مسلمانان قرار گرفته بودند و از مسیحیان ، گروه منظمی که همان موضعگیری ها را با جامعه اسلامی داشته باشند ، در آن ناحیه نبود . ولی نص قرآن در اینجا عام است ، گفته های هر دو گروه را متعرض می شود ، سپس آندو را رو در روی هم قرار می دهد و بالاخره رأی و نظر مشرکان را درباره ء هر دو فریق باز می گوید:

و قالوا لن یدخل الجنة الا من كان هودا او نصاری (و گویند به بهشت درون نشود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد)

این ، سخن هر دو گروه بر روی هم است نه سخن هر یک از دو گروه ، یعنی یهودیان می گفتند : هیچکس جز یهود به بهشت درون نمی شود و مسیحیان می گفتند:

هیچیک از این دو گفته , جز ادعائی بدون دلیل نیست . از اینرو خداوند به پیامبرش می آموزد که با ایشان به تحدی سخن گفته و بر این ادعا دلیل مطالبه کند:

قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین (بگو : اگر راستگوئید برهان خویش بیاورید)

آنگاه یکی از پایه های جهان بینی اسلام , در اینجا مطرح می گردد . طبق این اصل , پاداش , فرع عمل و مترتب بر آن است و در دستگاه خدا جانبداری و حمایت از هیچ تیره ئی و فردی وجود ندارد , ملاک اجر و پاداش , تسلیم بودن در برابر خدا و نیکی کردن است نه دارای نام و عنوان خاصی بودن:

بلی من اسلم وجهه لله و هو محسن فله اجره عند ربه و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون (چرا , هر آنکس چهره ء تسلیم پیش خدا آورد و نیکوکار باشد ,

پاداش او نزد پروردگار اوست و (اینچنین مردم) نه بیمی دارند و نه اندوهی)

پیش از این نیز در پاسخ ادعای دیگر یهود که می گفتند [: آتش بجز روزی چند به ما نرسد] (بینش اسلام درباره عاقبت و عذاب خدا ذکر شده بود) [: چرا , هر که کار بدی کند و خطایش او را در برگیرد , ایشان اهل آتشند و در آن جاودانه اند .]

این هر دو , یک اصل است که از دو جهت , جهت عقوبت و جهت پاداش , مورد نظر قرار گرفته است : آنکس که [گناهی کند و خطایش او را در برگیرد] . . . چنین شخصی , زندانی خطای خویش است و از هر چیز دیگر و هر آگاهی و احساس دیگر و هر راه و جهت دیگر , بیگانه و جدا . . . و نقطه مقابل , آنکس که [چهره ع تسلیم پیش خدا آورد و نیکوکار باشد] . . . چنین کسی همه ع وجودش یکپارچه برای خدا و همه ع آگاهی و شعورش در جهت خدا است و یکسره در اختیار خدا است چنانکه آندیگری , یکسره در

اختیار گناه . . . و اینجاست که بارزترین نشان مسلمانی ، رخ می نماید : چهره
ء تسلیم پیش خدا آوردن ، یکسره رام و تسلیم او شدن ، هم از جهت فکر و
روح و هم از جنبه ء عمل . بر این تسلیم ، دلیل و علامت آشکاری نیز لازم
است : نیکوکار بودن . . . پس نشانه ء مسلمانی ، هماهنگی میان پندار و کردار
، طرز فکر و عمل ،

215

ایمان قلبی و نیکوکاری عملی است . بدینگونه است که عقیده ء اسلامی ،
مفهوم ([آئین کامل زندگی]) می گیرد و در سایه ء آن ، شخصیت انسان
وحدت و هماهنگی کامل می یابد . . و چنین می شود که مؤمن ، سزاوار این
پاداش بزرگ می گردد :

فله اجره عند ربه و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون (پاداش او نزد پروردگار
اوست و (اینچنین مردم) نه بیمی دارند و نه اندوهی)

پاداشی تضمین شده که نزد پروردگارشان محفوظ است ، امنیتی کامل که با آن بیمی نیست و سروری سرشار که بر آن غبار اندوهی نیست . و این است قانون عامی که همگان در برابر آن یکسانند و هیچکس مورد جانبداری بیدلیل و حمایت بیجهت خداوند قرار نمی گیرد.

در حالیکه هر دو گروه ، چنین ادعای بزرگی داشتند ، هر کدام آندیگری را تخطئه کرده مدعی بود که وی بر چیزی استوار نیست و باز از سوئی مشرکان همین عقیده را نسبت به هر دو گروه داشتند:

و قالت اليهود لیست النصارى على شى و قالت النصارى لیست اليهود على شى و هم يتلون الكتاب کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم (یهودیان گویند : نصاری بر پایه ئی استوار نیستند . و نصاری گویند : یهودان بر پایه ئی استوار نیستند - با آنکه هر دو گروه ، کتاب خدا را میخوانند - نادانان نیز سخنی همانند ایشان گویند)

منظور از ([نادانان]) بیسوادان عربند که پیرو کتابی آسمانی نبودند . آنان نیز از جهت تفرقه و تهمت پراکنی و هم از جهت گرایش به خرافات و اساطیر از قبیل فرزند گرفتن برای خدا , به اهل کتاب شباهت می داشتند و با اینحال رغبتی به آئین یهود و نصاری نشان نمی داده می گفتند : آنها بر پایه ئی استوار نیستند!

قرآن , پس از رد ادعای یهود و نصاری در مورد مالک بهشت بودن , عقیده ء هر یک از این سه گروه متخاصم را در مورد دیگران , تصدیق می کند ! و آنگاه داوری در اختلاف آنان را به خدا وامی گذارد:

فالله يحكم بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون (و خدا در روز رستاخیز میان آنان درباره ء چیزی که

216

در آن اختلاف دارند داوری می کند)

زیرا داور دادگر اوست و بازگشت همه کار به او . . این بهترین شیوهء مجادله با مردمی است که در سخنان خود به دلیل و منطق متکی نیستند . . رد کردن ادعاهای عریض و طویل آنان و سپس واگذار نمودن قضاوت نهائی به خدا.

سپس می پردازد به خنثی کردن کوششهایی که برای مردم ساختن مسلمانان در درستی فرمانها و آموزشهای پیامبر - بویژه فرمان مربوط به تغییر قبله - به کار می بردند و آن را کوشش برای جلوگیری از یاد کردن نام خدا در مسجدها و تلاش برای ویرانی آنها , به شمار می آورد:

و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمہ و سعی فی خرابها اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الاخره عذاب عظیم ولله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم

(و کیست ستمکارتر از آنکه نگذارد در مسجدهای خدا نام او یاد شود و به

ویرانی آن کوشد؟ اینان حق ندارند جز به حال بیم به مسجدها درآیند . . .
برای آنان در دنیا رسوائی و زبونی است و در آخرت ، عذابی بزرگ . مشرق و
مغرب از آن خدا است ، پس به هر جا رو کنید جهت خدا همانجاست . . .
همانا خدا فراگیرنده ء داناست)

بیشترین گمان براینست که این دو آیه ، به ماجرای تغییر قبله و کوشش
یهودیان برای جلوگیری از رو کردن مسلمانان به کعبه (که نخستین خانه ء
مردم و اول قبله ء مسلمانان بوده) مربوط باشد . در ذیل آیه ، روایات متعددی
هست که مناسبت نزول آن را چیزی جز این ، می داند .

به هر صورت ، لحن عام آیه موجب آنست که این حکم درباره ء ممانعت از
یاد خدا کردن در همه ء نیایشگاهها و کوشش برای ویرانی هر یک از مساجد ،
نیز صادق باشد . همچنین دنباله ء آیه که یگانه جزای مناسب مرتکبین این
عمل را معین می کند ، حکمی مطلق و شامل همه ء موارد است :

اولئك ما كان لهم ان يدخلوها الا خائفين (اينان حق ندارند جز به حال بيم به
مسجدها در آيند)

217

يعنى اينان در خور آند كه مورد طرد و تعقيب و ناامنى باشند مگر آنكه به
خانه هاى خدا پناه آورند و در سايه ء حرمت اين جاىگاهها كسب امنيت كنند
(و اين همانست كه در ماجراى فتح مكه پيش آمد : جارچى پيامبر ندا داد كه
هر كس به مسجد الحرام درآيد در امان است . . . و جباران و گردنكشان
قريش , همانها كه روزگارى از در آمدن پيامبر و يارانش به مسجد الحرام مانع
مى شدند , در پى امان به آن پناه بردند) و سپس وعده ء زبونى و رسوائى
دنيا و عذاب بزرگ آخرت را نيز بر اين حكم مى افزايد :

لهم فى الدنيا خزى و لهم فى الاخره عذاب عظيم (براى آنان در دنيا رسوائى
و زبونى است و در آخرت عذابى بزرگ)

گمان دیگر در معنی جملهء [: اولئك ما كان لهم ان يدخلوها الا خائفين] (آنست که : این افراد جز در حالت بیمناکی از خدا و فروتنی در برابر عظمت و جلالت او شایسته نیست به مساجد در آیند , زیرا ادب شایستهء خانهء خدا و مناسب عظمت و جلالت او جز این نیست . این معنی نیز از لحن آیه به دور نیست و میتوان آیه را بدین معنی گرفت .

گواه این مطلب که دو آیهء مزبور مربوط است به ماجرای تغییر قبله , مفاد دومین آیه است :

ولله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم (خاور و باختر از خداست , پس به هر سمت رو کنید جهت خدا همانجاست , همانا خدا فراگیرندهء داناست)

لحن آیه خود دلیل آنست که در مقام پاسخگوئی و رد این ادعای یهود که :

مسلمانان هر چه نماز به سمت بیت المقدس گزارده اند باطل و بیهوده و بی پاداش است ، نازل گشته است . این آیه مقرر می دارد که همه ء جهت ها در معنی ، قبله است و به هر سمت که نیایشگر پروردگار روی کند به خدا روی کرده است و تعیین یک قبله ء معین ، راهنمائی و دستوری است که در بطن خود ، متضمن اطاعت خداوند است و نه بدینمعنی که خدا در جانبی و سمتی خاص قرار گرفته است . و خدا که از

218

دلها و نیت ها و انگیزه ها آگاه است بربنندگان کار را دشوار نمی گیرد و پاداش آنان را کم نمی گذارد ، در فرمان خدا سهولت و گشادگی است و نیت ها در برابر او روشن و بی ابهام است .

پس از آن ، رشته ء سخن را به دریافت غلط و گمراهانه ء ایشان از حقیقت الوهیت و بینش انحرافی آنان درباره ء توحید - که پایه ء اصلی ادیان آسمانی و مهمترین رکن جهان بینی همه ء رسالتها است - می کشاند و بینش نادرست آنان را به پندارهای بی اساس اعراب جاهلیت در مورد ذات و صفات خداوند

، تشبیه می کند و دلهای این هر دو گروه را مشابه یکدیگر معرفی می کند و نقطهء انحراف آنان را مشخص ساخته ، بینش درست ایمانی را برای همه روشن می سازد:

و قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما فی السموات و الارض کل له قانتون بدیع السموات و الارض و اذا قضی امرنا نقول له کن فیکون و قال الذین لا یعلمون لولا یکلمنا الله او تاتینا ایه کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بینا الایات لقوم یوقنون

(گویند : خدا فرزند گرفته است ، پاک و منزّه است خداوند ، بل هر آنچه در آسمانها و زمین است از اوست ، همگی فرمانبران اویند . پدید آورندهء آسمانها و زمین است ، و چون چیزی را اراده کند همین به او گوید : باش ! و وجود می یابد . آنانکه دانائی ندارند گویند : چرا خدا با ما سخن نگوید یا نشانه ئی برای ما نیاید ؟ گذشتگانشان نیز همینگونه سخنی می گفتند ، دلهایشان همانند یکدیگر است ، به درستی برای مردمی که باور می آورند ،

نشانه ها را آشکار کرده ایم)

عقیده به اینکه ([خدا فرزند گرفته]) عقیده ء اختصاصی نصاری در مورد حضرت مسیح نیست ، یهود نیز این عقیده را درباره ء حضرت عزیر و مشرکین نظیر آن را در مورد فرشتگان داشتند . در اینجا آیه ء قرآن تفصیل این سه عقیده را باز نمی گوید و فقط در مقام آنست که به اجمال ، گروههای سه گانه ئی را که آن روز با اسلام در ستیزه و جدال می بوده اند از لحاظ عقیده مشخص سازد - شگفت آنکه امروز نیز همان سه گروه با نام های : صهیونیسم جهانی ، صلیبیسیم جهانی و کمونیسم جهانی سرگرم مبارزه با اسلام اند - باری ، با همین اشاره های کوتاه که قرآن به عقیده ء اهل کتاب می کند ،

219

بر داعیه ء غلط ایشان که ([: فقط ما از هدایت برخورداریم]) خط بطلان می کشد و آنان را در ردیف مشرکان قرار می دهد.

پیش از آنکه سایر ابعاد عقیده و فاسد ایشان در مورد خداوند مطرح شود ، نخست خداوند را از این تهمت مبرا می سازد و شکل واقعی رابطه و خدا با همه و خلایق را بیان می فرماید:

سبحانه بل له ما فی السموات و الارض کل له قانتون بدیع السموات و الارض
و اذا قضی امرنا فانما یقول له کن فیکون

(پاک و منزّه است خداوند ، بل هر آنچه در آسمانها و زمین است از اوست ، همگی فرمانبران اویند . پدید آورنده و آسمانها و زمین است ، و چون چیزی را اراده کند همین به او گوید : باش ! و وجود می یابد .)

اینجا می رسیم به بینش کاملاً تجریدی اسلام در مورد خداوندگار پاک و در مورد نوع رابطه و آفریدگار با آفریدگان و چگونگی پیدایش خلق از خالق . این بینش ، رفیعترین و واضح ترین بینشی است که درباره و این حقایق تاکنون

ارائه شده است : جهان هستی فقط از راه اراده و مطلق و توانای خداوند صادر گردیده ([: باش , پس می باشد] یعنی همینکه اراده و خدا متوجه به آفرینش چیزی شود آن چیز به همان صورت مقدر و حساب شده به وجود می آید بی آنکه به واسطه ئی از نوع انرژی یا ماده نیاز باشد . اما اینکه چگونه اراده و خدا که حقیقتش مجهول است , به این چیزی که باید صورت هستی بیابد , تعلق می گیرد ؟ رازی است که هرگز برای اندیشه و بشری آشکار نگشته است زیرا توان بشر آماده برای ادراک آن نیست , چه , شناخت این حقیقت , جزئی از وظیفه ئی که بشر به خاطر آن آفریده شده یعنی جانشینی و آبادگری زمین , محسوب نمی گردد و وسیله ئی برای انجام آن وظیفه نمی باشد .

همچنانکه خداوند برای شناخت قوانین هستی تا آنجا که به هدف وجود آدمی و وظیفه و او مربوط می شود , نیروهائی به وی عطا کرده , رازهای فراوان دیگری از جهان هستی را هم که به شأن و وظیفه و او در این جهان ارتباط نداشته از وی پوشیده و پنهان نگاهداشته است . فلسفه های بشری که در پی گشودن این رازها گام زدند به وادی حیرت و گمراهی فرو رفتند و فروغ

تصورات و پندارهای آنان یکسره از ادراکات بشری منشأ می گرفت که برای غور در این مجال آمادگی و ابزار لازم را نداشتند. به همین جهت است که تصورات آنان در بالاترین سطحش، آنچنان مضحک است که انسان حیرت می کند چگونه چنین پنداری از یک فیلسوف ممکن است سرزند! و این فقط بر اثر آنست که صاحبان این فلسفه ها خواسته اند ادراک بشری را از شکل طبیعی و اصلی آن خارج سازند و آن را به کاری بیرون از حوزه و مقدورش بگمارند و لذا هرگز به نتیجه و قابل اطمینانی، بل اساساً به نتیجه ئی که برای انسان آشنا با طرز تفکر و بینش اسلامی قابل احترام باشد، نرسیده اند.

اسلام، پیروان مؤمن خود را از فرو رفتن در این وادی حیرت و دست زدن به این کوشش بیفرجام و غلط، باز می داشت. لیکن وقتی گروهی از فیلسوف نمایان مسلمان تحت تأثیر امواج فلسفه و یونان در صدد برآمدند که بدین اوجگاه دست یابند، همچون استادان یونانی خود دچار مغلق گوئی و آشفتگی

شدند و طرز تفکر اسلامی را به چیزهایی که از طبیعت آن بسی دور بود آلوده ساختند و مطالب بیگانه و ناهمگون را وارد افکار اسلامی کردند . . و این ، عاقبت حتمی هر کوششی است که اندیشه ء بشری در بیرون از قلمرو مسئولیت و وظیفه ئی که برای آن ساخته و پرداخته شده ، به کار برد .

جهان بینی اسلام می گوید که : آفریده ، غیر از آفریدگار است و خالق جهان به چیزی و کسی شبیه نیست . بنابراین ، عقیده ء [وحدت وجود] (به معنای متعارف و متفاهم آن) هستی و آفریننده ء آن یک چیزند ، یا هستی ، شعاع ذاتی آفریننده است ، و یا هستی ، صورت قابل رؤیت آفریننده است) از دایره ء طرز تفکر اسلامی بیرون است .

از نظر مسلمان ، وجود به معنای دیگری دارای وحدت است : سراسر هستی از اراده ء یکتای آفریننده صادر گشته است ، سراسر هستی با سنت و قانون واحدی اداره می شود ، همه ء اجزاء هستی در تکوین و ساختمان ذاتی خود با یکدیگر

همگون و هماهنگ اند و همه با فروتنی و خشوع رو به خدا دارند و سرگرم نیایش اویند ([: بل , هر آنچه در آسمانها و زمین است از اوست و همگی فرمانبران اویند]) و بنابراین هیچ ضرورتی ایجاب نمی کند که در میان موجودات آسمان و زمین , یکی را فرزند خدا بپنداریم , چرا که همگی در یک طراز و به یک کیفیت , آفریده ء اویند ([: پدید آورنده ء آسمانها و زمین است , و چون چیزی را اراده کند همین به او گوید : باش ! و وجود می یابد]) البته چگونگی تعلق گرفتن اراده ء خدا به چیزی و کاری , برای ادراک بشری قابل درک و فهم نیست زیرا از حوزه ء مقدور آن برتر و بالاتر است , بنابراین صرف کردن نیروی فکر در این راه و فرو رفتن در ژرفنای این راز , بیهوده و موجب سرگشتگی و حیرت است .

آنگاه پس از پرداختن از گزاره ء گفتار اهل کتاب درباره ء فرزند داشتن خدای سبحان , و ایراد سخن و عقیده ء حق , پندار باطل مشرکان که در بیهودگی و زشتی با پندار اهل کتاب , همسان و برابر است مطرح می گردد:

و قال الذين لا يعلمون لولا يكلمنا الله او تاتينا ايه كذلك قال الذين من قبلهم
مثل قولهم (آنانکه دانائی ندارند گویند : چرا خدا با ما سخن نگوید یا نشانه
ئی برای ما نیاید ؟ ! گذشتگان‌شان نیز همینگونه سخنی می گفتند)

[] آنانکه دانائی ندارند [] مشرکان بیسواد حجازند که کمترین آگاهی و دانشی
از کتابهای آسمانی نداشتند . بسیار پیش آمده بود که اینان در مقام ستیزه جوئی
به پیامبر پیشنهاد می کردند که خدا بی واسطه با آنان تکلم کند یا معجزه و
خارق عادتی قابل لمس به آنان ارائه شود . در اینجا منظور از نقل قول ایشان
آنست که گذشتگان‌شان نیز - یهود و غیر یهود - مانند همین درخواست ها را
از پیامبران می کرده اند , مثلا قوم موسی از آن حضرت خواستند که خدا را بی
پرده ببینند و در موارد دیگر نیز همیشه با ستیزه گری و خیره سری از
آنحضرت معجزه طلب می کردند , پس این دو گروه - مشرکان و یهود - در
خوی و طبیعت , در تصورات و پندارها و در گمراهی و ضلالت , با یکدیگر
بسی شبیهند :

تشابهت قلوبهم . (دل‌هایشان همانند است)

پس یهود هیچ ترجیحی بر مشرکان ندارند , چرا که دل‌های هر دو گروه اسیر پندارها و ستیزه‌گری‌ها و گمراهی‌های مشابهی است .

قد بینا الایات لقوم توقنون (به درستی برای مردمی که باور می‌آورند نشانه‌ها را آشکار کرده ایم)

آنکس که از آسایش باور و یقین برخوردار است : در این نشانه‌ها مصداق باور خود را و آرامش وجدان و ضمیر خود را باز می‌یابد . زیرا نشانه‌های خدا یقین را ایجاد نمی‌کند , این یقین است که دلالت آن را احساس می‌کند و به حقیقت آن اطمینان می‌یابد و دل را آماده ء تلقی و دریافت صحیح از آن , می‌سازد .

اکنون پس از نقل و ابطال یاوه گوئیهای صفوف مخالف و فاش ساختن انگیزه هائی که در ورای اظهارات آنان پنهان است ، روی سخن را به پیامبر باز می گرداند : وظیفه ء او را بیان می کند ، تخلفات فرضی او را مشخص می سازد ، طبیعت درگیری او با یهود و نصاری را نمایان می سازد و اختلاف او با مدعیانش را که فقط به قیمت برگشت از عقیده ء خود و تن دادن به خشم و نارضائی خداوند - بهائی که وی هرگز حاضر به پرداختن آن نیست - قابل حل است ، برای وی غور رسی می کند:

انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و لا تسئل عن اصحاب الجحیم و لن ترضی عنک الیهود و لا النصاری حتی تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی و لئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من العلم مالک من الله من ولی و لا نصیر (۱۲۰) الذین اتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به و من یکفر به فاولئک هم الخاسرون

(به درستی ما تو را به حق فرستادیم نوید بخش و بیم رسان ، و از تو درباره
ء دوزخیان سؤال نخواهد شد . یهود و نصاری هرگز از تو خوشنود نشوند مگر
پیرو آئین آنان شوی ، بگو : هدایت خدا ، هدایت راستین است ، اگر پس از
برخورداری از دانشی که به تو داده شده ، از هوسهای آنان پیروی کنی در قبال
خدا سرپرست و یآوری نخواهی داشت . کسانیکه به آنان کتاب داده ایم ، آنرا
چنانکه باید خواند همی خوانند ، ایشان بدان می گروند ، و کسانیکه منکر آن
شوند زیانکارانند)

انا ارسلناک بالحق (به درستی ما تو را به حق فرستادیم)

در این جمله ، چندان دلگرمی و پایداری گنجانیده شده که همه ء شبهات

223

اغواگران و تلاشهای دشمنان و حيله های نابکاران در برابر آن بی اثر و نقش
برآب است . در آهنگ این کلام ، قاطعیتی است که دل را از باور و یقین لبریز

می کند.

بشیرا و نذیرا (نوید بخش و بیم رسان)

وظیفه ء تو رسانیدن و گزاردن پیام است , مطیعان و پذیرندگان را نوید می دهی و معاندان و گردنکشان را از سرنوشتشان بیمناک می سازی . . و نقش تو پایان می پذیرد.

و لا تسئل عن اصحاب الجحیم (و از تو درباره ء دوزخیان سؤال نخواهد شد)

درباره ء آنانکه بر اثر نافرمانی و بدرفتاری به دوزخ خواهند رفت.

یهود و نصاری به مبارزه ء خود با تو ادامه خواهند داد , با تو دشمنی خواهند

کرد ، از تو خشنود نخواهند شد و دست از کینه ورزی برنخواهند داشت ، مگر در آنصورت که جبهه ء خویش را رها کنی و از حق روی برتابی ، یقین و قاطعیت خود را به کناری نهی و با آنان در گمراهی و شرک و بینش غلطی که دچار آنند ، شریک گردی :

و لن ترضی عنک الیهود و لا النصارى حتى تتبع ملتهم (یهود و نصاری هرگز از تو خشنود نخواهند شد مگر پیرو آئین آنان شوی)

موجب اصلی اختلاف همینجاست . مسئله این نیست که بر درستی راه تو دلیلی نیافته اند یا حقانیت تو و حقانیت سخنی را که از قول خدا می گوئی ، باور نکرده اند . هر چه دلیل ارائه دهی و هر چه با ایشان از در دوستی درآئی ، تا از آئین ایشان پیروی نکرده و حرف حق خود را پس نگرفته ای ، بی ثمر است .

این یک عقیده و همیشگی است که مصداق آن را در هر زمان و مکان می بینیم . نزاع بر سر عقیده است , و اینست راز اصلی همه و جبهه بندیهای یهود و نصاری در برابر امت مسلمان در هر زمان و مکان . . . آری درگیری اردوگاه مسلمان با آن دو اردوگاه - که گاه خود با یکدیگر و حتی در داخل یک اردوگاه اختلافاتی دارند ولی همیشه بر دشمنی با اسلام , همدست و همدستانند - درگیری مرامی و فکری است .

224

این حقیقت ماجرا است . . . ولی این دشمنان دیرین , رذیلانه و مزورانه , صحنه و نبرد را به رنگهای گوناگون می آمیزند و بر آن , پرچمهای گوناگون می افزایند . . . آنها شور و حماسه و مسلمانان را در صحنه و پیکارهای مرامی و عقیدتی آزموده اند , اینست که نعل باژگون می زنند و نام و نشان صحنه را دگرگون می سازند . . . بیم از صلابت دینی مسلمانان اجازه نمی دهد که مبارزه و خود را - آنچنانکه در واقع هست - مبارزه بر سر دین و عقیده و دینی اعلام کنند , لذا آن را به نام زمین , اقتصاد , سیاست , پایگاه نظامی و

غیره ، شروع می نمایند و ساده دلانی از ما را نیز قانع می سازند که داستان جنگ مرامی ، امروزه داستانی قدیمی و ارتجاعی است و در این دوره نمی تواند مفهومی داشته باشد ، بر افراشتن پرچم و آراستن میدان برای چنین پیکاری فقط کار افراد متعصب است و در این روزگار شایسته نیست . . و با این تلقین اغواگر ، خود را از آسیب شور و حماسه و پیکارگران مسلمان در امان می دارند . در صورتیکه دشمنان اسلام : صهیونیسم ، صلیبیسیم و کمونیسم جهانی ، در باطن به گونه و دیگری می اندیشند ، اینان در آغاز و پیش از هر انگیزه و دیگر ، برای متلاشی ساختن این صخره و عظیم و تصرف ناپذیر - که همیشه بر آن کوبیده اند و همیشه نیز مشت خود را مجروح ساخته اند - نبرد را شروع کرده اند .

جنگ ، جنگ مرام است نه جنگ زمین یا منابع طبیعی و پایگاه نظامی و هر عنوان دروغین دیگری از اینگونه . . . این نمونه های کاذب فقط برای فریب دادن و غافل نگاهداشتن ما از حقیقت ماجرا و طبیعت صحنه و پیکار است ، (۱) اگر ما فریب

1 - در دنیای پول و تکنیک و نفت و اورانیوم , که همه ء نزاعها بر سر بازار است و معدن , و سود بیشتر و مزاحم کمتر , و منطقه ء نفوذ وسیعتر و پاسدارانی امین تر و وفادارتر , و خدای پول و سود , یکروز مسجد واشنگتن را افتتاح میکند و روزی معبد بودائیان ویتنام را به آتش میکشد . . قضاوت مؤلف , تا حدودی آلوده ء جمود و تنگ نظری می نماید . در این تردید نیست که اسلام - اسلام راستین - امروز منفورترین و خطرناکترین دشمنی است که جبهه های نامبرده برای خود شناخته و دانسته اند و چنین نیز هست . . ولی نه از اینجهت که عقیده ئی است غیر از آنچه آنان معتقدند , بل بدینجهت که دژ مقاومتی است در برابر سیل تمامی خواستها

<

225

تزویر و دروغ آنان را بخوریم هیچکس جز خود را نباید شایسته ء ملامت بدانیم , چرا که راهنمایی و توصیه ء خداوند به پیامبر و امت اسلام را از یاد برده ایم که:

[یهود و نصاری هرگز از تو خشنود نخواهند شد مگر پیرو آئین آنان شوی] (برای خشنودی از تو این تنها قیمتی است که می پذیرند و جز آن به هیچ چیز دیگر راضی نیستند.)

در برابر این توقع ، فرمان درست و راهنمایی صادقانه ء خدا اینست :

قل ان هدی الله هو الهدی (بگو : هدایت خدا ، هدایت راستین است)

ترکیب جمله ، مفید انحصار است . . . هدایت راستین فقط هدایت خدائی است ، و هر چه جز آن ، هدایت نیست . پس ، از هدایت خدا نمی توان کناره گرفت و جدا شد ، در مورد آن نباید به فکر خشنود ساختن کسی بر آمد ، آن را نباید وجه المصالحه قرار داد و چیزی را نباید با آن معامله کرد ، هر که خواهد گو بدن بگردد و هر که خواهد از آن روی بگرداند ، مبادا به خاطر گرویدن و هدایت یافتن آنان یا به ملاحظه ء رفاقت و دوستی شان از این راه

مستقیم ، سر موئی انحراف یابی!

و لئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من العلم مالک من الله من ولی و لا نصیر (اگر پس از برخورداری از دانشی که به تو داده شده از هوسهای آنان پیروی کنی در قبال خدا سرپرست و یآوری نخواهی داشت)

آری چنین است . . . تهدیدی هراس انگیز و لحنی چنین قاطع . . و خطاب به کیست ؟ به پیامبر خدا و دوست عزیز او . . .

اگر از هدایت خدائی که جز آن هدایتی نیست ، روی بگردانی از هوس ها پیروی کرده ئی ! و همین هوسها است که موضعگیری خاص آنان در برابر تو را به وجود آورده ، نه اینکه حجت های تو را ناقص و نارسا یافته اند .

در میان پیروان افکار غیر اسلامی ، آنکسانی که از هوس تهی گشته اند ، کتاب

- > و انگیزه های طمع و ورزانه و توسعه طلبانه و آنان , خواستها و انگیزه هائی که موجب و مسبب اصلی همه و حملات فرهنگی و سیاسی و نظامی و ... آنان به سرزمینهای اسلامی است (م)

226

خدا را چنانکه باید خواند می خوانند و لذا به سخن حق تو ایمان می آورند , و در این میان آنکسانی زیان کرده اند که به فکر تو ایمان نمی آورند , نه تو و گرویدگان به تو:

الذین اتیناهم الكتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به و من یکفر به فاولئک هم الخاسرون (کسانیکه به آنان کتاب داده ایم , آن را چنانکه باید خواند می خوانند , ایشان بدان می گروند و کسانیکه منکر آن شوند زیانکارانند)

و کدام زیانی بالاتر از خسارت ایمان , یعنی از دست دادن بزرگترین نعمت های خدا در جهان هستی ؟

پس از این بیان قاطع ، روی سخن دوباره به بنی اسرائیل باز می گردد ، گوئی می خواهد پس از آن گفتگوی دراز و پس از گزارش موضعگیری آنان در برابر خدا و پیامبران و پس از جمله ئی که در پایان به پیامبر اکرم و مؤمنان خطاب کرده ، آخرین فریاد را بر سر آنان بکشد و آنان را که یکباره در غار بیهودگی و خود فراموشی خزیده و سر در لاک فرد گرایی فرو برده و افتخار امانتداری فکر و عقیده را - که از دیر باز به آنان محول بود - به سوئی افکنده اند ، نوبتی دیگر به این راه فرا خواند . . . اکنون نیز عینا همان جمله ئی را که در آغاز این فصل خطاب به آنان آورده تکرار می کند . . . ای بنی اسرائیل . . .

یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین و اتقوا یوما لا تجری نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها عدل و لا تنفعها شفاعه و لا هم ینصرون

(ای بنی اسرائیل ! نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم و از مردم زمانه برترتان

داشتم , بیاد آورید . و از آن روزی که هیچکس به جای دیگری سزا داده نشود
و از هیچکس عوض پذیرفته نگردد و کسی را شفاعت سود ندهد و مردمان (
از هیچ سو) یاری نشوند , پرهیز داشته باشید)

227

و اذ ابتلی ابراهیم ربه بكلمت فأتهمن قال انی جاعلك للناس اماما قال و من
ذریتی قال لا ینال عهدی الظلمین (۱۲۴) و اذ جعلنا البیت مثابه للناس و أمنا
و اتخذوا من مقام ابرهم مصلى و عهدنا الی ابرهم و اسمعیل أن طهرا بیتی
للطائفین و العکفین و الركع السجود (۱۲۵) و اذ قال ابرهم رب اجعل هذا
بلداء امنا وارزق اهله من الثمرت من ءامن منهم بالله و الیوم الاخر قال و من
کفر فأمتهه قليلا ثم اضطره الی عذاب النار و بئس المصیر (۱۲۶) و اذ یرفع
ابرهم القواعد من البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم (۱۲۷)
(ربنا واجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امه مسلمه لک وارنا منا سکنا و تب
علینا انک انت التواب الرحیم (۱۲۸) ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم
آیتک و یعلمهم الکتب و الحکمه و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم (۱۲۹) و

من يرغب عن مله ابرهم الا من سفه نفسه و لقد اصطفينه فى الدنيا

228

و انه فى الاخره لمن الصالحين (١٣٠) اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العلمين (١٣١) و وصى بها ابرهم بنيه و يعقوب يبنى ان الله اصطفى لكم الدين فلا تموتن الا و انتم مسلمون (١٣٢) ام كنتم شهداء اذ حضر يعقوب الموت اذ قال لبنيه ما تعبدون من بعدى قالوا نعبد الهك و اله ءابائك ابرهم واسماعيل و اسحق الها وحدا و نحن له مسلمون (١٣٣) تلك امه قد خلت لها ما كسبت و لكم ما كسبتم و لا تسئلون عما كانوا يعملون (١٣٤) و قالوا كونوا هودا او نصرى تهتدوا قل بل مله ابرهم حنيفا و ما كان من المشركين (١٣٥) قولوا ءامننا بالله و ما أنزل الينا و ما أنزل الى ابرهم و اسمعيل و اسحق و يعقوب و الاسباط و ما أوتى موسى و عيسى و ما أوتى النبيون من ربهم لا نفرق بين احد منهم و نحن له مسلمون (١٣٦) فان ءامنوا بمثل ماء امنتهم به فقد اهتدوا و ان تولوا فانما هم فى شقاق فسيكفيكهم الله و هو السميع العليم (١٣٧) صبغه الله و من احسن من الله صبغه و نحن له عبدون (١٣٨) قل اتحاجوننا فى الله و هو ربنا و ربكم

و لنا اعملنا و لكم اعملکم و نحن له مخلصون (۱۳۹) ام تقولون ان ابرهم و اسمعيل و اسحق و يعقوب و الاسباط كانوا هودا أو نصری قل ءانتم أعلم أم الله و من اظلم ممن کتم شاهده عنده من الله و ما الله بغفل عما تعملون (۱۴۰)
 تلك امه قد خلت لها ما کسبت و لكم ما کسبتم و لا تسئلون عما كانوا يعملون
 (۱۴۱)

در بخش های گذشته ، این سوره گفتگوهای جدال آمیزی که با اهل کتاب می رفت ، تماما در پیرامون سیره ، بنی اسرائیل و موضعگیری های عناد آمیز آنان در برابر پیامبران الهی ، و گزاره ، پیمانها و عهدهای آنان بود از دوران موسی - علیه السلام - تا روزگار محمد صلی الله علیه و آله . . . در این گفتگوها بیشترین سخن درباره ، یهود بود و گاهگاه نیز از نصاری ، و هر آنگاه که سخن از نشانه های مشترک اهل کتاب با مشرکان بود ، به مشرکین هم اشارتی می رفت .

در این بخش ، مطلب بر میگردد به یک مرحله ء تاریخی قدیمی تر از دوران موسی ، یعنی به روزگار ابراهیم .

داستان ابراهیم - از آن زاویه ئی که در اینجا مطرح گشته - هم در سلسله ء مباحث این سوره و هم در مشاجرات تند و گوناگونی که میان یهود و مسلمانان مدینه در می گرفت ، دارای نقش مخصوص و مهمی است .

اهل کتاب ، نسب خود را از طرف اسحق به ابراهیم می رسانیدند و به انتساب خود با آن پیامبر بزرگوار - که خدا به وی و دودمانش وعده رشد و برکت داده و توصیه ها و سفارشها به آنان کرده - افتخار می کردند و به همین دلیل بود که هدایت یافتگی و سرپرستی امور دینی و همچنین بهشت جاودان را ویژه ء خود می دانستند اگر چه دست به زشتترین گناهان نیز آلوده باشند!

قریش نیز اصل و تبار خود را از طرف اسمعیل به ابراهیم متصل می کردند و

به نسبت خویش با آن شخصیت بزرگ ، می بالیدند و به دلیل همین نسبت ،

حق سرپرستی

231

خانه ء خدا و اداره ء مسجد الحرام و شرافت و برتری دینی بر تمامی عرب را
برای خود ادعا می کردند.

در بخش گذشته ، رشته ء سخن منتهی شد به ادعاهای بزرگ اهل کتاب درباره
ء بهشت:

[و گویند : به بهشت درون نشود مگر آنکس که یهودی یا نصرانی باشد]

و به تلاش آنان برای هدایت کردن مسلمانان ! یعنی وارد کردن آنان به کیش
یهود و مسیحیت:

[و گویند : یهودی یا نصرانی شوید تا هدایت یابید]

همچنین از کسانی که نمی گذاشتند در خانه های خدا نام او برده شود و برای ویرانی این خانه ها در تلاش بودند , سخن رفت . . . و ما در آنجا گفتیم که احتمالاً این مطلب اشاره است به واکنش یهودیان در برابر پدیده ء تغییر قبله و تبلیغات زهرآگینی که بدین مناسبت در جبهه ء مسلمانان به راه انداخته بودند

اکنون موقع مناسبی است که از ابراهیم و اسمعیل و اسحق و . . . بیت الحرام و ماجرای ساختمان و حکم اداره و سرپرستی و آبادگری آن و شعائری که در آن انجام می گیرد , سخن به میان آید و با این بیان , حقیقت مطلب در مورد ادعاهای یهود و نصاری و مشرکین نسبت به این منصب ها و پیوندها , بیان گردد . همچنین مسئله ء قبله , یعنی نقطه ئی که شایسته است مسلمانان به آنجا روی کنند , حل شود . همچنین به تناسب , حقیقت کیش ابراهیم - که یگانه پرستی خالص و بی پیرایه است - و فاصله ء میان این عقیده با عقاید

تحریف شده و اهل کتاب و مشرکان و از سوئی، شباهت و همگونی عقیده و ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب (نام دیگر اسرائیل که یهودیان بدو منسوب اند) با عقیده و مسلمانان، تشریح گردد. . و اعلام شود که آئین خدا در همه و زمانها یکی است و همه و پیامبران یک سخن گفته اند و این پندار که عقیده و درست در انحصار یک ملت یا یک نژاد مخصوص است، از نظر خداوند باطل و مردود می باشد، و میراث بر عقیده و صحیح، دل با ایمان است نه تعصب جاهلانه و کور، و به دست آوردن

232

این میراث، در گرو بستگی ایمانی و فکری است نه بستگی خونی و نژادی، و هر کس از هر نژاد و در هر زمان به این عقیده بگردد، از هر خویشاوندی بدان سزاوارتر است، چرا که دین، از آن خداست و خدا را با هیچیک از بندگانش خویشاوندی نسبی و سببی نیست.

این حقایق که نمودار بخشی از خطوط اساسی جهان بینی اسلام است در این آیات، به شیوه ئی عجیب و با تعبیری بدیع، بازگو شده است. قرآن در این

بخش , ما را از روزگار ابراهیم , از روزگاری که خدا این پیامبر عظیم الشان را در بوته ء آزمایش در آورد و شایسته ء گزینش یافت و به پیشوائی خلق برگزید , قدم به قدم پیش می آورد تا دوران پیدایش امت مسلمان و گرویده به رسالت محمد (ص) , امتی که خداوند در خواست ابراهیم و اسمعیل را در هنگام بالا بردن پایه های کعبه , با پیدایش آنان اجابت کرد و فقط این امت - و نه دیگر تیره هائی که از دودمان ابراهیم اند - شایسته ء آن گشت که امانت آبادگری و اداره ء جهان را به میراث برد , زیرا فقط این امت است که عامل حقیقی وراثت را در خویشتن پدید آورده : ایمان به رسالت و عهده داری و وظائف خطیر آن و پایداری بر سر طرز فکر صحیحی که در این رسالت , ارائه شده است .

در خلال این گزاره ء تاریخی , ضمنا روشن می گردد که اسلام - بمعنی رام و تسلیم بودن در برابر خدا و بس - اولین و آخرین رسالت الهی است , ابراهیم و پس از او اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان وی عقیده ئی جز این نداشتند و همین عقیده بود که پس از آنان به موسی و سپس به عیسی و در

آخر کار به آخرین وارثان ابراهیم یعنی مسلمانان رسید . هر کس بر سر این عقیده بایستد , وارث آن و وارث توصیه ها و بشارت‌های آن است و هر که از آن بیرون رود و خود را از آئین ابراهیم برکنار دارد از توصیه ء خدا بیرون رفته و بنابراین وراثت ابراهیم را از دست داده است .

با این بیان , همه ء داعیه های بزرگ یهود و نصاری , داعیه ء برگزیدگی و امتیاز , داعیه ء وراثت و جانشینی ابراهیم فقط به این دلیل که فرزندان و نوادگان

233

اویند , از اعتبار می افتد . . . زیرا ایشان از هنگامیکه عقیده و طرز تفکر ابراهیم را ترک گفتند وراثت او را نیز از دست دادند . همچنین همه ء ادعاهای قریش در این مورد که خانه ء حرام و افتخار سرپرستی و آبادگری و اداره ء امور آن , به ایشان اختصاص دارد , نیز از درجه ء اعتبار فرو می افتد زیرا آنان نیز چون از عقیده و راه ابراهیم - بنیانگذار کعبه - منحرف گشته اند حق وراثت او را از دست داده اند . و بالاخره بر همه ء مدعاهای یهودیان درباره ء قبله خط بطلان

کشیده می شود , زیرا قبله ء این امت و قبله ء نیایشان ابراهیم , فقط کعبه است .

همه ء این مطالب , به شیوه ئی بدیع و جالب , با اشاراتی الهام بخش , با تکیه هائی پر معنی و با روشنگری هائی به شدت اثر بخش , در این فرازها گزارش شده است . اکنون در پرتو این توضیح , رسیدگی به این رشته ء زیبای سخن را آغاز می کنیم .

و اذابتلی ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اما ما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین

(بیاد آور که ابراهیم را پروردگارش به کلمه هائی در آزمون نهاد , پس وی آنها را به کمال رسانید . خداوند گفت : به درستی ترا پیشوای مردم کنم . گفت : از دودمان من نیز ؟ خداوند گفت : عهد و توصیه ء من به ستمگران

نمی رسد)

به پیامبر - صلی الله علیه و آله - می فرماید : به یاد آور آزمایشی را که خداوند به وسیله ء کلمه هائی (دستورات و تکالیفی) از ابراهیم به عمل آورد و وی آن را بکار بست و بطور کامل بگزارد . در جای دیگری از قرآن نیز وفاداری ابراهیم به قرارها و پیمانهایش به آنگونه که موجب خشنودی خدا گردد , از طرف پروردگار گواهی شده است [: و ابراهیم که به پیمانها وفا کرد] (۱) و این مقام و مرتبه ئی بس رفیع و ارجمند است , مقام وفاداری به پیمانهای خدا . چرا که بشر بر اثر ضعف ها و قصورها و نارسائی ها , به این وظیفه چنانکه باید پایبند نیست .

در این هنگام بود که ابراهیم شایستگی این مژده یا این اعتماد را بدست

آورد , که :

قال انی جاعلک للناس اما ما (خداوند گفت : به درستی ترا پیشوای مردم کنم)

پیشوائی که خلق از او پیروی کنند و او آنان را به خدا و به نیکی راهبری کند , آنها دنباله روان او باشند و او راهبر و پیشرو آنان .

اینجا غریزه ء بشری , ابراهیم را فرو می گیرد : تمایل به اینکه دودمان او که ادامه ء وجود اویند نیز از این شرافت برخوردار گردند . این یک شعور فطری عمیق است که به خاطر رشد و ادامه ء حیات و برای آنکه آیندگان , کار گذشتگان را به اتمام رسانند و نسلهای پیاپی با یکدیگر تعاون و همبستگی داشته باشند , خداوند در سرشت بشر نهاده است . گروهی می کوشند این شعور فطری را سرکوب و نابود سازند , ولی ریشه ء آن در سرشت آدمی و

برای محقق ساختن هدفی دور مدت ، است . بر اساس همین ادراک فطری و برای نیرو بخشیدن و بهره کشیدن از آن است که اسلام قانون ارث را مقرر ساخته است . کوششی که برای به زنجیر کشیدن و فرو کوفتن این پایهء حیات به کار می رود ، در واقع کوشش در راه فرو کوفتن فطرت انسان و درمانی متکلفانه و کوتاه نظرانه برای پاره ئی از عیوب نظامهای منحرف اجتماعی است . هر درمانی که با سرشت انسان اصطکاک داشته باشد ، ناموفق و ناشایسته و غیر قابل بقاء است ، باید به درمانی متوسل شد که هم به راستی شفا بخش است و هم با فطرت ، ناسازگار نیست . ولی این درمان محتاج است به هدایت و ایمان ، به آگاهی عمیقتری از روان بشر ، به اندیشیدن بیشتری در چگونگی آفرینش وی و بالاخره ، به بینشی تهی از غرضرانی ها و تعصب هائی که بیش از آنچه به کار سازندگی و اصلاح آید ، برای ویرانگری و نابودی است .

قال و من ذریتی (گفت : از دودمان من نیز ؟)

در پاسخ این سؤال , اصلی عمومی و کلی - همان که پیشتر یاد کردیم - از پروردگارش که او را آزموده و برگزیده می شنود . . . امامت و پیشوائی خلق از آن کسانی است که در سایه ء عمل و درک و شایستگی و ایمان , استحقاق آن را یافته اند . این

235

منصب , میراث فرزند از پدر و تبار از نیا , نیست , زیرا قرابتی که موجب وراثت این منصب است , بستگی دین و عقیده است نه بستگی گوشت و خون . ادعای قرابت نژادی و خونی و فامیلی , ادعای جاهلانۀ ئی است که با بینش ایمانی راستین , اصطکاک اساسی و بنیادی دارد :

قال لا ینال عهدی الظالمین (گفت : عهد و توصیه ء من به ستمگران نمی

رسد ۱۲۴)

و ستم دارای انواعی است : ستم به خویشان به وسیله ء شرک , و ستم به

خلق به وسیله و تجاوز به حقوق آنان ، پیشوائی و امامت که ستمگران از آن بی نصیب اند نیز مشتمل بر همه و انواع پیشوائی است : پیشوائی رسالت ، پیشوائی خلافت ، پیشوائی نماز و هر منصبی که متضمن نوعی پیشوائی و رهبری است . عدالت به همه و معانی اش مبنا و پایه و استحقاق هر نوع پیشوائی است ، و آنکس که به گونه نئی دست به ستم می آید ، خویشتن را از هرگونه امامتی بی نصیب ساخته است .

این سخن که در پاسخ ابراهیم - علیه السلام - گفته شده ، این گفتار روشن و بی ابهام ، پاسخ قاطعی است به ادعای رهبری و پیشوائی که از جانب یهود ابراز می شد . . آنان چون ستم کرده اند ، از دین خدا خارج گشته اند ، از فرمان خدا سرپیچیده اند و از عقیده و نیای خود ابراهیم روی گردانده اند ، شایسته و رهبری خلق نیستند .

عینا همین مطلب ، همین قانون کلی و همین سخن بی ابهام و صریح ، پاسخ قاطعی است به کسانی که امروز خود را مسلمان می نامند . . . اینان نیز چون

ستم کرده و از دین خدا خارج گشته و از راه خدا کناره گرفته و شریعت خدا را پشت سرافکنده اند ، و چون ادعای اسلام می کنند ولی اسلام و برنامه و نظام اسلامی را از صحنه زندگی خود بیرون رانده اند . . . آری به این دلیل که ادعایشان دروغ است و بر هیچ توصیه و عهد خدائی استوار نیست ، لایق آن نیستند که پیشوایان خلق جهان باشند .

بینش درست اسلامی ، همه پیوندها و رابطه هائی را که بر اساس عقیده و عمل نباشد رد می کند ، پیوند فامیلی را اگر با پیوند عقیده و عمل همراه نباشد و روابط

236

اعتباری را مادام که موجب ارتباط فکری و عملی نباشد ، به دیده قبول نمی نگرد . میان دو گروه از یک ملت بلکه میان پدر و فرزند و زن و شوهر اگر از وحدت فکر و عقیده برخوردار نباشند جدائی و تفرقه می افکند . عرب در دوران شرک ، چیزی جدا از عرب دوران اسلام است ، میان آنان هیچ پیوند و رابطه و خویشاوندی وجود ندارد . کسانی از اهل کتاب که ایمان آوردند و

آنانکه از راه ابراهیم و موسی و عیسی منحرف گشتند دو گروه جدا و بی ارتباطند ، میان آنان هیچ قرابت فامیلی و نژادی نیست . خانواده عبارت نیست از پدری با فرزندان و نوادگانش . . . اینها فقط در صورتی که دارای عقیده و طرز فکر واحدی باشند یک خانواده اند . مجموعه ء نسلهای پیاپی یک نژاد را نباید ملت نامید . . . ملت ، مجموعه ء گرویدگان به یک عقیده و یک مکتب است اگر چه از نژادها و سرزمینها و به رنگهای مختلف باشند .

و اینست بینش ایمانی درستی که از خلال این بیان ربانی در قرآن ، به دست می آید .

و اذ جعلنا البیت مثابه للناس و امانا و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و عهدنا الی ابرهیم و اسمعیل ان طهرا بنیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود

(و بیاد آر که این خانه را رجوعگاه مردم و جایگاه امن و امان قرار دادیم ، و

از مقام ابراهیم جای نماز بگیریید , و به ابراهیم و اسماعیل سپردیم که خانه ء
مرا برای طواف کنندگان و ساکنان و رکوع کنندگان و سجده گزاران پیراسته
کنید)

این خانه ء محترم که قرشیان خدمتگزارش به آزار مؤمنان و باز گرداندن آنان
از عقیده ء جدید کمر بسته و آنها را به ناچار از جوار کعبه رانده اند , خانه ئی
است که خداوند آن را مرکز اجتماع و رجوعگاه همه ء خلق خواسته و کسی
نباید در آنجا نا امنی و تشویش ایجاد کند , در این خانه همگان باید بر جان و
مال خویش نهراسند زیرا که اینجا مقر امن و آرامش و صلح است.

به مردمان دستور داده شده که مقام ابراهیم را جایگاه نماز خود سازند , پس

237

اگر کعبه قبله گاه مسلمانان گردد , کاری طبیعی انجام گرفته و نباید اعتراض
کسی را برانگیزد . این شایسته ترین قبله ئی است که مسلمانان - وارثان

حقیقی ابراهیم - بدان روی می آورند , زیرا که اینجا خانه ء هیچکس از مدعیان نیست . . خانه ء خدا است . خداوند این خانه را به دو تن از بندگان شایسته اش سپرده که آن را برای طواف کنندگان و ساکنان و رکوع و سجود گزاران بپیرایند , یعنی برای حاجیانی که رخت سفر بدانجا می کشند و مجاورانی که در کنار آن به سر می برند و نمازگزارانی که در آن به رکوع و سجود می پردازند , پس حتی ابراهیم و اسمعیل نیز مالکان این خانه نبوده اند تا آن را بتوان از راه نسبت فامیلی از آنان به ارث برد , آنان دو خدمتگزار آن بودند که می باید به فرمان خدا برای جویندگان و بندگان مؤمنش آماده سازند

و اذ قال ابرهیم رب اجعل هذا بلدا امنا و ارزق اهله من الثمرات من امن منهم بالله و الیوم الاخر قال و من کفر فامتعه قليلا ثم اضطره الی عذاب النار و بس

المصیر

(و بیاد آر آنزمان را که ابراهیم گفت : این مکان را شهری امن گردان و از

مردم آن هر که را به خدا و روز جزا ایمان آورد ، از میوه ها روزی رسان .
گفت : و هر که کافر شود اندکی برخوردارش کنم آنگاه به عذاب آتش به
کشانمش ، و بد سرانجامی است)

درخواست ابراهیم ، بار دیگر صفت ([امنیت]) را برای آن خانه تکرار می کند
و مفهوم وراثت نیکی و فضیلت را در خاطر ، زنده می سازد . ابراهیم از
موعظه ء پروردگارش ، از آن جمله که فرمود ([: عهد و توصیه ء من به
ستمگران نمی رسد]) درس گرفت و آن را در این دعا به کار بست : در مقام
درخواست از خدا محتاطانه و محدود سخن گفت :

و ارزق اهله من الثمرات من امن منهم بالله و الیوم الاخر (و از مردم آن هر که
را به خداوند و روز جزا ایمان آورد از میوه ها روزی رسان .)

او ابراهیم نرمدل و بردبار و فرمانبردار و راستکردار است ، همان شیوه ئی را

می پذیرد که خدا بدو آموخته و آن را در دعا و درخواست بکار می برد . اینجا

پاسخ

238

پروردگارش را که متضمن سرنوشت آن گروه دیگر است , گروهی که ابراهیم از آنان سخن نگفته بود - گروه بی ایمان - دریافت می دارد:

قال و من كفر فامتعه قليلا ثم اضطره الى عذاب النار و بس المصير (گفت : و هر که کافر شود او را اندکی برخوردار کنم , آنگاه او را به عذاب آتش بکشانم , و بد سرانجامی است . . .)

سپس صحنه ء اجرای فرمانی را که ابراهیم و اسمعیل از خداوند دریافت کرده بودند - پیراستن و مهیا ساختن خانه برای طواف کنندگان و . . . - ترسیم می کند , چنان زنده و جاندار که گوئی آنان را می بینی و صدایشان را می شنوی :

و اذ يرفع ابرهيم القواعد من البيت و اسمعيل ربنا تقبل منا انك انت السميع
العليم ربنا واجعلنا مسلمين لك و من ذريتنا امه مسلمه لك و ارنا مناسكنا و
تب علينا انك انت التواب الرحيم (۱۲۵) ربنا و ابعت فيهم رسولا منهم يتلوا
عليهم اياتك و يعلمهم الكتاب و الحكمه و يذكهم انك انت العزيز الحكيم

(و بياد آر آنزمان را که ابراهيم پايه های اين خانه را با اسماعيل بالا می برد :
پروردگارا از ما بپذير , که تو شنوا و دانائی . پروردگارا ! ما را تسليم خودساز
و از ذريه ء ما امتی که تسليم تو باشند پديد آور , و شیوه ء عبادت را به ما
بياموز , و توبه ء ما را بپذير , که تو توبه پذير و مهربانی . پروردگارا ! در میان
ذريه ء ما پیامبری از خودشان برانگيز که آیات تو را بر آنان فرو خواند و کتاب
و حکمت به ایشان بیاموزد و پاکشان سازد , که تو فیروزمند و فرزانه ئی)

جمله با خبر آغاز می شود . . ماجرائی را شرح می دهد :

و اذ يرفع ابرهيم القواعد من البيت و اسمعيل (و آن زمان را که ابراهيم پايه های اين خانه را با اسمعيل بالا می برد)

و آنگاه در حالیکه منتظریم دنباله ء ماجرا را بدانیم , ناگهان صحنه ئی را در برابر خود مشاهده می کنیم , چنانکه گوئی حسی است نه خیالی . . . آن دو را در برابر خود می بینیم و آوازشان را می شنویم:

ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم ربنا و اجعلنا مسلمين لک و من ذريتنا امه مسلمه لک و ارنا منا سکناتک علینا انک انت التواب الرحيم ربنا

آهنگ و موسیقی و فضای دعا , همه پیش روی ما حاضر است , گوئی هم اکنون در

239

حال وقوع است . . . زنده و مجسم و متحرک . . . و این یکی از ویژگیهای

سبک زیبای قرآن است : صحنه و سپری شده را در برابر شنونده حاضر می سازد و آن را مجسم و متحرک و سرشار از زندگی به نمایش می آورد . یعنی ([ترسیم هنری] به معنای راستینش که زینده و این کتاب خالد است .

در این دعا بیش از همه چیز ، ادب و ایمان پیامبران و برداشت صحیح آنان از پایگاه و ارزش عقیده در عالم هستی ، مشاهده می شود . این همان ادب و ایمان و برداشتی است که قرآن می خواهد به وارثان انبیاء آموخته و در اعماق دل ایشان جای دهد :

ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم (پروردگارا ، از ما بپذیر ، که تو شنوا و دانائی)

درخواست پذیرش است . و مقصد نهائی همین است . این عملی است که فقط به خاطر خدا انجام می گیرد ، توجه به خدا است با تواضع و فروتنی تمام

, و هدفی که از این عمل در نظر است فقط رضایت و قبول خدا است .
امیدواری به این قبول نیز از آن ناشی می شود که خداوند شنوای درخواست
ها و دانای نیت ها و نیازهاست .

ربنا واجعلنا مسلمین لك و من ذریتنا امه مسلمه لك و ارنا مناسكنا و تب علینا
انك انت التواب الرحیم ۱۲۸ (پروردگارا ! ما را تسلیم خودساز و از ذریه ء ما
امتی که تسلیم تو باشند پدید آور , و شیوه ء عبادت را به ما بیاموز و توبه ء ما
را بپذیر , که تو توبه پذیر و مهربانی)

بخشی از این جمله متضمن امیدواری به کمک خدا در راهیابی به اسلام است
, و احساس این حقیقت که دلهای آنان در قبضه ء قدرت خدا است , و قبول
اینکه هدایت از جانب خدا است , و هر رویدادی در وجود آنان بی اراده ء
خدا نیست , از سوی آنان فقط روی آوردن و دل دادن است و دستگیری و
رهنمونی از اوست .

بخشی دیگر شامل یکی از نشانه های بارز امت مسلمان است : همبستگی و تداوم نسلها در فکر و عقیده] : و از ذریه ء ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آور[. این دعا نمایشگر تمنیات دل مؤمن است . . . برای مؤمن از همه چیز مهمتر ، عقیده است . درک ارزش نعمت عقیده و ایمان ، ابراهیم و اسمعیل را مشتاق آن می سازد که

240

دودمان آنان نیز از این نعمت برخوردار باشند ، بدینجهت از خدا درخواست می کنند که این نعمت بی بدیل را از ایشان دریغ ندارد ، همانگونه که از میوه ها برخوردارشان می کند از ایمان نیز برخوردارشان سازد ، شیوه ء عبادت را به آنان نیز بیاموزد و راه و رسم بندگی را به آنان نیز بنمایاند و توبه ء ایشان را نیز بپذیرد ، که او توبه پذیر و مهربان است .

دیگر آنکه خداوند نسلهای آینده ء ایشان را بی راهبر و راهنما نگذارد:

ربنا وابعث فيهم رسولا منهم يتلوا عليهم ابائك و يعلمهم الكتاب و الحکمه و
يزکيهم انک انت العزيز الحکيم (پروردگارا ! در میان ذريه ء ما پیامبری از
خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنان فرو خواند و کتاب و حکمت به ایشان
آموزد و پاکشان سازد , که تو فیروزمند و فرزانه ئی)

این درخواست پس از قرنها , با بعثت پیامبر بزرگوار اسلام , اجابت شد . این
پیامبر از دودمان ابراهیم و اسمعیل برانگیخته شد , آیات خدا را برایشان فرو
خواند و کتاب و حکمت به آنان آموخت و از پلیدی ها و ناپاکی ها آنان را
نجات داد . دعای مستجاب , البته مستجاب می شود ولی فقط در آن اوانی که
خداوند طبق حکمت و مصلحت خویش مقدر ساخته است , مردمان شتاب
می ورزند و آنهایی که دست نمی یابند ملول و نومید می شوند .

این دعا درباره ء موضوعی که میان یهودیان و پیروان اسلام به شدت مورد
اختلاف بود , دارای زبانی گویا و ارزشی فراوان است . ابراهیم و اسمعیل که
فرمان بالا بردن پایه های کعبه و تطهیر و تمهید آن را خداوند به آنان داده و

متولیان و سرپرستان اصلی کعبه ایشانند ، به زبانی صریح و بی ابهام می گویند[] : خدایا ما را تسلیم خود (مسلمان) ساز و از نسل ما امتی تسلیم خویش (مسلمان) پدید آور[] و باز می گویند[] : پروردگارا در میان ایشان پیامبری از خودشان برانگیز که آیه های تو را برایشان فرو خواند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد و آنان را از ناپاکی ها بپیراید[] . . . آنان با این اظهارات ، ثابت کرده اند که میراث امامت و سرپرستی خانه ء خدا ، از ابراهیم باید به امت اسلام منتقل گردد ، پس خانه ء خدا خانه ء این

241

امت است و تنها خانه ئی است که آنان باید بدان روی کنند ، آنان شایسته ترین سرپرستان آن خانه اند و آن خانه شایسته ترین قبله برای آنهاست .

پس همه ء آنهائی که ریشه ء دیانت خود را به ابراهیم متصل می کنند و بدین عنوان ، نجات و هدایت و بهشت را مخصوص خود می دانند - مانند یهود و نصاری - و همچنین همه ء آنهائی که نسب خویش را به ابراهیم و اسمعیل می رسانند و بدان می بالند - مانند قریش - بشنوند که : ابراهیم وقتی وراثت

و امامت را برای دودمان خویش درخواست کرد , چنین پاسخ شنید که [] :
توصیه و فرمان من به ستمگران نمی رسد [] . . . و آنگاه که برای ساکنان مکه ,
روزی و برکت طلب می کرد , دعای خود را ویژه ء کسانی قرار داد که [] : به
خدا و رستاخیز ایمان آورده اند [] . . . و آنگاه که خود و پسرش اسمعیل به
فرمان خدا به کار بنا و تطهیر خانه ء کعبه کمر بسته بودند , درخواستشان از
خدا این بود که : تسلیم خدا باشند و از دودمانشان امتی تسلیم خدا پدید آید و
در میان این امت , پیامبری از خود آنان برانگیخته شود . . . و خدا دعای آنان
را به اجابت رسانید و محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - را از نسل آنان
به پیامبری برانگیخت و به دست او آرزوی تشکیل امت مسلمان را - امتی که
به فرمان خدا کمر بندد و وارث آئین خدا باشد - به تحقق رسانید .

در این نقطه از داستان ابراهیم , روال سخن , با همه ء صراحت و قدرتی که
در آن گنجانیده شده است به مقابله ء کسانی می رود که با امت اسلامی بر سر
امامت و پیشوائی بشر , و با پیامبر اسلام بر سر نبوت و رسالت , و با آئین
اسلام بر سر حقانیت و اصالت , در مقام ستیزه گری و معارضه اند :

و من يرغب عن مله ابرهيم الا من سفه نفسه و لقد اصطفينا في الدنيا و انه في
الآخرة لمن الصالحين اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمين و وصى بها
ابرهيم بنبيه و يعقوب يا بني ان الله اصطفى لكم الدين فلا تموتن الا و انتم
مسلمون

(چه کسی غیر از آنانکه خویشان را سبک و خوار داشته اند ، از آئین ابراهیم

روی

242

برمی تابد ؟ همانا او را در دنیا برگزیدیم و همانا او در آخرت از شایستگان
است . آنگاه که پروردگارش به او گفت : تسلیم باش ، گفت : تسلیم پروردگار
عالمیان شدم . و ابراهیم فرزندان خویش را به این آئین سفارش کرد - و
یعقوب نیز - : ای پسران من ! همانا خدا آئین را برای شما گزیده داشته است
, پس زنهار , مرگتان فرا نرسد مگر اینکه تسلیم خدا باشید)

آئین ابراهیم این است : اسلام یکدست صریح . . . هیچکس جز آنانکه به خود ستم کنند و خویشتن خویش را ندیده می گیرند و خود را خوار و سبک می سازند از این آئین روی بر نمی تابند . و ابراهیم کسی است که خدا در این جهان به پیشوائی بشرش برگزیده و در آن جهان به شایستگی اش حکم کرده است . گزینش او هنگامی شد که ([پروردگارش به او گفت : تسلیم شو]) و او بیدرنگ و بدون تأمل این فرمان را پذیرا گشت :

قال اسلمت لرب العالمین (گفت : تسلیم پروردگار عالمیان شدم)

آئین ابراهیم این است : اسلام یکدست صریح . . . ابراهیم به این بسنده نکرد که خود تسلیم خدا باشد , حالت تسلیم را برای دودمان خویش نیز به ارث نهاد و آن را به فرزندانش توصیه کرد , چنانکه یعقوب نیز به فرزندانش خود همین سفارش را نمود . و یعقوب همان اسرائیل است که یهودیان , نسب به او می رسانند ولی به توصیه او و به توصیه نیای بزرگشان ابراهیم عمل نمی کنند!

این هر دو - ابراهیم و یعقوب - نعمتی را که خداوند بر فرزندان‌شان ارزانی داشته و آئین راست را برای آنان برگزیده بود ، به ایشان یاد آور شدند:

یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین (ای پسران من ! همانا خدا آئین را برای شما
گزیده داشته است)

این گزینش خدا است و پس از آن ، ایشان را حق گزینشی نیست . کمترین چیزی که این گزینش و مرحمت خدائی ایجاب می کند آنست که خدا را بر این نعمت سپاسگزاری کنند و به آن شوق و ولع نشان دهند و بکوشند که هرگز این امانت را از دست ندهند:

243

فلا تموتن الا و انتم مسلمون (پس زنده! مرگتان فرا نرسد مگر آنکه تسلیم
خدا باشید)

و اکنون فرصت مناسبی است ، پیامبری که آنان را به تسلیم خدا بودن (اسلام)
(فرا می خواند ظهور کرده است . و این پیامبر ، نتیجه ء درخواستی است که
پدرشان ابراهیم از خدا کرده بود .

چنین بوده است وصیت ابراهیم و یعقوب به پسرانشان . . . این وصیت را
یعقوب یکبار دیگر در آخرین لحظات زندگی اش تکرار کرد ، فرا رسیدن
مرگ و سختی جان کندن نیز این وظیفه را از یاد وی نبرد . . . اکنون شایسته
است بنی اسرائیل به این وصیت گوش بدارند :

ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا
نعبد الهک و اله ابائک ابرهیم و اسمعیل و اسحق الها واحدا و نحن له مسلمون

(یا مگر آندم که مرگ یعقوب در رسید ، حاضر بودید ؟ آنگاه که به پسران
خود گفت : پس از من چه می پرستید ؟ گفتند : خدای تو و خدای پدرانت

ابراهیم و اسمعیل و اسحق , آن خدای یگانه را می پرستیم و جملگی تسلیم
اوییم)

صحنه ء گفتگوی یعقوب با پسرانش در لحظه ء مرگ , صحنه ئی زباندار و
الهام بخش و مؤثر است . . . بیماری در حال احتضار است , چه موضوعی در
این ساعت حساس او را به خود مشغول می سازد ؟ چه مطلب مهمی در
خاطر او می گذرد ؟ چه امر خطیری است که وی می خواهد از آن اطمینان
یابد و درباره ء آن وثیقه ئی محکم بستاند ؟ چه میراثی است که می خواهد
برای فرزندانش باقی گذارد و با دقتی احتیاط آمیز علاقمند است که آن را به
ایشان برساند و از اینرو با حضور همه شان آن را تسلیم آنان می کند و مقصود
خود را در سینه ء تاریخ ثبت می کند ؟ پاسخ این پرسش ها یک کلمه است :
عقیده . . او عقیده و طرز فکر خود را تسلیم ایشان می کند و اینست میراث
یعقوب پیامبر , اینست ذخیره ء گرانبهای او , اینست آن موضوع مهمی که او
را به خود مشغول داشته و اینست امر خطیر و مطلب بزرگی که سکرات مرگ

نیز

نمی تواند وی را از آن منصرف سازد:

ما تعبدون من بعدی (پس از من چه چیز را پرستش می کنید؟)

شما را برای این موضوع مهم گرد آورده ام . . . اینست مطلبی که می خواهم
از آن مطمئن گردم و اینست امانت و ذخیره و میراث من برای شما . . .

قالوا نعبد الهک و اله ابائک ابرهیم و اسمعیل و اسحق الها واحدا و نحن له
مسلمون (گفتند : خدای تو و خدای پدران ابراهیم و اسمعیل و اسحق , آن
خدای یگانه را می پرستیم و جملگی تسلیم اوئیم)

آنان آئین خود را می شناسند و به یاد دارند , میراث خود را دریافت می کنند
و پاس می دارند و بدین ترتیب , پدر محتضر خویش را مطمئن و آسوده

خاطر می سازند.

توصیه ئی که ابراهیم به پسرانش کرده بوده به این صورت در مورد پسران یعقوب , به مرحله ء عمل درآمد و آنان به صراحت گفتند که تسلیم خدا خواهند بود.

قرآن از بنی اسرائیل (نوادگان یعقوب) می پرسد : آیا شما در لحظه ء مرگ یعقوب حضور داشتید ؟] (ماجرای آن لحظه این بود که خدا گزاره کرد و روشن ساخت . با این بیان , همه ء دلایل پوچ و گمراه کننده ء آنان مردود و هرگونه ارتباط نسبی ایشان با اسرائیل (یعقوب) مقطوع می گردد.

در پرتو این لحن قاطع , روشن می گردد که میان آن امت گذشته با نسلی که رویاروی دعوت اسلامی قرار داشتند , فاصله ئی ژرف هست , چرا که هیچ همبستگی و وراثت و نسبتی میان آن گذشتگان با این معاصران وجود ندارد:

تلک امه قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون

(آن امتی بود که در گذشت , برای او همان است که به دست آورده و برای شما همان است که به دست آورید , و شما از آنچه آنان می کرده اند سؤال نخواهید شد)

هر یک حسابی و راهی و عنوان و صفتی جداگانه دارند . . . آنان امتی با ایمان بودند پس با دودمان از دین بیگانه ء خود کمترین پیوندی ندارند . این بازماندگان , امتداد وجود آن گذشتگان نیستند , آنها حزبی بودند و اینها حزبی دیگرند , آنان

245

پرچمی داشتند و اینان پرچم دیگری دارند . در اینباره بینش ایمانی غیر از بینش جاهلی است . بینش جاهلی میان دو نسل از یک ملت , فاصله ئی قائل نیست زیرا مایه ء پیوستگی دو نسل از دیدگاه جاهلی , فقط نژاد و خون است

. ولی بینش ایمانی فاصله ء دو نسل از یک تیره و نژاد را که یکی مؤمن است و دیگری فاسق , فاصله ئی عمیق می داند . از دیدگاه ایمانی آنها یک امت را تشکیل نمی دهند و میان آنان هیچ پیوند و رابطه ئی نیست , در مقیاس خدائی آنها دو ملت اند پس در مقیاس مؤمنان نیز مطلب چنین است . در فرهنگ جهان بینی دین , ملت به مردمی گفته می شود که به یک عقیده گرویده باشند , از هر نژاد و در هر گوشه ء جهان . نه به مردمی که از یک نژاد یا یک نقطه اند . . این است بینش شایسته ء انسان , انسانی که انسانیتش از وزش نسیم عرشی مایه گرفته نه از به هم پیوستن پاره گلهای زمینی . .

پس از این گزاره های مسلم تاریخ : داستان توصیه ء خدا به ابراهیم , ماجرای ساختمان کعبه ء مسلمانان , تشریح وراثت واقعی و آئین راست , ادعاهای اهل کتاب همزمان خود را مطرح می کند و به ذکر استدلالها و حجت های آنان می پردازد . این بررسی پس از آن بیانات روشننگر پیشین , سستی و بیمایگی سخنان ایشان و پوچی و بیدلیلی ادعاهایشان را به وضوح ثابت می کند و طرز فکر اسلامی را , به صورت طرز فکری طبیعی و کلی که جز زورگویان کسی

را امکان تخطی از آن نیست , جلوه گر می سازد:

و قالوا كونوا هودا او نصارى تهتدوا قل بل مله ابرهيم حنيفا و ما كان من
المشركين قولوا امنا بالله و ما انزل الينا و ما انزل الى ابرهيم و اسمعيل و اسحق
و يعقوب و الا سباط و ما اوتى موسى و عيسى و ما اوتى النبىتون من ربهم لا
نفرق بين احد منهم و نحن له مسلمون فان امنوا بمثل ما امتم به فقد اهتدوا و
ان تولوا فانما هم فى شقاق فسيكفيكهم الله و هو السميع العليم صبغه الله و من
احسن من الله صبغه و نحن له عابدون قل اتحاجوننا فى الله و هو ربنا و ربكم
و لنا اعمالنا و لكم اعمالكم و نحن له مخلصون ام تقولون ان ابرهيم و اسمعيل
و اسحق و يعقوب و الا سباط كانوا هودا او نصارى قل ءانتم اعلم امر الله و من
اظلم ممن كتم شهاده عنده من الله و ما الله بغافل عما

246

تعملون

(و گویند : یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت یابید , بگو : بل به آئین ابراهیم می رویم که مستقیم است و او از مشرکان نبوده است . بگوئید : به خدا و به آنچه بر ما نازل گشته و آنچه بر ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و سبط ها نزول یافته و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه پیامبران از پروردگارشان دریافت کرده اند , ایمان آورده ایم , میان هیچیک از آنان (پیامبران) تفاوت نمی گذاریم و ما تسلیم اوئیم . اگر آنان نیز به آنچه شما ایمان آورده اید ایمان آورند , به یقین هدایت یافته اند , و اگر روی برتابند پس بیگمان سر دشمنی دارند و خدا تو را از گزند آنان مصون خواهد داشت و او شنوا و دانا است . این رنگ آمیزی خدا است و کیست که رنگ آمیزی اش بهتر از خداست ؟ و ما عابدان اوئیم . بگو : آیا درباره خدا با ما مجادله می کنید ؟ در حالیکه او پروردگار ما و شما است , اعمال ما برای ما است و اعمال شما برای شما , و ما مخلصان اوئیم . یا مگر گوئید : ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و سبط ها یهودی یا نصرانی بوده اند ؟ بگو : آیا شما داناترین یا خدا ؟ و ستمگرتر از آنکس که شهادتی از خدا را که نزد اوست کتمان کند ؟ و خدا از آنچه می کنید غافل نیست)

یهودیان می گفتند : یهودی شوید تا هدایت یابید و نصاری می گفتند : نصرانی شوید تا هدایت یابید . . خدا این هر دو سخن را در یک جمله بیان کرد تا به پیامبر خود بیاموزد که به هر دو گروه با یک لحن و یک بیان پاسخ دهد:

قل بل مله ابرهیم حنیفا و ما کان من المشرکین (بگو : بل به آئین ابراهیم می رویم که مستقیم است و او هرگز از مشرکان نبوده است)

بگو : همگی , هم ما و هم شما , به آئین ابراهیم , پدر ما و شما و سرسلسله ء آئین اسلام و حامل پیمان و توصیه ء خدا , برمی گردیم . او هرگز از مشرکان نبود , حال آنکه شما مشرکید .

سپس به مسلمانان دستور می دهد که وحدت پرشکوه همه ء ادیان آسمانی - از روزگار ابراهیم , پدر پیامبران تا زمان عیسی بن مریم و تا اسلام را - اعلان کنند و اهل کتاب را به پیروی از این آئین همه ء روزگاران , فرا خوانند:

قولوا امنا بالله و ما انزل الينا و ما انزل الی ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب
والا سباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی

247

النبتون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون (بگوئید : به خدا و
به آنچه بر ما نازل گشته و آنچه بر ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و
سبط ها فرود آمده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه پیامبران از
پروردگارشان دریافت کرده اند . ایمان آورده ایم , میان هیچیک از آنان (
پیامبران) تفاوت نمی گذاریم و ما تسلیم اوئیم)

این وحدت عظیم و پرشکوه همه ء رسالت ها و همه ء رسولان , پایه ء جهان
بینی اسلام است . همین بینش است که امت مسلمان را میراث بر اندوخته
های فکری دین می سازد , او را به ریشه ئی عمیق متصل می کند و راه آینده
ء او را مشخص و منور می نماید . و همین بینش است که از نظام اسلامی ,
نظامی جهانی می سازد که همگان می توانند در پناه آن بی هیچ سختگیری و

تعصبی ، زندگی آسوده و آزادی داشته باشند ، و از جامعه ء اسلامی ، جامعه ء گشوده ئی پدید می آورد که انسانها در آن به مهربانی و صلح و صفا در کنار هم زیست می کنند.

بر این مبنا ، آیه ء مزبور حقیقت بزرگی را بیان می کند و کسانی را که به اسلام گرویده اند بدان دلگرم و راسخ می سازد ، آن حقیقت این است که هدایت ، منحصر در گرو عقیده ء اسلام است و تنها آن کسانی هدایت می یابند که از این عقیده پیروی کنند و هر که از آن سر برتابد برقاعده ء استواری قرار ندارد و بدینجهت با همه ء گروههایی که با وی در اصل ثابتی مشترک نیستند سر دشمنی و نزاع دارد:

فان امنوا بمثل ما امنتم به فقد اهدوا و ان تولوا فانما هم فی شقاق (پس اگر آنان نیز به آنچه شما ایمان آورده اید بگردند ، به یقین هدایت یافته اند و اگر روی برتابند بی گمان سر دشمنی دارند)

چنین سخنی و چنین گواهی مهمی از خدای بزرگ ، دل مؤمن را از سربلندی و افتخار ، لبریز می سازد . . . فقط اوست که بر راه راست گام می زند و هر که به عقیده او گردن نهد دشمن حقیقت و خصم هدایت است ، البته این دشمنی ها به او صدمه نمی زند و گزندی نمی رساند ، او را از ناسازگاری و خصومت منکران حقیقت چه باک ، که خدا پشتیبان و یاور اوست و قدرت حق ، حامی و نگاهدار او :

فسیکفیکهم الله و هو السميع العليم (خدا تو را از گزند ایشان مصون خواهد داشت و او شنوا

248

و داناست)

وظیفه مؤمن همین است که بر راه راست خود پایدار بماند و به حقیقتی که مستقیماً از پروردگارش باز یافته سرفراز باشد و نشانه ئی را که خدا یاران و

دوستانش را بدان مشخص و ممتاز ساخته ، عزیز شمارد:

صبغه الله و من احسن من الله صبغه و نحن له عابدون (این رنگ آمیزی خدا است و کیست که رنگ آمیزی اش بهتر از خدا است ؟ و ما عابدان اوئیم)

این رنگی است که خدا خواسته آخرین رسالت آسمانی را بدان بیامیزد و براساس آن ، هماهنگی عظیم انسانها ، در سراسر آفاق جهان ، دور از هر تعصب و کینه ورزی و بی اعتنا به همه ، اختلافات رنگی و خونی و نژادی ، تحقق یابد .

اینجا در یکی از ویژگیهای سبک بیان قرآن که بسی پرمعنا است ، کمی دقیق می شویم : اولین جملات این آیه تقریر گفته ، خداوند است] : صبغه الله و من احسن من الله صبغه] ولی جمله ، آخر از زبان مؤمنان است که بی هیچ فاصله ئی به سخن خدا پیوسته شده است ، و همه ، جملات به طور یکسان ،

آیه ء قرآن است و از جانب خدا . . . در این گونه نظم کلام , نوعی بزرگداشت مؤمنان مراعات گشته و سخن آنان با گفته ء خداوندگارشان در یک ردیف ذکر شده , گوئی قرآن خواسته رابطه ء ناگسستنی آنان با خدا و پیوند مستحکمشان را با اراده و خواست او , بدینوسیله آشکار سازد . و از این قبیل در قرآن فراوان است و به گمان ما اینگونه سخن پردازی بسی پرمعنا و عمیق می نماید .

استدلال خرد کننده ء قرآن به اوج قاطعیت خود می رسد :

قل اتحاجوننا فی الله و هو ربنا و ربکم و لنا اعمالنا و لکم اعمالکم و نحن له مخلصون (بگو : آیا درباره ء خدا با ما مجادله می کنید ؟ در حالیکه او پروردگار ما و شما است , اعمال ما برای ما است و اعمال شما برای شما , و ما مخلصان اوئیم)

مجادله در یگانگی و زمامداری خدا بيمورد است , زیرا او هم پروردگار ما و هم پروردگار شما است , ما حساب اعمال خویش را باز می دهیم و شما نیز بار اعمال

249

خویش را به دوش می کشید . . و ما یکسره و مخلصانه او را پذیرفته ایم و برای او شریکی نگرفته ایم و به کسی جز او امید نبسته ایم . این سخن , مشخص کننده ء جایگاه مسلمانان و نمایشگر عقیده آنان است و چیزی نیست که درباره ء آن بتوان به جدال و بحث و لجاجت پرداخت .

به همین جهت , رشته ء کلام , هر چه زودتر از آن در می گذرد و به نکته ئی دیگر که جای بحث و جدال است می پردازد:

ام تقولون ان ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الا سباط کانوا هودا او نصاری (یا می گوئید که ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط ,

یهودی یا نصرانی بوده اند؟)

اینان که پیش از موسی و پیش از یهودیگری و نصرانیت می زیسته اند و خدا حقیقت آئین آنان را که همان اسلام است بیان فرموده!

قل ءانتم اعلم ام الله (بگو آیا شما داناترید یا خدا؟)

این پرسشی بی پاسخ است و لحن توبیخ آمیز آن چنان است که راه هر پاسخی را فرو می بندد.

دیگر آنکه شما خود می دانید که آنان پیش از یهودیگری و نصرانیت می زیسته اند , میدانید که آنان پیرو آئین حنیف , آئینی که شرک در آن راه ندارد , بوده اند , کتابهای مقدس شما گواهان این حقیقت اند که در آخر زمان , پیامبری به آئین حنیف , آئین ابراهیم , برانگیخته خواهد شد ولی این

شهادت را کتمان می کنید:

و من اظلم ممن کتم شهاده عنده من الله (و ستمگارتتر از - آنکس که شهادت
خدائی را کتمان کند کیست ؟)

خداوند از شهادتی که شما کتمانش می کنید و از جدالی که برای فروپوشانیدن
آن به راه افکنده اید , آگاه است:

و ما الله بغافل عما تعملون (و خدا از آنچه عمل می کنید غافل نیست)

250

و در این هنگام که رشتهء سخن به اوج این استدلال کوبنده و قاطع می رسد
و قضاوت نهائی به طور صریح بیان می شود و فاصلهء عمیق میان ابراهیم و
اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط با یهودیان همزمان پیامبر (ص) ثابت می

گردد , همان فرازی که در پایان گزاره ء داستان ابراهیم و دودمان مسلمان وی آمده بود , تکرار می شود:

تلک امه قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعلمون

(این امتی است که در گذشته است , نصیب او همان است که خود به بار آورده و نصیب شما همان است که خود به بار آورید , و شما مسئول کردار آنان نیستید)

و در این جمله , سخن آخر و قضاوت نهائی و قاطع در این مورد این ادعاهای بزرگ و بی مغز , بازگو گشته است .

سر آغاز این جزء , نمایشگر کوشش بیشتری است در جهت آماده ساختن امت مسلمان برای کشیدن بار امانت بزرگ : درک و شناخت بینش اسلامی و بنیاد جامعه ء جهانی بشر بر مبنای این بینش . .

اگر چه در خلال سخن , گهگاه دشمنان کمر بسته ء این امت - و پیشاپیش همه یهود - به جدال کشیده می شوند و توطئه ها و کینه ورزی ها و خصومت های آنان با بینش اسلام و جامعه ء مسلمان , افشا می گردد و توصیه ها و دستورهای لازم برای روبرو شدن با مبارزه ء چندین گونه ء آنان و نیز برای برحذر داشتن مسلمین از لغزشگاههایی که بنی اسرائیل را به سقوط کشانده , صادر می گردد.

ولی مایه ء اصلی در این بخش و تا آخر سوره , آراستن امت مسلمان به ویژگیهای ([امت جانشین]) و بخشیدن شخصیتی مستقل به اوست , استقلالی که در همه جای وجود او نمایان است : در قبله اش , در مقرراتش که مؤید دیانت های پیشین و ناظر و حاکم بر آنهاست , در برنامه ء جامع و شامل و

ممتازش . . و پیش از همه , در برداشت ویژه اش از هستی و زندگی و چگونگی ارتباط آن با خدا , و از هدف و مسئولیت زندگی و هر چه بر این مسئولیت مترتب شود مانند : وظائف مربوط به جان , مال , احساس , رفتار , پاکبازی , فداکاری , آمادگی پذیرش رهبری الهی یعنی قرآن , سنت , با تسلیم و خشنودی و اطمینان و یقین .

از اینرو سخن از تغییر قبله به میان می آید , با لحنی که نشان می دهد امت

252

مسلمان باید امتی میانه باشد , مردمش گواهان بشریت و پیامبرش گواه ایشان باشد و رهبری و فرمانروائی جهان را به دست گیرند .

از آنان دعوت می شود که پایمردی و پایداری کنند تا بتوانند وظائف این رسالت سنگین را بر دوش گیرند و مسئولیت اداره و تربیت جهان را به پایان رسانند و گذشت ها و فداکاریهائی را که لازمه ء این راه دشوار است , با

خشنودی و تسلیم پذیرند.

آنگاه پاره ئی از اصول بینش اسلامی ، تبیین می گردد : نیکی را در تقوی و عمل شایسته معرفی می کند نه در روی کردن به مشرق و مغرب ، و با این بیان به جار و جنجال یهود - که وسیله ئی بود برای مکتوم ساختن حقایق و مناقشه کردن در حقایق مسلم و روشن - پاسخ می گوید . . . در این بخش ، مطالب مربوط به تغییر قبله و جریاناتی که به دنبال آن پیش آمد ، مشروحترین موضوعات را تشکیل می دهد.

در پایان ، به برخی از مقررات عملی و پاره ئی از شعائر تعبدی - که دو عنصر اصیل در زندگی اجتماعی این امت است - اشاره می شود و به جامعه مسلمانی ، نظم مطلوبی که با مسئولیت های دشوارش متناسب است ، داده می شود . مقررات قصاص ، وصیت ، روزه ، پیکار در ماههای حرام ، و در مسجد الحرام ، فریضه ، حج ، حکم شراب و قمار ، آئین خانواده از جمله مطالب این بخش است که در سلک عقیده به خدا و پیوند با او کشیده شده است .

همچنین به تناسب گفتگو از جهاد با جان و مال , داستانی از بنی اسرائیل که به دوران پس از موسی مربوط است یادآوری می گردد.

اذ قالوا لنبي لهم ابعث لنا ملکا نقاتل في سبيل الله (به پیامبر خود گفتند : سرداری برگزین تا در راه خدا پیکار کنیم) و در این داستان , عبرت ها و درسهای آموزنده و الهام بخشی است که امت مسلمان , این وارث رسالتها و تجربه ها , باید از آن پند گیرد.

از بررسی این جزء , به اضافه ء جزء قبل , صحنه ء پیکاری را که قرآن در آن قدم نهاده و هدفی را که در طرح ریزی جامعه ء اسلامی تعقیب می کند , به طور کامل می توان شناخت . در این صحنه ء عظیم , از سوئی قرآن با دسیسه ها و فتنه ها و

253

بازیگری ها , و با آشفستگی و فریب و دروغ , و با ناتوانی ها و نقطه ضعف ها

و گمراهی های بشری ، به طور برابر روبرو است ، و از سوئی هدف سازندگی و راهنمایی و ارائه ء جهان بینی اصیلی را که می تواند زیر بنای زندگی امت جانشین و راهبر باشد ، تعقیب می کند.

معجزه ء قرآن در اینجا آشکار می گردد که رهنمائی ها و اصولی که این کتاب آسمانی برای پی ریزی نخستین جامعه ء اسلامی ارائه داده ، عینا همان رهنمائی ها و اصولی است که در هر زمان و مکان دیگر برای بنای جامعه ء اسلامی ضرور است . و صحنه ء پیکاری که برای درگیری با دشمنان جامعه ء نخستین ، در آن گام نهاده عینا همان صحنه ئی است که در هر زمان و مکان دیگر ممکن است در آن گام نهد . حتی دشمنان سستی و دیرینی که در آن روز ، قرآن با ایشان و با دشمنی ها و دسیسه ها و فریب هایشان روبرو بود عینا همان هائی هستند که امروز رویاروی آن قرار گرفته اند . روش ها و نقشه های آنان نیز عینا همان است که آن روز بود . . . گذشت زمان و دگرگونی شرائط فقط توانسته است صورت و شکل آن را تغییر دهد ولی حقیقت و طبیعت آن همان است که آنروز بود . امت مسلمان برای مبارزه و پاسداری

موجودیت خود ، امروز نیز به همان اصول و همان آموزشها نیازمند است ،
کما اینکه برای بدست آوردن ایدئولوژی صحیح و شناخت موضع خود در
برابر جهان و در برابر انسانها ، به آن نصوص و رهنمائی ها . در پرتو این
آموزشها و هدایت ها است که این امت می تواند راه خود را به طور نمایان
بازیابد و این روشنی و روشن بینی را از هیچ منبع فرهنگی و آموزشی دیگر به
دست نمی تواند آورد . قرآن برای همیشه کتاب آسمانی این امت و دارای
نقشی فعال در زندگی آنان باقی خواهد ماند ، همیشه در راه صحیح زندگی
راهبری آنان را در اختیار خواهد داشت ، محتوای آن همیشه نظامنامه و برنامه
ء کامل و همه جانبه ء آنان به شمار خواهد آمد و راه زندگی و نظام اجتماعی
و مقررات اصولی روابط بین المللی و روشهای اخلاقی و عملی را به آنان
خواهد آموخت . . . و اینست اعجاز . . .

254

سيقول السفهاء من الناس ما و لهم عن قبلتهم التي كانوا عليها قل لله المشرق و
المغرب يهدى من يشاء الى صراط مستقيم (۱۴۲) و كذلك جعلنكم امه

وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا و ما جعلنا
القبله التى كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه و ان
كانت لكبيره الا على الذين هدى الله و ما كان الله ليضيع ايمانكم ان الله بالناس
لرءوف رحيم (١٤٣) قد نرى تقلب وجهك فى السماء فلنولينك قبله ترضها
فول وجهك شطر المسجد الحرام و حيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره و ان
الذين أوتوا الكتب ليعلمون انه الحق من ربهم و ما الله بغفل عما يعملون (١٤٤)
(و لئن اتيت الذين أوتوا الكتب بكل آيه ما تبعوا قبلتك و ما أنت بتابع قبلتهم
و ما بعضهم بتابع قبله بعض و لئن اتبعت أهواءهم من بعد ما جاءك من العلم
انك اذا لمن الظالمين) ١٤٥)

255

الذين ءاتينهم الكتب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم و ان فريقا منهم ليكتمون
الحق و هم يعلمون (١٤٦) الحق من ربك فلا تكونن من الممترين (١٤٧)
ولكل وجهه هو مولياها فاستبقوا الخيرات اين ما تكونوا يأت بكم الله جميعا ان
الله على كل شىء قدير (١٤٨) و من حيث خرجت فول وجهك شطر
المسجد الحرام و انه للحق من ربك و ما الله بغفل عما تعملون (١٤٩) و من

حيث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا
وجوهكم شطره لئلا يكون للناس عليكم حجه الا الذين ظلموا منهم فلا
تخشوهم و اخشوني ولا تم نعمتي عليكم و لعلمكم تهتدون (١٥٠) كما ارسلنا
فيكم رسولا منكم يتلوا عليكم آيتنا و يزيكم و يعلمكم الكتب و الحكمه و
يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون (١٥١) فاذكروني اذكرکم و اشکروالی و لا
تکفرون (١٥٢)

256

گفتگو از حادثه ء تغيير قبله و قضايائی که در اطراف آن به وقوع پيوست و
دسيسه هائی که بدین مناسبت از طرف يهود در صف مسلمانان انجام می
گرفت و ياوه هائی که در اينمورد به وسيله ء آنان منتشر می گشت و تدابيري
که متقابلا از طرف سرچشمه ء وحی , برای خنثی کردن اثر اين سخنان در
روح برخی از مسلمانان و به طور کلی در صف مسلمانان , اتخاذ می شد . . .
تقریبا تمامی مطالب این درس را تشکیل می دهد .

درباره ء تفصیل این حادثه روایت قطعی و مسلمی نیست و در قرآن نیز از جزئیات این ماجرا به تفصیل ، سخن نرفته است . آیاتی که در این درس به گزاره ء این حادثه اختصاص یافته همین اندازه یادآور آن است که قبله ء مسلمانان از بیت المقدس به کعبه برگشته است . و میدانیم که این واقعه در مدینه ، شانزده یا هفده ماه پس از هجرت به وقوع پیوسته است .

از مجموع روایات مربوط به این واقعه به اجمال می توان استنباط کرد که مسلمانان در مکه از ابتدای واجب شدن نماز ، به سمت کعبه روی می کرده اند (۱)

1 - طبق روایتی (نور الثقلین ج ۱ ص ۱۱۱) در مکه مسلمانان مأمور بوده اند در صورت امکان بیت المقدس و کعبه هر دو را در نماز قبله ء خود قرار دهند یعنی طوری بایستند که در حال واحد هم به کعبه و هم به بیت المقدس متوجه باشند و اگر ممکن نشود ، بیت المقدس قبله ء آنان باشد و طبق روایت دیگری (مجمع البیان ذیل آیه ، روایت علی بن ابراهیم) قبله ء مسلمین از

آغاز فقط بیت المقدس بوده و مسلمانان تا تاریخ تغییر قبله , همیشه موظف بوده اند رو به آن نماز بگذارند (م .)

257

(البته در این مورد نص قرآنی وجود ندارد) و پس از هجرت طبق فرمان خداوند , بیت المقدس را قبله ء نماز خود قرار می داده اند (این فرمان نیز به گمان قوی در قرآن نیست) تا اینکه بالاخره فرمان نهائی قرآن اعلام گشته که [: روی خود را به سمت مسجد الحرام بگردان و هر جا باشید روی خود را به آن سوی بگردانید] (و دستور قبلی را نسخ کرده است .

به هر حال , قبله قرار دادن بیت المقدس - که قبله ء یهود و نصاری نیز بوده - موجب شده بود که یهودیان این را دستاویزی برای امتناع از پذیرش اسلام قرار دهند . آنان همه جا می گفتند که روی کردن محمد و پیروانش در حال نماز به قبله ء یهود دلیل آن است که دین یهود , آئین حق و قبله ء ایشان قبله ء واقعی است و فقط آنان در دین خدا اصیلند پس سزاوار است که محمد و پیروانش به عقیده ء آنان بگردند نه اینکه آنان را به پذیرش اسلام دعوت کنند

!

از سوی دیگر ، بر مسلمانان عرب که از دوران جاهلیت همواره ([بیت الله]) را بزرگ می داشته و آن را کعبه و قبله ء خود می دانستند ، بسی گران می آمد که اکنون به جای آن به بیت المقدس روی کنند و دشواری این حکم آنگاه بیشتر می شد که تفاخر یهود و استدلال عوامفریب آنان را نیز می شنیدند .

پیامبر - صلی الله علیه و آله - سر به آسمان بر می داشت و بی آنکه به زبان چیزی بگوید ، در دل عرض نیاز می کرد و راهنمائی و تعلیم خدا را انتظار می برد . . .

عاقبت ، دستور رضایتبخش و دلخواه ضمن آیه ئی نازل گشت ([: گردش روی تو را به سمت آسمان می بینیم و تو را به قبله ئی که از آن خشنود باشی بگردانیم ، روی خود را به سمت مسجد الحرام بگردان و هر جا باشید روی خود سوی آن کنید .])

روایات می گویند : این واقعه در ماه شانزدهم یا هفدهم از هجرت بود و مسلمانان در هنگامی این حکم را شنیدند که نماز می گزارده ، در همان حال ، روهای خود را به سوی مسجد الحرام گردانیدند و رو به سمت قبله ، جدید ، نماز را به پایان بردند .

258

دستگاههای تبلیغاتی یهود به کار افتاد . . . روی گردانیدن پیامبر و مسلمانان از قبله ، ایشان و کند شدن آن حربه ، تبلیغاتی مؤثر ، بر آنان دشوار بود . از اینرو برای افشاندن بذر تردید در دل مسلمانان و به شک انداختن ساده دلان درباره ، مقام رهبری و اساس عقیده ، دینی ، به تکاپو افتادند و وسوسه انگیزی خود را آغاز کردند ، به مسلمانان می گفتند : اگر روی کردن به بیت المقدس درست نیست پس همه ، نمازهایی که در گذشته به آن سمت گزارده اید باطل و بی اجر بوده است و اگر بیت المقدس قبله ، واقعی و روی کردن به سوی آن درست است پس تغییر جهت کنونی کاری بیهوده و نمازهای آینده

ء شما باطل است . . . و به هر تقدیر ، نسخ و دگرگون کردن مقررات و آیات نمی تواند از طرف خدا باشد و این دلیل آن است که وحی و الهام خدا بر محمد نازل نمی گردد!

اهمیت و شدت تأثیر این حمله ء تبلیغاتی در نفوس گروهی از مسلمانان و در صف پیوسته ء مسلمین هنگامی آشکار می گردد که تمامی آیاتی را که در این مورد نازل گشته - و دو درس کامل از جزء نخست بدان اختصاص یافت . یعنی از آیه ء : ([ما نسخ من آیه او ننسها] . . .) و همچنین آیات مورد بحث کنونی را مورد ملاحظه و دقت قرار دهیم و تأکیدها و توضیح ها و اعلام خطرهای را که در این آیات آمده و ما مشروحا درباره ء آن سخن خواهیم گفت - بررسی کنیم .

اکنون فقط گفتار کوتاهی در حکمت تغییر قبله و مقرر ساختن قبله ء مخصوصی برای مسلمانان ، ایراد می کنیم چرا که این موضوع در تاریخ جامعه ء اسلامی ، حادثه ء مهمی محسوب می گشته و آثار نمایانی داشته است .

تغییر قبله - در نوبت اول - از کعبه به مسجد اقصی (۱) (در بیت المقدس)
(متضمن راز حکمت آموز مهمی بود که یکی از آیات همین درس بدان اشاره
می کند:

- 1 اگر منظور این است که مسلمانان در آغاز تشریح نماز , چندی رو به کعبه
نماز می خوانده اند , این گفته سخنی بی دلیل است , بلکه با دو روایتی که در
پاورقی ص ۲۶۰ بدان اشاره شد مخالف می باشد (م .)

259

[قبله ئی را که پیش از این بر آن بودی قرار ندادیم مگر تا آنکه را پیروی
پیغمبر می کند از دنباله روان جاهلیت , ممتاز سازیم] (. . . عرب در دوران
جاهلیت , بیت الحرام را بزرگ می داشت و آن را نشانه ء عظمت قومی و
نژادی خود می شمرد . اسلام از آنرو که می خواست دلها را یکسره زیر فرمان
خدا درآورد و پیوستگی آن را از هر چه جز خدا بگسلد و هر انگیزه ئی را که
به خدا و دین خدا - آن آئین مجرد از زمان و مکان و نژاد - ارتباط نمی یابد ,

از پیروان خود باز گیرد ، به مسلمانان فرمان داد که روی از بیت الحرام بگردانند و برای مدت معینی بیت المقدس را قبله ء آنان قرار داد تا دل‌های آنان بکلی از ته نشست های جاهلی پیراسته شود و از هر تعلقی که مربوط به دوران جاهلیت است وارهد و آنانکه بی هیچ شائبه و با اطمینان و رضا و تسلیم ، پیروی رسول را برگزیده اند از آنانکه هنوز دل در گرو انگیزه های جاهلی دارند و در زنجیر تعلقات نژادی و قومی و جغرافیائی و تاریخی یا هر نوع علقه ء نهانی و نامحسوس اسیرند ، ممتاز و مشخص گردند .

وقتی مسلمانان در برابر این حکم ، سر تسلیم فرود آوردند و به قبله ئی که پیامبر دستور می داد ، روی کردند و از سوی دیگر ، یهودیان این وضع را همچون حجتی بر حقانیت آئین خویش مورد استفاده قرار دادند ، فرمان مطاع خداوند به تغییر قبله صادر شد و همراه آن حقیقت دیگری نیز در همین زمینه به آنان گوشزد گشت تا موجب استحکام روحیه ء آنان گردد و آن حقیقت درباره ء اسلام بود ، بدینقرار که : ابراهیم و اسمعیل بنیان این خانه را بدانمنظور نهادند که خانه ئی مخصوص خدا باشد و امت اسلام ، امتی که

پیدایشش مظهر اجابت دعای ابراهیم است ، وارث آن گردد . . . چنانکه در یکی از درسهای گذشته ذیل آیهء [: و اذا بتلی ابرهیم ، ربه بکلمات .] (. . .) گذشت .

مطالب آیات پیشین - یعنی سخن از پی ریزی و آبادگری و دیگر فراهی مربوط به مسجد الحرام و همچنین جدالهائی که با اهل کتاب و مشرکان دربارهء ابراهیم و پسرانش و آئینش و قبله اش و پیمانش و وصیتش قبلا گذشت - بهترین زمینه

260

را برای پیش کشیدن ماجرای تغییر قبله (از مسجد الاقصی به مسجد الحرام) فراهم می سازد . چه ، تبدیل قبلهء مسلمین به مسجد الحرام - که ابراهیم و اسمعیل آن را بنیان کرده و در حین بنای آن ، پیدایش امت مسلمان را از خدا درخواست نموده اند - طبیعی ترین نتیجهء وراثت این امت از ابراهیم است ، قبلهء جدید یک نوع جهت گیری محسوس است که با جهت گیری فکری و عاطفی آنان - که معلول این پیشینهء تاریخی است - هماهنگ و همپا است .

خداوند با ابراهیم شرط کرد که تسلیم او باشد . . . و او همین پیمان را با فرزندان خود بست و پس از او یکی از فرزندانش ، یعقوب نیز (که همان اسرائیل است) آن را با پسران خود در میان گذارد . . . و ابراهیم از جانب خدا دریافت که میراث فرمان و پیمان خدا و فضل و لطف او به ستمگران نخواهد رسید .

خداوند به ابراهیم و اسمعیل فرمان داد که خانه ء او را بپا سازند ، پس این خانه میراث آنهاست که برای وارثان پیمان و توصیه ء خدا بجا گذارده اند . . . و امت مسلمان یگانه وارث پیمان خدا و فضل و لطف الهی است ، در اینصورت بسی طبیعی است که این امت ، خانه ء خدا را نیز به ارث برد و قبله ء خویش سازد .

اگر مسلمانان مدت کوتاهی به مسجد الاقصی - قبله ء یهود و نصاری - روی کرده اند مسلماً حکمت خاصی در میان بوده (در خلال آیات به حکمت آن

اشاره شده و ما آن را توضیح دادیم) و اکنون که خداوند اراده فرموده میراث ابراهیم را به امت مسلمان بسپارد و اهل کتاب از اینکه به آئین ابراهیم یعنی اسلام بگروند و در این وراثت شریک گردند ، امتناع می ورزند ، تغییر قبله کاری است که در وقت مناسب خود انجام می گیرد ، قبله ء مسلمین به نخستین خانه ء خداوند که به دست ابراهیم بنا گشته تبدیل می یابد و همه ء ابعاد آن وراثت ، چه در حس و چه در ادراک ، چه در آئین و چه در قبله و چه در لطف و فضل خدا ، به آنان انتقال می یابد .

متمایز و مشخص بودن مسلمانان در بینش و اعتقاد و هم در قبله و نیایش ، امری ضروری است . ممکن است در مورد قبله و شعائری که به عبادت و نیایش مربوط است

261

این ضرورت ، کاملاً روشن نباشد لذا نگرشی به ارزش شکل عبادت لازم است :

اگر کسی شکل عبادت را جدا از آثار و لوازم آن و بی توجه به طبیعت روان بشر و اثر پذیری هایش مورد نظر قرار دهد شاید پابندی به شکل خاصی از عبادت را نوعی تعصب خشک و یا نمونه ئی از سر سپردگی به ظواهر بپندارد . ولی با نگاهی وسیعتر و ادراکی با عمق سرشت انسان آشناتر ، حقیقت دیگری کشف می گردد که حائز اهمیت فراوان است .

انسان ، به حکم آنکه از پیکری نمایان و روانی پنهان تشکیل شده ، فطرتاً متمایل است که برای ابراز مدرکات درونی خویش ، از شکل‌های آشکار استفاده کند و محتوای درون خود را در یک واقعیت عینی جلوه گر سازد . تنها در اینصورت است که دریافت ها و مدرکات آدمی در درون وی کاملاً پیا می گیرد و در قلمرو و روح او و حواس ظاهری او بطور برابر ، گسترش می یابد و در این هنگام است که ادراک آدمی سکون و آرامش می یابد و عقده ء شعوری او گشوده می گردد و میان درون و برون خویش احساس هماهنگی کامل می کند و پاسخ مطبوع و دلخواهی به هر دو نوع گرایش و ضمیر خویش ، یعنی گرایش به اسرار و مجهولات و هم در عین حال ، گرایش به

نمودها شکلها , دریافت می دارد.

اسلام , کلیه ء نمودارهای عبادت و نیایش را بر این شالوده ء فطری و طبیعی بنا نهاده است . لذا در این آئین , عبادت فقط با قصد و توجه روانی قابل انجام نیست , بلکه این توجه باید در شکلی و قالبی خاص مانند : ایستادن , رو به قبله کردن , تکبیر گفتن , قرائت , رکوع و سجود - در نماز - یا احرام بستن از نقطه ء معینی , پوشیدن لباس ویژه ئی , حرکت و تلاشی , دعائی و لیبکی و قربانی و سرتراشیدنی - در حج - یا نیت و امساک از خوردن و آشامیدن و آمیزش با زنان - در روزه - و همینطور در عبادات دیگر انجام گیرد . پس در هر عبادتی , حرکتی است و در هر حرکتی , امکان عبادتی . و بدین صورت است که میان ظاهر و باطن وجود انسان و میان همه ء انرژیهای او هماهنگی کاملی هست و سرپای وجود او به شکلی متناسب با بینش اسلامی ,

262

به خواست فطرت , پاسخگو است .

تمایل فطری بشر به انتخاب شکل و نمونه ئی حسی برای نیروهای پنهان ، یگانه عاملی است که گرایش های انحرافی و شرک آمیز را در اعتقاد به بتها و خدایان ساختگی موجب شده است ، بر اثر همین انگیزه بوده است که گروه بزرگی از انسانها چون از یافتن مظهر محسوس و متناسبی برای نیروهای پنهان ، عاجز مانده اند ، عظیم ترین نیروی هستی را با سمبول های حسی و قابل لمس از جنس سنگ یا چوب یا ستارگان و خورشید و ماه یا حیوانات و پرندگان و دیگر اشیاء ، مشخص ساخته اند . اسلام ، این خواست فطرت را با شکلهای و قالب های معینی که برای عبادات در نظر گرفته ، پاسخ می گوید و در عین حال ، ذات خداوند را از هرگونه ادراک حسی و از اینکه در جهت و مکانی قرار گیرد منزله دانسته است . وقتی مسلمان با تمام روح خود به خدا روی می آورد با جسم و پیکر خود نیز به قبله ئی رو می کند و بدینصورت میان نیروها و ابعاد وجود او وحدت و هماهنگی کاملی در توجه به خداوند ، پدید می آید .

مکانی که مسلمان در نماز و عبادت بدان روی می کند باید مشخص و

اختصاصی باشد تا بتواند اختصاصی بودن بینش و عقیده و جهتگیری او را نمایش دهد . پس اختصاصی بودن قبله , یک نوع برآورده ساختن احساس تمایز و جدائی فکری است , همچنانکه از سوئی موجب این احساس نیز هست .

از همینجاست که شباهت رسانیدن مسلمان در لباس و رفتار و دیگر ویژگیهای ظاهری , به غیر مسلمان ممنوع گشته است زیرا این ویژگیها عموماً نمایشگر نوع ادراک و احساس اند . این را نباید تعصب یا ظاهر گرایی به شمار آورد , این نگرشی عمیقتر به ماورای ظواهر است و معلول به حساب آوردن انگیزه هائی که در پشت این ظواهر مستور است . . . و همین انگیزه هاست که جدائی و دوری دو ملت یا دو فلسفه یا دو بینش یا دو وجدان یا دو اخلاق یا دو نوع جهتگیری را موجب می گردد .

از پیامبر خدا روایت است که فرمود([: یهود و نصاری موی صورت خود را رنگ

نمی کنند , با آنان در اینکار مخالفت کنید .]

وقتی آن حضرت بر جمعی درآمد , همه به پا خاستند , فرمود [] : مانند عجمان که به احترام یکدیگر به پا می خیزند , برای من بر مخیزید [] بار دیگری فرمود [] : همچون مسیحیان که درباره ء عیسی به مبالغه سخن گفتند , در مدح من سخنان مبالغه آمیز مگوئید , من بنده ئی هستم , درباره ء من بگوئید : بنده و پیامبر خدا .]

نهی از شباهت رسانیدن به بیگانگان چه در نمودارهایی از قبیل لباس و چه در حرکات و روشها و گفتار و رسوم , روح این گفته های نبوی است , چرا که در باطن این همه , شعور و احساس آدمی قرار دارد که مایه ء تمایز دو بینش یا دو مسلک یا دو نشانه ء مشخص کننده ء اجتماع , می شود .

از جانبی دیگر , این گفته ها هشدار می است به مسلمانان که جز از خدا و آئین

خدائی - که پیاده کردنش رسالت این امت است - فرمانی و برنامه ئی نگیرند و در برابر هیچ گروهی و پیروان هیچ مکتبی از درون شکست نخورند , چرا که شکست خوردگی درونی و روحی در برابر هر گروهی یا هر جامعه ئی مقدمه ء حتمی پذیرش فکر و فرهنگ آن گروه و آن جامعه است در حالیکه جامعه ء اسلامی اساسا برای رهبری بشریت پدید آمده و می باید فکر و فرهنگ و سنت را از همان مصدری که منشور رهبری را به نام او رقم زده , تلقی کند و نه از هیچ مصدر دیگر . جامعه ء برتر و امت میانه و نیکترین گروهی که به سود بشریت پدید آمده , جامعه ء اسلامی است و چنین جامعه ئی جهان بینی و عقیده و آئین و سنت و نظام خود را از کجا باید تلقی کند ؟ اگر نه از خدا پس از فرو دستانی که او خود برای دستگیری آنان برانگیخته شده است !؟

اسلام برای بشریت , بلندترین افق فکر و استوارترین آئین زندگی را تضمین کرده و همه ء بشریت را به آن فکر و آن آئین فرا می خواند . نمی توان این را تعصب دانست که اسلام , بشریت را به وحدتی برمبنای اصول و برنامه های

اسلامی و در زیر پرچم اسلام , دعوت می کند , آن مکتب و مرامی که بشریت را به گرد آمدن

264

در زیر لوای خداپرستی و پذیرش متری ترین بینش ها و پیشرفته ترین سیستم های اجتماعی فرا می خواند و اتحادی را که به بهای جدائی از راه خدا و سقوط در پرتگاه جاهلیت , به دست آید نمی پذیرد , متعصب نیست و اگر تو این دعوت کریمانه را تعصب می نامی , باشد ولی تعصبی است برای حقیقت و نیکی و صلاح . .

مسلمانان که به قبله ئی جدا از قبله ء دیگران رو می کنند , لازم است معنای این رو کردن را بفهمند . قبله فقط به معنی جهت و مکانی که در نماز باید بدان رو آورد , نیست , مکان و جهت خاص , فقط یک رمز است , رمز استقلال و تمایز در بینش , در شخصیت , در هدف , در دلبستگی ها و در موجودیت . . .

امت مسلمان امروز در محاصره و انواع تفکرات جاهلی که جهان را انباشته ، و انواع هدفهای جاهلی که مردم جهان را مجذوب خود ساخته ، و انواع دل بستگی های جاهلی که آدمیان را مشغول داشته ، و انواع رأیتهای جاهلی که بر سر انسانها برافراشته شده ، قرار دارد و باید شخصیت خود را کاملاً مشخص و متمایز کند ، باید بینش خود را در زمینه هستی و زندگی آنچنان که با بینش های جاهلی نیامیزد ، هدف ها و دل بستگی هائی را که با آن جهان بینی متناسب باشد ، پرچمی را که فقط نام خدای یکتا بر آن نقش گشته باشد ، مشخص و معین سازد . و نشان دهد که امت میانه و بهترین امتی است که خدا برای کشیدن بار امانت و میراث عقیده ، به سود بشریت برانگیخته است .

ایدئولوژی اسلام ، برنامه و کامل زندگی است و همین برنامه است که امت جانشین و وارث عقیده را ، امتی را که گواه مردم و مسئول راهبری کردن آنان به خدا است ، مشخص می کند . . . و اگر این برنامه در زندگی او جامه و تحقق بیوشد و پیاده شود آنوقت است که این امت در شخصیت و موجودیتش و در هدف ها و دل بستگی هایش و در پرچم و علامتش مشخص و متمایز لازم

را خواهد یافت و آنوقت است که به رتبه ء فرمانروائی و رهبری ئی که برای آن آفریده و بر مردم برانگیخته شده ، خواهد رسید . و اگر این برنامه از زندگی او جدا بماند امتی ناشناس و گمنام و بی شخصیت

265

است اگر چه با هزاران بلندگوی تبلیغاتی و پرچم ظاهرا اسلامی مجهز گشته و هزار گونه آرایش و پیرایه ء ظاهری به خویش بسته باشد.

حال پس از این گفتار که به مناسبت تغییر قبله ذکر شد ، می پردازیم به بررسی تفصیلی آیات:

سيقول السفهاء من الناس ما وليهم عن قبلتهم التي كانوا عليها قل لله المشرق و المغرب يهدى من يشاء الى صراط مستقيم و كذلك جعلناكم امه وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه و ان كانت لكبيره الا

علی الذین هدی الله و ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم

(سفیهان خواهند گفت : چه چیز مسلمانان را از قبله ئی که بر آن بودند بگردانید ؟ بگو : مشرق و مغرب از آن خدا است , هر که را خواهد به راه راست هدایت کند . بدینگونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد , قبله ئی را که بر آن بودی از این جهت معین کرده بودیم که پیروان پیامبر از دنباله روان جاهلیت ممتاز شوند , اگر چه این جز بر کسانی که خدا هدایت کرده , بسی بزرگ بود , خدا هرگز ایمان شما را تباه نمی کرد همانا خدا به مردمان مهربان و رحیم است)

از سیاق آیه و همچنین بقرینه ء حوادثی که در مدینه روی داده , معلوم می شود که مقصود از ([سفیهان]) یهودیانند , چه آنان بودند که بر اثر تغییر قبله آن جار و جنجال تبلیغاتی را به راه انداختند و این پرسش را بر زبانها افکندند که : چه چیز , مسلمانان را از قبله ئی که بر آن بودند (یعنی مسجد اقصی) بگردانید ؟

روایت است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در آغاز ورود به مدینه بر خاندان پدران مادری اش (و طبق روایتی : دائی هایش) که از انصار بودند وارد گشت و شانزده یا هفده ماه رو به بیت المقدس نماز گزارد , و بسی مایل بود که قبله اش به سمت کعبه باشد . . اول نمازی که (به سوی کعبه) گزارد نماز عصر بود و گروهی با او بودند , یکی از آنان بیرون آمد و گذارش به مسجدی افتاد که مردمی در آن به رکوع بودند , گفت : خدا را گواه می گیرم که با رسول خدا رو به کعبه نماز کردیم , پس آن نمازگزاران

266

نیز به سمت کعبه برگشتند . یهودیان از اینکه پیامبر به بیت المقدس نماز می کرد بسیار خورسند بودند از آنرو چون مسلمانان به سوی کعبه برگشتند این را زشت شمردند , بدین مناسبت آیه نازل شد([: گردش روی تو را به آسمان می بینیم . .]) پس سفیهان یعنی یهودیان گفتند : چه چیز آنان را از قبله ئی که بر آن بودند برگردانید ؟ . .

خواهیم دید که چاره جوئی قرآن در برابر این پرسش اعتراض آمیز و این جار و جنجال ، خود نمایشگر آن است که تأثیرات این حمله ء تبلیغاتی در نفوس بعضی از مسلمانان و مجموعا در صف پیروان اسلام ، مهم و قابل ملاحظه بوده است .

لحن کلام در این آیه :

سيقول السفهاء من الناس ماوليهن عن قبلتهم التي كانوا عليها (سفیهان خواهند گفت : چه چیز مسلمانان را از قبله ئی که بر آن بودند بگردانید ؟)

نشان می دهد که این بیان ، یا زمینه چینی برای اعلام حکم تغییر قبله - که در فراز بعدی آمده - و ضمنا پیشگیری از یاوه گوئیها و پرسش های اعتراض آمیزی است که خداوند می دانسته سفیهان بدان تشبث خواهند کرد ، و یا خود پاسخی به آن یاوه ها و پرسش ها و قهرا از لحاظ زمان ، بعد از آنها است .

چنانکه مفاد روایت نیز همین بود - و در صورت دوم ، انتخاب این لحن بیان (که خبر از آینده می دهد) برای آن است که بفهماند نقشه ء تبلیغاتی آنان از پیش برای خداوند معلوم و مورد انتظار ، و پاسخ آن نیز مهیا بوده است . و این شیوه ء مؤثرتری است برای رد سخنان باطل .

سپس به ترمیم اثرات سوء این تبلیغات می پردازد و پیامبر را برای رد وسوسه های آنان مجهز می سازد و حقیقت را در این مورد به طور کامل آشکار می کند و در عین حال به بینش کلی اسلامی نیز اشاره می نماید:

قل لله المشرق و المغرب یهدی من یشاء الی صراط مستقیم (بگو : مشرق و مغرب از آن خدا است ، هر که را خواهد به راه راست هدایت کند

267

(

مشرق از آن خدا است و مغرب نیز . پس هر که به هر سو رو کند رو به خدا

کرده است . جهت ها و مکان ها هیچیک ذاتا دارای برتری و امتیاز نیستند , این گزینش خدا است که به نقطه ء خاصی برتری و ویژگی می بخشد . . . و خدا هر که را بخواهد به راه راست , رهنمون می شود , پس اگر برای بندگانش جهتی و قبله ئی انتخاب کند , صحیح و برگزیده همان است و فقط از راه آن به خدا می توانند رسید .

با این بیان , نخست , بینش صحیح را درباره ء مکان ها و جهت ها و دیگر , منبع شایسته ئی را که بشر باید رهنمونی های زندگی را از آن دریافت کند و بالاخره , حقیقتی را که بشر همواره باید معیار جهتگیری های خود قرار دهد و همیشه رو بدان داشته باشد - یعنی خدا - مشخص می سازد .

سپس از واقعیت مهمی که امت اسلامی حائز آن است و از وظیفه ء حساس و خطیری که در این جهان بدو محول است و از جایگاه رفیع و نقش مؤثری که در زندگی انسانها دارا است , سخن می گوید و این همه مستلزم آن است که این امت , قبله ئی مخصوص و شخصیتی مستقل داشته باشد و بجز از خدا -

که وی را بر چنین جایگاهی و امانتدار چنین وظیفه ئی خواسته - از هیچکس
و هیچ جا الهام و دستوری نگیرد:

و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم
شهيذا (و بدینگونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر
بر شما گواه باشد)

این امت میانه ئی است که بر همه ء انسانها نظارت می کند و میان آنان عدل و
قسط برقرار می سازد و برای آنان معیارها و ارزشهایی را معتبر می سازد و نظر
خود را همچون تنها مرجع قابل اعتماد به آنان ارائه می دهد , ارزش ها و
دریافت ها و سنت ها و شعارهای آنان را بررسی و ارزیابی می کند و درباره ء
آن , قضاوت واقع بینانه ء خویش را صادر می نماید , بعضی را تصویب و
برخی را رد می کند و درباره ء آن , قضاوت واقع بینانه ء خویش را صادر می
نماید , بعضی را تصویب و برخی را رد می کند نه اینکه دریافت ها و ارزشها
و سنت های خود را از آنان تلقی کند , زیرا او ناظر و گواه کار انسانها و

مرجع حکم عادلانه برای آنان است . در همان حال که او بدینگونه در کار

268

جوامع انسانی نظارت می کند , پیامبر , ناظر و گواه کار اوست , معیارها و ارزشهای فردی و اجتماعی و برنامه ها و سنت های او را تعیین می کند و کردار و اعمال او را بررسی و ارزیابی می نماید و درباره آن نظر می دهد .. . بدینصورت حدود شخصیت و رسالت امت مسلمان آشکار می گردد و این امت با موقع خویش و نقش مهمی که به عهده او گذارده شده , آشنا می شود , رسالت خویش را بطور شایسته در می یابد و خود را برای ایفای آن به طور کامل آماده می سازد.

آیه را از دیدگاه دیگری بررسی کنیم:

امت اسلام , امت میانه است , به همه و مفاهیمی که قاموس عرب , برای این کلمه (میانه وسط) می شناسد : نیکوئی و برتری , اعتدال و میانه روی , میان

بودن به معنای حسی و مادی . . .

در جهان بینی و عقیده , میانه است , بینشش نه آنچنان تجریدی غلو آمیز است و نه آنچنان مادی افراط آمیز , بلکه پیرو ترکیب فطری آدمی است : روحی در پیکری , یا پیکری حامل روحی . . . و این موجود دوگانه و دو قطبی را از هر توشه ئی به طور شایسته , برخوردار می شناسد و برای پیشرفت و تکامل حیات , همچنانکه برای حفظ و ادامه اش , تلاش می کند و همه ء نیروها را در عالم شوق ها و انگیزه ها , بی افراط و تفریط و با تعادل و هماهنگی , آزاد می سازد .

در تفکر و ادراک , میانه است . . . بر آنچه آموخته و دانسته , جمود نمی ورزد و دریچه های تجربه و شناسائی را به روی خویش نمی بندد , در پی هر صدائی نیز به راه نمی افتد و بوزینه وار به تقلید این و آن نمی پردازد . اصول فکری و عملی خود را محافظت می کند و بدان پایبند می ماند ولی همیشه چشم براه محصولات فکر و تجربه نیز هست . . . و شعار دائمی اش اینست

که : حقیقت , گمشده ء مؤمن است هر جا بیابدش با آگاهی و عزم راسخ , آن را می گیرد.

در اداره و ایجاد نظم , میانه است . . . زندگی را یکسره به اخلاق و وجدان نمی سپرد و همه به مقررات خشک نیز واگذار نمی کند . بلکه از یکسو با راهنمایی و اندرز گوئی

269

و تمرین , وجدان اخلاقی را تعالی و اهتزاز می دهد و از سوی دیگر با قانونگذاری و نیروی اجرائی , نظم و انضباط جامعه را تضمین می کند و از این هر دو بطور برابر بهره می گیرد . . . نه یکسره مردم را به تازیانه ء قدرت می سپرد و نه یکباره به انتظار فرمان وجدان می نشاند بلکه آمیخته ئی از این دو را به کار می گیرد.

در روابط فرد و اجتماع , میانه است . . . موجودیت و شخصیت فرد را ندیده

نمی گیرد و شخصیت او را در شخصیت جمع یا دولت ، هضم نمی کند ، ولی او را با روحیه ء فردگرا و خودبین که جز به مصالح خود نیندیشد ، نیز آزاد نمی گذارد . . . هرگونه انگیزه و انرژی تحرکزا و رشد دهنده را و هرگونه ویژگی و خصلتی را که تشکیل دهنده ء شخصیت و موجودیت فرد است ، آزادی می دهد ، هر جا که این ویژگیها راه طغیان و افراط بپیمایند ، آن را مهار می کند ، در وجود فرد عوامل تشویق کننده به خدمت جمع را ، به کار می گمارد ، مقرراتی که فرد را در خدمت جمع به کار گیرد ، وضع می کند ، و متقابلا با مقررات دیگری ، جمع را عهده دار اداره ء فرد می سازد .

در جایگاه جغرافیائی ، میانه است . . . میانگاه آبادی زمین ، مقر و مولد اوست و هم اکنون نیز ملتها و سرزمینهای که یکپارچه در اختیار اسلام قرار گرفته اند در میانه ء زمین و در وسط شرق و غرب و شمال و جنوب قرار دارند . با این موقعیت ، امکان نظارت بر همه ء جهان و جهانیان و فشاندن بذر فکر و معرفت خویش به سراسر عالم ، در اختیار اوست . از طرفی گذرگاه جبری همه ء محصولات طبیعت و اندیشه که میان چهار گوشه ء جهان در تبادل

است , نیز می باشد و نبض و اختیار این مبادلات را می تواند به دست داشته باشد .

و بالاخره , در نوار تاریخ نیز میانه است . . . پیش از او دوران طفولیت بشر پایان گرفته و در روزگار او دوران رشد فکری آغاز شده است و او در میانه ء این دو عهد , پندارها و خرافات دوره ء کودکی را از مغز بشریت می شوید و از فریفتگی به عقل و هوس هر دو , بازش می دارد و میراث روحی رسالت های پیشین را با ذخیره ء خرد و اندیشه ء انسانی پیوند می زند و انسانها را در راهی که پرداخته و ساخته ء این هر

270

دو است , به پیش می برد . . .

امروز یگانه چیزی که این امت را از پایگاه بلند خدا داده اش تهیدست ساخته , روگردانی او از آئین و مسلک خدائی و روی آوردن به مسلکها و آئین های

دیگر است و رنگ آمیز شدن به چندین رنگ . . و همه بشری و نه خدائی . .

امتی با این رسالت و این نقش مهم ، می سزد که تکالیف سنگین بر دوش
کشد و قربانیهای فراوان تحمل کند ، این لازمه ء رهبری و فرماندهی است .
باید به بوته ء ابتلا و امتحان درافتد تا خلوص و تجردش بیشتر شود و آمادگی
اش برای اطاعت بی قید و شرط از مقام فرماندهی برتر - یعنی خداوند -
افزونتر گردد.

اکنون به مناسبت تغییر قبله ء پیشین ، حکمت تشریح آن قبله را بیان می کند:

و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على
عقبه (قبله ئی را که بر آن بودی از آن جهت معین کرده بودیم که پیروان
پیامبر از دنباله روان جاهلیت ممتاز شوند)

از این آیه ، برنامه ء تربیتی الهی برای این امت نوبنیاد - که می باید وارث عقیده و سرپرست زمین باشد - آشکار می گردد . برنامه آن است که این امت یکسره در اختیار خدا قرار گیرد و از همه ء ته نشست ها و پیوندهای جاهلی پیراسته شود ، از همه ء نشانه های قدیمی و دلبستگی های پنهانی اش مجرد گردد ، هر نمودار و شعار و علامت جاهلی را به دور افکند ، فقط شعار و علامت اسلام را محترم شمارد و فقط از آن منبع و سرچشمه ء واحد الهام گیرد .

و چون رو کردن به کعبه در نظر اعراب ، از صورت یک شعار خالص عقیده ء توحید ، خارج گشته و جنبه های دیگری به خود گرفته بود و توحید ابراهیمی به شدت با شرک و عصیت های نژادی در آمیخته بود و خانه ء کعبه [] خانه ء مقدس عرب [] شمرده می شد و . . . اراده ء خدا بر آن بود که آن نقطه [] خانه ء مقدس خدا [] باشد و پیراسته از هر پیرایه و شعار دیگر ، لذا برای دوران محدودی روی مسلمانان را از آن بگردانید و بیت المقدس را قبله ء ایشان قرار داد تا از سوئی ذهن و اندیشه ء

آنان را از آن آلودگی ها تطهیر کند و از سوی دیگر تسلیم و فرمانبری آنان در برابر پیامبر - صلی الله علیه و آله - را بیازماید و آنکسانی را که چون محمد پیامبر خدا است از او اطاعت می کنند از آنانکه چون بیت الحرام را قبله و آنان ساخته و حس نژاد پرستی و سنت گرائی آنان را ارضاء کرده , از او فرمان می برند , ممتاز سازد.

در اینجا نکته و باریکتر زموئی هست . . . طرز تفکر اسلامی در دل و مغز مسلمان نمی تواند هیچ شریکی را تحمل کند و جز شعار صریح خود هیچ شعار دیگری را بپذیرد . چرا که ته نشین های جاهلیت به هر گونه و در هر شکل , چه کوچک و ناچیز و چه بزرگ و نمایان , با این طرز تفکر قابل جمع نیستند و این آموزشی است که آیه و مورد بحث به ما می دهد[] : قبله ئی را که بر آن بودی از آن جهت قرار دادیم که پیروان رسول از دنباله روان جاهلیت ممتاز گردند[] خدا همه چیز را می داند و برای او نیازی به آزمودن نیست , ولی می خواهد ضمیر انسانها آشکار شود و ملاک محاسبه قرار گیرد . رحمت

خدائی موجب آنست که تا کاری از آدمی سرزنند او را بر آن مؤاخذه نکنند و باطن را به بازخواست نگیرد.

تراشیدن ته نشین های شعوری از مغز و تهی شدن از هر نشانه و برجسبی که به نوعی مورد علاقه و دل بستگی آدمی باشد ، کاری بس دشوار و سنگین است ، مگر در صورتیکه ایمان بر دل وی به طور مطلق استیلا یافته و خدا کمک خود را به آن دل مبذول داشته و هدایتش نموده باشد:

و ان کانت لکبیره الا علی الذین هدی الله (اگر چه این جز بر کسانی که خدا هدایت کرده ، بسی بزرگ بود)

وقتی هدایت خدا دستگیری کند چندان دشوار نیست که آدمی از این پیرایه ها و ته نشست ها تهی گردد ، فقط از خدا فرمان برد ، به هر سو بگرداندش رو کند و از هر سو اراده فرماید ، حرکت نماید.

سپس دغدغه و خاطر مسلمانان را در مورد نمازهای گذشته شان رفع می کند
و به آنان آرامش و اطمینان می بخشد . . . آنان گمراه نیستند و نمازشان باطل
و بی ثمر

272

نمی باشد ، خدای سبحان بندگان را در تنگنا قرار نمی دهد و نیایشی را که
برای او و به امید او گزارده اند باطل و بیهوده نمی سازد و تکلیف دشواری که
از طاقت و توان ایشان افزونتر باشد بر آنان تحمیل نمی کند - هر چند بی
گمان ، طاقت هر کس از ایمانش نیرو می گیرد و افزایش می یابد: -

و ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم (و خدا هرگز ایمان
شما را تباه نمی ساخت ، همانا خدا بر مردمان ، رؤف و مهربان است)

او توان محدود آنان را می شناسد و افزونتر از آن تکلیفشان نمی کند و او
مؤمنان را راهنمایی می کند و اگر صدق نیت و عزم راستینی در آنان بیند در

گذرگاه امتحان به آنان مدد می دهد . اگر بلاء و امتحان , نمودار حکمت اوست توفیق سالم گذشتن از آن نیز نشانه ء رحمت اوست [: همانا خدا بر مردمان , رؤف و مهربان است .]

با این آموزش , قلب مسلمان سرشار از طمأنینه و سکون می شود , تردید و اضطراب از آن رخت بر می بندد و خشنودی و اعتماد و یقین بر آن فرو می ریزد .

پس از این زمینه چینی , اعلام می کند که خواسته ء پیامبر - صلی الله علیه و آله - در مورد قبله , به اجابت رسیده و قبله ء جدید را معرفی می کند و ضمناً مسلمانان را از فتنه و فریب یهودیان برحذر می دارد و انگیزه های اصلی آنان را که در پوششی از این حملات و دسیسه های تبلیغاتی , پنهان است برملا می سازد . . و این همه با لحنی ادا می شود که خود نمایشگر اهتمام و تلاشی است که آن روز برای آمادگی جامعه ء مسلمان و پاسداری اش از گزند فتنه و خرابکاری یهود , لازم می بوده و به کار می رفته است :

قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضيها فول وجهك شطر
المسجد الحرام و حيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره و ان الذين اوتوا الكتاب
ليعلمون انه الحق من ربهم و ما الله بغافل عما يعملون و لئن اتيت الذين اوتوا
الكتاب بكل ايه ما تبعوا قبلتك و ما انت بتابع قبلتهم و ما بعضهم بتابع قبله
بعض و لئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءك من العلم انك اذا لمن الظالمين
الذين اتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناهم و ان فريقا منهم

273

ليكتُمون الحق و هم يعلمون الحق من ربك فلا تكونن من الممترين و لكل
وجهه هو موليا فاستبقوا الخيرات اين ما تكونوا ايات بكم الله جميعا ان الله
على كل شىء قدير و من حيث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام و
انه للحق من ربك و ما الله بغافل عما تعملون و من حيث خرجت فول وجهك
شطر المسجد الحرام و حيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره لئلا يكون للناس
عليكم حجة الا الذين ظلموا منهم فلا تخشوهم و اخشونى و لا تم نعمتى
عليكم و لعلكم تهتدون

(گردش روی تو را در آسمان می نگریم , پس همانا تو را به قبله ئی که از آن
خشنود باشی بگردانیم , روی خود را سوی مسجد الحرام کن , و هر جا باشید
روهای خود را بدانسو بگردانید , کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده شده به
درستی می دانند که این حقیقتی است از پروردگارشان و خدا از آنچه می کنند
به غفلت نیست . برای آنانکه کتاب آسمانی به آنان داده شده اگر هر گونه
نشانه ئی بیاوری قبله ء تو را پیروی نمی کنند , تو نیز پیرو قبله ء آنان نیستی
و آنان نیز از قبله ء یکدیگر پیروی کننده نیستند , اگر پس از دانشی که به تو
داده شده از هوسهای آنان پیروی کنی , به یقین از ستمگران خواهی بود . آنان
که کتابشان داده ایم آن را چنان می شناسند که پسران خویش را , و گروهی از
آنان به یقین , حقیقت را پوشیده می دارند با آنکه می دانند . حق از پروردگار
تو است پس مبادا از شک کنندگان باشی . هر گروهی را جهتی است که بدان
رو می کند , پس پیشی گیرید به نیکی ها , هر جا باشید خدا همه ء شما را
بیاورد , همانا خدا بر هر چیزی توانا است . از هر سو به درآمدی روی خود را
به سمت مسجد الحرام بگردان و بیگمان این است حق و از پروردگار تو , و

خدا از آنچه می کنید به غفلت نیست . و از هر سو به درآمدی روی خود به سمت مسجد الحرام بگردان و هر جا بودید روی خود را به سوی آن بگردانید تا مردم را بر ضد شما دستاویزی نباشد , مگر آن دسته ئی از آنان را که ستمگرند , که از آنان نباید بیندیشید و از من باید بترسید , و تا نعمتم را بر شما کامل سازم و تا هدایت یابید)

در طلعه ء این آیات به تعبیری برخورد می کنیم که ترسیم کننده ء حالت پیامبر - صلی الله علیه و آله - است :

قد نرى تقلب وجهك فى السماء (گردش روی تو را در آسمان می نگریم)

این تعبیر نشان می دهد که پس از آنکه کار لجاجت و موذیگری یهود بالا گرفته و رو کردن مسلمانان به بیت المقدس وسیله ء مؤثری برای دگرگون ساختن حقایق و به گمراهی و دو دلی افکندن مسلمانان به دست آنها داده بود

، پیامبر ، تمایل شدیدی داشت به اینکه خدا او را به قبله ء دیگری مکلف کند
لذا روی در آسمان

274

می گردانید و زبان به خواهش و مسئلت نمی گشود ، مباد که بر خدا تکلیفی
نهاده و پیش از او رأیی اظهار کرده باشد.

خداوند خواهش او را به وجهی دلپسند برآورد . این مطلب با بیانی بازگو شده
که پیوند عطفانه و مهرآمیز خداوندگار را با پیامبرش ، به خوبی نمایش می
دهد:

فلنولينك قبله ترضيها (پس بطور حتم اينك تو را به قبله ئي كه از آن خوشنود
باشي ، مي گردانيم)

و بلا فاصله اين قبله كه خداوند مي داند موجب خوشنودي پیامبر خواهد بود ،

معین می شود:

فول وجهک شطر المسجد الحرام (پس روی خود را سوی مسجد الحرام کن)

قبله ء او و همه امتش , آنان که در زمان خود اویند و آنان که پس از او می آیند تا قیامت:

و حیثما کنتم فولوا وجوهکم شطره (و هر جا باشید روهای خود را بدانسو بگردانید)

از هر سو و در هر کجای زمین . . . برای همه ء افراد این امت , در هر جا که سکونت دارند و با هر نسبت جغرافیائی که موطن آنان با مکه دارد و دارای هر رنگ و زبان و نژاد که هستند , فقط یک قبله مقرر شده است . همگان , چه از مشرق و چه از مغرب به یک نقطه رو می کنند و در سایه ء این وحدت ,

احساس می کنند که یک پیکر و یک شخصیت و دارای یک جهت و یک هدف اند و برای واقعیت دادن به یک برنامه می کوشند , برنامه ئی که مبنا و سرچشمه اش عبودیت همه ء آنان در برابر یک معبود و ایمانشان به یک پیامبر و روی آوردنشان به یک قبله , است .

اینگونه خداوند به امت اسلام وحدت بخشید , وحدت در خدا و پیامبر و آئین و قبله . . . و با وجود دگرگونیهای از حیث وطن و نژاد و رنگ و زبان .
وحدت اسلام بر اساس هیچیک از این بنیادهای موهوم نیست , بر اساس عقیده و قبله است گو آنکه در آن بنیادها ناهمسانی های فراوان باشد . و این است وحدتی که در خور فرزندان آدم است , زیرا انسانها در عقیده ء دل و قبله ء پرستش , وحدت می یابند نه چون چارپایان در مرتع و سبزه و آغل و
پرچین!

275

اکنون به بینیم موضعگیری اهل کتاب در برابر این قبله ء جدید چگونه است ؟

و ان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم (کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده شده به درستی می دانند که این حقیقتی است از پروردگارشان)

آنها به خوبی می دانند که مسجد الحرام نخستین خانه ء خدا است که ابراهیم - نیای این امت و همه ء امت های مسلمان پیشین - آن را پایه گذاری کرده است . همچنین می دانند که فرمان روی کردن بسوی آن , از جانب خدا و حقیقتی تردید ناپذیر است .

با وجود این , بر خلاف آنچه لازمه ء این دانائی است عمل می کنند . مسلمانان از این نابخاری آنان زیانی نخواهند برد زیرا خداوند خود عهده دار باطل ساختن و خنثی کردن دشمنی های آنان است :

و ما الله بغافل عما یعملون (و خدا از آنچه می کنند به غفلت نیست)

آنان با دلیل قانع نمی شوند ، زیرا کمبودشان دلیل نیست ، کمبود آنان اخلاص است و تهی گشتن از هوس ها و انگیزه های شخصی و آماده شدن برای تسلیم در برابر حقیقت شناخته و دانسته :

و لئن اتیت الذین اوتوا الكتاب بکل ایه ما تبعوا قبلتک (برای اهل کتاب اگر هرگونه نشانه ئی بیاوری قبله ء تو را پیروی نکنند)

آنان در عناد و لجاجتی که زائیده ء هوا پرستی و خویشتن بینی و غرضرانی است ، غرقند . . . بسیاری از پاکدلان می پندارند که آنچه مانع گرویدن یهود و نصاری به اسلام گشته ، ناآگاهی آنان از اسلام یا عرضه نشدن این آئین به شکلی قانع کننده به آنان است . و این پندار بی اساسی است . آنان از اینجهت اسلام را نمی خواهند که آن را می شناسند و از آن برمنافع خود و بر سلطه ء قهر آمیز خود بیمناکند (۱)

- 1 آیا این سخن با توده ء یهود و نصاری - در زمان پیامبر (ص) و در هر زمان - قابل تطبیق است ؟ حداقل به طور کلی نمی توان به این سؤال , پاسخ مثبت داد و جملات بعدی متن کتاب نیز مؤید این نظر است . آیا توده ء بیخبر یهود و نصاری در طول تاریخ , کی و کجا -

276

به این دلیل است که چنین جدی و بی امان و از هر راه و به هر وسیله با آن خصومت می ورزند , مستقیم و غیر مستقیم به آن ضربت می زنند , رویاروی و از پشت سر با آن می آویزند , خودشان با آن نبرد می کنند و هر کس را هم که از درون مرزهای اسلامی زیر هر ماسکی بتواند به آنان کمک کند , می فریبند و در اختیار می گیرند . . . و همیشه مصداق واقعی این الهام آسمانی اند [] : اگر هر گونه نشانه ئی بنمائی باز قبله ء تو را پیروی نخواهند کرد . []

در برابر عناد و لجاجتی که اهل کتاب در رویگردانی از قبله ء اسلام و از برنامه آن - که این قبله رمز و سمبل آن است - به خرج میدادند , جمله ء بعد , موضع طبیعی پیامبر را مشخص می کند :

و ما انت بتابع قبلتهم (تو نیز پیرو قبله ء آنان نیستی)

شان تو نیست که هرگز از قبله ء آنان پیروی کنی . به کار بردن جمله ء اسمیه ء منفی , برای نمودن شان دائمی و ثابت پیامبر در این مورد , رساتر و گویاتر است . این جمله برای مسلمانان نیز متضمن الهام و آموزش است , آنان نیز هرگز بجز قبله ئی که خداوند برای پیامبرش و به خاطر خشنود ساختن وی برگزیده , قبله ئی انتخاب نخواهند کرد و جز همان رایتی که رایت خدا میدانند , برنخواهند افراشت و جز همان برنامه ء آسمانی ئی که این قبله , رمز و سمبل آنست , برنامه ئی را نخواهند پذیرفت . . تا وقتی مسلمانند موضعگیری آنان چنین است و هر زمان موضع خود را تغییر دهند به اسلام منسوب نخواهند بود و ادعای مسلمانی آنان ,

>انگیزه ء دشمنی با آئین اسلام را در دل می پرورانده و بر کدام سلطه ء قهرآمیز خویش از آن بیم می برده اند ؟ کدام نقشه ء خائنانه را بر ضد آن طرح می کرده و اساسا چه خصومتی با آن می داشته اند ؟ همه جا و همه وقت

آنچه در پرونده ء توده های گمراه می بینیم ناآگاهی و آلت فعل شدن است نه
تعمد و عناد . . . پس اولیتر آنکه بگوئیم منظور مؤلف نیز از یهود و نصاری ,
طبقات قاهر و حاکم آن ملت هایند , آنانکه از گسترش اسلام , بر قدرتهای
سیاسی و دینی و اقتصادی خویش بیم می برده اند . . و غالباً نه به اسلام , که
به مسلک و آئین خود که سنگ طرفداریش را به سینه می زنند , عقیده ئی
نداشته اند . (م)

277

داعیه ء بی اساسی بیش نخواهد بود .

آیه , در نمایاندن موضعگیری متقابل گروههای مختلف اهل کتاب , ادامه می
یابد , خود آنان نیز با یکدیگر یکدل و یکجهت نیستند زیرا انگیزه های
خصوصی میان آنان شکاف ها و فاصله ها افکنده است :

و ما بعضهم بتابع قبله بعض (و آنان نیز از قبله ء یکدیگر پیروی کننده نیستند
)

خصومت میان یهود و نصاری ، میان فرقه های مختلف یهود با هم و میان فرقه های مختلف مسیحیت با هم ، از شدیدترین خصومت هاست .

اکنون پیامبر با این موضعگیری اش در برابر اهل کتاب و با توجه به موضعگیری متقابل دشمنانش و با آگاهی و بصیرتی که در مورد حقیقت دارد ، مسلما نمی تواند از خواست ها و انگیزه های آنان تبعیت کند:

و لئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءك من العلم انك اذا لمن الظالمين (اگر پس از دانشی که به تو داده شده از هوسهای آنان پیروی کنی ، به یقین از ستمگران خواهی بود)

لحظه ئی در برابر لحن جدی و قاطع این خطاب آسمانی که بلافاصله در پی آن لحن عطوفتبار و ملاطفت آمیز آمده ، درنگ کنیم . .

اینجا سخن بر سر پایداری در راه خدا است ، تهی گشتن از هر انگیزه ئی جز طاعت و تسلیم در برابر فرمان او ، مطرح است ، به ایندلیل است که خطاب الهی چنین قاطع و تهدید آمیز صادر می شود(] : به یقین از ستمگران خواهی بود.)]

راه ، مشخص و مستقیم است . . . یا سرسپردن به بینش و آگاهی خدا داد و یا گزینش هوسها و تمایلات . . و مسلمان حق ندارد بجز از خدا از جائی الهام بگیرد و یا آگاهی و بینش خدا داد را به هوی ها و تمایلات بفروشد . . . و هر آنچه از خدا نیست بی گمان جز هوی نیست .

در کنار آموزش و الهامی که از این آیه به دست می آید ، استنباط نیز می شود که عده ئی از مسلمانان تحت تأثیر فتنه انگیزی ها و فریبگری های یهود مورد تهدید چنین سرنوشت ناپسندی می بوده اند و قاطعیت و شدت لحن آیه ، از این بابت است .

برگردیم به دنباله آیات . . . هنوز از آگاهی اهل کتاب به حقانیت قرآن و پیامبر در مسئله قبله و غیر آن , سخن است و از اینکه آنان در اثر تمایلات و انگیزه های خصوصی , حقیقتی را که میدانند می پوشانند :

الذین اتیناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم و ان فریقا منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون (آنانکه کتابشان داده ایم آن را چنان می شناسند که پسران خویش را , و گروهی از آنان به یقین , حقیقت را پوشیده می دارند با آنکه می دانند)

شناسائی فرزندان , بالاترین نمونه آ شناسائی است و این مثلی است که عرب برای نشان دادن یقین کامل و بی شائبه می آورد . اکنون که اهل کتاب به حقانیت تعالیم پیامبر - و از جمله موضوع قبله - یقین کامل دارند و در عین حال یکعده از آنان حقیقتی را که دانسته و شناخته اند پوشیده می دارند , بر مسلمانان روا نیست که به باطیل و یاوه گوئیهای آنان ترتیب اثر دهند و

قضاوت در کار دین و آئینی را که پیامبر امین راستگو آورده به نظر و رأی آنان محول سازند.

پس از بیان این حقیقت دربارهٔ اهل کتاب، روی سخن به پیامبر بر می‌گردد :

الحق من ربك فلا تكونن من الممترین (حق از پروردگار تو است، پس مبادا از شک کنندگان باشی)

و پیامبر، حتی یک لحظه نیز دچار شک و دودلی نشد و آنگاه که خداوند در آیهٔ دیگری او را چنین مخاطب ساخت [] : اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم شک و تردید داری، از کسانی که کتابهای پیشین را می‌خوانند سؤال کن [] معروض داشت [] : شک ندارم و سؤال نمی‌کنم. []

ولی مخاطب ساختن آن حضرت با این لحن، متضمن هشدار سختی به پیروان

مسلمان اوست ، چه آن ساده دلانی که در آن روز تحت تأثیر یاوه گوئیهای
یهود قرار می گرفتند و چه مسلمانان زمانهای بعد که گزافه های یهود و غیر
یهود را به دیده ء قبول می نگرند.

امروز ، ما - که با بلاهتی بینظیر ، قضاوت درباره ء دین و تاریخ و میراث
فکری و فرهنگی خود را از مستشرقان یهودی و مسیحی و مادی می خواهیم
و آنان را در قضاوتشان

279

امین و مورد اعتماد می دانیم و بذرهای شک و تردید را که ضمن
بررسیهایشان در مورد قرآن و حدیث و سیره ء گذشتگان در دل و مغز ما می
پاشند ، بی مقاومت می پذیریم و دانش پژوهان خود را برای فرا گرفتن علوم
اسلامی به سراغ آنان روانه می کنیم تا پس از چندی با اندیشه و وجدان دست
خورده و تباه شده به میان ما باز گردند - آری ما . . . از هر زمان دیگر به
شنودن این پیام هشدار آمیز ، محتاج تریم .

این قرآن متعلق به ما است ، قرآن امت مسلمان است ، کتاب جاودانه ئی است که در آن ، خدا با وی سخن گفته و نیک و بد ، و راه و چاه را بدو باز نموده است . اهل کتاب و کفار نیز همان اند که آن روز بودند . . . و دین نیز همان است که آن روز بود .

به ادامه ء سخن خدا گوش فرا می دهیم . . . روی سخن با مسلمانان دارد و از شنودن و نیوشیدن سخن اهل کتاب و سرگرم شدن به گفته ها و آموزشهای آنان ، بر حذرشان می سازد و به پایداری در جهت و راه ویژه ء خویش - جهت و راه اسلام - تشویقشان می کند . . . هر گروهی را جهت و راهی است ، مسلمانان باید در جهت نیکی ها بشتابند و راه بسپرنند و هیچ چیز موجب سرگرمی و انصراف آنان نشود . سرانجام این راه ، خدا است ، که می تواند همه را با هم گرد آورد و به پاداش در خور ، برساند :

و لكل وجهه هو مولیها فاستبقوا الخیرات این ما تکونو ایات بکم الله جمیعاً ان الله علی کل شی ء قدیر (۱۴۸) (هر گروهی را جهت است که بدان رو می

کند ، پس پیشی گیرید به نیکی ها ، هر جا باشید خدا همه ء شما را بیاورد ،
همانا خدا بر هر چیزی تواناست)

بدینگونه خداوند ، مسلمانان را از سرگرم شدن به نقشه های دغلكارانہ و فتنہ
ها و تأویل ها و یاوه گوئیهای که اهل کتاب ، پیش می آورند بر حذر می دارد
و به عمل و شتاب گرفتن در جهت نیکی ها سوق می دهد ، ضمنا به یادشان
می آورد که بازگشت همه به خدا است و خدا بر هر کاری توانا است ، از هیچ
کاری عاجز نمی ماند و هیچ چیز از دسترس او خارج نمی باشد ، همه ء قال
و قیل ها و یاوه گوئیها در کنار این سخن قاطع و جدی ، ناچیز و بی اهمیت
است .

280

بار دیگر فرمان رو کردن به قبله ء برگزیده ء جدید را با ضمیمه ء تازه ئی ،
تأکید می کند :

و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام و انه للحق من ربک و ما الله بغافل عما تعملون (از هر سو به درآئی ، روی خود را به سمت مسجد الحرام بگردان ، بی گمان این است حق و از پروردگار تو است ، و خدا از آنچه می کنی به غفلت نیست)

این دفعه ، از اهل کتاب و موضعگیری شان سخنی نیست و فقط فرمانی است به پیامبر که از هر جا به در می آید و در هر جا که قرار می گیرد روی خود را به سمت مسجد الحرام کند ، و ضمناً تأکید این نکته که حق همین است و این از سوی پروردگار است ، و هم هشدار سر بسته و آرامی که [: خدا از آنچه می کنی به غفلت نیست] (مبادا از این دستور سر برتابی . این نکته ، آخرین ، بطور مجمل از وجود حالت تردیدی - که چنین تأکیدی را ایجاب می کرده - در بعضی از مسلمانان خبر می دهد .

مجدداً این فرمان برای سومین بار به منظور دیگری تکرار می شود . . . ایندفعه مقصود آن است که هم استدلال یهودیان و برخی گروههای دیگر را - که در

گذشته ، پذیرش بیت المقدس بعنوان قبله ء نماز از طرف مسلمین ، آنان را به ارجحیت آئین یهود بر اسلام ، معتقد ساخته بود - ابطال کند و هم حربہ ء مشرکان عرب را - که در روی آوردن مسلمین به قبله ء یهود وسیله ء مناسبی برای بی ارج ساختن دین اسلام در چشم عربهای معتقد به کعبه ، به دست آورده بودند - کند و بی اثر سازد:

و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا
وجوهکم شطره لئلا یکون للناس علیکم حجه الا الذین ظلموا منهم فلا
تخشوهم و اخشونی و لا تم نعمتی علیکم و لعلکم تهتدون (و از هر سو به
در آئی روی خود به سمت مسجد الحرام بگردان و هر جا بودید روی خود به
سوی آن بگردانید تا مردم را بر ضد شما دستاویزی نباشد مگر آن دسته ئی از
آنان را که ستمگرند ، که از آنان نباید بیندیشید و از من باید بترسید ، و تا
نعمتم را بر شما کامل نمایم و تا هدایت یابید)

به پیامبر - صلی الله علیه و آله - و مسلمانان فرمان می دهد که در هر کجا

باشند روی خود را به طرف مسجد الحرام کنند و استدلال می کند به این که []
: تا مردم را

281

بر ضد شما دستاویزی نباشد] (و سپس از آنگروه مردم مغرضی که در قضاوت
های خود تابع منطق و دلیل نیستند و جز عناد و لجاجت , انگیزه ئی ندارند ,
یاد می کند : این قماش مردم را با استدلال نمیتوان قانع ساخت , بنابراین در
هر صورتی به خیره سری و لجاج خود ادامه خواهند داد و مسلمانان نباید به
فکر آنان باشند و از آنان بیندیشند [] : از آنان نباید بیندیشید و از من باید
بترسید] (آنها را بر شما دستی و در کار شما آنان را اختیاری , نیست , به آنان
مپردازید که از تکالیف و وظائف خود دور افتید , از من باید بیمناک بود که
کار هر دو جهانتان را در دست دارم . . . بر این همه , یادآوری نعمت خدا را
نیز می افزایشد و امید به افزودن و کامل شدن آن را - در صورت حقیقوشی و
پایداری - نیز در آنان می دمد [] : و تا نعمتم را بر شما کامل نمایم و تا هدایت
یابید [] . . و این یاد آوری و امید بخشی , در عین حال , الهام بخش و
برانگیزاننده و مژده ء مرحمت ها و تفضل های دیگر نیز هست .

نعمتی که خداوند از آن سخن می گفت ، در اختیار آنان بود ، آن را در جان خویش ، در زندگی و جامعه ء خویش و در پایگاه خدا داده ء خویش در زمین و جهان هستی ، لمس می کردند.

روزگاری در جاهلیت زیسته و تاریکی و ناپاکی و جهل آن را دیده و حس کرده بودند ، و اکنون همین آنها بودند که به نور و پاکی و معرفت ایمان راه یافته بودند . . این بود که تأثیر نعمت تازه به چنگ آورده را آشکارا و عمیق در وجود خویش ، درک می کردند.

در جاهلیت ، با نظام قبائلی ، درگیر منازعات و کشمکش ها و اسیر هدفها و دلبستگی های حقیر و کوچک ، عمری گذرانیده بودند و اکنون همین آنها به ساحت گسترده ء امتی قدم نهاده بودند که در زیر لوای عقیده ء واحدی گرد آمده و از نیرو و افتخار و از هدفهای بزرگ و دلبستگی های پر ارج - که مربوط به همه ء بشریت است و نه فقط به انتقام گرفتن از یک فرد -

برخوردار است . . . این بود که تأثیر این نعمت را در محیط و فضای زندگی خویش نیز لمس می کردند.

282

در جاهلیت ، در نظامی منحط و دستخوش پندارها و خرافه ها و اسیر ارزشهای دروغین ، بسر آورده بودند و اکنون همین آنها به نظام متعالی و پیراسته ء اسلام که از بینشی روشن و صریح و ارزشها و معیارهائی درست و منطقی برخوردار بود ، راه یافته بودند . . . و چنین بود که اثر نعمت را در زندگی عمومی خود نیز می یافتند ، چنانکه در ضمیر خود و در پایگاه جهانی خود.

بنابراین هنگامی که خداوند به آنها خطاب می کرد([: تا نعمتم را بر شما کامل نمایم]) این یادآوری و امید بخشی ، در عین حال ، بس الهام بخش و برانگیزاننده و مژده ء مرحمت ها و تفضل های دیگر نیز بود.

تکرار فرمان مربوط به قبله و جدید ، در هر نوبت ، متضمن نظر و جهت خاصی است : در نوبت اول ، فرمان خدا پاسخی است به تمنای پیامبر ، که رو در آسمان می گردانید و خاموش به درگاه خدا روی نیاز می آورد . در نوبت بعدی ، برای اثبات روائی و حقانیت این حکم و آن درخواست است و در نوبت آخر ، به منظور بریدن زبان معترضان و فرو آوردن مخالفت‌های مخالفان در نظر مسلمانان .

با این حال ، در پرتو این تکرار ، می توان فهمید که در میان صفوف مسلمانان ، حالت ویژه ئی وجود داشته که مستلزم این تأکید و تکرار و استدلال پیایی می بوده است و این خود نمایشگر شدت و قوت حملات تبلیغاتی و گمراه کننده و یهود و میزان اثر آن در میان مسلمانان است و اینکه قرآن می خواسته این اثر را با بیانات متوالی خود خنثی سازد .

و در همیشه و روزگار نیز آیات مزبور ، همواره زنده و گویا و علاجگر اثر پذیری هائی از آن قبیل در صحنه و پیکار دائمی و بی امان تاریخ است .

در پی مقاصدی که بدان اشاره شد، رشته‌ء پیوسته‌ء سخن، نعمت [بعثت] را به یاد مسلمانان می‌آورد، بعثت پیامبر اسلام، یعنی اجابت عملی دعای ابراهیم، نیای عرب و بنیانگذار مسجدالحرام، قبله‌ء مسلمانان... و در آخر، ارتباط نزدیک

283

آنان را با خویش، بیان می‌کند:

كما ارسلنا فيكم رسولا متنكم يتلوا عليكم اياتنا و يذكركم و يعلمكم الكتاب و
الحكمه و يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون فاذكروني اذكرکم و اشکروالی و لا
تکفرون

(چنانکه در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم که آیات ما را بر شما فرو
می‌خواند و از آلودگیها پاکتان می‌سازد و شما را کتاب و حکمت می‌آموزد و
آنچه‌ها که نمی‌دانسته‌اید به شما تعلیم می‌دهد. پس مرا یاد کنید تا شما را

یاد کنم و مرا سپاس دارید و کفران نعمت من نکنید)

نکته ۲ جالب در اینجا آنست که جملات نیایش ابراهیم در حین بنای کعبه که قبلاً در همین سوره گذشت - عیناً در اینجا بازگو و تکرار شده است . وی در آن نیایش از خدا درخواست کرده بود که میان فرزندان او که مجاوران خانه ۲ کعبه اند ، پیامبری از خودشان برانگیزد که آیات خدا را بر آنان فرو خواند و ایشان را کتاب و حکمت آموزد و از پلیدیها پاکشان سازد . . . اکنون با تکرار همان جملات ، به مسلمانان تذکر می دهد که بعثت این پیامبر و وجود خود آنان به عنوان امت مسلمان ، پاسخ عملی دعای ابراهیم است . این تذکر ، ریشه ۲ تاریخی و عمیق مسلمانان و قدمت قبله و سابقه ۲ لطف و انعام خدا بر آنان را خاطر نشان می سازد .

۲ . اینکه شما را به قبله ۲ جدیدتان رهنمون ساختیم و به شما شخصیتی مستقل بخشودیم ، تنها یکی از نعمت های دیرین ما بر شما است ، پیش از آن ، نعمت بزرگتری بر شما ارزانی داشته ایم و آن بعثت پیامبری از خود شما می

باشد:

كما ارسلنا فيكم رسولا منكم (چنانکه در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم)

این برای شما تکریم و تفضل بزرگی است که رسالت الهی را به شما داده و آخرین پیامبر را از میان شما برگزیده ایم , در حالیکه یهودیان امیدوار بودند که با ظهور این پیامبر در میان آنان , شما را مغلوب و مطیع خود خواهند ساخت

یتلوا علیکم آیاتنا (که آیات ما را بر شما فرو می خواند)

بنابراین هر چه بر شما فرو می خواند حق است . دیگر آنکه تفضل خدا بر شما چندان عظیم است که با زبان پیامبر , شما را مخاطب می سازد و با شما سخن می گوید .

اگر درست بررسی کنیم این تفضلی است که عاطفه و روان را به شدت تحت تأثیر قرار می دهد . . . مگر این آدمیان , چه کسانی ؟ کی اند و چیستند که خدا با آنان سخن گوید و مخاطبشان سازد و چنین بنوازدشان ؟ اگر لطف و نوازش خدا نمی بود و اگر از آغاز , نفحه ء روح خدا برایشان دمیده نمی شد و آمادگی قبول این نعمت و فضیلت به ایشان ارزانی نمی گشت , آدمیان را چه ارجی می بود ؟

ویزیکم (و از آلودگیها پاکتان می سازد)

و اگر اراده و خواست خدا نمی بود یکنفر از آدمیان پاکی و پیراستگی و تعالی نمی یافت . ولی خدا پیامبرش را فرستاد تا آنان را پاک و پیراسته کند , روانشان را از آلودگی شرک و پلیدی جاهلیت و مرداب اندیشه های ناموزونی که گورستان روح انسانی است , نجات بخشد , دلشان را از اسارت شهوت و هوسهای نگونساز برهاند . . و هر که در هر روزگار و در هر سوی زمین , از

پیرایش اسلام محروم ماند در لجنزار هوسها و تمایلات پست ، چنان غرق شد که از انسانیت او چیزی برجای نماند و از حیوان که محکوم سرشت حیوانی خویش است ، فروتر افتاد و به راستی که حیوان بسی پاکتر از آمیزاده ء بی ایمان است . .

اجتماعشان را از رباخواری و تقلب و غش و غارت و چپاول که همه ، آلودگیهای روان آدمی و لکه های دامان اجتماع و زندگی می باشند ، تطهیر کند ، صحنه ء زندگیشان را از بیدادگری و تجاوز پاک کند و عدالتی بی شائبه و مطلق - که بشریت در هیچ نظامی بجز نظام اسلام از آن برخوردار نگشته - به آنان ارزانی دارد و بالاخره ، آنان را از هر لکه ء سیاهی که در اجتماعات غیر اسلامی ، چهره ء بشریت را زشت و کریه ساخته ، بپیراید . . .

و یلمکم الكتاب والحکمه (و شما را کتاب و حکمت می آموزد)

این جمله ، هم آموزش کتاب را - که در صدر آیه از آن به فرو خواندن آیات
تعبیر شده - و هم ماده ء اصیلی که در آن موجود است یعنی حکمت را ،
یکجا مشتمل است . حکمت ، نتیجه ء آموزش کتاب است ، حالتی است که
بر اثر آن ، نهادن

285

هر چیز به جای خود و سنجش هر کار به میزان درست و شناخت غایت و
هدف اوامر و دستورات ، به آدمی ارزانی می گردد . . و این نتیجه به طور
کامل برای تربیت شدگان مکتب پیامبر فراهم آمد .

و يعلمکم ما لم تکنوا تعلمون (و آنچهها که نمی دانید به شما می آموزد)

در زندگی مسلمانان آن روزگار ، این واقعیتی بود . اسلام آنان را از محیطی
آلوده به جهل و دور از فرهنگ و از سرگرمی به معلومات ناچیز و پراکنده ئی
که فقط به کار زندگی قبیله ئی یا زندگی در شهرهای کوچک دور افتاده ء دل

صحرا , می آمد نجات داد و از آنان , امتی پدید آورد که توانست زمام رهبری بشریت را به دست گیرد و از روی حکمت و بصیرت و آگاهی و رشد , کاروان بشری را به سوی تعالی هدایت کند , و همین قرآن به انضمام راهنمائی های از قرآن الهام یافته ء پیامبر , مایه ء اصلی آموزش و رهبری آنان بود , و مسجد پیامبر که کتاب خدا و آموزشهای قرآنی در آن تدریس می شد همان دانشگاه بزرگی بود که شاگردانش حکیمانه ترین رهبری را در تاریخ بشر حائز شدند و بشریت را به شیوه ئی بینظیر اداره کردند (۱ .)

برنامه و آئینی که آن نسل را پرورش داد و آن رهبری را پدید آورد , همواره همچنان آماده و شایسته ء پروریدن نسلها و پدید آوردن رهبری ها بوده و هست . . به شرط آنکه امت مسلمان به همان - سرچشمه ء معرفت باز گردد و به قرآن , ایمان راستین آورد و آن را برنامه ء زندگی خویش سازد و از آن , به کلمات و حروفی که با آهنگی دلکش و گوشنواز ادا می شود , قناعت نکند

.

در پایان این درس ، خدای متعال ضمن اینکه مسلمانان را به شکرگزاری خود می خواند و از کفران نعمت خویش برحذر می دارد ، آنان را مشمول لطف و عنایت دیگری می سازد : وعده می دهد که هرگاه بیادش آورند او نیز آنان را یاد کند:

فاذكرونی اذكرکم و اشکروالی و لا تکفرون (پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس

- 1 برای آگاهی از خصوصیات این رهبری حکیمانه ، نگاه کنید به کتاب (]: : ما ذا خسر العالم بانحطاط المسلمین [(تألیف : استاد ابوالحسن ندوی . صفحات : ۸۲ تا ۹۶ .

286

دارید و کفران نعمت من مکنید)

راستی عنایتی بزرگ و عطوفتبار است . . . خدای بزرگ , یادآوری از بندگان خود را پاداش یاد آنان از خود قرار می دهد , آنان خدا را در عالم محدود و کوچک خود , در این زمین که بسی حقیر است - و خود از این زمین بسی حقیرتر و کوچکترند - یاد می کنند و او آنان را در آفاق پهناور هستی - که او خود , آفریدگار بزرگ و بلند مرتبه ء آن است - به یاد می آورد و چه لطف و عنایتی از این بالاتر ؟ و این لطف و تفضل فقط برازنده ء خدا است که لطفش بیدریغ و بخشش بیحساب است , فیضان رحمتش به استحقاق بندگان نیست , به اقتضای خداوندگاری اوست .

در حدیث است که خدای تعالی فرمود([: هر که مرا تنها و با خویشتن یاد کند او را با خویشتن یاد کنم و هر که مرا در جمع به یاد آورد او را در جمعی نیکوتر به یاد آورم و در حدیث دیگری است از پیامبر - صلی الله علیه و آله - که : خدای عزوجل فرمود([: ای فرزند آدم مرا در میان جمع یاد کن تا تو را در جمع نیکوتری یاد کنم . . .)]

و این تفضلی است که در لفظ نمی گنجد و شکرانه ء شایان آن را جز سجده
ء دل , نمی یارد.

یاد خدا (ذکر) لفظی که بر زبان جاری گردد نیست , حالتی است در دل و
شعوری در روح و تأثیری که آدمی را به اطاعت و ا می دارد و بر دل او جلوه
ئی از دیدار خدا می تاباند , و با اینهمه گاه لفظی هم بر زبان جاری می شود و
گاه نمی شود. .

سپاس و شکر خدا نیز دارای مراتبی است , از اعتراف به فضل او و شرم از
معصیت او , تا یکپارچه سپاس او شدن و هر حرکتی در جسم یا سخنی بر
لب یا تپشی در دل یا اندیشه ئی در مغز را در جهت شکر او افکندن.

نهی از کفران نعمت , اشاره به عاقبتی است که در صورت قصور در شکرانه ء
خدایتعالی , آدمی بدان دچار خواهد گشت و هشدار می است درباره ء سرانجام

و سرمنزل این راه هلاکتبار . . . و پناه بر خدا.

287

تناسب این آموزشها و هشدارها با موضوع قبله , روشن است . در نقطه ء قبله است که دلهای نیایشگر به یکدیگر می رسند و با انتسابشان به خدا , تمایز و ویژگی می یابند .

از سوی دیگر , قبلا سخن در پیرامون توطئه های خصمانه ء یهود بود و می دانیم که مقصود نهائی یهود از همه ء این تلاشها باز گردانیدن مؤمنان به کفر و تهیدست ساختن آنان از نعمت ایمان بود . و نعمت ایمان - که بزرگترین الطافی است که خداوند به فردی یا جامعه ئی مبذول می دارد - در مورد اعراب دارای ویژگی مهمی بود , زیرا آنان در سایه ء این نعمت بود که موجودیت و کیان خود را به دست آورده و در تاریخ , نقشی یافته بودند و نامشان با رسالتی جهانی قرین گشته بود و عرب منهای این ایمان هیچ و پوچ بود و هیچ و پوچ نیز می ماند , اندیشه و بینش سازنده و زندگی بخشی که با

آن بتوان در جهان , نقشی به عهده گرفت - جز اندیشه و بینش اسلام - در اختیار نداشت و بشریت هرگز به مردمی که حامل طرز تفکری سازنده و رهبری کننده نباشند , تسلیم نخواهد شد . و طرز تفکر و بینش اسلامی , برنامه ء کامل زندگی است و نه مشتی لفظ بی محتوا و بیگانه از عمل مثبت , عملی که امضا کننده و واقعیت دهنده ء بینش اصیل و صحیح است .

همواره به یاد داشتن و لحظه ئی به فراموشی نسپردن این حقیقت , بر امت مسلمان فرض است , مگر خدا نیز آنان را به یاد داشته باشد . . . که هر آنکس را خدا به فراموشی بسپرد , جز وادی گمنامی و خاموشی جایگاهی و در زمین و آسمان نامی و نشانی , نخواهد داشت .

مسلمانان نخستین , یاد خدا را در خود زنده نگاهداشتند , خدا نیز آنان را گرامی داشت و نامشان را بلند آوازه ساخت و رهبری حکیمانه ء جهان را به آنان سپرد , پس از چندی او را فراموش کردند , او نیز از یادشان برد و در کنج فراموشی شان افکند . . . اکنون نیز مانند همیشه , وسیله در دسترس و

رابطه با خدا امکانپذیر است . . و خدا در قرآن آنان را دعوت می کند:

[مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم , و مرا شکر گزاریید و نعمتم را کفران مکنید
] (...)

288

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (١٥٣) و لا
تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتَ بَلْ أَحْيَاءٌ و لَكِن لَّا تَشْعُرُونَ (١٥٤) و
لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ و الْجُوعِ و نَقْصِ مِّنَ الْأَمْوَالِ و الْأَنْفُسِ و الثَّمَرَاتِ و
بَشَرِ الصَّابِرِينَ (١٥٥) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (١٥٦)
أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ و رَحْمَةٌ و أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (١٥٧)

289

به دنبال تعیین قبله و متمایز ساختن امت مسلمان با شخصیت ویژه ئی که
مطابق و متناسب جهان بینی ویژه اوست , نخستین آموزش لازم برای این

امت - که اکنون به شخصیت و کیان مستقل و به میانه بودن و بر بشریت , نظارت داشتن ممتاز و سرافراز گشته - آن است که برای انجام تکالیف دشوار و نقش بزرگ خود , به صبر و نماز استعانت جوید و خویشتن را برای فداکاری هائی که لازمه ء این نقش بزرگ است , برای پذیرفتن شهادت و دادن شهید , چشم پوشیدن از مال و جان و فرآورده های زندگی , تحمل گرسنگی و ترس , قبول زحمات جهاد در راه پا بر جا کردن مکتب خدا در دلها و آئین خدا در متن زندگی انسانها و پیوند زدن دلها به خدا و پیراستن آن از رذیلت و شنعت و باز گردانیدن هر کار به خدا , آماده و مجهز سازد و این همه را فقط برای خشنودی خدا و در برابر پاداش رحمت و هدایت او به انجام رساند . . . که این برای دل آگاه مؤمن از هر پاداشی بزرگتر و شیرینتر است .

یا ایها الذین امنوا استعینوا بالصبر و الصلوه ان الله مع الصابرين

(ای کسانی که ایمان آورده اید ! به صبر و نماز , استعانت جوئید , همانا خدا با

صابران است)

در قرآن ، سخن از صبر و پایداری ، بارها مکرر گشته و این بدان خاطر است که درست پیمودن راه حق در میانهء انگیزه ها و تمایلات و ادامه دادن دعوت خدا در زمین با وجود اینهمه خصومت ها و مشکلات ، مستلزم تلاشی بزرگ و پیگیر و نیازمند

290

اعصابی پولادین و نیروئی مجهز و هشیاری ئی کامل است ، و اینهمه را صبر بزرگی ضرور است ، صبر و پایداری در هر مرحله ئی و برای هر کاری : در انجام تکالیف ، در ترک ممنوعیت ها ، در جهاد با دشمنان خدا ، در هنگامهء مقابله با انواع دشمنی ها ، در تحمل پیروزی های دیر رس ، در پیمودن راههای دور ، در مواجهه با فرادستی باطل و فرودستی و کم یاری حق ، در برابر راه دراز و دشوار ، در روبرو شدن با سنگیندلی ها و گمراهی ها و عنادها و روگردانی ها . . . هنگامی که راه به درازا می کشد و تلاشها دشوار می شود ، اگر توشه و مددی نباشد صبر نیز به نقصان می گراید یا به آخر می رسد . . .

اینست که نماز را نیز در کنار صبر آورده ، زیرا نماز ، امداد دائمی و توشه ء تمام نشدنی است ، عامل مدد بخشی است که قوا را تجدید می کند ، توشه ئی است که دل را سرشار می سازد و از اینرو رشته ء صبر را استوار و بادوام می کند و حتی بر آن ، رضایت و بشارت و آرامش و امید و یقین را نیز می افزاید .

برای انسان فنا پذیر ضعیف محدود ، ضروری است که خود را با عظیمترین نیروی هستی پیوند زند تا در آن لحظات دشوار ، آنجا که تلاشها از نیروی محدود او می گذرد و نیروهای شرافرین درونی و برونی با او در می آویزد و بار سنگین این راه دراز در میانه ء هوسها و فریبهها بر دوش او سنگینی می کند و مبارزه ء بی امان طغیان و فساد ، پشت او را خم می سازد و راهش دور می نماید ، و بارش سنگین ، و فرصتش کوتاه ، و غروب عمرش نزدیک ، و پرچم باطل در اهتزاز ، و فروغ پیروزی نا پیدا ، و نشانه های امید بخش ناپدید . . . آری در این لحظات دشوار و مرگزا ، از آن سر چشمه ء نیرو و گرمی و فروغ ، مدد گیرد و به کالبد بیجان خود روح تازه بدمد .

و اینجاست که ارزش نماز آشکار می گردد . . . نماز , پیوند نزدیک میان انسان فناپذیر است با نیروی پایدار , میعاد دیدار این قطره ء جدا افتاده است با آن سرچشمه ء فیاض فناپذیر , کلید گنج ثروتی توانگر ساز و نیرو بخش است , جهشی از داخل مرزهای تنگ و بسته ء زمین است به سوی قلمرو جهان بزرگ , نسیمی معطر و رطوبتی مطبوع و سایه ئی دلنشین است در صحرائی خشک و سوزان , نوازشی مهر آمیز

291

است برای قلب رنجور فرسوده . . . و اینست که پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - هرگاه دچار شدتی می شد , می فرمود : ([بلال ! ما را آسوده کن] و هرگاه با مشکلی روبرو می گشت بسیار نماز می خواند و دیدار خود با خدا را افزون می ساخت .

آئین اسلام , آئین عبادت است و عبادات اسلام , سرشار از رازها و رمزهاست , از جمله آنکه توشه ء راه و مدد روح و صیقل دل است . هر جا تکلیفی

است ، عبادت ، کلیدی است که دل را می گشاید تا آن تکلیف را با شیرینی و آسانی و گشاده روئی بچشد ، خدای متعال آنگاه که محمد - صلی الله علیه و آله - را برای ادای آن نقش بزرگ و دشوار و سنگین بر می گزید ، به او گفت :

[ای در جامه فرو پیچیده ! شب را بجز اندکی به پا خیز ، مگر یک نیمه شب را ، یا اندکی از آن کم کن یا بر آن بیفزای ، و قرآن را به تآنی تلاوت کن . . . همانا ما گفتاری سنگین به تو القا خواهیم کرد . . .]

آمادگی برای تحمل گفتار سنگین و تکلیف دشوار و نقش بزرگ را با برخاستن شب و به تآنی خواندن قرآن ، در او ایجاد می کند . . . این عبادتی است که دل را می گشاید ، رابطه را قوی می سازد ، کار را آسان می کند ، نور می پاشد و آرامش و قرار و تسلا و راحت بر دل فرو می ریزد .

بدینجهت است که خداوند ، مؤمنان را که اینک بر دروازه ء مشکلات بزرگ

قرار دارند ، به صبر و نماز فرا می خواند و به دنبال این آموزش حیاتی ، چنین ادامه می دهد:

ان الله مع الصابرين (همانا خدا با صابران است)

خدا با آنان است : تأییدشان می کند ، استوارشان می دارد ، در آنان نیرو می دمد ، با آنان انس می بندد ، در راه سر منزل مقصود تنهایشان نمی گذارد و با نیرو و توان محدودی که دارند رهایشان نمی کند ، هرگاه توشهء راهشان کاستی گیرد مددشان می دهد و هر زمان راهشان دراز نماید عزمشان را تقویت می کند . . . آیه را با صلائی دوستانه آغاز کرده [] : ای کسانی که ایمان آورده اید [] و با این تشجیع شگفت آور

292

به انجام می رساند [] : همانا خدا با صابران است . []

دربارهٔ صبر، روایات فراوانی رسیده است و در ذیل این آیه که در صدد مهیا ساختن امت مسلمان برای حمل بار سنگین امانت و گزاردن آن نقش جهانی است، نقل برخی از آنها مناسب است:

از [جناب بن الارت] نقل است که: روزی به پیامبر که در سایهٔ کعبه آرمیده بود شکایت بردیم و بدو گفتیم: برای ما دعا نمی کنی؟ از خدا پیروزی نمی طلبی؟ فرمود: در اقوام پیش از شما، گاهی دشمنان یکنفر را می گرفتند، در زمین گودالی حفر می کردند و او را در آن می نهادند، آنگاه ابره می آوردند و بر سرش می نهادند و دو نیمش می کردند! شانهٔ آهنین، گوشت و استخوان او را می درید و او از دین خود بر نمی گشت... به خدا سوگند که خدا این کار را به آخر خواهد رسانید و شما را پیروز خواهد کرد چنانکه سواره ئی از [صنعاء] تا [حضر موت] براند و از هیچ چیز جز خدا نترسد (۱)، و گرگی گله ئی را پاسداری کند، ولی شما شتابزدگی می کنید

▪

از [ابن مسعود] نقل است که می گفت : گوئی هم اکنون است . . . که پیامبر
درباره ء یکی از پیامبران بنی اسرائیل می فرمود : قومش او را چندان زدند که
خون از سر و پیکرش جریان یافت و او در حالیکه خون ها را از صورت خود
می سترد , می گفت : بارالها قوم مرا بیمارز , زیرا نمی دانند . .

[یحیی بن وثاب] (از پیر مردی از یاران پیامبر - صلی الله علیه و آله - نقل
می کند که : پیامبر فرمود : مسلمانی که با مردم می آمیزد و بر آزار آنان صبر
می کند نیکوتر است از آنکه با آنان نمی آمیزد و بر آزار آنان نمی شکبید .

اکنون که امت مسلمان در مدینه برای برقرار ساختن آئین خدا در زمین و ادای
نقش تاریخی و مقدر خود و بردوش گرفتن رأیت عدل و آزادی و سپاردن راه
دشوار و درازی که در پیش دارد , عازم جهادی شاق و سنگین است , قرآن به

تجهیز

- 1 کنایه از امنیت کامل.

293

و تسلیح روحی آنان می پردازد و بینش و تفکر آنان را برای مواجهه با جذر و مدها و قربانی ها و رنجها , تصحیح و تقویت می نماید و معیارهای صحیحی را که به وسیله آن بتواند در طول این جهاد مستمر و دراز مدت , ارزشها را به درستی بسنجد و ارزیابی کند , به دست او می دهد:

و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء و لكن لا تشعرون

(به آنانکه در راه خدا کشته می شوند مگوئید : مردگانند , بلکه زندگانند ولی شما در نمی یابید)

کشتگانی در معرکهء حق و در راه خدا به شهادت خواهند رسید , کشتگانی که عزیزند و محبوب , پاکند و بزرگوار - آری قیام کنندگان راه خدا و

جانفدایان پیکار حق بزرگوارترین و پاکیزه ترین دلها و روانهایند - این شهیدان که در راه خدا به شهادت رسیده اند مرده نیستند , زنده اند , آنان را مرده دانستن و خواندن روا نیست , نباید آنها را مرده دانست و نباید مرده نامید , به گواهی خدا آنان زنده اند و حقا زنده اند.

آنان در ظاهر و در میدان رؤیت این چشم حسی کشته شده اند ولی حقیقت مرگ و زندگی را با این دید سطحی و ظاهر بین نمی توان شناخت . نخستین نشانه زنده بودن , فاعلیت و رشد و ادامه است و نخستین نشانه ء مرگ , منفی بودن و خاموشی و توقف , و آنانکه در راه خدا کشته می شوند در نصرت حقی که برای آن کشته شده اند دستی گشاده و دخالتی مؤثر دارند , نهال اندیشه ئی که به خاطر آن به قتل رسیده اند با خون آنان آبیاری می شود و ادامه ء حیات می یابد و انگیزه ء دنباله روان , با شهادت آنان نیرو می گیرد و امتداد می یابد . . . پس آنان به طور پیوسته و دائم در شکل بخشیدن و به پیش راندن زندگی , عنصری فعال و برانگیزاننده و مؤثر می باشند , و این بارزترین نشانه ء زنده بودن است . پس آنان به این اعتبار در همین جهان و به معنای

واقعی زنده اند.

در نزد خدا نیز زنده اند . . . یا بدین اعتبار که گفته شد و یا به معنای دیگری
که ما

294

از کنه آن آگاه نیستیم و ما را همین بسنده است که خدای متعال خبر داده که
آنان [زندگانند ولی شما در نمی یابید] چرا که کنه حیات از سطح ادراک
ناقص و محدود بشر , برتر است . همین اندازه می دانیم که آنان زندگانند.

آری زنده اند , و بدین دلیل است که جسد آنان را چون مردگان غسل نمی
دهند و در همان جامه ئی که با آن به شهادت رسیده اند کفن می کنند . غسل
برای پاک گردانیدن لاشه ء میت است و آنان خود پاکیزه اند , چرا که زنده اند
. جامه ء زندگی آنان , جامه قبر آنان نیز هست , زیرا در قبر نیز زنده اند.

زنده اند . . . و به این دلیل است که کشته شدنشان برخاندان و دوستان و دوستدارانشان دشوار نمی آید . . . زنده اند و با زندگی دوستداران و دوستان خود شریکند . . . زنده اند و لذا دوری آنان بر دل بازماندگانشان گران نمی آید و ماجرایشان بزرگ نمی نماید و عظمت فداکاریشان هول انگیز به نظر نمی رسد .

و بالاخره . . . زنده و در نزد خدا عزیز و گرامی اند و پاداششان برترین و کاملترین پاداشهاست .

در حدیث است که : در بهشت خدای تعالی به شهیدان می گوید : چه می خواهید , گویند : چه بخواهیم پروردگارا ! که نعمتی که به هیچکس نداده ئی به ما ارزانی داشته ئی . دوباره همان سؤال تکرار شود , و چون می بینند که باید چیزی درخواست کرد گویند : آنکه ما را به دنیا بازگردانی تا در راه تو پیکار کنیم و یکبار دیگر برای تو کشته شویم , خدای بزرگ فرماید :

برنوشته ایم که کسی به دنیا باز نخواهد گشت.

در حدیث دیگری است که پیامبر فرمود: هیچکس نیست که به بهشت درآید و دوست دارد که به دنیا برگردد اگر چه همه جهان را به او دهند، مگر شهید، که آرزو می کند به دنیا برگردد و ده بار دیگر کشته شود، بسکه قدر شهادت را گران می یابد.

ولی این شهیدان که زنده اند چه کسانی هستند؟ آنها کسانی هستند که در [راه خدا]

295

بی شائبه و هیچ غرض و انگیزه و دیگری - کشته می شوند. در راه خدا، یعنی در راه آن حقیقتی که بر پیامبر نازل کرده و برنامه ئی که ارائه داده و آئینی که برای زندگی بشر برگزیده... فقط در این راه و نه در هیچ راه دیگر یا زیر هیچ شعار دیگر و یا با مشارکت هیچ هدف دیگر...

درباره ء این یکتا گرائی در هدف و در راه , قرآن و حدیث با چنان قاطعیتی سخن گفته تا جای کمترین و ضعیفترین انگیزه ئی هم بجز خدا در دل نماند.

در حدیثی است که از پیامبر - صلی الله علیه و آله - پرسیدند : مردی برای اظهار شجاعت یا از روی غیرت یا از روی خودنمائی و تظاهر می جنگد , کدامیک در راه خدا است ؟ فرمود : هر که برای پیشرفت آئین خدا بجنگد در راه خدا جنگیده است (۱ .)

در حدیث دیگری است که به پیامبر گفتند : مردی برای غنیمت جنگی به جهاد در راه خدا می رود , فرمود : اجری ندارد . گوینده سه نوبت این سخن را تکرار کرد و پیامبر خدا همان پاسخ را دادند.

در حدیث دیگری از پیامبر - صلی الله علیه و آله - نقل است که خداوند فرمود : هر که به صحنه ء کار زار بشتابد فقط بدین نیت که در راه خدا و

ایمان به او و تصدیق به پیامبرانش جهاد کند ، بر من است که به بهشتش داخل سازم یا با پاداش یا غنیمتی که به چنگ آورده به مسکنش باز گردانم . سپس پیامبر فرمود : سوگند به آنکه جان محمد در قبضه ء اوست ، هر زخمی که در راه خدا وارد آید در روز قیامت به وضعیت همان روزی که وارد آمده ، پدیدار می گردد به رنگ خون و بوی مشک . . . سوگند به آنکه جان محمد در قبضه ء اوست ، اگر بر مسلمانان دشوار نمی آمد هیچگاه

- 1 به نظر می رسد که مؤلف در استنباط از این حدیث دچار اشتباه و شاید جمود شده باشد . مفاد ظاهر این کلام نبوی آن است که اگر در جهادی که در راه و در خدمت پیشرفت آئین خدا است ، ابراز شجاعت یا حمیت و غیرت یا تظاهر و خودنمایی نیز دخالتی داشته باشد ، باز این جهاد فی سبیل الله و در راه خدا محسوب است . . بنابراین ، حدیث مزبور نقطه ء مقابل و درست ضد سخن مؤلف را می رساند . تعمیم می دهد نه تخصیص . (م)

[(سریه) (۱) ئی را نمی گذاشتم که بدون من به میدان جهاد برود ولی (

اینکه با آنان نمی روم از آنجهت است که) ساز و برگ جنگی کافی برای همه در اختیارم نیست , خود مسلمانان نیز امکان آنکه با من حرکت کنند ندارند و از سوئی بر آنان دشوار است که در پی من نیایند و در مدینه بمانند . سوگند به آنکه جان محمد در قبضه ء اوست , دوست دارم در راه خدا بجنگم تا کشته شوم , و باز بجنگم تا کشته شوم , و باز بجنگم تا کشته شوم .

اینهاند شهیدان , اینها که در راه خدا حرکت می کنند و جز جهاد در راه خدا و ایمان به او و تصدیق پیامبران او , چیزی محرک آنان نیست .

پیامبر از اینکه جوانی ایرانی در میدان جهاد از نژاد خود سخن گفت و به ایرانی بودن خود افتخار کرد , ناخشنود گشت . خود او که به کنیه ء [ابو عقبه] معروف است ماجرا را اینطور نقل می کند : در جنگ احد با پیامبر بودیم , من بر یکی از مشرکان ضربتی وارد کردم و در همان حال گفتم : بگیر از جوان ایرانی . . ! پیامبر به من نظری افکند و فرمود : چرا نگفتی : بگیر از جوان انصاری . . . تو آزاد شده ی انصاری و آزاد شده ء هر قومی از آنهاست

از اینکه با صفتی غیر از صفت ([یاور و ناصر پیامبر خدا]) خود را معرفی کند و با نامی غیر از نام ([یاور و ناصر دین]) بجنگد ، پیامبر خدا ناخشنود می گردد و این است جهاد . . . شهادت ، در چنین جهادی و زنده بودن و زنده ماندن ، در چنین شهادتی است .

رشته ء سخن ، در بسیج نیروها برای مواجهه با حوادث دشوار و همچنین در ایجاد بینش و دریافت درست از پیشامدها و بلیات ، ادامه می یابد:

و لنبلونکم بشی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات
و بشر الصابرين الذين اذا اصابتهم

- 1 جنگهایی که در زمان پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - بدون مشارکت شخص آنحضرت و فقط به فرمان ، به وسیله ء سلحشوران مسلمان انجام می

گرفت ، سريه ناميده مي شود . (م)

297

مصيبه قالوا انالله و انا اليه راجعون

(بي ترديد ، شما را به شمه ئي از ترس و گرسنگي و کاهش اموال و نفوس و محصولات ، آزمون كنيم ، و صابران را نويد ده . آنها كه چون مصيبيتي بدیشان رسد ، گويند : ما از آن خدايم و ما به سوي او باز مي گرديم)

روح ها بايد با بلاهاي سخت ، تربيت شود و پايداري در صحنه هاي دشوار بايد به وسيله ء ترس و گرسنگي و کاهش اموال و نفوس و محصولات ، آزموده گردد . اين بليات بزرگ از آنجهت لازم است كه مؤمنان ، مسئوليتهايي را كه عقیده ء اسلامي به آنان محول کرده به انجام رسانند و در نتیجه ، به اندازه ء كوششي كه به خرج داده و زحمتي كه تحمل کرده اند ، عقیده ء خود را گرامي و عزيز بدارند . كساني كه در راه عقیده ء خود مسئوليتي بردوش

نگرفته و رنجی نبرده اند چندان اهمیت نمی دهند که حتی در نخستین حمله از آن دست بکشند . بنابراین ، مسئولیتهای ناشی از یک طرز فکر و عقیده ، بهای معنوی و روحی ئی است که آن طرز فکر و عقیده را در چشم و دل صاحبانش - پیش از هر کس دیگر - عزیز و گرامی می دارد . به هر اندازه که رنجها و فداکاریها برای عقیده ئی افزونتر گردد ارجمندی و شیرینی آن عقیده نیز زیادتر می شود . دیگران و بیگانگان نیز فقط در صورتی به ارزش عقیده ئی پی می برند که فداکاری و صبر صاحبان و گروندگان آن را مشاهده کنند ، در اینهنگام است که آنان با خود می گویند : اگر حفظ این عقیده برای آنان بهتر و سودمندتر نمی بود بر این شکنجه و بلا صبر نمی کردند و آن را استقبال نمی نمودند ، و بدین ترتیب ، دشمنان و مخالفان ، به کاوشگران و قدر شناسان و گرویدگان تبدیل می یابند . . و اینجاست که نصرت خدا و پیروزی کامل فرا می رسد و مردم فوج فوج ، به آئین خدا در می آیند .

از سوی دیگر ، بلا و ابتلا برای استوار شدن و نیرو گرفتن پیروان عقیده ، ضروری است . زیرا شدائد و ناملائمات ، نیروهای نهان و انرژیهای ذخیره ء

نفس را بر می انگیزد و در دل مؤمن ، دریچه ها و روزنه هائی می گشاید که
وی فقط در زیر منگنه ء شدائد

298

است که به وجود آنها در نفس خود پی می برد . ارزش ها و معیارها و بینش
ها جز در محیط رنج و محنتی که غبار از چشم و حجاب از دل بزداید ،
راست و درست نخواهد آمد .

مهمتر از همه و یا ریشه ء این همه ، حس التجا و پناهندگی مؤمن به خداست
که فقط در لحظه ء از دست دادن همه ء تکیه گاهها و گریختن همه ء پندارها
و تهی شدن دل از غیر خدا ، امکان پذیر می گردد و در این هنگام است که
همه ء پرده ها به کنار می رود و چشم دل باز می شود و تا انتهای افق هستی
برای آدمی آشکار می گردد و هر چه می نگرد جز خدا نمی بیند ، نه جز
نیروی او نیروئی ، و نه جز دست قدرت او دست متصرفی ، و نه جز اراده ء
او اراده ئی و نه جز سایه ء لطف او پناهگاهی . . . و اینجاست که روان انسان
با حقیقت واحد و یکتائی که مبنای جهان بینی صحیح و اصیل است ، دمساز و

آشنا می شود.

صلای قرآن , اکنون روان آدمی را به همین نقطه ء متعال افق هستی می رساند
:

و بشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انالله و انا اليه راجعون (و نوید
ده صابران را , آنها که چون بدیشان مصیبتی رسد گویند : ما از آن خدائیم و ما
به سوی او باز می گردیم)

ما از آن خدائیم . . . سراپای ما و همه چیز ما , همه ء موجودیت و کیان ما ,
از آن خدا است . و در همه کار و پایان هر راه , باز گشت ما بدوست , یعنی
تسلیم مطلق و نهائی , پناهندگی و التجائی که ناشی از درک کامل آن حقیقت
یگانه و جهان بینی صحیح است .

اینهائند صابرانی که پیامبر گرامی از طرف ولینعمت بزرگ , به آنان نوید و

بشارت می رساند و اینهايند مؤمنانی که ولینعمت بزرگ و بزرگوار ، پاداش
صبر آنان را چنین اعلام می دارد:

اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمہ و اولئک هم المہتدون (بر اینهاست
دروود و رحمتی از پروردگارشان و اینهايند هدايت یافتگان)

دروود و رحمت پروردگار و فرشتگان بر پیامبر عزیز است و آنان در این
موهبت با پیامبرشان شریکند . . . و این موهبتی ارزشمند و گرامی است .

299

لحظه ئی بر روی این آخرین فراز ، درنگ کنیم و جملاتی را که همچون
مقطعی برای این درس محسوب می شود - درسی که سراسر تجهیز مسلمانان
برای قبول رنجها و تلاشها و استقبال از شهادت و ترس و گرسنگی و کاهش
مال و جان و محصول بود - دوباره مرور نمائیم .

خداوند در اینجا آنهمه را ، آن فدا کاری ها و گذشتها را ، در کفه ئی می گذارد و در کفه ء دیگر درود و رحمت پروردگار و مژده ء هدایت را و بس ، و به آنان در مقابل این همه ، وعده ء نصرت و قدرت و غنیمت نمی دهد و فقط درود و رحمت و شهادت خود را وعده می دهد . . . چرا که خدا این امت را برای مقصدی مهمتر از وجود و زندگی اش مهیا می ساخت و لذا می خواست او را از هر خواست و انگیزه ء بشری حتی میل به پیروزی عقیده - خالی و خالص گرداند و هر چیزی را که ممکن است به خلوص و یکپارچگی او در اطاعت و دعوت لطمه ئی وارد سازد ، از او بگیرد . بر مسلمانان لازم بود که در راه خود بی وقفه به پیش روند و به هیچ چیز - جز درود و رحمت و خشنودی خدا و گواهی او بر درستی راهشان - کمترین نظری نیفکنند ، هدف و مقصد و نتیجه ء لذتبخشی که دل بدان می سپاردند باید همین می بود و بس . . . نصرت و قدرتی که خداوند در نهایت کار ، بیشک ارزانی می داشت ، به آنان ربطی نداشت و از آنان نبوده بلکه متعلق و مربوط به پرچم دعوتی بود که بر دوش داشتند . . . متعلق به اسلام بود .

آنان پاداش فداکاری و گذشت خود از جان و مال و محصول و تحمل
گرسنگی و ترس و شدت و بالاخره قبول قتل و شهادت را در صلوات و
رحمت پروردگارشان و گواهی بر هدایت آنان , به دست خواهند آورد , و
کفه ء این پاداش سنگین تر است و هر چه به جای این پاداش به آنان عطا
گردد - اگر نصرت و تمکین و اگر فرو نشستن آتش خشم و گرفتن انتقام -
از این پاداش کمتر و کوچکتر است .

این است تربیت و آموزشی که خداوند برای آماده ساختن جبهه ء مسلمان ,
در نظر گرفته و این است شیوه ء تربیت الهی بر روی کسانی که از میانه ء
تمامی بشریت , برای خدا و دعوت خدائی برگزیده شده اند .

300

ان الصفا و المروه من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه أن
يطوف بهما و من تطوع خيرا فان الله شاكر عليم (۱۵۸) ان الذين يكتمون ما
أنزلنا من البينت و الهدى من بعد ما بينه للناس فى الكتب أولئك يلعنهم الله و

يلعنهم اللعنون (١٥٩) الا الذين تابوا و اصلحوا و بينوا فأولئك اتوب عليهم و
انا التواب الرحيم (١٦٠) ان الذين كفروا و ما توا و هم كفار أولئك عليهم لعنه
الله و الملائكه و الناس اجمعين (١٦١) خلدن فيها لا يخفف عنهم العذاب و
لا هم ينظرون (١٦٢) و ألهم اله وحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم (١٦٣)
ان فى خلق السموت و الارض و اختلف الليل و النهار و الفلك التى تجرى فى
البحر بما ينفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فأحيا به الارض بعد
موتها و بث فيها من كل دابه و تصريف الريح و السحاب المسخر بين السماء
والارض لايت لقوم يعقلون (١٦٤) و من

301

الناس من يتخذ من دون الله أنداد يحبونهم كحب الله و الذين ءامنوا أشد حبا
لله و لو يرى الذين ظلموا اذ يرون العذاب ان القوه لله جميعا و ان الله شديد
العذاب (١٦٥) اذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا ورأ و العذاب و تقطعت
بهم الاسباب (١٦٦) و قال الذين اتبعوا لو ان لنا كره فتبرا منهم كما تبراء و
امنا كذلك يريهم الله اعملهم حسرت عليهم و ما هم بخرجين من النار (١٦٧)
يأيتها الناس كلوا مما فى الارض حللا طيبا و لا تتبعوا خطوات الشيطان انه لكم

عدو مبين (١٦٨) انما يأمركم بالسوء و الفحشاء و ان تقولوا على الله ما لا تعلمون (١٦٩) و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه ءاباءنا أو لو كان ءاباؤهم لا يعقلون شيئا و لا يهتدون (١٧٠) و مثل الذين كفروا كمثل الذين ينعق بما لا يسمع الا دعاء و نداء صم بكم عمى فهم لا يعقلون (١٧١) يأيها الذين ءامنوا كلوا من طيبت ما رزقنكم واشكروا لله ان كنتم أياه تعبدون (١٧٢) انما حرم عليكم الميتة و الدم و لحم الخنزير و ما اهل به

302

لغير الله فمن اضطر غير باغ و لا عاد فلا اثم عليه ان الله غفور رحيم (١٧٣) ان الذين يكتُمون ما انزل الله من الكتب و يشترون به ثمنا قليلا أولئك ما يأكلون فى بطونهم الا النار و لا يكلمهم الله يوم القيمة و لا يزيهم و لهم عذاب اليم (١٧٤) أولئك الذين اشتروا الضللة بالهدى و العذاب بالمغفرة فما اصبرهم على النار (١٧٥) ذلك بأن الله نزل الكتب بالحق و ان الذين اختلفوا فى الكتب لفى شقاق بعيد (١٧٦) ليس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق و المغرب و لكن البر من ءامن بالله و اليوم الاخر و الملئكة و الكتب و النبين و ءاتى المال على

حبه ذوی القربی و الیتمی و المسکین وابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و
أقام الصلوه و عاتی الزکوه و الموفون بعهدهم اذا عهدوا و الصبرین فی الباساء
والضراء و حین البأس أولئک الذین صدقوا و أولئک هم المتقون (۱۷۷)

303

مقصد اصلی در این درس ، تصحیح چند پایه ء فکری که بینش ایمانی درست
، بر آن قرار گرفته است ، می باشد . قرآن در این درس نیز همچنان رویاروی
یهودیان قرار دارد که یک لحظه از آمیختن حق به باطل و کتمان حقیقت و به
پا کردن آشوب و اختلاف - در زمینه ء همین چند اصل - دست بر نمی دارند

با اینحال لحن سخن به شیوه ء تعمیم و گزاره ء اصول کلی است ، هم
یهودیان و هم دیگر دشمنان کمین گرفته ء اسلام را در بر می گیرد . ضمناً
هشدارى به مسلمانان درباره ء همه ء لغزشگاههاى که بر سر راهشان قرار
دارد نیز هست .

درس , با سخنی درباره ء صفا و مروه که جلوه بسیاری از سنت ها و عادات جاهلی گشته بود , آغاز می شود و از این جانب با مسئله ء روی کردن به کعبه و مسجد الحرام و امضای شعائر حج (موضوع درس قبل) ارتباط و اتصال می یابد .

به همین مناسبت , پس از آن , فرازی است درباره ء اهل کتاب که دلائل آشکار و راه هدایت را کتمان می کنند . . ابتدا حمله ئی سخت و سپس باز گذاشتن راه توبه برای آنانکه بخواهند برگردند و تهدید به طرد و لعن همگانی و عذاب پیوسته ء دائمی برای آنانکه بر سر کفر و عناد خویش بایستند .

سپس سخنی در توحید و توجهی به آیات تکوینی - که همه گواه حقیقت توحیدند - و نکوهش آنکسانیکه خدا را دارای رقیب و همانند پنداشته اند و بالاخره نمایش صحنه ئی از صحنه های قیامت , مربوط به پیشوایان و دنباله روان راه کفر و گمراهی و تبری هر گروهی از گروه دیگر . . . بخش دیگر

به مناسبت مجادلاتی که یهودیان درباره ء خوردنیها و آشامیدنیهای حلال و حرام به راه انداخته بودند و احکام قرآن در اینمورد را - که تشریح آنها در جمله ء آیات کتمان شده ء تورات و در اختیار خود آنان بود - خدشه و انکار می کردند , قسمتی از این درس را دعوت عمومی همه ء مردمان به بهره گیری از طبیعتی که خداوند حلال فرموده و تن ندادن به فریب شیطان که آنان را به بدی و هرزگی می کشاند , و سپس صلاهی خاصی به مؤمنان که از نعمت های حلال تمتع بگیرند و از محرّمات , خود را باز دارند , و آنگاه شمارش این محرّمات که مورد جدال و انکار یهود بود , تشکیل می دهد.

در اینجا و بدین مناسبت , حمله ئی شدید به همه ء کسانی که احکام خدا را

پنهان نگاه داشته و آن را به ثمن بخش می فروشند , آغاز می شود و تهدیدی سخت و هولناک نسبت به آنان انجام می گیرد.

در پایان درس , سخنی از حقیقت نیکی و نیکوکاری به میان می آید و همه ء اصول و قواعد ایمان و عمل صالح در ضمن آن بیان می شود و بدینوسیله واقعیت راستین طرز تفکر دین ارائه می گردد و اینکه : دین یک سلسله حرکات و اعمال صوری و ظاهری همچون روی کردن به مشرق و مغرب نیست , بینشی و عملی و رابطه ئی با خدا در ذهن و واقع زندگی است . . . و بدینگونه ارتباط و اتصال این فراز با ماجرای تغییر قبله , تأمین می گردد.

بدیترتیب , آیات این درس را نیز همچنان در صحنه ء پیکار مشاهده می کنیم , صحنه ئی که یکسرش در درون نفوس افراد و در برابر اندیشه ها و تفکرات و پندارهای نادرست است و یکسرش در متن جامعه و در برابر فریبها و اخلا لگری ها و دشمنی های دشمنان این جامعه .

ان الصفا و المروه من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما و من تطوع خيرا فان الله شاكر

305

علیم

(صفا و مروه همانا از آداب و مراسم خدا است , پس هر که حج یا عمره کند روا است که بر آندو , طواف کند , و هر که به دلخواه خود نیکی ئی بجا آورد پس به یقین , خدا حقگزار و داناست)

درباره ء شأن نزول این آیه , روایات گوناگونی رسیده که نزدیکترین آنها به زبان خود آیه و متناسبترین آنها با طبیعت طرز تفکری که اسلام در آن گروه پیشتاز مسلمان به وجود آورده بود , روایتی است که می گوید : جمعی از مسلمانان بدانجهت که گردش میان دو کوه صفا و مروه از سنتهای دوران جاهلی بود و در آن روزگار بر سر هر یک از آندو کوه , بتی (اساف و نائله)

نصب بوده است ، مایل به تکرار این سنت در دوران اسلام و در مراسم حج و عمره نبودند . (۱)

تاریخ دقیق نزول این آیه مشخص نیست و گمان بیشتر آن است که پس از آیات مربوط به تغییر قبله نازل گشته باشد . در آنروزگار اگر چه مکه برای مسلمانان ، ([دار الحرب]) و محلی ناامن شمرده می شده ولی ممکن به نظر می رسد که بعضی از مسلمانان به طور انفرادی می توانسته اند به حج یا عمره بروند (۲) و همینها بوده اند که از گردش میان صفا و مروه ناراضی و گریزان می بوده اند . این نارضائی و نگرانی ثمره ء آموزش چندین ساله ء پیامبر اکرم ، و معلول پا گرفتن بینش ایمانی در دل و جان آنان بود . اسلام و طرز فکر اسلامی را چنان به روشنی فهمیده و پذیرفته بودند که از هر سنت و عادت دوران جاهلیت می رمیدند ، در اینمورد چندان حساس و دقیق بودند که هر پدیده ء جاهلی به چشمشان بیگانه می آمد و بدین گمان که شاید اسلام با آن مخالف باشد از آن پرهیز می کردند . این را در موارد گوناگون

1- از امام صادق علیه السلام روایت است که : مسلمانان می پنداشتند سعی میان صفا و مروه از زمهره و کارهای مشرکان است , لذا خداوند متعال این آیه را فرو فرستاد . (تفسیر صافی ذیل آیه) . (م)

2- این سخن منطبق است با روایاتی که از طرق شیعه در اینباره رسیده و آیه را مربوط می داند به سال هفتم هجرت و ماجرای عمره القضاء . رک : صافی - ذیل آیه . (م)

306

آشکارا مشاهده می کنیم .

دعوت نوین , چنان تکانی به روح آنان داده و چنان در عمق وجود آنان نفوذ کرده و انقلابی عمیق در درک عقلی و احساس روانی آنان به وجود آورده بود که به گذشته و جاهلی خود با بیزاری و نفرت می نگریستند و در آن , بخشی از زندگی را که اکنون به طور کامل از آن بریده شده اند و چون پلید و ناپسند

است هرگز بدان باز نخواهند گشت و حتی بدان نخواهند اندیشید ، می دیدند

کسی که در این بخش از زندگی مسلمانان پیگیری و تحقیق کند تأثیر شگفت آور تفکر اسلامی را در روح آنان مشاهده خواهد کرد و دگرگونی عجیبی را که در تلقی و دریافت آنان از زندگی پدید آمده بود ، احساس خواهد نمود . گوئی پیامبر اکرم ، پیکره ء فکری آنان را به دو دست گرفته و با تکانی شدید همه ء پیرایه ها و رسوب های جاهلی را از آن برافشانده و همچون تکان الکتریکی ، ذرات آن را از نو و به شیوه ئی نو کنار هم چیده و پرداخته است .

و اسلام یعنی همین . . یعنی از همه ء نمودارهای جاهلی کاملاً تهی گشتن ، و از هر پدیده ء مربوط به دوران جاهلیت پیوسته بر حذر بودن ، و از هر شعور و حرکتی که نفس آدمی در هنگام جاهلیت بدان خو گرفته یکسره اجتناب کردن . . . و تا لحظه ئی که دل یکپارچه در اختیار بینش نوین و همه ء لوازم آن قرار گیرد به این پرهیز ادامه دادن . .

هنگامی که در نفوس امت مسلمان ، چنین زمینه ئی فراهم آمد ، تدریجا یکرشته از شعائر قدیمی که متضمن زیانی برای امت اسلام نبود بلکه در آن سود و بهره ئی هم می توانست وجود داشته باشد ، بر مسلمین مقرر گشت ولی بدینصورت که ابتدا از ریشه و مبنای جاهلیت جدا و با رشته های مستحکمی به طرز تفکر اسلامی پیوسته شد . از آن پس هرگاه مسلمان یکی از این شعائر را انجام می داد بدین - انگیزه که در دوران جاهلیت آن را انجام می داده ، نبود بلکه بدین عنوان که یکی از شعائر جدید اسلام و یک تکلیف اسلامی است آن را به جای می آورد.

307

نمونه ء روشن این شیوه ء تربیتی عمیق ، در این آیه نشان داده شده است . در این آیه اعلام می شود که صفا و مروه از شعائر خدایند:

ان الصفا والمروه من شعائر الله (صفا و مروه همانا از شعائر (و مراسم)

خدایند)

پس کسی که میان این دو کوه ، طواف می کند ، یکی از شعائر خدا را انجام می دهد و بدین عمل می تواند خدا را منظور و مقصود بداند . میان این عمل و عمل مشابه آن که در جاهلیت انجام می شد هیچ نسبتی نیست ، اکنون این کار فقط به خدای متعال مرتبط است و نه به بت‌های [اساف] و [نائله] یا هر بت دیگر.

از اینرو معنی در این کار نیست ، زیرا آنچه اکنون انجام می گیرد کاری دیگر و دارای جهتی دیگر است:

فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما (پس هر که خانه را حج کند یا عمره گزارد منعی و باکی نیست که بر آندو طواف کند)

اسلام بیشتر مراسمی را که اعراب در حج انجام می دادند امضاء کرد و فقط آنچه را که به بت ها یا به پندارهای جاهلی مرتبط می شد باطل ساخت . و شعائری را که به جا نهاد و امضاء کرد , به عنوان شعائر ابراهیم و آموخته های خدا به آن پیامبر عظیم الشان , با بینش اسلامی نوین مرتبط ساخت (تفصیل این مطلب ضمن آیات مربوطه در جای خود خواهد آمد) عمره نیز در بسیاری از مراسم و شعائر با حج شریک است جز آنکه به زمان خاصی مقید نیست . . و در این هر دو فریضه , یکی از مراسم و شعائر , گردش میان صفا و مروه است .

آیه با ستایش هر عمل نیکی که از روی دلبخواه انجام گیرد , پایان می یابد:

و من تطوع خیرا فان الله شاکر علیم (و هر که به دلخواه , عمل نیکی به جا آورد پس به یقین , خدا حقگزار و دانا است)

با این تعبیر به نیک بودن این عمل نیز اشاره می کند و بدینگونه کمترین غبار نگرانی را نیز که از این رهگذار ممکن است بر دلها به جای مانده باشد می زداید و مسلمانان را بدین فریضه دلگرم می سازد و آنان را به پاداش خدائی امیدوار و

308

مطمئن می کند : که خدا بر نیت و ضمیری که انگیزه ء این کار بوده آگاه و داناست .

به جاست که لحظه ئی بر روی این تعبیر الهام بخش ([: شاکر]) (شکر گزار , حقگزار) درنگ کنیم . منظور از این کلمه آن است که خدا از این عمل خشنود است و بر آن , پاداش می دهد . ولی کلمه ء ([: شاکر]) علاوه بر این , پرتوی از بخشندگی و بزرگواری نیز بر روح می افشاند , چرا که خبر از رضایت کامل خدا می دهد , چنانکه گوئی رضایت نیست , شکرانه ی خدا از بنده ء خویش است . و این خود درسی در زمینه ء آداب بندگی در برابر خداوند نیز هست , زیرا هنگامی که خدا نیکی بنده را زبان به شکر می گشاید

، بنده ادای حق آفریدگار و پروردگار خود را چگونه باید و تواند گزارد؟

و این است بیان ترسیمگون و زیبای قرآن که همهء محتوای لطف و زیبائی و بزرگواری خود را در دسترس احساس خواننده می نهد.

اکنون پس از آنکه طواف میان صفا و مروه را تجویز فرمود ، می پردازد به آنانکه براهین روشن خدا و راه هدایت خدائی را کتمان می کنند و دارندگان این خصلت پلید را - که در اینجا همان یهودیان معاصر دعوت اسلام اند - مورد حمله ئی تند و شدید قرار می دهد . از این بیان استفاده می شود که فتنه انگیزیهای یهود در زمینهء تغییر قبله و همچنین تشریح حج کعبه - همچنان ادامه می داشته است:

ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی
الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللا عنون الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا

فاولئك اتوب عليهم و انا التواب الرحيم ان الذين كفروا و ما تواوهم كفار
اولئك عليهم لعنه الله و الملائكه و الناس اجمعين خالدين فيها لا يخفف عنهم
العذاب و لا هم ينظرون

(آنکسانیکه برهان های روشن و طریق هدایتی را که نازل کرده ایم - پس از
آنکه آن را برای مردم در کتاب آسمانی , آشکار ساختیم - کتمان می کنند
همانا ایشان را خدا و لعنتگران , لعنت می کنند . مگر کسانی که توبه آوردند و
سامان بخشیدند و (حقایق) را آشکار ساختند , که به آنان باز می گردم و من
باز گردنده ء مهربانم . آنکسانیکه کافر شدند و کافر مردند , همانا برایشان
است لعنت خدا و فرشتگان و همه ء مردمان .

309

در آن جاودانند که نه عذابشان تخفیف یابد و نه مهلت داده شوند)

اهل کتاب به وسیله ء کتابهای آسمانی خود , حقانیت رسالت محمد - صلی

الله علیه و آله - و راستی و درستی فرمانهای آنحضرت را , چنانکه باید و شاید , دانسته و شناخته بودند , معهذا همین حقیقت را - که خداوند در کتابهای آسمانی برای آنان آشکار ساخته بود - به انگیزه و غرضهای گوناگون , مکتوم می داشتند . این غرضها همان است که همیشه و همه جا , در کسانی که حق را می شناسند ولی دم فرو می بندند و از طرح کردن مسائلی که مبین حقیقت می تواند شد خودداری می کنند و آیاتی از کتاب خدا را که افشاگر حق است ناگفته می گذارند و به هر شیوه و هر حيله , حق را از دسترس درک و فهم و احساس مردم دور نگاه می دارند , در زندگی و روحیه و این مردم که همیشه و همه جا یافت می شوند , می توان مشاهده کرد . این غرضها چیزی جز مقاصد مادی و دنیوی پست و ناچیز نیست که هم اکنون نیز در موارد فراوان و نسبت به بسیاری از حقایق , مشاهده می کنیم .

اولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون (این چنین کسان را خدا و همه و لعنتگران , لعنت می کند)

گوئی مرکز و کانون لعنت اند! از هر سو تیرهای لعنت به سوی آنان پرتاب می گردد و نه تنها خداوند، که هر لعنتگری آنان را لعنت می کند.

لعنت، راندنی خشم آلود و نفرت آمیز است... و این تیره روزان را خدا از رحمت خویش محروم و مطرود می کند و همهء لعنتگران از هر سو با نفرت از خود می رانند. بدینترتیب آنان هم مغضوب خدایند و هم مطرود خلق.

الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیهم و انا التواب الرحیم (مگر کسانی که بازگشتند و سامان بخشیدند و (حقایق) را آشکار ساختند، که به آنان باز می گردم و من باز گردندهء مهربانم)

برای آنکسانی که از این راه خطا برگردند، قرآن، روزنهئی از نور - که همان روزنهء توبه است - می گشاید و نوحهئی از امید بر دلشان می دمد و روانشان را به سر چشمهء نور رهبری می کند... یعنی از رحمت خدا نومید

و از بخشش او مأیوس نباید بود ، هر که بخواهد می تواند با داشتن نیت درست به حصار امن و امان برگردد،

310

و نشانه ء نیت درست ، اصلاحگری در عمل و افشاگری در گفتار و اظهار حقایق و اعتراف به حقیقت و عمل بر طبق آن است . با تأمین این شرط ، می باید به رحمت خدا اعتماد کرد و به باز گشت او اطمینان داشت که او خود می گوید([: من باز گردنده ء مهربانم]) و او راستگوترین سخنگویان است .

اما آنکسانیکه بر سر تبهکاری خود می ایستند و بر نمی گردند تا فرصت از دست برود و مهلت منقضی گردد ، همان وعده ء پیشین خدا با تأکید و تفصیل بیشتر درباره ء آنان جاری است :

ان الذین كفروا و ما تواوهم كفار اولئک علیهم لعنه الله و الملائکة و الناس اجمعین خالدین فیها لا ینخف عنهم العذاب و لا هم ینظرون (آنکسانی که

کافر شدند و کافر مردند , همانا برایشان است لعنت خدا و فرشتگان و همه ء مردمان , در آن جاودانند که نه عذابشان تخفیف یابد و نه مهلت داده شوند)

زیرا آنان , آن در گشاده را به روی خویش بستند و گذاردند تا فرصت از دست برود و مهلت منقضی گردد و بر سر پنهانکاری و کفر و ضلال خود ایستادند : برایشان باد لعنت خدا و فرشتگان و همه ء مردمان , لعنتی همگانی و همه جائی , که نه پناهگاهی برای آنان باقی گذارد و نه آغوش مهربانی .

در این فراز قرآن , بجز همین لعنت همگانی , عذاب دیگری برای این گروه ذکر نشده و همین , عذابی ابدی و تخفیف ناپذیر و بی امان به شمار آمده است . و براستی همه ء عذابها سبکتر و تحمل پذیرتر است از عذاب راندگی و دور افتادگی و بیگانگی , که نه دلی به مهربانی به یادشان بتپد و نه دیده ئی به قبول در ایشان بنگرد و نه زبانی به ثنایشان گشوده شود , ملعون و مطرود خدا و خلق باشند . . . هم در زمین و هم در آن آفاق برتر . . . آری عذاب دردناک خفت آمیز همین است .

موضوع آیات بعدی , پایه گذاری جهان بینی دین بر قاعده ء اساسی آن یعنی توحید , است و سپس نمایش صحنه هائی از آفرینش که به شکلی قاطع و جدال ناپذیر , بدین حقیقت گواهی می دهد , و آنگاه نکوهش آنکسانی که برای خدا شریک و رقیبی

311

می گیرند , و نمایش چهره های خفتبار و بیزار آنان که چون عذاب خدا را مشاهده می کنند از یکدیگر بیزاری و براءت می جویند ولی تبری و روگردانی آنان از یکدیگر و حسرتشان بر گذشته ء ننگین , سودشان نمی بخشد و از عذاب خدا رهائیشان نمی دهد:

و الهکم اله وحده لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلک التي تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیابه الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابه و تصریف الریاح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لآیات لقوم تعقلون و

من الناس من يتخذ من دون الله انداد ايحبونهم كحب الله و الذين امنوا اشد حبا لله و لو يرى الذين ظلموا اذ يرون العذاب ان القوه لله جميعا و ان الله شديد العذاب اذ تبرا الذين اتبعوا من الذين اتبعوا و راوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب و قال الذين اتبعوا لو ان لنا كره فتتبر امنهم كما تبرؤا منا كذلك يريهم الله اعمالهم حسرات عليهم و ما هم بخارجين من النار

(خداوندگار شما خدائی است یکتا که جز او خداوندگاری نیست ، رحمن و رحیم است . به یقین در آفرینش آسمانها و زمین ، و آمد و رفت شب و روز ، و کشتی ها که به سود مردم به دریا روان است ، و آبی که خدا از آسمان فرود آورد و زمین را پس از مردنش بدان زنده ساخت و از همه ء جنبنندگان در آن بپراکند ، و گردانیدن بادها ، و ابری که میان آسمان و زمین مسخر است . . . برای گروهی که می اندیشند نشانه هاست . و گروهی از مردم هستند که برای خدا همانندانی بر می گزینند و به آنان چون خدا مهر می ورزند ، و آنانکه ایمان آورده اند هر چه بیشتر خدا را دوست می دارند . اگر آنانکه ستم کرده اند هنگام دیدار عذاب ، می دیدند که به راستی قوت و قدرت یکسره از آن

خدا است و خدا سخت کیفر است! آندم که پیروی شدگان از پیروی کنندگان روی بگردانند، و عذاب را به چشم ببینند، و از همه دستاویزها تهیدست گردند. و پیروی کنندگان گویند: کاش ما را (به دنیا) بازگشتی بود تا ما نیز از آنان روی می گردانیدیم چنانکه آنان امروز روی گردانیدند! بدینسان خداوند کردارشان را به صورت چیزی مایه و حسرت بدیشان می نمایاند، و هرگز از آتش برون نخواهند شد)

قاعده و اصلی و مهم ایده ثلوثی اسلام، همانا یگانه بودن خداوندگار و معبود است. در آن روزگار با همه و تصورات گوناگونی که در پیرامون ذات و صفات و چگونگی رابطه و خدا با بندگان وجود داشت، اصل وجود خدا مورد تردید نبود و به طور کلی در طول تاریخ، روزگاری را سراغ نداریم که فطرت انسان، این حقیقت آشکار یعنی وجود خدا را به دست فراموشی سپرده و یکسره آن را انکار کرده باشد،

312

مگر روزگار معاصر را... تنها در این بخش از زمان است که طرز فکر بی

بنیاد و از فطرت جدا افتاده ئی براساس انکار وجود خدا پدیدار گشته است و این ، چون رویشی بی قاعده و جدا از سرشت انسان و جهان است ، بی گمان دیری نخواهد پائید و عاقبتی جز فراموشی و نابودی نخواهد داشت . طبع عالم هستی ، اینگونه گیاهان بی ریشه و انحرافی را تحمل نمی کند و مجال رشد و بقاء بدان نمی دهد.

لذا در قرآن همه جا سخن از یگانگی خدا است ، و این در واقع ، تصحیح لازمی است نسبت به عقیده ء فطری انسان در مسئله ء وجود خدا ، و تشکیل قاعده و مبنای استواری است برای جهان بینی و ایده ثولوژی دین ، و از آن پس برای همه ء زیر بناهای اخلاقی و تشکیلات اجتماعی ئی که از جهان بینی دین مایه می گیرد:

و الهکم اله واحد (خداوندگار شما خدائی یکتا است) لا اله الا هو (جز او خداوندگاری نیست)

الرحمن الرحيم (رحمن و رحيم است)

از يگانه بودن خدا که بدین صراحت و با چندین بیان , تأکید گشته , يگانه بودن معبودی که خلق باید روی عبودیت و اطاعت سوی او کنند , و يگانه بودن جهتی که خلق باید پایه های اخلاق و روش زندگی را از آن به دست آورند , و يگانه بودن منبعی که خلق باید مقررات و قوانین را از آن الهام گیرند , و يگانه بودن برنامه و آئینی که زندگی خلق را باید در هر رشته ئی شکل بخشد و هدایت کند , استنتاج می گردد.

از آنجا که مقصد اصلی این آیات , مهیا ساختن امت مسلمان برای ایفای نقش تاریخی اش در جهان است , اکنون بار دیگر حقیقتی را که بارها در آیات مکی ذکر شده و قرآن همواره برای ریشه گرفتن آن در اندیشه و احساس مؤمنان و پیاده شدن آن در واقعیت جامعه اسلامی کوشیده , تکرار می کند تا بر آن اساس , دیگر مقررات و تعهدات اسلامی را استوار سازد : لا اله الا هو (هیچ معبودی بجز او نیست .)

و آنگاه از میان همه ء صفات خدا دو صفت : رحمن و رحیم را نام می برد،

313

چرا که پیدایش این همه مقررات و تکالیف تعالی بخش ، نمونه ئی و جلوه ئی از رحمت سرشار و عمیق و ابدی اوست .

اساسا جهان هستی یکپارچه گواه یگانگی و بخشندگی خدا است :

ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التي تجري في البحر بما ينفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحيا به الارض بعد موتها و بث فيها من كل دابة و تصريف الرياح و السحاب المسخر بين السماء و الارض لآيات لقوم تعقلون (به یقین ، در آفرینش آسمانها و زمین ، و آمد و شد شب و روز ، و کشتی که به سود مردم در دریا روان است ، و آبی که خدا از آسمان فرو ریخته و زمین را پس از مردگی اش بدان زنده ساخته و در آن از هر نوع جنبنده ئی پیراکنده ، و در گردش دادن بادها ، و ابری که میان

آسمان و زمین به خدمت است . . . همانا برای کسانی که می اندیشند نشانه هاست)

این روش که به منظور بیدار کردن حس و شعور به کار گرفته شده ، طبیعی است که چشم و دل را به شگفتیهای جهان جلب کند ، شگفتیهای که انس و الفت ما با آنها ، خاصیت و غرابت و الهام بخشی های آن را از ما باز ستانده است . اکنون ما دعوت شده ایم که بار دیگر همانند کسی که نخستین بار چیزی را مشاهده می کند با چشم باز و حساسیت شدید و دل زنده ، به آفرینش نظر بیفکنیم . در این دیدارهای تکراری چه شگفتیها و غرائبی دیده ایم و چشم ما که هرگاه پدیده ئی را در اول بار می دیده بی اختیار بدان خیره می شده ، پس از انس و الفت چگونه بدین نگارستان عجیب ، بی اعتنا گشته و آن را معمولی و عادی یافته است .

آسمانها و زمین . . . این ابعاد دهشت انگیز و اجرام عظیم ، این آفاق سحر آمیز و عوالم ناشناخته ، این نظم و تناسب عجیبی که در مدار سیارات و

حرکت آنها در فضای لایتناهی و حیرت انگیز وجود دارد , این اسرار شگفت آوری که در هاله ئی از ابهام و به شکلی نامشخص بر آدمی جلوه گر می شود . . . حتی همین نمود ظاهری آسمان و زمین بدون آنکه انسان از ساختمان و حجم و اسرار آن و حتی از آنمقدار اسراری که برای بشر در صورت رشد اندیشه و دانش قابل فهم است , چیزی بداند .

تبادل شب و روز . . . آمد و شد نور و ظلمت , مسابقه ء صبح و شام , آن سحرگاه و این شامگاه . . . که در آغاز چه تکان دهنده و رعب انگیز و شگفت آور بوده . . . و به مرور ,

314

بر اثر تکراری شدن , به پدیده ئی بی اهمیت و عادی تبدیل یافته است , مگر برای مؤمن . . . آری فقط دل با ایمان است که با یاد آوردن دست قدرت خدا در این پدیده ها , هر بار آنها را به تازگی یک حادثه ء نو می نگرد و می بیند .

و کشتی که به سود مردم در دریا روان است . . . اعتراف می کنم که من خود تا آن روزی که در آغوش پرشور اقیانوس ، بر کشتی سوار بودم و از هر سو چیزی که به چشم می خورد فقط امواج متلاطم بود و سطح نیلگون آب ، و کشتی سینه ء دریا را می شکافت و پیش می رفت ، و هیچ امید و تکیه گاهی وجود نداشت مگر قدرت و غایت خدا و قانون آفرینش که این نقطه ء ریز را در لابلای خطوط درهم و برهم امواج سالم نگاه داشته بود . . . آری تا آن روز ، ژرفای این اشارت قرآنی را درنیافته بودم .

• و آبی که خدا از آسمان فرو باریده و زمین را پس از مردگی اش بدان زنده ساخته و گونه گونه جنبنده در آن بپراکنده ، و گردش دادن بادها ، و ابری که میان آسمان و زمین مسخر است . . . و این همه مناظری است که اگر انسان به شیوه ئی که قرآن به دل با ایمان می آموزد ، در آن از نو به تأمل بنگرد و با چشم باز و دل بیدار بدان بیندیشد از عظمت قدرت و رحمت خداوندی به لرزه خواهد افتاد . این ([زندگی]) که به رسیدن نم آبی ، از زمین مرده می جوشد ، این ([زندگی]) ناشناخته و لطیف که آرام و ملایم سر می زند و به

تدریج نمایان و نیرومند می گردد , کجا بود و از کجا آمد ؟ از دل دانه و بذر جوشید ! ولی به دانه و بذر از کجا راه یافت ؟ ریشه اش ؟ منبع اصلی اش ؟ آیا می توان از روبرو شدن با این پرسش که از اعماق سرشت آدمی می زاید , گریخت ؟ ملحدان کوشیده اند که این پرسش را ندیده بگیرند و از تنها پاسخ آن که همانا وجود آفریدگاری توانا و زندگی آفرین است , سرباز زنند . . . مدتها کوشیدند به مردم بقبولانند که سرگرم پدید آوردن زندگی اند ! ولی عاقبت ناچار شدند که در مهد الحاد و خدا ناشناسی , آفرینش حیات را غیر ممکن اعلام کنند و آنکس که امروز زبان بدین اعتراف گشوده بزرگترین دانشمند زیست شناس

315

شوروی است . . پیش از وی نیز ([داروین]) پایه گذار نظریه ء تکامل انواع , رندانه از روبرو شدن با این سؤال گریخته بود!

و بالاخره , وزش بادها و گردش ابرها که در میان آسمان و زمین , مسخر و تسلیم قانون آفرینش الهی اند . . . شناختن فلان و بهمان نظریه و فرضیه در

مورد وزش باد و پیدایش ابر ، برای تحلیل نهائی این پدیده ها بسنده نیست ، راز عمیقتر ، همانا راز پیدایش این علت‌های طبیعی است ، چگونه و از کجا صحنه و هستی به شکلی و با اندازه ها و نسبت هائی درست شده که می تواند کشتزار مناسبی برای پیدایش و رشد زندگی باشد و همه و شرائط ملائم و متناسب با آن ، همچون باد و ابر و باران و خاک ، در آن فراهم گردد ؟ راز عمیقتر را باید در پدید آمدن هزاران هزار تناسب و توافق میان پدیده های جهان جستجو کرد ، تناسب هائی که اگر یکی از آنها تخلف می کرد زندگی پدید نمی آمد یا به شکل کنونی نمی بود . راز اساسی و نهائی را باید در تدبیر و اداره و دقیقی که از قصد و اراده و واحد و عطوفانه ئی خبر می دهد ، جست . . . و بی گمان در این همه برای آنانکه بیندیشند ، نشانه هاست :

لایات لقوم یعقلون

اگر انسان ، بلاهتی را که نتیجه و انس و غفلت است از خود بزداید و با احساسی نو و نگاهی کاوشگر و دلی به نور ایمان روشن ، با مناظر جهان

هستی روبرو شود , اگر بسان مسافری که برای نخستین بار به سر زمینی وارد گشته به پیرامون خود بنگرد , هر برق ضعیفی در چشمش و هر آهنگ خفه ئی در گوشش و هر حرکتی در حسش اثری به جای می نهد و شگفتی هائی که لحظه به لحظه به چشم و دل و شعور وی سرازیرند , سراپایش را غرق هیجان می کند.

این معجزه ء ایمان است . این گشودگی و حساسیت را , این درک و شناخت زیبائی ها و هماهنگی ها را ایمان به آدمی می بخشد . ایمان در حقیقت , دیدار تازه ئی از هستی و درک ظرافت ها و زیبائیهای آن و به سربردن در غوغای جشن و آذین خدا در زمین , است .

316

با اینحال , بسا کسانی که نظر نمی افکنند و نمی اندیشند و از آنرو([توحید]) را که درس رویاروی آموزگار هستی و محصول حتمی مطالعه در طراز بندی قانونهای خلقت است , نمی فهمند:

و من الناس من يتخذ من دون الله اندادا يحبونهم كحب الله (و از آدمیزادگان هستند کسانی که برای خدا همانندانی برمی گزینند و آنان را چون خدا دوست می دارند)

این [همانندان] در عصر نزول قرآن ، از نوع سنگ و درخت و ستاره و فرشته و شیطان بودند و در هر زمانی از روزگاران جاهلیت ، ممکن است از نوع اشیاء و اشخاص و رتبه ها و ارزش ها باشند و این همه در صورتیکه در دل و بر زبان ، دوشادوش نام خدا و عشق خدا ، جای گیرند شرک آفرینند ، یا شرک پنهان و یا شرک نمایان . . . چه رسد به آنکه خدا را یکسره از دل بیرون برده و خود به تنهایی فرمانروای دل شوند !

مؤمن به هیچ چیزی همانند خدا مهر نمی ورزد ، نه به خویشتن و نه به دیگران ، و نه به هیچ رتبه و شخصیت و ارزشی ، از آنگونه که آدمیان اسیر و دلباخته اند :

والذین امنوا اشد حبا لله (و آنانکه ایمان آورده اند از همه چیز و همه کس بیشتر , به خدا دل بسته اند)

دل بستگی و محبتی که برتر از مقایسه با هر محبت دیگر و بیرون از هر گونه قید و حد است .

کلمهء [محبت] در اینجا هم درست است و هم زیبا است . پیوند مؤمن راستین با خدا , پیوند مهر و دوستی و جذبهء روحی است , رابطهء مودت و خویشاوندی و عاطفهء جوشان و لبریز است .

و لو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوه لله جمیعا و ان الله شدید العذاب اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و راوالعذاب و تقطعت بهم الاسباب (و چون آنانکه ستم کرده اند - آنگاه که عذاب خدا را ببینند - بنگرند که به حقیقت , قوت و قدرت یکسره از آن خداست و خدا را کیفری

شدید است . آنگاه که پیشوایان و فرمانروایان از دنباله روان و فرمانبران , روی بگردانند و بیزاری بجویند , و همگی عذاب خدا را به معاینه بنگرند و از همه جا دستشان کوتاه گردد)

317

سخن از کسانی است که برای خدا شریک و رقیبی گرفته اند , کسانی که هم بر حقیقت و هم بر خویشتن ستم کرده اند . . . اگر هم اکنون چشم دل را باز کنند و با مد نگاهی که از بصیرت انسان برمی خیزد آن صحنه ء هول انگیز را بنگرند - آنجا که در برابر خدا خواهند ایستاد و کیفر ستمگران را خواهند چشید - محققا در خواهند یافت که قوت و قدرت یکسره در قبضه ء خداست و از این رقیبان و شریکان پنداری اثری نیست , و محققا در خواهند یافت که کیفر خدا بسی سخت است .

خواهند دید که پیشوایان از فرمانبران و پیروان خود , روی برمی گردانند و بیزاری می کنند , عذاب خدائی در منظر همگان است , همه ء رشته ها و

پیوندها از هم گسسته ، همه ء ریاست ها و پیشوائی هائی که در دنیا مایه ء فریب ساده لوحان بود و آنها را بدنبال خود می کشانید از میان رفته و هر کسی ، پیشوا و پیرو ، فرمانده و فرمانبر ، به خود مشغول است ، مقامها و عنوانها از حمایت صاحبان خود عاجز است چه رسد به پیروان و تابعانشان ، الوهیت و قدرت بی مثال خدا ظاهر گشته و عجز و پوچی رهبری ها و فرمانروائیهای دروغین و گمراه ، نمایان شده است .

و قال الذین اتبعوا لو ان لنا کره فنتبرا منهم کما تبروا منا (و فرمانبران و دنباله روان گویند : ای کاش ما را بازگشتی (به دنیا) می بود تا چنانکه آنان از ما روی بگرداندند ، از آنان روی می گردانیدیم و بیزاری می جستیم) !

فرمانبران فریب خورده و ساده دل ، دستخوش خشم و حسرتی شدید گشته اند و آرزو می کنند که بتوانند به دنیا برگردند و سزای این بی اعتنائی و ناسپاسی فرمانروایان و پیشوایان را به آنان بچشانند ، از آنان بیزاری و رویگردانی کنند و ریاست موهوم و دروغین آنان را به چیزی نگیرند !

صحنه ء عجیبی است . . . از دو طرف رویگردانی و بیزاری و خصومت و تضاد , میان پیشوایان و پیروان , دوستداران و محبوبان . . . و اینجاست که لحن سوزنده و درد خیز آیه , با این جمله ماجرا را به پایان می برد:

كذلك يريهم الله اعمالهم حسرات عليهم و ما هم بخارجين من النار (بدینسان خداوند , کردارشان را در قالب

318

حسرت ها و ندامت ها به ایشان می نمایاند , و هرگز از آتش نجات یابنده نخواهند بود)

سپس دنباله ء آیات , انسانها را به بهره گیری از نیکیهای زندگی و دوری جستن از زشتیها و پلیدیهای آن فرا خوانده , از شیطان - که آنان را به پلیدی و زشتی می کشاند - بر حذر می دارد و از اینکه افراد بشر بدون اذن و فرمان خدا دم از جعل مقررات و قوانین بزنند یا در انتخاب بینش و عقیده ء

زندگیساز , از رهنمونیهای خدائی روی گردانیده دست تقلید و نیاز به سوی
غیر خدا بگشایند , منعشان می کند و آنکسانی را که از این فرمان سرپیچیده و
به بتهای نادان و ناشنوا دل سپرده اند , به نکوهش و سرزنش می گیرد . . . و
این آخرین فراز , در حقیقت , رابط مطالب این بخش با مطالب آیات قبلی
است :

يا ايها الناس كلوا مما فى الارض حلا لا طيبا و لا تتبعوا خطوات الشيطان انه
لكم عدو مبين انما يامرکم بالسوء و الفحشاء و ان تقولوا على الله مالا تعلمون
و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه اباؤنا او لو كان اباؤهم
لا يعقلون شيئا و لا يهتدون و مثل الذين كفروا كمثل الذى ينعق بما لا يسمع
الا دعاء و نداء صم بكم عمى فهم لا يعقلون

(ای انسانها ! از آنچه در زمین , حلال و پاکیزه است بخورید و گامهای
شیطان را پیروی نکنید که او دشمن نمایان شما است . به یقین او شما را به
بدی و ناروائی و اینکه بر خدا آنچه را نمی دانید ببندید , فرمان می دهد . و

چون به آنان گفته شود : از آنچه خدا فرستاده پیروی کنید , گویند : بل از آنچه پدران خویش را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم ! آیا و گرچه پدرانشان هیچ نمی اندیشیده و راه نمی برده اند ؟ داستان کسانی که کافر گشته چنان است که کسی بانگ زند بر رمه ئی که جز خواندنی و نهی بی نمی شنود . . کرانند , گنگانند , کورانند , پس آنان اندیشه نمی کنند)

پس از آنکه در آیات گذشته بیان فرمود که خداوند سبحان , معبود و آفریننده ء یکتاست و کسانی که برای او رقیب و شریکی می گیرند به فرجام تلخی که ذکرش رفت , دچار خواهند شد , اکنون می پردازد به اینکه روزی دهنده و همچنین مقرر دارنده ء مقررات زندگی نیز فقط خداست و این , لازمه ء یگانه بودن معبود است , یعنی قانون و برنامه ء زندگی را از همان قدرتی باید انتظار برد که آفرینش , موهبت

در اولین فراز به همه ء انسانها اعلام می شود که می توانند از هر آنچه خداوند برای آنها در زمین ، حلال و پاکیزه ساخته است بخورند و استفاده کنند ، و می باید مقررات زندگی را از خدا فرا گیرند و در هیچ کاری از شیطان تبعیت نکنند زیرا شیطان دشمن آنها است و آنان را به آنچه سودمند باشد فرمان نخواهد داد بلکه به آنان اندیشه ء بد و کردار ناپسند خواهد آموخت و از آنجمله اینکه مقرراتی از خود و به سلیقه و سود شخصی خود وضع کنند و به خدا نسبت دهند چنانکه یهودیان و مشرکین قریش عمل می کردند:

يا ايها الناس كلوا مما في الارض حلالا طيبا و لا تتبعوا خطوات الشيطان انه لكم عدو مبين انما يامرکم بالسوء و الفحشاء و ان تقولوا على الله ما لا تعلمون
(ای انسانها ! از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است بخورید و از گامهای شیطان تبعیت مکنید که او دشمن نمایان شما است . جز این نیست که او شما را به بدی و ناروایی و اینکه بر خدا آنچه را نمی دانید ببندید ، فرمان می دهد)

این فرمان که همه اشیاء روی زمین را - بجز چیزهای نادری که بدان تصریح شده - بر همگان مباح می سازد , نمایشگر سهولت و رسائی این آئین و هماهنگی آن با سرشت جهان و انسان است . . . همه چیز زمین برای انسان آفریده شده و استفاده از آن برای او مباح است و فقط در مواردی که اختصاصاً حکم آنها صادر شده یا کسی از مرز اعتدال و میانه روی فراتر رفته باشد , این فرمان کلی تخصیص می یابد . پس این فرمان در شکل کلی و عام خود , چیزی جز ایجاد سهولت و رفاه و آزادی در بهره برداری های آدمیان از نیکوئیا و زیبائیهای زمین نیست . در این میان , شرطی که معتبر است آنستکه انسانها روائی یا ناروائی نعمت هائی را که در دسترس آنان قرار گرفته از همان منبع و مصدری الهام گیرند که این روزی و نعمت را از آن دریافت داشته اند , نه از شیطان که چون خصم آنان است هرگز فرمانی به خیر و صلاحشان صادر نخواهد کرد و ایشان را جز به بدی و ناروائی و بیحرمتی به خدا و دروغزنی به دین و ادار نخواهد ساخت .

و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه اباءنا (و چون به آنان گفته شود : از آنچه خدا فرو فرستاده پیروی کنید , گویند : بل از آنچه پدران خود را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم)

سخن از چه کسی و چه گروهی است ؟ از مشرکین که هر زمان به اسلام و به فرا گرفتن مقررات زندگی از این آئین زندگساز و به دور ریختن سنت های پوسیده و منسوخ دوران جاهلیت , دعوت می شدند این سخن را بر زبان می آوردند ؟ یا از یهودیان که لجوجانه بر سر رسوم و مقررات و عقاید ارثی خود ایستاده و از پذیرفتن دین جدید سر بر می تافتند ؟ به هر حال , چه منظور آنان باشند و چه اینان , لحن آیه کلی و همیشگی است , تازیانه ئی است بر سر و پیکر مردمی که افکار و عقاید خود را از غیر خدا الهام می گیرند و در این منطقه , به تقلیدی کورکورانه و دور از اندیشه و ادراک بسنده می کنند .

اولو کان اباؤهم لا یعقلون شیئا و لا یهدون (آیا و گرچه پدرانشان هیچ نمی اندیشیده و راه نمی برده اند ؟)

در اینصورت نیز آیا به تبعیت از روش پدران و گذشتگان خود اصرار خواهند ورزید؟ دو صد لعنت بر این جمود و تقلید!

برای نمایش وضع آنان، صحنه‌ئی تحقیر آمیز و اهانتبار که کاملاً متناسب جمود و تقلید ابلهانه‌ء آنان است ترسیم می‌کند، صحنه‌ء جمع چارپایانی که از هر آنچه به آنان گفته شود چیزی نمی‌فهمند و بجز فریاد بی‌معنائی درک نمی‌کنند... و هنوز از آن نیز گمراهتر، که چارپا می‌بیند، می‌شنود، فریاد می‌زند ولی آنان، کر و گنگ و کورند:

و مثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء ونداء صم بکم عمی
فهم لا یعقلون (داستان کسانی که کافر گشته اند چنان است که کسی بانگ
زند بر رمه‌ئی که نوائی و نهیبی نمی‌شنود! کرانند، گنگانند، کورانند، چنین
است که نمی‌اندیشند)

اگر چه گوش و زبان و چشم دارند ولی تا از آن بهره نمی برند و به وسیله آن راه نمی یابند , کردند و گنگند و کورند . . . وقتی این اعضوها وظیفه ئی را که برای آن آفریده شده اند , ادا نکنند گوئی بکلی نیستند و آفریده نشده اند .

321

و این تعبیر برای آنکس که نیروی اندیشه را به کار نگرفته و دریچه های شناخت و هدایت را به روی خود فرو بسته و فکر و عمل را از منبعی سوای آنکه می باید و می شاید , فرا گرفته , اهانتی به سزا و متناسب است .

در اینجا ناگهان روی سخن را اختصاصا به مؤمنان بر می گرداند و نیکوئیهای زندگی را بر آنان مباح می شمارد و آنان را به سپاسگزاری از بخشنده ء این نعمت ها فرا می خواند و چیزهائی را که برایشان حرام گشته - که بیرون از دایره ء نیکوئیها و روزی های پاکیزه و مباح است - به آنان معرفی می کند و یهودیان را که بر سر چیزهای حلال و حرام - با اینکه عینا در کتاب آسمانی تورات نیز آمده بود - با مسلمانان همواره بر سر بحث و جدل بودند , مورد

نکوهش قرار می دهد:

يا ايها الذين امنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم و اشكرو الله ان كنتم اياه تعبدون
انما حرم عليكم الميتة و الدم و لحم الخنزير و ما اهل به لغير الله فمن اضطر
غير باغ و لا عاد فلا اثم عليه ان الله غفور رحيم

(ای کسانی که ایمان آورده اید! از ارزاق نیکو و پاکیزه ئی که به شما داده ایم
بخورید و خدا را سپاس گزارید اگر فقط او را بندگی می کنید . همانا مردار و
خون و گوشت خوک و حیوانی که هنگام کشتن , نام غیر خدا بر آن فرو
خوانده شده بر شما حرام گشته است , و اگر کسی به ناچاری افتد - در
صورتیکه نه افراط کند و نه تجاوز - پس بر او گناهی نیست همانا خدا دارای
مغفرت و رحمت است)

مؤمنان را با صفتی که نمودار رابطه ء آنان با خدا است مخاطب می سازد , و

به آنان می آموزد که مقررات زندگی و شناسائی کارهای روا و ناروا را از او فرا گیرند ، روزی هائی را که به آنان بخشوده به یادشان می آورد و با این زبان ، یادآور می شود که روزی دهنده فقط اوست ، نیکوئی ها را بر آنان مباح می شمارد و بدینگونه می فهماند که هیچ چیز نیکو و پاکیزه را از ایشان باز نگرفته و اگر چیزی را بر آنان حرام کرده به خاطر ناپاکی و پلیدی آن بوده است نه بدین خاطر که خواسته ایشان را در تنگنا و محرومیت بیفکند ، چرا که همه چیز را او خود به بندگانش ارزانی داشته است ، به آنان می آموزد که اگر می خواهند خدا را بی رقیب و شریک عبودیت

322

کنند باید شکر نعمت او را بجای آورند و بدینگونه اعلام می دارد که شکر نعمت خدا ، طاعت و عبادتی است که خدا از بندگانش می پسندد و خوش دارد . . .

و این همه را در آیه ئی کوتاه و در جملاتی معدود ، بیان می فرماید:

يا ايها الذين امنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم و اشكروا لله ان كنتم اياه تعبدون
(ای کسانی که ایمان آورده اید ! از ارزاق نیکو و پاکیزه ئی که ارزانتان داشته
ایم بخورید و خدا را سپاس بگذارید اگر فقط او را عبودیت می کنید)

سپس خوردنیهای حرام را به صراحت و با تعبیر ([انما]) که برای تحدید حکم
است (۱) , معین می سازد:

انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغير الله (همانا مردار
و خون و گوشت خوک و آنچه در هنگام ذبح , نام غیر خدا بر آن فرو خوانده
شده , بر شما حرام گشته است)

مردار و خون را طبع سالم , ناپسند می دارد , بگذر از اینکه دانش پزشکی نیز
- قرنهای پس از حکم تحریم قرآن و پیش از آن , تورات - به اثبات رسانیده که
خون و مردار , لانهء انبوه میکروبها و مواد زیانبخش است . با اینحال نمی

توان به طور قاطع گفت که طب جدید همه ء زیانهای این دو را کشف کرده و بجز آنچه در آزمایشگاهها دیده و دانسته اند ، زیان دیگری که موجب حرمت تواند شد در آنها وجود ندارد.

درباره ء گوشت خوگ امروزه بحث و جدلهائی هست . خوگ نیز خود به خود مورد نفرت طبع سالم است ، به علاوه امروزه قرنها پس از صدور این حکم آسمانی ، بشر دانسته و کشف کرده که در گوشت و خون و امعاء این حیوان انگلهای خطرناک (کرم کدو و تخم های آن که در محفظه ء مخصوصی است) متمرکز می باشد . مدافعان خوگ

- 1 کلمه ء ([انما]) همه جا برای بیان حد و مرز و اصطلاحا برای ([حصر]) نیست بلکه در برخی از موارد فقط برای تأکید است ، در ردیف ([ان]) و اینجا از مواردی است که این کلمه حصر را نمی فهماند به دلیل آنکه در آیه ء دیگری (مائده : ۴) بجز این چند چیز ، از خوراکیهای حرام دیگری نیز یاد شده است . بنابراین در ترجمه ء فارسی کلمه ء ([همانا]) و ([به یقین]) و از

این قبیل , باید معادل این کلمه قرار داده شود . (م)

323

می گویند : با پیشرفت و تکامل وسائل طبخ و با حرارت شدیدی که این وسائل مدرن تولید می کند , انگل مزبور نمی تواند خطری بیافریند . . . و فراموش می کنند که دانش بشر برای کشف یک آمیب به چندین قرن فرصت نیازمند است , بنابراین چه کسی می تواند به طور قاطع ادعا کند که آمیب های دیگری - که تاکنون کشف نشده باشد - از گوشت این حیوان پدید نمی آید ؟ ! آیا قانونی که دهها قرن از دانش بشر جلوتر است شایسته آن نیست که در اینگونه مسائل , مورد اعتماد قرار گیرد و قضاوت قاطع بدو واگذار گردد , آنچه او حرام دانسته , حرام و آنچه او مباح ساخته , مباح به شمار آید ؟ . . . چرا که از منبع دانش و حکمت , نشأت گرفته است . .

حیوانی که نام غیر خدا بر آن فرو خوانده شده و کشنده اش در هنگام ذبح آن , به غیر خدا توجه کرده , حرام است ولی نه بدان علت که در آن دگرگونی فیزیکی پدید می آید , بل به خاطر یک عامل معنوی و روانی یعنی توجه به

غیر خدا ، که با بینش درست و با سلامت قلب و پاکیزگی روان و جهتگیری صحیح یک مسلمان ، ناسازگار است . به اعتبار این حالت معنوی است که چنین حیوانی را در ردیف اشیاء پلید مادی و محسوس قرار داده اند . این حکم از همه ء مقررات قبلی به جهان بینی و اندیشه ء مترقی اسلام ، مرتبط تر است و اسلام با نمونه هائی نظیر این حکم ، دقت و رعایت شدید خود را نسبت به اینکه روی دل مسلمان باید فقط به سوی خدا باشد ، نمایان ساخته است .

با این بیان ، رابطه ء این آیه که متضمن مقررات حلال و حرام است با آیات پیشین که سخن از یگانگی و بخشنندگی خدا داشت ، آشکار می گردد ، زیرا میان اعتقاد به معبود یگانه با فرا گرفتن مقررات زندگی از او ، رابطه ئی قوی و نزدیک برقرار است .

و پس از این همه ، اسلام ، ضرورت ها و ناچاری ها را نیز ندیده نگرفته و در موارد اضطرار - تا بدان حد که رفع ضرورت شود - ممنوعات را مباح و

محرمات را حلال ساخته است ، مشروط به آنکه از دائره ء حد و مرز مقرر ،

گامی فراتر گذارده

324

نشود:

فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحيم (و اگر کسی به
ناچاری افتد - در صورتیکه نه افراط کند و نه تجاوز - پس بر او گناهی
نیست ، همانا خدا دارای مغفرت و رحمت است)

این یک اصل کلی است که هر چند در اینجا به تناسب محرمات مزبور ، یاد
آوری شده ولی لحن کلی و عام آن ، همه جائی و شامل همه ء محرمات و
ممنوعات شرعی است . هر جا ضرورتی ، زندگی را تهدید کند تا به حدی که
این ضرورت ، برطرف شود - و نه بیش از آن - ارتکاب عمل ممنوع ، جایز
می گردد . در اینکه این حکم استثنائی ، آیا اختصاصا در همان مواردی است

که در قرآن آمده یا همه ء موارد ضرورت ، مشمول آن است ؟ و هم در اینکه مقصود از مقدار دفع ضرورت چیست ؟ آیا کمترین مقداری که با آن بتوان سد جوع کرد ؟ یا حتی به قدر یک خوردن و آشامیدن کامل ؟ در حوزه ء مسائل حقوقی اختلافاتی هست . . . که البته به قلمرو مباحث این کتاب ارتباطی نمی یابد .

یهودیان در پیرامون مقررات مربوط به حلال و حرام در قرآن ، بحث و جدلهای بسیاری به راه می انداختند . بر طبق آیه ء دیگری از قرآن ، چیزهائی اختصاصاً بر یهود حرام گشته بود([: بر یهودیان حرام ساختیم هر حیوان ناخن دار را ، و از گاو و گوسفند ، پیه آن را مگر آنچه بر پشت یا داخل امعاء و یا چسبیده به استخوان است]) (انعام : ۱۴۶) و اینها همه بر مسلمانان مباح و حلال بود . مجادلات آنان با این موضوع ارتباط داشت یا به خاطر مباح گشتن اینها بر مسلمانان و یا در مورد حرمت آن درباره ء یهودیان که در تورات تصریح شده بود . به هر حال دائماً هدف آنان این بود که به نحوی در صحت دستورات قرآن و راستی و درستی وحی قرآنی ، ایجاد شک و دودلی کنند .

بدینجهت در آیات بعد , کسانی که احکام خدا را کتمان می کنند مورد حمله
ئی سخت قرار گرفته اند:

325

ان الذین یکتُمون ما انزل الله من الکتاب و یشترون به ثمنا قليلا اولئک ما
یاکلون فی بطونهم الا النار و لا یکلمهم الله یوم القیمه و لا یزکیهم و لهم عذاب
الیم اولئک الذین اشتروا الضلاله بالهدی و العذاب بالمغفره فما اصبرهم علی
النار ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق و ان الذین اختلفوا فی الکتاب لفی شقاق
بعید

(به یقین , آنانکه کتاب منزل خدا را مکتوم می دارند و آن را با بهای اندکی
مبادله می کنند , اینان جز آتش به شکمهای خود فرو نمی برند و به روز
قیامت خدا با آنان سخن نمی گوید و پاکشان نمی سازد و برای آنان است
عذابی الم انگیز . همین کسانی که گمراهی را با هدایت و عذاب را با مغفرت

مبادله کرده اند ، پس چه شکیبایند بر آتش ! این از آنروست که خدا کتاب را به حق نازل ساخته و آنانکه درباره ء کتاب اختلاف کرده اند در دشمنی و عنادی دور مدت و عمیق اند)

نکوهشی که بر کتمان حقایق در این آیه آمده در وحله ء اول ، متوجه به اهل کتاب است ، ولی مدلول عام آیه شامل همه ء مردمانی است که در ازای بهائی اندک ، حقایق دانسته و فهمیده را مکتوم می دارند ، از هر ملتی و پیرو هر آئینی . . . بهای اندک ، غالباً منافع و مصالح شخصی و خصوصی کتمان کنندگان است ، مصالحی که در صورت افشای حقیقت ، بیم از دست رفتن آن می رود ! و گاهی ، همه ء دنیا است در اینصورت نیز در مقایسه با رضای خدا و پاداش آخرت - که با کتمان حقیقت از دست می دهند - آنچه به دست آورده اند بهای اندکی بیش نیست .

برای ایجاد هماهنگی و تناسب کامل میان صحنه ء عذاب ([کتمان کنندگان]) با جو آیات - که در آن از خوردنیهای مباح و حرام سخن بود - در آیه چنین

آمده:

ما یاکلون فی بطونهم الا النار (جز آتش به شکمهای خود فرو نمی برند)

گوئی مزدی که در برابر کتمان و بهتان دریافت داشته اند , آتشی در اندرونشان , و گوئی که همی آتش فرو برده اند . و این تعبیر کنایه آمیز در آن هنگام که به آتش دوزخ آخرت دچار می شوند و در آن جای می گیرند , به یک واقعیت عینی تبدیل خواهد یافت و آتش هم لباس و هم خوراک آنان خواهد بود .

سزای کتمان آیات خدا و حقایق آسمانی آن است که در روز قیامت مورد بی لطفی خدا قرار خواهند گرفت و در پستی و خواری و سرافکنندگی رها خواهند شد . جمله ء بعد , مجسم کننده ء این حالت است:

و لا يكلمهم الله يوم القيمة و لا يذكهم (به روز قیامت , خدا با آنان سخن نمی گوید و پاکشان نمی سازد)

در این تعبیر , بی اعتنائی و واگذاری خدا , ضمن بیانی نزدیک به حس بشر نمودار می گردد . . . نه سخن گفتنی , نه عنایتی , نه تطهیر و نه غفرانی . . .

و لهم عذاب الیم (و برای آنان عذابی است الم انگیز)

در فراز بعد , بیان ترسیم آمیز و الهام بخش دیگری است :

اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى و العذاب بالمغفرة (اینها کسانی که گمراهی را با هدایت و عذاب را با مغفرت , مبادله کرده اند)

گوئی داد و ستدی است : هدایت می دهند و گمراهی می گیرند , مغفرت می

دهند و عذاب می ستانند . . . و چه داد و ستد زیانبار و ابلهانه ئی ! . . و این نیز یک واقعیت است , هدایت در دسترسشان بود , رهایش کردند و گمراهی را گرفتند و مغفرت ارزانی شان بود , از دست دادند و عذاب را برگزیدند .

فما اصبرهم علی النار (پس چه شکیبایند بر آتش) !

چقدر باید بر آتش , همان آتشی که خود برگزیده و به سوی آن شتاب گرفتند , شکیبائی کنند!

طعنه ئی تلخ و تمسخر آمیز , برشکیبائی و تحملی که ناگزیر باید داشته باشند

این جزائی متناسب است با جرم بزرگی که آنان مرتکب گشته اند : مکتوم نگاه داشتن احکام آسمانی , احکامی که از جانب خدا بدین منظور نازل گشته بود که در دسترس همگان قرار گیرد و در واقعیت زندگی انسانها نفوذ کند و آئین

و برنامه و شکل زندگی آنان باشد . کتمان این برنامه , در حقیقت , معطل نهادن و از عمل دور داشتن زندگی آن است و حال آنکه این برنامه بر طبق [حق] و برای عمل است :

ذلک بان الله نزل الكتاب بالحق (این از آنروست که خدا کتاب را به حق نازل ساخته)

و از اینروست که هر کس بدان بگراید به هدایت گرائیده و هماهنگی و همزیستی میان او با حقیقت , و با انسانهای هدایت یافته , و با سرشت و قوانین و سنت های جهان هستی , برقرار است .

327

و ان الذین اختلفوا فی الكتاب لفی شقاق بعید (و همانا کسانی که در کتاب , اختلاف ورزیدند در دشمنی و عنادی دور مدت و عمیقند)

دشمنی با حق , و با سنت و قانون طبیعی جهان , و با خویشتن خویش . . .
چنین بودند و هستند . و همانند آنان و ملحق به آنان است هر امتی که در
کتاب آسمانی و مقررات دینی اش به اختلاف و تفاوت نظر کند , آن را یکجا
و یکباره برای عمل به دست نگیرد و پاره پاره و جدا جدایش سازد . . . این
وعده خداست در همه زمانها و برای همه امت ها . . . و در جهان
کنونی ما بر این وعده الهی , شاهدها و مصداق ها می توان یافت .

در پایان این درس , اصول بینش درست دینی و عمل و روش درست دینی را
با ملاکهای که راستگویان و با تقویان را مشخص می سازد , بیان می فرماید :

ليس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق و المغرب و لكن البر من امن بالله و
اليوم الاخر و الملائكه و الكتاب و النبيين و اتى المال على حبه ذوى القربى و
اليتامى و المساكين و ابن السبيل و السائلين و فى الرقاب و اقام الصلوه و اتى
الزكوه و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرين فى الباساء و الضراء و حين
الباس اولئك الذين صدقوا و اولئك هم المتقون

(نیکی آن نیست که روی خویش را به سمت مشرق و مغرب بگردانید ، بلکه نیکو آن کسی است به خدا و روز جزا و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد ، و مال خود را که دوستش می دارد به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان و طلب کنندگان و بردگان بدهد ، و نماز به پا دارد و زکوت دهد ، و آنکسان که چون پیمان بندند به پیمان خود وفا کنند ، و صبر کنندگان در سختی و واماندگی و گیر و دار جنگ . . . اینها کسانند که راستی پیشه گرفته اند و اینها صاحبان تقوا)

به نظر می رسد که این بیان با ماجرای تغییر قبله و هیاهویی که بر سر آن در گرفته بود ، بی ارتباط نبوده است . قبلا درباره ء حکمت تغییر قبله سخن گفته شد . اکنون در این آیه حقیقت بسیار مهمی مطرح است که می تواند در ماجرای قبله و هم در همه ء مجادلاتی که یهودیان در پیرامون شکل شعائر و عبادات پیش می کشیدند و غالبا از هر کدام ، مسئله ء پر سر و صدائی درست می کردند ، جوابگو و راهگشا

باشد.

مقصود ، نه از تغییر قبله و نه به طور کلی از تشریح عبادات ، آن نیست که مردم روی به سمت مشرق و مغرب ، به سوی بیت المقدس یا مسجد الحرام بگردانند . فرجام و عاقبت نیکی و نیکوئی نمی تواند یک مشت حرکات و شعائر ظاهری باشد . این شعائر و قالب های مشخص عبادت ، اگر از درک و حالت خاصی در روح آدمی و از عمل و تطبیق در زندگی وی ، جدا و منفک شود هیچ نیکوئی و خیری را منشأ نمی گردد . نیکوئی عبارت است از درک و بینشی ، و خط مشی و برنامه ئی . . . بینشی که در روان و ضمیر فرد و جامعه اثر بگذارد ، و برنامه ئی که واقعیت و عینیت زندگی فرد و جامعه را شکل و انتظام دهد . . . و فقط روی کردن به مشرق و مغرب نمی تواند جایگزین این همه گردد .

و لكن البر من امن بالله و اليوم الاخر و الملائكه و الكتاب و النبیین (بلکه

نیکو آن کس است که به خدا و روز جزا و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد) . .

نیکوئی کامل و جامع (بر) در این هاست . . . و مگر چه ارزشهای مهم و بزرگی در این خصلتها است که چنین وزنی بدان داده است ؟ در ایمان به خدا و روز جزا و فرشتگان و کتاب و پیامبران چه ارزشی نهفته است ؟

ایمان به خدا نقطه عطفی است که زندگی بشر را از بردگی و بندگی قدرتهای گوناگون و اشیاء و اعتبارات گوناگون به عبودیت انحصاری خدا , متحول می سازد و بدینوسیله روح او را از بندگی هر چیز دیگر رها می سازد , به او رفعت و تعالی می بخشد و او را با همه موجودات عالی و برتر , همسطح و همپراز , و همه را در یک صف و بنده و یک معبود قرار می دهد و او را از هر ارزش پنداری فروتر از انسان , فراتر می برد . همچنین نقطه عطفی است که جمع آدمیان را از آشفتگی به انتظام و از گمراهی به هدفداری و از گسیختگی به انسجام و جهتگیری مشخص , می کشاند .

بشریت بدون ایمان به خدای یگانه ، از داشتن مقصدی مشخص و عاقبتی یک
آهنگ و نقطه ء تمرکزی که همگان به جد و یکنواخت ، پیرامون آن گرد آیند
- چنانکه در دیگر ذرات و عناصر جهان چنین است - و میان آنان نسبت ها و
رابطه ها

329

و هدف ها و پیوندهای معین و مشخص برقرار باشد ، محروم می باشد.

ایمان به روز قیامت ، ایمان به عدالت مطلق خدا در صحنه ء پاداش و جزا
است ، و به اینکه زندگی انسان در این عالم ، بیهوده و بی جهت و آشفته و بی
نظم نیست ، و به اینکه نیکی ها و نیکوکاری ها بدون پاداش نمی ماند هر چند
پاداش آن در این زندگی به دست نیاید . . .

ایمان به فرشتگان ، جلوه ئی است از ([ایمان به غیب]) و ایمان به غیب ، خود
نقطه ء تمایز درک و شعور انسان است از درک و شعور حیوانات ، و جهان

بینی انسان را از جهان بینی حیوانات ، متمایز می سازد و انسان را که به چیزی
ماورای حواس ظاهری معتقد است از حیوان که زندانی حواس خویش است
و از آن قدمی فراتر بر نمی دارد ، برتر می برد (۱ .)

و بالاخره ایمان به کتاب و به پیامبران ، ایمان به همه ء پیامها و پیام آوران
آسمانی است . یعنی در حقیقت ، ایمان به یکپارچگی بشریت ، و به یگانگی
خدای بشر ، و یک آهنگی دین و برنامه ء آسمانی اش . . . و این برای مؤمن
که وارث میراث همه ء پیامبران و پیامهای آسمانی است ، دارای ارزشی
شگرف و مهم است .

و آنگاه ، در بخشش مال - که محبوب آدمی و مایه ء تفاخر اوست - به
خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان و طلب کنندگان و بردگان
، چه ارزشی نهفته است ؟

ارزش این عمل را باید در رهائی از زنجیر حرص و آز و ضعف و خودخواهی و خلاصه ، در رهائی از مالدوستی که دشمن انفاق و بزرگواری و شکفتگی روان آدمی است ، جستجو کرد . پس این یک ارزش روحی است که با اشاره به محبوب بودن مال در آیه ، بر آن تکیه شده است ، این ارزشی است مربوط به احساس و شعور انسانی ، که آدمی از مال محبوب خود - و نه از چیزهای پست و نامرغوب - دست

- 1 نگاه کنید به تفسیر آیات نخستین سوره ء بقره .

330

بشوید و از بندگی مال دنیا که آفریننده ء ذلت ها و زبونی ها است نجات یابد و از زنجیر حرص - که فرو افکننده ء سرهای برافراشته ء مردان است - وی را رها سازد .

در معیار ارزشهای مکتبی چون اسلام که همواره پیش از رها سازی انسان از

بند اسارت‌های برونی ، در تلاش رها سازی وی از وسوسه ها و ضعف ها و زبونی های درونی اوست و معتقد است که برده ء انسانها و قدرتها همیشه همان کسانی می باشند که طوق بردگی نفس و هوس خود را به گردن دارند و آنها که از زنجیر اسارت خود رسته اند در اجتماع نیز سر به بندگی کسی ندارند ، این خصلت - بخشش و انفاق مال محبوب - ارزشی بزرگ و سرآمد است .

و مگر در معیار ارزشهای انسانی چنین نیست ؟ بخشش به خویشاوندان ، نمونه و نمودار بزرگ منشی روح انسان و تأمین کننده ء حرمت خانواده و پیوندهای فامیلی است - و خانواده سلول نخستین اجتماع است - و همین ، انگیزه ء توجه بیشتر و اهتمام جدی تری است که بدان مبذول گشته و در این آیه از دیگر موارد صرف مال ، بیشتر ذکر شده است . بخشش به یتیمان ، نمودار همکاری و مسئولیت متقابل بزرگسالان و کودکان در صحنه ء اجتماع ، و کمک قویدستان به ضعیفان است ، نوعی جایگزینی حمایت بیگانگان از محبت و سرپرستی پدر است ، کوششی برای جلوگیری از آوارگی و به دام

فساد افتادن اطفال بی پناه و در نتیجه پدید آمدن عقدهء بی مهری و روح انتقامجوئی از اجتماعی است که آنان را تنها و سرگردان رها کرده است.

بخشش و احسان به مستمندانی که راه معیشت به روی آنان بسته است و با این حال ، حرمت آبروی خود را نگاه داشته و دست سؤال دراز نکرده اند (۱)
(موجب حفظ و پاسداری آبرو و ارزش انسانی آنان و به معنای تضامن و مسئولیت متقابل در محیط

- 1 گویا مؤلف ، کلمهء مسکین را به مناسبت [سکونت از سؤال] گرفته ، و بر آنقرار آیه را معنی کرده است و گرنه اگر وجه اشتقاق را [سکونت و عجز از حرکت] بدانیم توجیه آیه چندان متناسب نیست (م .)

331

جامعهء مسلمان است و اینکه در آن ، هیچیک از افراد به فراموشی سپرده نمی شود و هیچ عضوی از اعضای این پیکر مورد بیمهری قرار نمی گیرد.

بخشش و احسان به در راه ماندگان که از مال و خاندان خود جدا افتاده اند , نشان دهنده ء وظیفه ء کمک در لحظه ء عسرت و دوری از اهل و یار و دیار است و گویای این حقیقت که انسانیت , همه یک خانواده اند و زمین یکسره یک وطن , و هر کس در هر گوشه ء این وطن می تواند به عوض خاندان خود , خاندانی و به جای مال خود , مالی و به جای پیوندهای نزدیک خانوادگی و آرامش درون خانواده ء خود , پیوندهائی و آرامشی داشته باشد .

بخشش به طلب کنندگان , وسیله ئی برای تأمین نیازمندیهای آنان و موجب بازداشتن آنان از درخواست و طلب است که اسلام از آن بیزار است . در محیط اسلامی کسی که می تواند نیازمندیهای خود را تأمین کند یا به کاری تأمین کننده دست زند هرگز دست سؤال و طلب به سوی کسی دراز نمی کند , چرا که دینش به او مأموریت داده که کار کند و سؤال نکند , و قناعت ورزد و دست گدائی نگشاید , پس آنکسی که سؤال می کند بی شک , محتاج و از کار افتاده است .

بخشش به بردگان برای آزاد ساختن انسانی است که به سزای عملی ناروا -
شمشیر کشیدن به روی اسلام - خود را به قید اسارت و بردگی افکنده است .
این بخشش یا به شکل خریدن و آزاد کردن بردگان جنگی و یا به بخشیدن
مالی به آنان تا به وسیله آن بتوانند خود را از صاحبان خود باز خرید کنند (
مکاتبه) انجام می گیرد . اسلام به بردگانی که مایل باشند خود را آزاد کنند
اجازه این عمل را داده است . از لحظه ئی که برده چنین تصمیمی می گیرد
در شمار مستحقین زکات در می آید و می توان از زکات و دیگر نفقات به او
داد تا قرارداد آزادی تدریجی خود را با اربابش منعقد سازد و بدینوسیله ,
آزادی خود را باز یابد .

و اما نماز و ارزشی که در آن نهفته است . . .

به پاداشتن نماز , چیزی غیر از روی کردن به مشرق و مغرب است , نماز
توجه

کامل انسان با روح و جسم و اندیشه اش و در ظاهر و باطن اش ، به سوی خدا است . تنها چند حرکت ورزشی یا توجهی صوفیانه و عارف مابانه ، حقیقت نماز را تشکیل نمی دهد . نماز اسلام ، خلاصه ئی از بینش اصولی اسلام درباره زندگی است . اسلام ، انسان را با جسم و روح و اندیشه اش یکپارچه و یکجا می شناسد و میان نیروهای طبیعی وی که پدید آورنده این ترکیب شگفت آور است ، تضاد و تناقضی نمی بیند و هرگز نمی کوشد که برای آزادی و فتوح روح ، جسم را زیر فشار و ریاضت قرار دهد ، چرا که این فشار را برای آزادی روح ، لازم نمی شمرد . از اینرو بزرگترین عبادت در اسلام ، نماز است که جلوه گاه نیروهای سه گانه انسان - جسم و روح و عقل او - می باشد و این هر سه را با آهنگی یکنواخت به خدا نزدیک و مرتبط می سازد . . . رکوع و سجود و قیام و قعودش جسم را به حرکت می آورد ، قرائت و تفکر و تدبر در معنای الفاظش اندیشه را به تلاش و می دارد ، توجه و تسلیم و خضوعش روح را به شگفتی و فتوح می رساند . . . و این همه با هم و در یک لحظه انجام می گیرد . . . بر پاداشتن چنین نمازی هر

رکعت و هر نوبتش به یاد آورنده و هم محقق کننده ء بینش اسلام درباره ء زندگی است.

و ادا کردن زکات . . . ادای مالیات اجتماعی اسلام است که خداوند - به حکم آنکه مالک و صاحب اصلی همه ء اموال و سپارنده ء آنها به انسان او است - به صورت حقی برای فقراء در مال اغنیاء مقرر داشته است . در این آیه , زکات پس از بخشش مال محبوب به خویشاوندان و . . . ذکر شده و این دلیل بسنده ئی است بر اینکه بخشش مزبور و زکات , هیچیک نمی تواند جایگزین آندیگری باشد . زکات , مالیاتی مقرر و معین است و آن بخشش , انفاقی مطلق و بدون اندازه ء معین . . . و نیکوئی کامل آنگاه تأمین می گردد که این هر دو با هم انجام گیرد چرا که هر دو در شمار پایه های اساسی اسلام اند . بیگمان اگر زکات , فریضه ئی مستقل و جدا از بخشش و انفاق مزبور نمی بود قرآن , مستقلاً در این آیه از آن نام نمی برد .

و سپس وفا به پیمان . . . یکی از نمایانترین نشانه های اسلام است و در قرآن

چندین جای ، نامی از آن به میان آمده و نشان ایمان ، انسانیت و نیکوکاری شمرده شده است . برای بوجود آمدن فضائی از اعتماد و اطمینان متقابل در ارتباط میان افراد و ارتباط میان اجتماعات و ارتباط میان ملتها و دولتها ، پاسداری عهد و پیمان ، یک شرط لازم است و مبنای اساسی آن ، وفا به عهد خدائی است . اگر این شرط در جامعه ئی تأمین نشود دلها همه مضطرب و بیمناک به سر می برند ، هیچکس به هیچ وعده و تعهدی پایبند و به هیچ کس دیگری مطمئن نیست . اسلام ، کار وفاداری و پایبندی به تعهدات خود با دوستان و هم با دشمنان را به جائی رسانید که بشریت در سراسر تاریخش هرگز بدان پایه نرسیده بود و پس از آن نیز جز در پرتو اسلام ، نرسید .

و بالاخره ، صبر در سختی و بر خسارت ها و در صحنه ء پیکار . . . تمرین و آماده سازی روحیه ء مؤمن است تا در پیشامدها و رویدادهای نامطلوب و دشواریهای زندگی دچار پریشانی و شکست و اظهار عجز نگردد و بتواند تا سر آمدن دوران بلا و سختی پایدار بماند و طوفان حوادث را به سلامت از سر

بگذراند . صبر در واقع , جلوه و مظهر امید و اطمینان و اعتماد به خدا است .
امتی که سرپرستی و راهبری بشریت و استقرار عدل و صلاح در زمین را
متعهد و متقبل می گردد ضروری است که خود را برای روبرو شدن با
مشکلات و مشقت های این راه پر خطر , با سلاح برای صبر , آماده سازد . . .
صبر در حال فقر و درماندگی , صبر در بیماری و ضعف , صبر در نیازمندیها
و کمبودها , صبر در پیکار و محاصره , و صبر در همه حال و همه حال . . .
تا بتواند تکلیف سنگین خود را بگذارد و نقش مشخص و تعیین شده ء خود
را با ثبات و اعتماد و با آرامش و اعتدال , به پایان برد .

از نظر ادبی کلمه ء ([صابرين]) با ترکیبی غیر از ترکیب جملات پیش از خود
آمده و با آنکه آنها همه از نظر اعراب , مرفوعند این کلمه , منصوب آمده ([:
صابرين]) . . . و این دلیل توجه و عنایت بیشتری به این خصلت است , گوئی
خواسته با تقدیر کلمه ء ([اخص]) (اخص الصابرين) ویژگی و تمایز این
صفت را در میان صفت های دیگر

نمایان سازد . آری در ردیف صفاتی همچون : ایمان به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبران و بخشش مال محبوب و به پاداشتن نماز و ادا کردن زکات و پاسداری عهد و پیمان , صبر در دشواریها , صفتی برجسته و ممتاز است و این برای صابران مقامی بزرگ و برای صبر , امتیازی جالب به شمار می آید .)

بدینترتیب در یک آیه , اصول فکری اسلام و وظائف مربوط به جان و مال در کنار هم آمده و بر رویهم حقیقتی واحد , و واحدی تجزیه ناپذیر معرفی شده و مجموع آن [بر] یعنی نیکوئی کامل و جامع - یا چنانکه در برخی از روایات تفسیر شده : ایمان - نام گرفته است و حقا این آیه خلاصه ء کاملی از بینش اسلام و اصول این مکتب است چنانکه بدون آنها [اسلام] مفهوم و معنایی ندارد .

و از اینرو پایان آیه درباره ء کسانی که به این خصلت ها موصوفند , چنین قضاوت می کند :

اولئك الذين صدقوا اولئك هم المتقون (اینهايند کسانی که راست گفته اند , و اینهايند تقوا پیشگان)

اینهايند آنانکه در مسلمان بودن و ایمان و باور داشتن و ایمان خود را با لوازم عینی و واقعی اش در زندگی تطبیق کردن , به خدای خود راست گفته اند . و اینهايند تقوا پیشگانی که از خدای خود بیم و خشیت می کنند و تعهد خود را با درک و آگاهی و دقت لازم , به انجام می رسانند .

از خلال این آیه , آفاق بلندی را که انسانها به وسیله ء آئین و کتابهای آسمانی بدان نائل شوند , می نگریم و سپس به انسانهای بیخبری که از این مکتب , دوری و بیگانگی و با آن و منادیانش , ستیزه و دشمنی می ورزند نظری می افکنیم . . و آنگاه از روی تأسف و اندوه دست بر هم می سائیم و سخن خدای سبحان را تکرار می کنیم : ای دریغ بر مردمان . . .

بار دیگر نگاهی می افکنیم . . . در پرتو امید فراوانمان به خدا و یقین قاطعمان

- 1 برگردید به تفسیر آیه های : یا ایها الذین امنوا استعینوا بالصبر و الصلوه . .
تا : اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمه . . . در درس گذشته .

335

به نیرومندی و اصالت این مکتب , غبار این حسرت را زدوده می بینیم و در
افق دور دست آینده , شعاع خیره کننده ء امید را درخشان . . . امید به آنکه
بشریت پس از آن سرگردانی و رنج جانکاه , عاقبت به این بنیان استوار متوسل
شود و به این افق درخشنده برسد . .

به امید خدا . .

336

یا ایها الذین ءامنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد و

الانثى بالانثى فمن عفى له من أخيه شىء فاتباع بالمعروف و اداء اليه باحسن ذلك تخفيف من ربكم و رحمه فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب اليم (١٧٨)
ولكم فى القصاص حيوه يأولى الالب لعلكم تتقون (١٧٩) كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيرا الوصيه للوالدين و الاقربين بالمعروف حقا على المتقين (١٨٠) فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ان الله سميع عليم (١٨١) فمن خاف من موص جنفا أو اثما فاصلح بينهم فلا اثم عليه ان الله غفور رحيم (١٨٢) يا ايها الذين ءامنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون (١٨٣) اياما معدودت فمن كان منكم مريضا او على سفر فعده من ايام اخر و على الذين يطيقونه فديه طعام مسكين فمن تطوع خيرا فهو خير

337

له و ان تصوموا خير لكم ان كنتم تعلمون (١٨٤) شهر رمضان الذين انزل فيه القرءان هدى للناس و بينت من الهدى و الفرقان فمن شهد منكم الشهر فليصمه و من كان مريضا أو على سفر فعده من ايام اخر يريد الله بكم اليسر و لا يريد بكم العسر و لتكملوا العده و لتكبروا الله على ما هدئكم و لعلكم تشكرون)

۱۸۵) و اذا سالک عبادى عنى فانى قريب أجيب دعوه الداع اذا دعان
فليستجيبوا لى و ليومنوا بى لعلمهم يرشدون (۱۸۶) احل لكم ليله الصيام
الرفث الى نسائكُم هن لباس لكم و انتم لباس لهن علم الله انكم كنتم تختانون
انفسكم فتاب عليكم و عفا عنكم فالثن بشروهن و ابتغوا ما كتب الله لكم و
كلوا و اشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر ثم
أتموا الصيام الى اليل و لا تبشروهن و انتم عكفون فى المسجد تلك حدود الله
فلا تقربوها كذلك يبين الله ءاياته للناس لعلمهم يتقون (۱۸۷) ولا تأكلوا أموالكم

بينكم

338

بالبطل و تدلوا بها الى الحكام لتأكلوا فريقا من امول الناس بالاثم و انتم تعلمون
(۱۸۸)

339

در این درس , گوشه هائی از مقررات اجتماعى جامعهء مسلمان - كه آن
روزها تازه در مدینه نشأت مى یافت - و هم بخشی از عبادتهاى واجب ,

مطرح گشته است.

این دو فراز - مقررات اجتماعی و عبادات - در کنار هم ، یک مجموعه ء مختلط را در بخشی از این سوره تشکیل می دهند و با تقوا و خشیت - که غالبا پس از شمارش مقررات اجتماعی یا عبادات ، با یک لحن در هر دو جا ، در مقطع آیه ها ذکر شده - همه با یک رشته به یکدیگر مرتبط و متصل می گردند . و چنانکه مشهود است این همه با هم ، به دنبال آیه ء ([بر] که متضمن پایه های اساسی اندیشه و عمل جامعه ء اسلامی است ، ذکر گردیده است .

شمه ئی از مقررات قصاص و قوانین جزائی و فرازهائی از احکام : وصیت ، روزه ، دعا ، اعتکاف و بخشی از روابط مالی افراد ، عناصر تشکیل دهنده ء این درس است .

آیه ئی که فرمان قصاص در آن آمده به اشارتی به [تقوا] (پایان یافته است):

[و برای شما در اجرای حکم قصاص ، زندگی هست ای خردمندان ! شاید
تقوا پیشه کنید]

آیه ء وصیت نیز همینطور:

[بر نوشته شد بر شما که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر چیزی از
خود باقی گذارده ، برای پدر و مادر و نزدیکان به نیکی توصیه کند ، کاری
شایسته برای تقوا پیشگان]

آیه ء روزه نیز همینطور:

[ای کسانی که ایمان آورده اید ، روزه مقرر گشت بر شما چنانکه بر امت

های پیش از شما مقرر گشته بود ، شاید تقوا پیشه کنید)]

340

پس از اشاره به اعتکاف در پایان آیات روزه نیز عینا همینطور:

[این حدود خدا است ، بدان نزدیک شوید ، اینگونه خدا آیات خود را
برای مردم نمایان می سازد شاید تقوا پیشه کنید)]

آیه های معدود دیگری از این درس که با نام و یاد [تقوا] تمام نمی شود
بالاخره از معنای تقوا و برانگیختن احساس و شعور آدمی نسبت به خدا ،
چیزی فراتر نمی رود مثلا [] : تا خدا را بر اینکه هدایتتان کرده بزرگ شمارید
و شاید (نعمت او را) شکر گزارید [] یا [] : مرا اجابت کنند و به من ایمان
آورند ، شاید به آگاهی و رشد رسند [] یا [] : به یقین خدا شنوا و دانا است [] و
یا : [] به یقین خدا دارای مغفرت و رحمت است . []

این پیوستگی ، انسان را به حقیقتی درباره ء این آئین ، توجه می دهد : به تجزیه ناپذیری و یکپارچگی کامل آن . . . مقررات و حدود اجتماعی اش ، مبانی حقوقی اش ، مراسم و آداب عبادتش همه از جهان بینی و از ایدئولوژی عامی که این جهان بینی پدید آورده ، سر می زند و همه با رشته ء واحدی به خدا مرتبط و متصل می گردد و همه به هدف و فرجام واحدی می رسد که همانا عبودیت خدای یگانه است ، خدائی که آفرید و روزی داد و انسان را در پهنه ء عالم به جانشینی خود گماشت ، جانشینی ئی مشروط ، مشروط به این شرط که بندگی کامل و ایمان به خدا را بپذیرد و بینش و نظام و قانون زندگی را از او دریافت کند.

این درس ، با توجه به مجموعه ء موضوعاتی که در متن آیات و مقطع های آن آمده ، نمونه ء بارزی از پیوستگی و یکپارچگی همه ء جوانب فکری و عملی است در اسلام.

یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد و

الانثى بالانثى فمن عفى له من اخيه شىء فاتباع بالمعروف و اداء اليه باحسان
ذلك تخفيف من ربكم و رحمه فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب اليم و لكم
فى القصاص حيوة يا اولى الالباب لعلكم تتقون

(ای کسانی که ایمان آورده اید! در مورد کشتگان بر شما قصاص مقرر گشت
: آزاد به

341

آزاد , و برده به برده , وزن به زن , پس آنکس که برای او از سوی برادرش
چیزی بخشوده شده , باید به شیوه ئی پسندیده پیگیری شود و او با نیکی
تأدیه نماید , این تخفیفی است از سوی پروردگارتان و رحمتی , پس هر که
بعد از آن , راه تجاوز بیماید برای او الم انگیز خواهد بود)

خطاب به کسانی است که ([ایمان آورده اند] . . . خصلتی که دارا بودن آن
مقتضی آنست که حکم قصاص را از خدا تلقی کنند . و منظور آنست که

فریضه ء قصاص در مورد کشته شدگان را - با تفصیلی که در اولین آیه بیان شده - به اطلاع آنان برساند . در آیه ء دوم , حکمت این قانون را تشریح می کند و فکر و هوش مؤمنان را برای درک فلسفه ء این حکم بیدار می سازد و در دلشان نیز روح تقوا را - که در معرکه ء قتل و قصاص , دریچه ء اطمینانی به حساب می آید - برانگیخته و هشیار می فرماید .

حکم قانونی چنین است که در صورت وقوع قتل عمدی , آزاد به خاطر آزاد و برده به خاطر برده و زن به خاطر زن , قصاص شوند .

فمن عفی له من اخیه شی ء فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان (پس آنکس که از سوی برادرش برای او چیزی بخشوده شده باید به شیوه ئی پسندیده پیگیری شود و او با نیکی تأدیه نماید)

بخشودگی مزبور بدینصورت است که اولیای مقتول , به جای کشتن جنایتکار

, از او ديه بستانند . هنگامي كه اوليای مقتول رضایت دادند كه در عوض قصاص , ديه بگیرند باید مطالبه ء ديه به شیوه ئی پسندیده و همراه با رضایت و محبت باشد , بر قاتل نیز لازم است كه آن را به صورتی نیکو و بی كم و كسر تأديه نماید . این دو وظیفه ء متقابل , موجب آن است كه در دلها نور صفا و محبت بدرخشد و آزردهی و جراحی كه بر اثر قتل , در دلها پدید آمده التیام یابد و پیوندهای برادری میان بازماندگان و زندگان تقویت گردد.

با مقرر ساختن حكم ديه , (به جای قتل) كه متضمن تخفیف و رحمت است خداوند برگرویدگان به اسلام , منت می نهد:

ذلك تخفیف من ربكم و رحمه (این از طرف پروردگارتان تخفیفی و رحمتی است)

در تورات , قانون ديه برای بنی اسرائیل وجود نداشت ولی در اسلام برای

اینکه دل‌های مؤمنان همواره در فضائی از صفا و رضامندی زیست کند ، این حکم ، مقرر گشت .

فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم (پس هر که بعد از آن ، راه تجاوز پیش گیرد برای او عذابی الم انگیز هست)

علاوه بر عذاب آخرت ، سزای او در همین دنیا نیز آن است که به قتل برسد و دیه از او پذیرفته نشود ، زیرا تعدی و تجاوزی که پس از تراضی و آشتی سر می زند ، عهد شکنی و پشت پا زدن به پیمان دوستی و برانگیختن غبار دشمنی در فضای صفا است .

در این حکم ، نشانه های وسعت آفاق اسلام را و بینائی و آگاهی به انگیزه ها و تمایلات فطری انسان را ، کاملاً مشاهده می کنیم . خشمگین شدن به خاطر خون ، یک نهاد طبیعی است و از اینرو اسلام با مقرر کردن قانون

قصاص ، به این خوی فطری ، پاسخ مثبت می دهد . آن عاملی که می تواند آزمندی و افزون طلبی را در زمینه ء انتقام گیری ، مهار کند و خشم درون را فرو بنشانند و از سوی دیگر ، جنایتکار را نیز از ادامه ء جنایتکاری باز دارد ، عدالت قاطع است .

در عین حال اسلام ، بخشش و گذشت را نیز در نظرها ارزش و محبوبیت می دهد و راه آن را می گشاید و حدود و مقرراتی برای آن قرار می دهد .

اینکه اسلام پس از مقرر ساختن قانون قصاص ، مردم را به عفو و بخشش دعوت می کند در حقیقت بدینمعنی است که آنان را به صورت یک عمل غیر الزامی به مسابقه در نیکی و نیکوکاری فرا می خواند و نه بدینمعنی که فطرت و غرائز اصیل را - که انتقام گیری از آن جمله است - با یک فرمان اجباری پایمال می سازد .

بعضی گفته اند : این آیه با نزول آیه ئی از سوره ء مائده که بعدا نازل گشته و به طور مطلق , هر کسی را بخاطر ارتکاب قتل , مستوجب قصاص دانسته (با حذف قید : آزاد به خاطر آزاد و بنده به خاطر بنده . . .) نسخ گردیده است . مفسری در شأن نزول این آیه می گوید([: دو قبیله از عرب , اندکی پیش از اسلام , با هم جنگیده و کشته و مجروح بسیار , از جمله زنان و بردگان به جای نهادند و هنوز تقاص نکرده , اسلام

343

آوردند . یکی از این دو قبیله که از لحاظ نیروی انسانی و مالی بر آندیگری برتری داشت سوگند یاد کرد که دست از انتقام نکشد تا آنگاه که در عوض بردگان مقتول خود , آزادان قبیله ء دیگر را و به عدد زنان مقتول خود , مردان آنان را به قتل رساند . آیه درباره ء آنان نازل شد([: آزاد به آزاد و برده به برده و زن به زن] . . .) بعدها این حکم با جمله ء([: النفس بالنفس]) (یکجان در برابر یکجان) نسخ گشت .)

لیکن به نظر می رسد که مورد این آیه غیر از مورد آیه ء سوره ء مائده است ,

آیه ء سوره ء مائده در مورد تعدی و تجاوز فردی و مشخص است ، مثلا قتل کسی به دست کسی یا قتل چند نفر معین به وسیله ء چند نفر معین دیگر . در اینصورت اگر قتل ، به عمد انجام گرفته باشد قاتل را - هر که و هر چه هست - قصاص می کنند . ولی در آیه ء مورد بحث ما چنانکه از شأن نزول مذکور نیز بر می آید ، سخن از تعدی و تجاوز دسته جمعی است مانند تجاوز آن دو قبیله ء عرب . فامیلی یا قبیله ئی یا جماعتی بر فامیل یا قبیله یا جماعت دیگر ، هجوم می برد و مردان و زنان و بردگانی از آنان را به قتل می رساند ، در اینصورت اگر قرار باشد قبیله ء قاتل قصاص شود ، در مقابل هر مردی ، مردی و در عوض هر زنی ، زنی و بجای هر برده ئی ، برده ئی را باید به قتل رسانید و اگر اینگونه عمل نشود حکم قصاص در تعدی های دسته جمعی به چه صورتی قابل اجراء خواهد بود ؟ (۱)

اگر این برداشت ، درست باشد موضوع نسخ ، منتفی است و میان این دو آیه

۱ - در تعدی های دسته جمعی باید کسانی را که به طور مشخص مرتکب

قتل شده اند مجازات کرد نه آنکه در میان یک قبیله ، از یک کنار ، قاتل و غیر قاتل را به قتل رسانید . جان کلام اینجاست که مستوجب قصاص ، شخص قاتل است نه قبیله و قاتل . اگر شخص قاتل شناخته شد قصاص می شود و اگر شناخته نشد بابت خون مقتولان ، دیه پرداخت می گردد . اگر توجیه مؤلف درست باشد لازمه اش آن است که به عدد مردان و زنان و بردگان مقتول ، از قبیله و قاتل ، مرد و زن و برده به قتل برسند و گرچه که در میان آنان کسانی هم باشند که مرتکب قتل نگشته اند ! و این فتوای عجیب که فقط می تواند از یک ناآشنا به حقوق و فقه اسلام ناشی شود ، نمونه و عبرت آموزی است . از وخامت نافرجام غیر متخصصان در حوزه و مسائل تخصصی

.(م)

344

تعارضی که مستلزم نسخ باشد وجود نخواهد داشت . (۱)

ادامه و سخن در آیه و بعد ، حکمت عمیق و هدف های نهائی حکم قصاص را آشکار می سازد:

و لکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب لعلکم تتقون (ای خردمندان برای شما در اجرای قانون قصاص زندگی هست ، شاید تقوا پیشه کنید .)

هدف از این قانون ، انتقام گیری و فرو نشاندن کینه ها نیست . قصاص برای هدفی بالاتر و عزیزتر از اینهاست ، برای زندگی و در راه زندگی ، بل خود زندگی است . . . و آنگاه به منظور اندیشیدن و تدبر در حکمت این واجب و برانگیختن روح تقوا در دلها است .

فرو افتادن دست قاتل و انجام نگرفتن قتل - که در صورت رائج بودن قصاص امری قابل پیش بینی است - یکی از سرچشمه های جوشان زندگی است که در این قانون مضمور است . کما اینکه آسایش روانی و فرو نشستن روح انتقامجوئی و کینه ورزی اولیای مقتول - که اگر به وسیله ئی فرو ننشیند رشته ئی دراز خواهد داشت و جنگ چهل سالهء [بسوس] (در جاهلیت و اختلافات دنباله دار فامیلی روزگار ما نمونه های روشن آنست که - نیز

سرچشمه ئی دیگر است.

زندگی را به معنای وسیع و عمومی ترش که در نظر بگیریم قصاص را از معنای زندگی سرشارتر می بینیم ، زیرا تجاوز به زندگی یکفرد ، تجاوز به اصل زندگی و تعدی به هر انسان زنده ئی است که در معنای زندگی با مقتول ، شریک می باشد . اگر قانون قصاص ، شخص جانی را از تجاوز به زندگی یکفرد باز دارد در حقیقت ، او را از تجاوز به اصل زندگی بازداشته است و محصول این بازداری ، زندگی است ، نه زندگی یکفرد یا یک قبیله و یک جماعت ، بلکه زندگی مطلق . . .

- 1 اگر این نظر درست نباشد مسئله ء نسخ منتفی است ، عده ئی از مفسران متأخر دو آیه ء مزبور را به گونه هائی معنا کرده اند که اشکال و تعارضی در میان نمی ماند دونمونه از این توجیه ها در تفسیرهای : المیزان ، المنار می توان دید . (م)

از اینهمه بالاتر و برای مصونیت زندگی ، مؤثرتر ، برانگیختن حس تدبیر در حکمت خدا و پروا از مخالفت با فرمان اوست(] : شاید تقوا پیشه کنید .)]

و این همان رشته ئی است که به دست و پای آدمی گره می خورد و او را از تجاوز و تعدی باز می دارد ، از تجاوز در شکل ارتکاب قتل و از تعدی در شکل انتقام و حشیانه . . . آری تقوا . . . یعنی درک و شعور خاصی که بر اثر بیمناکی از خدا و پرهیز از خشم او و علاقمندی به خشنودی او ، در آدمی پدید می آید .

بدون این رشته هیچ قانون و مقرراتی پا برجا و برخوردار از موفقیت نخواهد بود و هیچ انسانی تن به قیود زندگی اجتماعی نخواهد داد . نظامات و مقرراتی که از روح و حساسیت و بیم و امید داشتن در برابر یک نیروی برتر از انسان ، تهی است هرگز نمی تواند همیشه انسانها را به پایبندی به قانون وادار سازد .

از اینجا می توان استنباط کرد که چرا و چگونه در دوران حکومت اسلامی راستین - در عهد اول - آمار جرائم و خلاف هائی که حد شرعی بر آن جاری گشته آنقدر کم و همان نیز غالبا با اعتراف و طوع و رغبت شخص جانی همراه بوده است . بی گمان ، موجب اصلی را در تقوا باید جستجو کرد . تقوا بود که همچون پاسدار هشیاری در درون ضمیر و روان مسلمانان ، اعمال آنان را مراقبت کرده از پانهادن به منطقه ء ممنوعه بازشان می داشت ، و البته در کنار این عامل درونی ، عامل نظم اجتماعی صحیح و منطبق با فطرت را نیز باید به حساب آورد . و ایندو - نظام و مقررات اجتماعی سالم از سوئی و عبادت و تربیت روانی از سوی دیگر - همچون دو عنصر متعاون و متعاقد ، دست اندرکار پی ریزی و تحکیم جامعه ئی بودند که تفکری درست و شعوری سالم و حرکتی مستقیم و روشی استوار داشت ، چرا که نخستین شالوده های آن در درون ضمیر انسانها نهاده شده بود .

[تا آنجا که اگر گاهی تند باد حیوانیت در نفس کسی وزیدن می گرفت و انسانیت او را منکوب می ساخت ، با اینکه نه چشمی مراقب او بود و نه

دست قانون بالای سر او , همین ایمان در ضمیر او به ملامتگری خشن و
نشتری گزنده و اندیشه ئی

346

هراس آفرین بدل می گشت و گنهکار را تا آن لحظه که با پای خود به پیشگاه
قانون برود و به گناه خود اعتراف کند و خویشتن را در معرض مجازاتی شدید
قرار دهد و آن را با آرامش و آسایش روان تحمل کرده و خود را از خشم خدا
و عقوبت آخرت نجات بخشد , راحت نمی گذاشت] (۱ .)

آری این تقوا بود , تقوا .

فراز بعد درباره ء وصیت است که میان آن با آیات قصاص , مناسبتی آشکار
هست :

کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیه للوالدین و الاقربین

بالمعروف حقا على المتقين فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين
يبدلونه ان الله سميع عليم فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصح بينهم فلا
اثم عليه ان الله غفور رحيم

(مقرر گشته است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد - اگر مالی از
خویشتن به جای می گذارد - برای پدر و مادر و خویشاوندان به شیوه ئی
پسندیده توصیه کند ، حقی است برعهده ء تقوا پیشگان . پس هر کس آن را
پس از شنیدن و دانستن ، دگرگون کند پس گناه آن بر دوش کسانی است که
دگرگونش ساخته اند ، همانا خدا شنوا و دانا است . پس هر که از وصیت
کننده ئی انحراف یا گناهی را گمان برد و میان آنان اصلاح کند پس بر او
گناهی نیست ، همانا خدا دارای مغفرت و رحمت است)

این نیز فریضه ئی است (۲) : وصیت برای پدر و مادر و خویشاوندان در
صورت باقی گذاردن مال و ثروت . در اندازه ء ثروتی که می باید در آن
وصیت کرد ، میان حقوقدانان اسلامی اختلاف است ، بعضی گفته اند : کمتر از

شصت دینار , ثروت محسوب نیست و بعضی گفته اند : کمتر از هشتاد دینار .
تا چهارصد و تا هزار نیز گفته اند . . . بیشک , مقدار مالی که بر آن ([ثروت])
گفته شود و در آن , وصیت واجب باشد از زمانی تا زمانی و از محیطی تا
محیطی , تفاوت می یابد .

آیات ([ارث]) بعد از این آیه نازل گشته و در آن سهمیه های معینی برای

- 1 عینا نقل از : ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین - سید ابوالحسن ندوی .
ص ۶۲ . طبع : لجنه التألیف و الترجمة و النشر .

- 2 بسیاری از بزرگان در دلالت آیه بر وجوب وصیت , تردید کرده و
روایاتی را که متضمن فرمان وصیت است طبق قرائنی بر استحباب , محمول
دانسته اند . بحث در اینمورد موكول است به كتب فنی و اختصاصی . (م)

میراث بر آن معین شده است و پدر و مادر در همه حال [میراث بر] (معرفی شده اند و لذا درباره آنان ، وصیت موردی ندارد زیرا طبق روایتی از رسولخدا - صلی الله علیه و آله [- برای وارث ، وصیت نیست] (۱) در مورد خویشاوندان ، حکم آیه به کلیت خود باقی است مگر خویشاوندانی که طبق آیه و ارث ، جز و میراث بران باشند (۲) .)

وصیت درباره خویشاوندان غیر وارث ، در مواردی که رسیدگی به اقارب لازم است ، حکمتی آشکار دارد . این جلوه ئی از مسئولیت و تعهد متقابل در محدوده و خانواده و بیرون از قلمرو [وراثت] است ، بدینجهت در پایان آیه اشاره به معروف (کار پسندیده) و تقوی شده است :

بالمعروف حقا علی المحسنین (به شیوه ئی پسندیده ، حقی است بر عهده و تقوا پیشگان)

بدین ترتیب نه به وارث ، ستم می شود و نه غیر وارث ، مورد بی اعتنائی قرار می گیرد ، و تقوا که در اینجا به معنای میانه روی و اعتدال و نیکی و نیکرسانی است ، تأمین می گردد . با اینحال ، نسبت وصیت از مجموع مال ، معین گشته و برای آن فقط یک سوم مال ، مقرر شده و نه بیشتر ، و کمتر از یک سوم ، بهتر است ، تا وارث از ناحیه غیر وارث زیان نبیند ، در اینجا نیز همچون دیگر مقررات اجتماعی اسلام که بدون استثنا از نظم و تناسب برخوردار می باشد ، بنیان کار بر پایه قانون و تقوا است .

آنکس که وصیت را بشنود و پس از مرگ موصی ، در آن تغییر و تبدیلی کند گنهگار است و بر دوش میت ، از این رهگذر ، گناهی نیست :

فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم

(پس هر کس آن را پس از شنیدن ، دگرگون کند پس گناه آن بر دوش کسانی

است که دگرگونش ساخته اند ، همانا خدا شنوا و دانا است)

و برآنچه می شنود و می داند گواه است ، هم گواه عمل وصیت کننده و هم شاهد تخلف تبدیل کننده ، پس میت را به خاطر تغییر و تبدیلی که پس از مرگ او انجام گرفته مؤاخذه نمی کند و تغییر دهنده را بخاطر این عمل خلاف ، به مؤاخذه می کشد .

1 و ۲ - فقهای شیعه این حدیث را مسلم ندانسته و وصیت برای میراث بران را نیز جائز دانسته اند . (م)

348

تنها در یک صورت است که وصی می تواند وصیت را تغییر دهد ، هنگامی که بداند وصیت کننده به انگیزه دشمنی و غرضورزی با وارث ، چنین وصیتی کرده است ، در اینصورت برعهده دار انجام وصیت ، باکی نیست که وصیت را به شکلی عادلانه تغییر دهد و کار را طبق عدل و انصاف به پایان برد :

فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح بينهم فلا اثم عليه ان الله غفور رحيم

(پس هر که از وصیت کننده ئی تمایلی یا گناهی را گمان برد و میان آنان اصلاح کند پس بر او گناهی نیست ، همانا خدا دارای مغفرت و رحمت است)

کار ، منوط است به مغفرت و رحمت خدا ، هم برای این و هم برای آن ، و به عنایت و لطف او که برترین تضمین عدل و انصاف است .

بدینترتیب ، موضوع وصیت نیز به همان رشته ئی که پیش از آن ، مسئله ء قصاص بدان ارتباط یافته و در جهان بینی ایمانی و در جامعه ء اسلامی همه چیز بدان مرتبط و متصل است ، وابسته و مرتبط می گردد .

امتی که برای استقرار مکتب و آئین خود در جهان و سرپرستی کردن جهانیان

و نظارت بر همه ء بشریت , موظف به جهاد در راه خدا است , بسیار طبیعی است که مکلف به روزه نیز باشد . زیرا روزه جلوه گاه بروز اراده ء قاطع و نیرومند انسان است , نموداری است از ارتباط اطاعت آمیز میان انسان و پروردگارش , نمونه و نشانه ئی است از پیروزی انسان بر نیازهای جسم و تحمل فشار و سنگینی آن بخاطر خشنودی و پاداش خدا.

و این همه , آماده سازی نفوس را برای تحمل سختی های راه دشوار و خطرناکی که از میانه ء تمایلات و هوسها می گذرد و هزاران آهنگ اغواگر و فریب آمیز , رهروانش را به خود می کشد , عناصری بایسته و ضروری است

در کنار این فلسفه ء خردپسند , تازه های دانش را نیز - که هر یک با گذشت زمان , افشا کننده ء یکی از آثار نیک و سودمند روزه بوده است - نباید از نظر

دور

داشت . من با اینکه هرگز نخواسته ام مقررات و ارشادات الهی به ویژه عبادات را با منافعی حسی و قابل رؤیت و لمس , ارزشیابی کنم زیرا که حکمت اصلی این مقررات را آماده سازی انسان برای نقش اساسی اش و رسیدن به هدف مقدرش , می دانم , با اینحال دوست نمی دارم که محصول دقتهای علمی در زمینه ء این مقررات و ارشادات را نیز نفی کنم , زیرا به نتیجه ئی که از مطالعه ء تدبیر شگفت آور خداوند در مورد انسان و تنظیم دقیق مقررات و معارفی که برای او مقرر فرموده , به دست می آید کاملاً متکی می باشم . . . و البته بدون آنکه فلسفه ء تکالیف و مقررات آسمانی را در همین آنچه دانش بشری می فهمد منحصر بدانم . چه , دامنه ء این دانش بسی محدود است و هرگز قادر نیست تمامی آنچه را که حکمت الهی برای پرورش و تعالی انسان و جهان , مقرر فرموده , بشناسد و بداند .

پایان جلد اول

فهرست آیات

بسم الله الرحمن الرحيم (١) ٢٤

الحمد لله رب العلمين (...) ٢٤

بسم الله الرحمن الرحيم ٢٥

اقراً باسم ربك .. ٢٥

بسم الله ٢٥

الحمد لله رب العالمين ٢٦

الحمد لله ٢٧

الرحمن الرحيم ٣٠

مالك يوم الدين ٣١

اياك نعبد و اياك نستعين ٣٣

اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم و

لاالضالين ٣٦

الحمد لله رب العالمين ٣٧

الرحمن الرحيم ٣٧

مالك يوم الدين ٣٧

اياك نعبد و اياك نستعين ٣٧

اهدنا الصراط المستقيم , صراط الذين انعمت عليهم , غير المغضوب عليهم و

الضالين ... ٣٧

الم ٤٧

بسم الله الرحمن الرحيم الم (١) ذلك الكتب لاريب فيه هدى للمتقين (٢)

الذين يؤمنون بالغيب ... ٥٩

الا انهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون (١٣) و اذا لقوا الذين ءامنوا قالوا ءامننا و

اذا خلوا الى ... ٦٠

ان كنتم صدقين (٢٣) فأن لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التى وقودها الناس

و الحجاره اعدت ... ٦١

الم ذلك الكتاب لاريب فيه هدى للمتقين ٦٣

ذلك الكتاب لاريب فيه ٦٤

هدى للمتقين ٦٥

الذين يؤمنون بالغيب و يقيمون الصلوه و مما رزقناهم ينفقون و الذين يؤمنون

بما انزل اليك و ما ... ٦٦

الذين يؤمنون بالغيب ٦٦

و يقيمون الصلوه ٦٨

و مما رزقناهم ينفقون ٦٩

و الذين يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك ٦٩

و بالآخره هم يوقنون ٧٠

اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون ٧١

ان الذين كفروا سواء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون ختم الله على

قلوبهم و على سمعهم و على ... ٧٢

ختم الله على قلوبهم و على سمعهم ٧٢

و على ابصارهم غشاوه ٧٢

و لهم عذاب عظيم ٧٢

و من الناس من يقول امنا بالله و باليوم الاخر و ما هم بمؤمنين يخادعون الله و

الذين امنوا و ما ... ٧٣

يخادعون الله و الذين امنوا ٧٤

و ما يخدعون الا انفسهم و ما يشعرون ٧٥

فى قلوبهم مرض ٧٦

فزادهم الله مرضا ٧٦

و لهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون ٧٦

و اذا قيل لهم لا تفسدوا فى الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم

المفسدون و لكن لا يشعرون ... ٧٦

و اذا قيل لهم امنوا كما امن الناس قالوا انؤمن كما امن السفهاء الا انهم هم

التفهاء و لكن ... ٧٧

و اذا لقوا الذين امنوا قالوا امنا و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن

مستهزؤن ... ٧٨

الله يستهزى بهم و يمدهم فى طغيانهم يعمهون ٧٨

اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ماكانوا مهتدين

٧٩

مثلهم كمثل الذى استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و تركهم

فى ظلمات لا يبصرون صم ... ٨٠

او كصيب من السماء فيه ظلمات و رعد و برق تجعلون اصابعهم فى اذانهم من

الصواعق ... ٨١

يا ايها الناس اعبدوا ربكم الذى خلقكم و الذين من قبلكم لعلكم تتقون الذى

جعل لكم الارض فراشا و ... ٨٢

لعلكم تتقون ٨٣

الذى جعل لكم الارض فراشا ٨٣

و السماء بناء ٨٣

و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقالكم ٨٤

فلا تجعلو الله انداد او انتم تعلمون ٨٥

و ان كنتم فى ريب مما انزلنا على عبدنا فاتوا بسوره من مثله و ادعوا شهداءكم

من دون الله ان كنتم ... ٨٦

فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التى وقودها الناس و الحجاره اعدت

للكافرين ... ٨٦

فاتقوا النار التى وقودها الناس و الحجاره اعدت للكافرين ٨٧

و بشر الذين امنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجرى من تحتها الانهار

كلما رزقوا منها من ثمره ... ٨٨

ان الله لا يستحى ان يضرب مثلا تابعوضه فما فوقها فاما الذين امنوا فيعلمون انه

الحق من ربهم و اما ... ٨٩

ان الله لا يستحيى ان يضرب مثلا ما بعوضه فما فوقها ٩٠

فاما الذين امنوا فيعلمون انه الحق من ربهم ٩١

و اما الذين كفروا فيقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا ٩١

يضل به كثيرا و يهدى به كثيرا و ما يضل به الا الفاسقين ٩١

الذين ينقضون عهدالله من بعد ميثاقه و يقطعون ما امرالله به ان يوصل و

يفسدون فى الارض اولئك هم ... ٩٢

الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه ٩٣

و يقطعون ما امر الله به ان يوصل ٩٣

و يفسدون فى الارض ٩٤

كيف تكفرون بالله و كنتم امواتا فاحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم اليه ترجعون

و هو الذى خلق لكم ما ... ٩٤

كيف تكفرون بالله و كنتم امواتا فاحياكم ٩٥

ثم يميتكم ٩٥

ثم يحييكم ٩٦

ثم اليه ترجعون ٩٦

هو الذى خلق لكم ما فى الارض جميعا ثم استوى الى السماء فسويهن سبع
سموات و هو بكل شىء عليم ... ٩٦

هو الذى خلق لكم ما فى الارض جميعا ٩٧

ثم استوى الى السماء فسويهن سبع سموات ٩٨

و هو بكل شىء عليم ٩٨

و اذ قال ربك للملائكة انى جاعل فى الارض خليفه قالوا اتجعل فيها من يفسد
فيها ... ١٠٠

قلنا اهبطوا منها جميعا فاما يأتينكم منى هدى فمن تبع هداى فلا خوف عليهم
ولا هم يحزنون (٣٨) و ... ١٠١

و اذ قال ربك للملائكة انى جاعل فى الارض خليفه ١٠٤

قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء و نحن نسيح بحمدك و نقدر

لك ١٠٥

قال انى اعلم مالا تعلمون ١٠٦

او علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال انبئوني باسماء هؤلاء ان

كنتم صادقين قالوا ... ١٠٦

قال الم اقل لكم انى اعلم غيب السموات و الارض و اعلم ما تبدون و ما كنتم

تكتمون ... ١٠٧

و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا ١٠٧

الا ابليس ابى و استكبر و كان من الكافرين ١٠٨

و قلنا يا ادم اسكن انت و زوجك الجنة و كلا منها رغدا حيث شئتما و لا تقربا

هذه الشجرة فتكونا ... ١٠٨

فاز لهما الشيطان عنها فاخرجهما مما كانا فيه ١٠٩

و قلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدرو لكم فى الارض مستقر و متاع الى حين

١٠٩

فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه انه هو التواب الرحيم ١٠٩

قلنا اهبطوا منها جميعا فاما يأتينكم مني هدى فمن تبع هداي فلا خوف عليهم
ولا هم يحزنون و الذين ... ١١٠

يبنى اسرائيل اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم و اوفوا بعهدى اوف بعهدكم و
ايى ... ١١٧

و اغرقنا ءال فرعون و انتم تنظرون (٥٠) و اذ وعدنا موسى اربعين ليلة ثم
اتخذتم العجل من بعده ... ١١٨

اثنتا عشرة عينا قد علم كل أناس مشربهم كلوا و اشربوا من رزق الله و لا تعثوا
فى الارض مفسدين (٦٠ ... ١١٩

موسى لقومه ان الله يأمركم ان تذبحوا بقرة قالوا اتخذنا هزوا قال اعوذ بالله ان
اكون من الجهلين (... ١٢٠

يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم و اوفوا بعهدى اوف بعهدكم و
ايى فارهبون و امنوا ... ١٢٧

يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتى التى انعمت عليكم و اوفوا بعهدى اوف بعهدكم

١٢٨

و اياى فارهبون ١٢٩

و امنوا بما انزلت مصدقا لما معكم و لا تكونوا اول كافر به ١٢٩

و لا تشتروا باياتى ثنا قليلا و اياى فاتقون ١٢٩

و لا تلبسوا الحق بالباطل و تكتموا الحق و انتم تعلمون ١٣٠

و اقيموا الصلوه و اتوا الزكوه و اركعوا مع الراكعين ١٣١

اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسكم و انتم تتلون الكتاب افلا تعقلون ١٣١

و استعينوا بالصبر و الصلوه و انها لكبيره الا على الخاشعين الذين يظنون انهم

ملاقوا ربهم و انهم ... ١٣٣

يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتى التى انعمت عليكم و انى فضلتكم على العالمين و

اتقوا يوما لا تجربى ... ١٣٤

لا تجربى نفس عن نفس شيئا ١٣٥

و لا يقبل منها شفاعه و لا يؤخذ منها عدل ١٣٥

و لا هم ينصرون ١٣٥

و اذ نجينا كم من آل فرعون يسومونكم سوء العذاب يذبحون ابناءكم و

يستحيون نساءكم و فى ذلكم ... ١٣٦

و اذ فرقنا بكم البحر فانجيناكم و اغرقنا آل فرعون و انتم تنظرون ١٣٧

و اذ واعدنا موسى اربعين ليله ثم اتخذتم ثم العجل من بعده و انتم ظالمون ثم

عفونا عنكم من بعد ذلك ... ١٣٨

و اذ قال موسى لقومه يا قوم انكم ظلمتم انفسكم باتخاذكم العجل فتوبوا الى

بارئكم فاقتلوا انفسكم ... ١٣٩

فتاب عليكم انه هو التواب الرحيم ١٣٩

و اذ قلت يا موسى لن تؤمن لك حتى نرى الله جهره فاخذتكم الصاعقه و انتم

تنظرون ثم يعثناكم من ... ١٤٠

و اذ قلت يا موسى لن تؤمن لك حتى نرى الله جهره ١٤١

فاخذتكم الصاعقه و انتم تنظرون ١٤١

ثم يعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون ١٤١

و ظللنا عليكم الغمام و انزلنا عليكم المن و السلوى كلوا من طيبات ما رزقناكم

و ما ظلمونا و ...١٤٢

و ما ظلمونا و لكن كانوا انفسهم يظلمون ١٤٢

و اذ قلنا ادخلوا هذه القرية فكلوا منها حيث شئتم رغدا و ادخلوا الباب سجدا و

... ١٤٢

فبدل الذين ظلموا قولا غير الذى قيل لهم ١٤٤

فانزلنا على الذين ظلموا رجزا من السماء بما كانوا يفسقون ١٤٤

و اذا استسقى موسى لقومه فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشره

عينا ... ١٤٤

كلوا و اشربوا من رزق الله و لاتعتوا فى الارض مفسدين ١٤٥

و اذ قلتم يا موسى لن نصبر على طعام واحد فادع لنا ربك يخرج لنا مما تنبت

الارض من بقلها و ... ١٤٦

اتستبدلون الذى هو ادنى بالذى هو خير ١٤٦

اهبطوا مصرا فان لكم ما سألتم ١٤٦

و ضربت عليهم الذلة و المسكنه و باوا بغضب من الله ١٤٧

ذلك بانهم كانوا يكفرون بايات الله و يقتلون النبیین بغير الحق ذلك بما عصوا و

كانوا يعتدون ... ١٤٧

ان الذين امنوا والذين هادوا و النصارى و الصابئين من امن بالله واليوم الاخر و

عمل صالحا فلهم ... ١٤٨

و اذ اخذنا ميثاقكم و رفعنا فوقكم الطور خذوا ما اتيناكم بقوه و اذكروا ما فيه

لعلكم تتقون ثم توليتهم ... ١٤٩

خذوا ما اتيناكم بقوه و اذكروا ما فيه لعلكم تتقون ١٥٠

ثم توليتهم من بعد ذلك ١٥٠

فلولا فضل الله عليكم و رحمته لكنتم من الخاسرين ١٥٠

و لقد علمتم الذين اعتدوا منكم فى السبت فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين

فجعلناها نكالا لما ... ١٥١

فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين ١٥١

فجعلناها نكالا لما بين يديها و ما خلفها و موعظه للمتقين ١٥٢

و اذ قال موسى لقومه ان الله يأمركم ان تذبحوا بقرة قالوا اتخذنا هزوا قال اعوذ

بالله ان اكون من ... ١٥٢

قالوا اتخذنا هزوا ١٥٤

قال اعوذ بالله ان اكون من الجاهلين ١٥٤

قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي ١٥٤

قال انه يقول انها بقرة لا فارض و لا بكر عوان بين ذلك ١٥٥

فافعلوا ما تؤمرون ١٥٥

قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما لونها ١٥٥

قال انه يقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تستر الناظرين ١٥٦

قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ماهي ١٥٦

ان البقر تشابه علينا ١٥٦

وانا ان شاء الله لمهتدون ١٥٦

قال انه يقول انها بقره لا ذلول تثير الارض و لاتسقى الحرث مسلمه لاشيه فيها

١٥٧

قالوا الان جئت بالحق ١٥٧

فذبوها و ما كادوا يفعلون ١٥٧

و اذ قتلتم نفسا فاداراتم فيها و الله مخرج ماكنتم تكتمون فقلنا اضربوه ببعضها

كذلك يحيى ... ١٥٧

ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجاره او اشد قسوه و ان من الحجاره

لما يتفجر منه الانهار و ... ١٥٩

و ما الله بغافل عما تعملون ١٦٠

افتطمعون ان يؤمنوا لكم و قد كان فريق منهم يسمعون كلم الله ثم يحرفونه من

بعد ما عقلوه و هم يعلمون ... ١٦١

أولئك اصحب الجنه هم فيها خلدون (٨٢) و أذ أخذنا ميثق بنى اسراءيل لا
تعبدون الا الله و ... ١٦٢

بروح القدس افكلما جاءكم رسول بما لاتهوى انفسكم استكبرتم ففريقا كذبتهم
و فريقا تقتلون (٨٧) و ... ١٦٣

بئسما يأمركم به ايمنكم ان كنتم مؤمنين (٩٣) قل ان كانت لكم الدار الاخره
عندالله خالصه من دون ... ١٦٤

سليمن و لكن الشيطان كفروا يعلمون الناس السحر و ما انزل على الملكين
ببابل هروت و مروت و ما ... ١٦٥

افتطمعون ان يؤمنوا لكم و قد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه من
بعد ... ١٦٨

افتطمعون ان يؤمنوا لكم و قد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه من
بعد ما عقلوه و هم ... ١٦٩

و اذ القوا الذين امنوا قالوا امنا و اذا خلا بعضهم الى بعض قالوا اتحدثونهم بما
فتح الله عليكم ... ١٧٠

اولا يعلمون ان الله يعلم ما يسرون و ما يعلنون ١٧١

و منهم اميون لا يعلمون الكتاب الا امانى و ان هم الا يظنون فويل للذين يكتبون
الكتاب بايديهم ثم ... ١٧١

و قالوا لن تمسنا النار الا اياما معدودة قل اتخذتم عندالله عهدا فلن يخلف الله
عهده ام تقولون ... ١٧٢

بلى من كسب سيئه و احاطت به خطيئته فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون
و الذين امنوا و عملوا ... ١٧٣

بلى من كسب سيئه و احاطت به خطيئته ١٧٣

فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون ١٧٤

والذين امنوا و عملوا الصالحات اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون ١٧٤

و اذ اخذنا ميثاق بنى اسرائيل لاتعبدون الا الله و بالوالدين احسانا و ذى القربى

و اليتامى و ... ١٧٥

ثم توليتم الا قليلا منكم و انتم معرضون ١٧٦

و اذ اخذنا ميثاقكم لاتسفكون دماءكم و لاتخرجون انفسكم من دياركم ثم

اقررتم و انتم تشهدون ١٧٦

ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسكم و تخرجون فريقا منكم من ديارهم تظاهرون

عليهم بالاثم و العدوان و ... ١٧٦

افتؤمنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض ١٧٧

فما جزاء من يفعل ذلك منكم الا خزي فى الحيوه الدنيا و يوم القيمه يردون

الى اشد العذاب و ما ... ١٧٨

اولئك الذين اشتروا الحيوه الدنيا بالآخره فلا يخفف عنهم العذاب و لا هم

ينصرون ... ١٧٨

و لقد اتينا موسى الكتاب و قفينا من بعد بالرسل و اتينا عيسى ابن مريم البينات

و ايدناه ... ١٧٩

افكلما جاءكم رسول بما لا تهوى انفسكم استكبرتم ففريقا كذبتهم و فريقا

تقتلون ١٧٩

وقالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم فقليلًا ما يؤمنون و لما جاءهم كتاب

من عندالله مصدق لما ... ١٨١

و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم فقليلًا ما يؤمنون ١٨٢

و لما جاءهم كتاب من عندالله مصدق لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون على

الذين كفروا فلما جاء ... ١٨٢

فلعنه الله على الكافرين ١٨٣

بئسما اشتروا به انفسهم ان يكفروا بما انزل الله بغيا ان ينزل الله من فضله على

من يشاء من عباده ... ١٨٣

و اذا قيل لهم امنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علينا و يكفرون بما وراء و

هو الحق مصدقا ... ١٨٤

قل فلم تقتلون انبياء الله من قبل ان كنتم مؤمنين ١٨٥

و لقد جاءكم موسى بالبينات ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون ١٨٥

و اذ اخذنا ميثاقكم و رفعنا فوقكم الطور خذوا ما اتيناكم بقوه و اسمعوا قالوا
سمعنا و عصينا و ... ١٨٥

قل بئسما يامرکم به ايمانکم ان کتم مؤمنين ١٨٦

قل ان كانت لكم الدار الاخره عندالله خالصه من دون الناس فتمنوا الموت ان
کتم صادقين ... ١٨٧

و لن يتمنوه ابدا بما قدمت ايديهم والله عليهم بالظالمين و لتجدنهم احرص
الناس على حيوه و من ... ١٨٧

يود احدهم لو يعمر الف سنه و ما هو بمزحزحه من العذاب ان يعمروا الله
بصير بما يعملون ... ١٨٨

قل من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك باذن الله مصدقا لما بين يديه و
هدى و بشرى للمؤمنين ... ١٨٩

قل من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك باذن الله ١٩٠

هدى للمتقين] (١٩٠

هدى لقوم يؤمنون] (١٩٠

[هدى لقوم يوقنون] (... ١٩٠

شفاء و رحمه للمؤمنين] (١٩٠

من كان عدوا لله و ملائكته و رسله و جبريل و ميكال فان الله عدو للكافرين

١٩١

و لقد انزلنا اليك ايات بينات و ما يكفر بها الا الفاسقون او كلما عاهدوا عهدا

نبذه فريق منهم ... ١٩١

او كلما عاهدوا عهدا نبذه فريق منهم بل اكثرهم لا يؤمنون ١٩٢

و لما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فريق من الذين اوتوا

الكتاب كتاب الله و ... ١٩٣

و اتبعوا ما تتلوا الشياطين على ملك سليمان و ما كفر سليمان و لكن الشياطين

كفروا يعلمون الناس ... ١٩٤

و لكن الشياطين كفروا يعلمون الناس السحر ١٩٥

و ما يعلمان من احد حتى يقولوا انما نحن فتنه فلا تكفر ١٩٦

فيتعلمون منهما ما يفرقون به بين المرء و زوجته ١٩٦

و ما هم بضارين به من احد الا باذن الله ١٩٦

و يتعلمون ما يضرهم و لا ينفعهم ١٩٧

ولقد علموا لمن اشتريه ما له فى الاخره من خلاق ١٩٧

و لبئس ما شروا به انفسهم لو كانوا يعلمون ١٩٧

و لو انهم امنوا و اتقوا لمتوبه من عند الله خير لو كانوا يعلمون ١٩٧

يخيل اليه من سحرهم انها تسعى [١٩٩

يا ايها الذين ءامنوا لاتقولوا رعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا و للكافرين عذاب اليم

(١٠٤) ما يود ... ٢٠١

(الم تعلم ان الله له ملك السموات و الارض و ما لكم من دون الله من ولى و

لانصير (١٠٧) ام ... ٢٠١

من خير تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصير (١١٠) و قالوا لن يدخل
الجنة الا من كان هودا او ... ٢٠٢

قال الذين من قبلهم مثل قولهم تشبهت قلوبهم قد بينا الايت لقوم يوقنون (١١٨)
انا ارسلناك بالحق ... ٢٠٣

يا ايها الذين امنوا لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا و للكافرين عذاب اليم
ما يود الذين ... ٢٠٦

يا ايها الذين امنوا لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا و للكافرين عذاب اليم
... ٢٠٧

ما يود الذين كفروا من اهل الكتاب و لا المشركين ان ينزل عليكم من خير من
ربكم ٢٠٨

و الله يختص برحمته من يشاء ٢٠٩

والله ذو الفضل العظيم ٢٠٩

ما ننسخ من ايه او ننسها نأت بخير منها او مثلها ٢٠٩

الم تعلم ان الله على كل شى قدير الم تعلم ان الله له ملك السموات و الارض و
مالكم من دون الله من ... ٢١٠

ام تريدون ان تسئلوا رسولكم كما سئل موسى من قبل و من يتبدل الكفر
بالايمان فقد ضل سواء السبيل ... ٢١١

و اكثر من اهل الكتاب لو يردونكم من بعد ايمانكم كفارا حسدا من عند
انفسهم من بعد ما تبين لهم ... ٢١١

فاعفوا و اصفحوا حتى يأتى الله بامرہ ان الله على كل شى قدير ٢١٢

و اقيموا الصلوه و اتوا الزكوه و ما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله ان
الله بما تعملون ... ٢١٢

و قالوا لن يدخل الجنه الا من كان هودا او نصارى تلك امانتهم قل هاتوا
برهانكم ... ٢١٣

و قالوا لن يدخل الجنه الا من كان هودا او نصارى ٢١٣

قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين ٢١٤

بلى من اسلم وجهه لله و هو محسن فله اجره عند ربه و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون ... ٢١٤

فله اجره عند ربه و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون ٢١٥
و قالت اليهود ليست النصارى على شى و قالت النصارى ليست اليهود على شى و هم يتلون الكتاب كذلك ... ٢١٥

فالله يحكم بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون ٢١٥
و من اظلم ممن منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه و سعى فى خرابها اولئك ما كان لهم ان يدخلوها ... ٢١٦

اولئك ما كان لهم ان يدخلوها الا خائفين ٢١٦
لهم فى الدنيا خزي و لهم فى الاخره عذاب عظيم ٢١٧

ولله المشرق و المغرب فايئما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع عليم ٢١٧
و قالوا اتخذالله ولدا سبحانه بل له ما فى السموات و الارض كل له قانتون بديع السموات و الارض و ... ٢١٨

سبحانه بل له ما فى السموات و الارض كل له قانتون بديع السموات و الارض

و اذا قضى امرا فانما ... ٢١٩

و قال الذين لا يعلمون لولا يكلمنا الله او تاتينا ايه كذلك قال الذين من قبلهم

مثل قولهم ... ٢٢١

تشابهت قلوبهم . ٢٢٢

قد بينا الايات لقوم توفنون ٢٢٢

انا ارسلناك بالحق بشيرا و نذيرا و لا تسئل عن اصحاب الجحيم و لن ترضى

عنك اليهود و لا النصارى ... ٢٢٢

انا ارسلناك بالحق ٢٢٢

بشيرا و نذيرا ٢٢٣

و لا تسئل عن اصحاب الجحيم ٢٢٣

و لن ترضى عنك اليهود و لا النصارى حتى تتبع ملتهم ٢٢٣

قل ان هدى الله هو الهدى ٢٢٥

و لئن اتبعت اهواءهم بعد الذى جاءك من العلم مالک من الله من ولى و لا

نصير ٢٢٥

الذين اتيناهم الكتاب يتلونه حق تلاوته اولئك يؤمنون به و من يكفر به فاولئك

هم الخاسرون ... ٢٢٦

يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتى التى انعمت عليكم و انى فضلتكم على العالمين و

اتقوا يوما لا تجرى ... ٢٢٦

و اذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمت فآتمهن قال انى جاعلك للناس اماما قال و من

ذريتى قال لا ينال عهدى ... ٢٢٧

و انه فى الاخره لمن الصالحين (١٣٠) اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب

العلمين (١٣١) و ... ٢٢٨

و لنا اعملنا و لكم اعملكم و نحن له مخلصون (١٣٩) ام تقولون ان ابرهم و

اسماعيل و اسحق و يعقوب ... ٢٢٩

و اذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمات فآتمهن قال انى جاعلك للناس اما ما قال و من

ذريتى قال لا ينال عهدى ... ٢٣٣

قال انى جاعلك للناس اما ما ٢٣٤

قال و من ذريتى ٢٣٤

قال لا ينال عهدى الظالمين ٢٣٥

و اذ جعلنا البيت مثابه للناس و امنا و اتخذوا من مقام ابراهيم صلى و عهدنا
الى ابراهيم و اسمعيل ان ... ٢٣٦

و اذ قال ابراهيم رب اجعل هذا بلدا امنا و ارزق اهله من الثمرات من امن منهم
بالله و اليوم الاخر ... ٢٣٧

و ارزق اهله من الثمرات من امن منهم بالله و اليوم الاخر ٢٣٧

قال و من كفر فامتعه قليلا ثم اضطره الى عذاب النار و بس المصير ٢٣٨

و اذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت و اسمعيل ربنا تقبل منا انك انت السميع
العليم ربنا واجعلنا ... ٢٣٨

و اذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت و اسمعيل ٢٣٨

ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم ربنا و اجعلنا مسلمين لك و من ذريتنا امه

مسلمه لك و ارنا ... ٢٣٨

ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم ٢٣٩

ربنا واجعلنا مسلمين لك و من ذريتنا امه مسلمه لك و ارنا مناسكنا وتب علينا

انك انت التواب ... ٢٣٩

ربنا وابعث فيهم رسولا منهم يتلوا عليهم ابائك و يعلمهم الكتاب و الحكمه و

يزكيهم انك انت ... ٢٤٠

و من يرغب عن مله ابراهيم الا من سفه نفسه و لقد اصطفينا في الدنيا و انه في

الآخره لمن الصالحين ... ٢٤١

قال اسلمت لرب العالمين ٢٤٢

يا بنى ان الله اصطفى لكم الدين ٢٤٢

فلا تموتن الا و انتم مسلمون ٢٤٣

ام كنتم شهداء اذ حضر يعقوب الموت اذ قال لبيه ما تعبدون من بعدى قالوا

نعبد الهك و اله ... ٢٤٣

ما تعبدون من بعدى ٢٤٤

قالوا نعبد الهك و اله ابائك ابرهيم و اسمعيل و اسحق الها واحدا و نحن له
مسلمون ... ٢٤٤

تلك امه قد خلت لها ما كسبت و لكم ما كسبتم و لا تسئلون عما كانوا يعملون
٢٤٤

و قالوا كونوا هودا او نصارى تهتدوا قل بل مله ابرهيم حنيفا و ما كان من
المشركين قولوا ... ٢٤٥

قل بل مله ابرهيم حنيفا و ما كان من المشركين ٢٤٦

قولوا امنا بالله و ما انزل الينا و ما انزل الى ابرهيم و اسمعيل و اسحق و يعقوب
والا سباط و ما ... ٢٤٦

فان امنوا بمثل ما امنتهم به فقد اهتدوا و ان تولوا فانما هم فى شقاق ٢٤٧

فسيكفيكم الله و هو السميع العليم ٢٤٧

صبغه الله و من احسن من الله صبغه و نحن له عابدون ٢٤٨

قل اتحاجوننا فى الله و هو ربنا و ربكم و لنا اعمالنا و لكم اعمالكم و نحن له

مخلصون ... ٢٤٨

ام تقولون ان ابراهيم و اسمعيل و اسحق و يعقوب و الاسباط كانوا هودا او

نصارى ٢٤٩

قل ءانتم اعلم ام الله ٢٤٩

و من اظلم ممن كتم شهاده عنده من الله ٢٤٩

و ما الله بغافل عما تعملون ٢٤٩

تلك امه قد خلت لها ما كسبت و لكم ما كسبتم و لا تسئلون عما كانوا يعلمون

٢٥٠

اذ قالوا لنبى لهم ابعث لنا ملكا نقاتل فى سبيل الله ٢٥٢

سيقول السفهاء من الناس ما و لهم عن قبلتهم التى كانوا عليها قل لله المشرق و

المغرب يهدى من يشاء ... ٢٥٤

الذين ءاتينهم الكتب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم و ان فريقا منهم ليكتمون

الحق و هم يعلمون (... ٢٥٥

ما نسخ من آيه او نساها]... ٢٥٨

سيقول السفهاء من الناس ما وليهم عن قبلتهم التي كانوا عليها قل لله المشرق و

المغرب يهدى من يشاء ... ٢٦٥

سيقول السفهاء من الناس ما وليهم عن قبلتهم التي كانوا عليها ٢٦٦

قل لله المشرق و المغرب يهدى من يشاء الى صراط مستقيم ٢٦٦

و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم

شهيدا ٢٦٧

و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على

عقبه ... ٢٧٠

و ان كانت لكبيره الا على الذين هدى الله ٢٧١

و ما كان الله ليضيع ايمانكم ان الله بالناس لرؤف رحيم ٢٧٢

قد نرى تقلب وجهك فى السماء فلنولينك قبله ترضيها فول وجهك شطر

المسجد الحرام و حيث ما كتم ... ٢٧٢

ليكتمون الحق و هم يعلمون الحق من ربك فلا تكونن من الممترين و لكل

وجهه هو مولياها فاستبقوا ... ٢٧٣

قد نرى تقلب وجهك فى السماء ٢٧٣

فلنولينك قبله ترضيها ٢٧٤

فول وجهك شطر المسجد الحرام ٢٧٤

و حيثما كنتم فولوا وجوهكم شطره ٢٧٤

و ان الذين اتوا الكتاب ليعلمون انه الحق من ربهم ٢٧٥

و ما الله بغافل عما يعملون ٢٧٥

و لئن اتيت الذين اتوا الكتاب بكل ايه ما تبعوا قبلتك ٢٧٥

و ما انت بتابع قبلتهم ٢٧٦

و ما بعضهم بتابع قبله بعض ٢٧٧

و لئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءك من العلم انك اذا لمن الظالمين ٢٧٧

الذين اتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم و ان فريقا منهم ليكتمون
الحق و هم يعلمون ... ٢٧٨

الحق من ربك فلا تكونن من الممترين ٢٧٨

و لكل وجهه هو مولياها فاستبقوا الخيرات اين ما تكونوا ايات بكم الله جميعا ان
الله على كل شىء قدير ... ٢٧٩

و من حيث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام و انه للحق من ربك و
ما الله بغافل عما تعملون ... ٢٨٠

و من حيث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام و حيث ما كنتم فولوا
وجوهكم شطره ... ٢٨٠

كما ارسلنا فيكم رسولا متنكم يتلوا عليكم اياتنا و يزيككم و يعلمكم الكتاب و
الحكمه و يعلمكم ما ... ٢٨٣

كما ارسلنا فيكم رسولا منكم ٢٨٣

يتلوا عليكم اياتنا ٢٨٣

ويزكيكم ٢٨٤

و يلمكم الكتاب والحكمه ٢٨٤

و يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون ٢٨٥

فاذكروني اذكركم و اشكروالي و لا تكفرون ٢٨٥

يا ايها الذين ءامنوا استعينوا بالصبر و الصلوه ان الله مع الصبرين (١٥٣) و لا

تقولوا لمن يقتل في ... ٢٨٨

يا ايها الذين امنوا استعينوا بالصبر و الصلوه ان الله مع الصابرين ٢٨٩

ان الله مع الصابرين ٢٩١

و لا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء و لكن لا تشعرون ٢٩٣

و لنبلونكم بشى من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات

و بشر الصابرين الذين اذا ... ٢٩٦

مصيبه قالوا انالله و انا اليه راجعون ٢٩٧

و بشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبه قالوا انالله و انا اليه راجعون ٢٩٨

اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمه و اولئك هم المهتدون ٢٩٨

ان الصفا و المروه من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه أن

يطوف ... ٣٠٠

الناس من يتخذ من دون الله أنداد يحبونهم كحب الله والذين ءامنوا أشد حبا

لله و لو يرى الذين ... ٣٠١

(يأيتها الذين ءامنوا كلوا من طيب ما رزقنكم واشكروا لله ان كنتم آياه تعبدون

(١٧٢) انما حرم ... ٣٠١

لغير الله فمن اضطر غير باغ و لا عاد فلا اثم عليه ان الله غفور رحيم (١٧٣) ان

الذين يكتمون ما ... ٣٠٢

ان الصفا و المروه من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان

يطوف بهما و من تطوع ... ٣٠٤

عليم ٣٠٥

ان الصفا والمروه من شعائر الله ٣٠٧

فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما ٣٠٧

و من تطوع خيرا فان الله شاكر عليم ٣٠٧

ان الذين يكتمون ما انزلنا من البيئات و الهدى من بعد ما بيناه للناس فى

الكتاب اولئك يلعنهم ... ٣٠٨

اولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون ٣٠٩

الا الذين تابوا و اصلحوا و بينوا فاولئك اتوب عليهم و انا التواب الرحيم

٣٠٩

ان الذين كفروا و ما تواوهم كفار اولئك عليهم لعنه الله و الملائكة و الناس

اجمعين خالدون فيها لا ... ٣١٠

و الهكم اله وحده لا اله الا هو الرحمن الرحيم ان فى خلق السموات و الارض

و اختلاف الليل و ... ٣١١

و الهكم اله واحد ٣١٢

لا اله الا هو ٣١٢

الرحمن الرحيم ٣١٢

لا اله الا هو ٣١٢

ان فى خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التى تجرى

فى البحر بما ينفع الناس ... ٣١٣

لايات لقوم يعقلون ٣١٥

و من الناس من يتخذ من دون الله اندادا يحبونهم كحب الله ٣١٦

والذين امنوا اشد حبا لله ٣١٦

و لو يرى الذين ظلموا اذ يرون العذاب ان القوه لله جميعا و ان الله شديد

العذاب اذ تبرا الذين ... ٣١٦

و قال الذين اتبعوا لو ان لنا كره فتتبرا منهم كما تبرا منا ٣١٧

كذلك يريهم الله اعمالهم حسرات عليهم و ما هم بخارجين من النار ٣١٧

يا ايها الناس كلوا مما فى الارض حلا لا طيبا و لا تتبعوا خطوات الشيطان انه

لكم عدو مبين انما ... ٣١٨

يا ايها الناس كلوا مما فى الارض حلالا طيبا و لا تتبعوا خطوات الشيطان انه

لكم عدو مبين انما ... ٣١٩

و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه اباؤنا ٣٢٠

اولو كان اباؤهم لا يعقلون شيئا و لا يهتدون ٣٢٠

و مثل الذين كفروا كمثل الذى ينعق بما لا يسمع الا دعاء و نداء صم بكم عمى

فهم لا يعقلون ... ٣٢٠

يا ايها الذين امنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم و اشكروا لله ان كنتم اياه تعبدون

انما حرم عليكم ... ٣٢١

يا ايها الذين امنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم و اشكروا لله ان كنتم اياه تعبدون

... ٣٢٢

انما حرم عليكم الميتة و الدم و لحم الخنزير و ما اهل به لغير الله ٣٢٢

فمن اضطر غير باغ و لا عاد فلا اثم عليه ان الله غفور رحيم ٣٢٤

ان الذين يكتمون ما انزل الله من الكتاب و يشترون به ثمنا قليلا اولئك ما
ياكلون ... ٣٢٥

ما ياكلون فى بطونهم الا النار ٣٢٥

و لا يكلمهم الله يوم القيمة و لا يزيكهم ٣٢٦

و لهم عذاب اليم ٣٢٦

اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى و العذاب بالمغفرة ٣٢٦

فما اصبرهم على النار ٣٢٦

ذلك بان الله نزل الكتاب بالحق ٣٢٦

و ان الذين اختلفوا فى الكتاب لفي شقاق بعيد ٣٢٧

ليس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق و المغرب و لكن البر من امن بالله و

اليوم الاخر و الملائكة ... ٣٢٧

و لكن البر من امن بالله و اليوم الاخر و الملائكة و الكتاب و النبيين ٣٢٨

اولئك الذين صدقوا اولئك هم المتقون ٣٣٤

يا ايها الذين ءامنوا كتب عليكم القصاص فى القتلى الحر بالحر و العبد بالعبد و
الانثى بالانثى فمن ... ٣٣٦

بالبطل و تدلوا بها الى الحكام لتأكلوا فريقا من امول الناس بالاثم و انتم تعلمون
٣٣٨... (١٨٨)

يا ايها الذين امنوا كتب عليكم القصاص فى القتلى الحر بالحر و العبد بالعبد و
الانثى بالانثى فمن ... ٣٤٠

فمن عفى له من اخيه شىء فاتباع بالمعروف و اداء اليه باحسان ٣٤١

ذلك تخفيف من ربكم و رحمه ٣٤١

فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب اليم ٣٤٢

و لكم فى القصاص حيوة يا اولى الالباب لعلكم تتقون ٣٤٤

كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيرا الوصيه للوالدين و الاقربين
بالمعروف حقا على ... ٣٤٦

بالمعروف حقا على المحسنين ٣٤٧

فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ان الله سميع عليم ٣٤٧

فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح بينهم فلا اثم عليه ان الله غفور رحيم

٣٤٨ ١٨٢